۹۳

الدنیا مذمومة ... مذکور در دو سه دو ورق

از محمد ...

نسخه برش

فلفل سفید ٢٠ ل — فلفل سیاه ٢٠ ل — بذر البنج ٢٠ ل — زرنباد ١٠ ل — زعفران ٥ ل

عاقرقرحا ٢ ل — فرفیون ٢ ل — سنبل الطیب ٢ ل

عسل سه مقابل ادویه

نسخه معجون از میرزا محمد حسین حکیم [illegible] جهت مرض

اکثر خانواده [illegible]

شربت [illegible] ١٠ سیر — [illegible] ٥ سیر

عسل مصفا ٥ سیر — علاوه [illegible] شده [illegible]

دارچین ٤ ل — زنجبیل ٤ ل — قرنفل ٤ ل — دارفلفل ٤ ل — فلفل ٤ ل

کبابه چینی ٤ ل — عاقرقرحا ٤ ل — خولنجان ٤ ل — زعفران ٤ ل

روغن [illegible] ١٠ ل — [illegible] ٤ ل — کوفته بیخته مخلوط نمایند

قدر خوراک روزی [illegible] مثقال [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم
اجمعين ابد الابدين ودهر الداهرين اما بعد چنين گويد احوج عباد الله الى رحمة ربه الغني
صدر الدين محمد بن عبد المهدي الحسيني الشوشتري كه بعد از آنكه بحمد الله فارغ شدم
از كتاب اول كه در مواعظ سنه هزار و دويست هشتاد و دو در او
جمع شده است حال شروع ميشود دركار واعانت رسول مختار وائمه اطهار عليهم صلوات الله
الملك الغفار شروع مي شود در كتاب سيم از پنج كتابي كه در مواعظ نوشته شده است
و در او نوشته مي شود مواعظ سنه هزار و دويست هشتاد و سه وان كتاب نيز مثل مواعظ
كتاب اول و دوم مذكور ميشود در دو مجلد مجلد اول در مواعظ ماه هاي
رمضان المبارك از سنه مذكوره وابتداي مجلس المجلس الاول في موعظة اليوم الاول

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل نفس الصائم كتسبيح المسبحين . ونومه كعبادة العابدين وتفضل
عليه بمصافحة الملائكة المقربين . والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين .
وباعث ايجاد السموات والارضين . المبعوث على الجنة والناس اجمعين وعلى وصيه
ووزيره الامين وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم الملحدين المكذبين
ابد الابدين ودهر الداهرين . اللهم اهلّه علينا بالامن والايمان والسلامة والاسلام اين دعاييست
كه او را ميخوانند در وقتي كه ماه مبارك رمضان ديده ميشود چونكه مستحب كرده رؤيت
ماه مبارك رمضان اين دعا خوانده بشود همه شما او را خوانده ايد يا در بند بوده ايد بلكه
استهلال هم نكرده ايد چون راضي نشستيد با مدن اين ماه شريف بلكه اگر ماه شوال باشد
بجهة روزه خوردن استهلال ميكرديد حالا اگر انشاء الله استهلال كرده ايد و او را خوانده ايد
معنايش را بدانيد معنيش اينست كه خداوندا اين ماه مبارك را بر ما سهل

واسان بكن

واسان بكن با ايمان و با صحت بدن پس دو مطلب از خداوند عالم استدعا كرده اي يكي خواطر
جمع و ديگري با ايمان بودن اما خواطرت الحمد لله جمع است صحيح وسالم نشسته اي و حرف مي زني
چه بسيار از مردم كه پارسال در اينجا نشسته بودند و گوش بموعظه مي دادند و دنياي
فاني را وداع نمودند بلكه تا حال پوسيده هم شده اند پس شكر خداوند را بكنيد كه شما را
زنده گذاشته است و اما ايمانت خودت خودت را برادر بكن ببين ايمان داري يا نداري
اگر نداري سعي بكن كوشش بده بلكه اين موعظه ها تاثير كنند تا كي تا چند گوش بداده بموعظه
بالمره ايمان حقيقي او روي يك اسلام حقيقي او روي اسلام ايمان ظاهري كفايت
نمي كند پوست بي مغز ثمر ندارد مرد فرنگي آمده است كتابي تاليف كرده است و در او گفته است
اسلام باطن ندارد و حقيقة همين نور شده است يعني خودتان اسلام را پوست
بي مغز كرده ايد والا خود اسلام حقيقي پوست با مغز است چون ان فرنگي مي بيند
كه شراب خوردن در اسلام حرامست و مي خورند لواط زنا در اسلام حرامست و مسلمانان
او را بجا مي اورند اينست كه در كتابها هم مي گويند اسلام باطن ندارد حالا خودت خودت را
برادر بكن ببين ايمانت چه نور است اين مجالس دنيا رفتن نشستن در اين مجالس
دنيا ثمره اي از براي ديگت ندارد حالا در اين مدة عمر چه ثمر از اين نشستن در مجالس
دنيا ديده ايد اگر ثمري هست در اين مجالس حقاست خصوص در ماه مبارك رمضان
شايد يك حرف در اين دلهاي كالحجارة او اشد قسوة تاثير بكند و نرم بشوند اگر همه
هدايت نشوند يك نفر هدايت بشود كفايتست همه ما را مي كند و اگر ديدي اين مواعظ
در دل تاثير نمي كند چونكه عظمت خداوند در دلهامان از افتاده است و اين نشستن
در مجالس موعظ عوض ندارد باره چيزهاست كه عوض دارند ولكن نشستن در
مجالس موعظ و گوش دادن عوض ندارد مثلا نماز روزه حج اينها عوض دارند ولكن
نه ممكن است كسي بعوض تو در مجلس موعظ بنشيند پس نشستن در مجلس موعظ عوض

سعي بكن

٢ پوست بي مغز است؟

٣ كه اگر ضعفي دارد
بكند در اين مجالس
موعظه بنشين گوش
بده بلكه او را تقويت
بكني ١٢

٢ كه ممكنست كسي
كسي را حج بفرستد
از براي كسي؟

حالا بدانیم مقصود از این موعظه چه چیز است

بیان مقصود از موعظه

عوض ندارد و مقصود کلی از این موعظه کردن اینست که بلکه تغییر بشود این کیفیتی و این
طریقه ای که در دست دارید این کیفیتی را که در دست دارید نه کیفیت خوبیست اگر طلب راحت
می کنی از این مذهب دست بردار و مذهبی دیگر اختیار بکن اگر خواسته باشی این مذهب را
داشته باشی در رفتار هم بهمین طریق باشد که در دست داری خاسر هستی
قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم واهلیهم یوم القیمة الا ذلک هو الخسران المبین
نه دنیا و نه آخرت هیچ کدام را نداری خلاصة اگر خواهش موعظه را طریق قرار دهیم
که بلکه تغییر احوالی از برای ما حاصل بشود چونکه گفتیم مقصود کلی از این موعظه کردن اینست
والا اگر مقصود از موعظه این نباشد نه من بجهة شما ها دارد نه از برای غیر شما ها حالا امروز
روز اول ماه مبارک رمضانست و این ماه که ماه مبارک رمضانست چند اسم دارد
و خصایصی هم دارد که باقی ماهها آنها را ندارند و علاوه بر این احکام شرعیه ای هم دارد
که باید همه یا همه آنها یا بعضی از آنها گفته بشوند اما اسامی این ماه شریف از جمله آنها اینست
که این ماه را ماه رمضانش می گویند چونکه رمضان یعنی مضمحل کننده و در این ماه هم
معاصی مردم از جهة شرافت این ماه مضمحل می شوند و گناهان ایشان محو می شوند لهذا
او را رمضان می گویند یعنی مضمحل کننده و دیگر از اسماء این ماه شهر الله است و این
عجب ظاهر معنی ندارد چونکه همه ماهها ماه خداوند هستند پس شهر الله اختصاص باین ماه
ندارد و لکن چون خداوند در این ماه سببهائی قرار داده است از برای آمرزیده شدن مردم
اگر خودشان قابل آمرزیده شدن باشند اگر خودشان را بطریقی نکنند که خدا از ایشان
بیزاری بجوید از این بابت او را شهر الله می گویند یعنی ماهی که خداوند مردم را در آن می آمرزد
و دیگر این ماه اسامی بسیار دارد اگر بخواهیم همه را بگوییم طول می کشد و اما خصایص
این ماه مبارک رمضان انهم بسیارند یکی اینست که این ماه مبارک رمضان به شما مهمان
شده است اما هیچ تدارک او را دیده آیا که اداب مهمان کردن را درست کرده ای یا در بند
بنده ای

بیان اسامی ماه رمضان

و اعمال مخصوصه ای هم دارد که باقی ماهها این اعمال را ندارند

بیان خصایص این ماه مبارک

بنده ای می شناسم محبتش نکنیه اذیتش بکنید چه حرفهاست از محبت کردن این مهمان گذشتیم اولا
اذیت بکنید و دشنامش مدهید از محبت گذشتیم دشنام چرا اذیت چرا خداوند فرموده است
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون نه باد اتتقون را تفسقون بکنید
این مهمان را خاطرش را جمع بکنید خوب با دمانید چونکه حدیث است در روز قیامت ماه رمضان
محشور می شود بصورت نیکوئی از برای شهادت و شفاعت مردم حالا ببا که بخواهد با او تو دوری بکنید
که شفیعتان نشود سلام باو بکنی یعنی نخیت باو بده که او را اذیت نکنی سلام در اینجا بمعنی
تحیت بخش باد داده اینه با خبر حالا همینکه ماه رمضان مهمان تو شده است همچنین
تو هم مهمان خداوند شده ای ~~چونکه خداوند~~ و خداوند هم خودش از شما دعوه کرده است
و همچنین حضرت پیغمبر که بیغ ~~ماخذ~~ این مردم بیایند مهمان خانه خداوند و دیگر از خصایصش
اینست که ثواب اعمال در این ماه مضاعف میشود بخلاف باقی اوقات دیگر هر اعمال از فرایض
باشند چه از مستحبات عملی هر چه باشد ثوابش در این ماه زیاد میشود حتی نفس کشیدن
که در حدیث است نفس زدن در این ماه ثواب تسبیح دارد و ثواب خود تسبیح بهتر است از
سلیمان بن داود و این نفس زدن سرمایه عمر تست که هر چه نفس می زنی از عمرت می رود مثلا
از آن وقتی که آمده ای در مسجد تا حالا چند نفس زده ای این ها همه از عمرت گذشته است
و با حضرت نزدیکتر شده ای خواب خواب در این ماه عبادتست که خواب می روی و دعا
از برای تو می نویسند بلکه این ثوابها از برای ماها هم داشته باشند چون پاره ای اعمال ریائی
بردار هستند لکن نفس کشیدن یا خوابیدن ریا بردار نیستند نه مکلفت کسی خواب برود
یا اینکه نفس بکشد و قصد ریا داشته باشد و همچنین قرآن خواندن در این ماه ثوابش دخلی بسایر
اوقات ندارد در حدیث است که یک آیه از قرآن خواندن در این ماه مقابلست با ثواب یک ختم
قرآن حتی خواندن ما تان که در سوره الحمد است که این هم ثواب یک ختم قرآن
دارد این که در اعمال مستحبه و همچنین در روایاتی که شخص آنها را در این ماه بجا بیاورد بار

ثواب مضاعف می‌شود مثلا نماز در این ماه نتیجه مقابلش ثواب او با ثواب هفتاد نمازی که
در غیر از ماه مبارک کرده‌اند برابر می‌شود و شخص یک نماز بکند و ثواب سی صد هزار نماز در تمام
عمل او بنویسند مثل نماز جماعت خصوص با جمعیت بسیاری و خصوصا در این ماه که هر عملی مقابلش
در این ماه با هفتاد برابر و همچنین در چیزهایی که از برای خودت نفع دارند مثل افطار کردن
سحر خوردن که شخص گرسنه نشود باز ثواب بتو میدهند در حدیث است هر کس در وقت
سحر چیزی بخورد و سحری بخورد ملائکه برای او صلوات می‌فرستند و همچنین در حدیث است که هر کس
در وقت سحر و افطار سوره انا انزلناه را بخواند مثل اینست که در خون خودش در راه خدا
غلطیده باشد و دیگر مثل است در یک روز ثواب چند روز روزه را شخص ادراک بکند مثلا
هرگاه چند نفر را افطار بدهد نه بقصد قربت نه بقصد عوض و تلافی ثواب آن اشخاصی را دارد
که افطار بایشان داده این بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم بشود و مراد از افطار یعنی این قدر
چیز باو بدهد تا سیر بشود نه مقصود از افطار همین قدر است که شخص بان روزه اش گشوده بشود
چنانکه حالا مردم همچه خیال کرده‌اند که مقصود از افطار همین قدر است که روزه بان گشوده بشود
بلی اگر کسی نداشته باشد بیک نصف دانه خرما باز همین ثواب را دارد چنانچه حضرت فرموده ولو
ولو بشق تمرة بلی لا یقدر علی اکثر من ذلک و همچنین مراد از افطار آن چیز خوردن اولیست
پس بنا بر این اگر کسی از کسی وعده گرفت از برای افطار و او در خانه خودش چیز خورده رفت
دیگر برود در آنجا چیزی بخورد مثل اینکه باو بگوید چونکه مقصود آن کسی که وعده گرفته است افطار است
یعنی چیز خوردن اولی و تو چیز خورده‌ای پس از این جهت حاجت خوردن آن از آنچه بخلاف
اینکه اگر کسی وعده گرفت و آن شخص موعود قبل از آن کسی بشود با عذار تماسی کرد اینجا عیبی ندارد چون
گفتیم مقصود از افطار آن ~~چیز خوردن~~ افطار اولیست و اعظم خصائص اینماه نزول قرآنست که قرآن
در این ماه نازل شده است و تفصیل نزول قرآن را انشاء الله خواهیم گفت و اما اعمال مخصوصه
این ماه شریف انشاء الله بسیار است که بعد از این اگر زنده ماندم و قدری از آنها را انشاء الله خواهیم گفت علی الاجمال

و حاجت این دو زمان همه دم

بعضی هم گویند

این قدر بدانید

این قدر بدانید که افضل اعمال در این ماه پرهیزکاریست از محرمات چنانچه حضرت پیغمبر
فرموده است اگر قول او را قبول داری و این مسئله را حضرت امیر از او پرسید چون در روز اول
ماه رمضان حضرت خطبه‌ای در مدح و فضیلت این ماه بیان فرمود بعد از آن امیر المؤمنین ع
عرض کرد یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر فقال یا علی الورع عن محارم الله یعنی بهترین
اعمال در این ماه ورع و پرهیزکاریست حالا شما اقلا این معاصی دائمه را ترک بکنید اگر
همه معاصی را ترک نمی‌کنید مثل توری و غیبت همه کارها تا که گناه باشد حتی که خوابی که ثواب
عبادت دارد گناه باشد و این معاصی دائمه بسیار بد است اقلا بجهت حرمت این ماه یک قدری
که حرام بخورید ظلم بکنید بعضی هم فهمیده‌اند که این ماه رمضان را خدا از برای عذاب درست
کرده مجبور به زیر کردن مال حرام خوردن قرار داده است حالا همچنانکه ثواب مضاعف می‌شود
در این ماه معاصی هم مضاعف می‌شوند در این ماه مثلا اگر کسی در ماه رمضان دروغ بگوید
عقاب هفتاد دروغ در نامه عملش می‌نویسند و اگر دروغی که گفته باشد عقاب صد و چهل گناه
در نامه عملش نوشته می‌شود چون گناه سید دو مقابل گناه دیگرانست و اما احکام شرعیه این ماه
چندین مسئله است از مسائلی که باید گفته بشود از جمله اینها یکی ~~اینست که کسی~~ واجب بودن روزه
این ماهست و این وجوب روزه این ماه از جمله ضروریات دین است که اگر کسی منکر روزه باشد چنین کسی
قتلش واجبست ~~که هرگاه این افطار~~ و اگر کسی منکر روزه نباشد اقرار دارد با آنکه روزه واجبست
ولکن چیز که بخورد روزه نمی‌گیرم که اقرار بوجوب روزه داشته باشد ولکن بگوید من نمی‌گیرم همچه کسی را
نصیحت باید اگر قبول نکرد در روز اول بیست و پنج تازیانه باید حاکم شرع باو بزند اگر روزه
نگرفت باز بعد از آن روز دوم هم بیست و پنج تازیانه باید باو زد تا دفعه چهارم که او را قتل باید
کرد و دیگر از جمله احکام شرعیه این ماه شریف ~~بیان این مبطلات روزه است~~ اینست که چند چیزند
که مبطل روزه‌اند و شخص باید نیت ترک اینها را داشته باشد و اینها چهار چیزند انشاء الله اینها
را خواهیم گفت چونکه امروز روز اولست طول دادن مجلس چندان حسنی ندارد بلی یک مطلبی است

بلکه باید روزه واجب است

بیان برکت حضرت سید الشهداء با ماه مبارک

کراولا بد باید گفته شود واین مطلب اینست که این ماه مبارک با این فضیلت وشرافت خداوند

از برای او شریکی قرار داده است که آن خامس آل عبا باشد چون هر زمان شریفی یا هر مکان شریفی

یا هر فضیلتی که پیغمبران دارند هر چه هر چه فضیلت دارد همه آن فضیلتها را خداوند بحضرت

سید الشهداء داده است حالا از جمله از منه با فضیلت ماه مبارک رمضانست خداوند هر

فضیلتی که در این ماه قرار داده است بعوض اینها هم بحضرت سید الشهدا داده است مثلا از جمله فضائل

فضیلتهای این ماه اینست که اورا شهر الله میگویند حضرت سید الشهدا راهم ثار الله میگویند ودیگر

روزه این ماه بر همه کس واجب ولازمست همچنین زیارت آنحضرت هم بر همه کس لازمست

حتی پیشتر از وجود آن حضرت وکشته شدن او هر کس گذارش بصحرای کربلا میشد لابد اورا زیارت

میکردند وبر آن حضرت گریه میکردند حالا هم نه حضرت را کشته اند با وجود اینکه در برزخ عالم اعمال

نیست با زملائکه شبهای جمعه شبهای قدر با فی شبهای عزیز هم ملائکه وهم پیغمبران همه بزیارت

تربت مطهر او میآیند وبدور قبر او طواف میزنند ودیگر اگر کسی در این ماه از بابت روزه تشنه

شد هزار ملک میآیند وپیشانی او را مسح میکنند تا دل او خنک بشود همچنین هر گاه کسی

آب خورد وبعد از آب خوردن بگوید سلام الله علی الحسین خداوند عالم هزار ملک روانه

میکند ومیآیند وپیشانی اورا مسح میکنند وحشره الله یوم القیمة ثلج الفؤاد یعنی

روز قیامت خداوند اورا دل خنک محشور میکند امروز یک عرضی داریم بدرگاه خداوند

عرض میکنیم خداوندا از بنده گان وعده مهمانی گرفته ای نمیدانم آیا از ما وعده گرفته ای که

ودر این مهمان خانه داخل شده ایم یا اینکه از ما وعده نگرفته ای خداوندا اگر وعده از ما نگرفته ای

حال وعده میگیریم اگر چه مهمان بی وعده قرب ندارد ولکن ما راضی هستیم اگر بهر ما را قبول نکنند بطفیلی

کرده وعده بطفیلی برویم

بیرویم بیائیم خودمان را از طوائف حساب بکنیم یعنی آنهائی که بدور طعام میآیند ونگاه میکنند

مثل گربه ها سگها بلکه با این واسطه بهم از این طعامها بدهند چونکه حدیث است که اگر شخصی

چیزی بخورد وصاحب چشمی در آنجا باشد باید آن صاحب چشم را مأیوس نکند خلاصه اگر بطفیلی قبول

نکردند

ثلج الفؤاد

ازار الشهداء

خودمان را

نکردند از طوائفی قرار بدهیم عرض بکنیم خداوندا خودت فرموده ای که صاحب چشم را مأیوس

از طعام مکنید حالا خداوندا ما هم چشم برحمت تو داریم ما را مأیوس مکن محروم مکن نا امید مکن

واگر ما را بیرون بکنند از در رو از در برویم هر چه عرض کنیم فوعزتک لو انتهرتنی ما برحت من بابک

ولا کففت عن تملقک خداوندا اگر ما بیرون کنی باز بدر خوانه تو میآیم جای دیگر نمیرویم حتی کجا برویم

جای دیگر هست برویم اگر بابی تو رسم کار ما درست نشد بدا بحال ما ان دیگر کار ما درست

نمیشود پس بیائید دستها را بدرگاه برداریم امروز که روز اول این ماه مبارکست دعا کنیم خداوند

ما را از مهمانهای خودش حساب کند اللهم انا نسألک وندعوک باسمک العظیم الاعظم یا الله عز وجل

المجلس الثانی

بسم الله الرحمن الرحیم

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن الی جناب اقدس اللهی مدح فرموده است این ماه رمضانرا

به نزول قرآن در او که شرافت این ماه وفضیلت این ماه بواسطه نزول قرآنست در او واما کیفیت نزول

نزول او که چه وقت نازل شده است ودر ماه رمضان که چند منزلند الحرب گوش بدهید هم منازل اورا

میگوییم وهم کیفیت نزول اورا میگوییم که یک جا خداوند میفرماید انا انزلناه فی لیلة القدر ویک جا

میفرماید شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن اگر گوش بدهید این مطالب ثمره بسیار دارند بنابر این

بلبیند کار دنیاست چه تو رد راه دنیا گوش میدهی سعی میکنی فرض کنید این کار دنیا نیست

اگر فایده داشته باشد زنده کانی دنیا تهیه یک ساعت است که اینجا مینشینی والا هر چه در دنیا

داری همه از دست تو خواهند رفت خواهند تو را مفارقت بکنند یا تو آنها را مفارقت میکنی یا آنها

تو را مفارقت میکنند غرض هر چه داری از اوضاع اسباب حتی گوشت بدنت حتی استخوانهایت

اینها همه از تو جدا خواهند شد چیزی که باقیست وثمره دارد همین گوش دادن باین موعظه

که بلله بواسطه این موعظه یک راهی با خداوند پیدا بکنند که این از تو در هیچ وقت نخواهد
جدا نشود و همه جا با تو است خلاصه اگر چیزی تمام از هر باب دارد همین گوش بموعظه
واداشتن اگر چنانچه گوش نمی‌دهی مردم متشخصی هستی بسیار خوب گوش مده لکن دیگر
گمراه کردن مردم چرا چون بعضی هستند که مسجد می‌آیند خودشان گوش نمی‌دهند سهلست
مردم را گمراه می‌کنند و مانع ایشان از موعظه شنیدن می‌شود اگر چنانچه به هیچ گوی مقصودتان
از موعظه آمدن گوش واداشتن بسیار خوب و اگر مقصودتان اینست که مردم را گول بزنید
و گمراه بکنید نیائید در مسجد راضی نیستم خداوند هم راضی نیست همان در خانه بنشینید و ضلالت
اسباب شیطان مسجد میا از خداوند مسئلت می‌کنم اگر چنانچه آمدنتان در مسجد بجهة
گوش واداشتن خداوند توفیق بشما بدهد و اگر چنانچه آمدنتان بجهة گمراهی مردمست خداوند عالم
نعمت بدهد ایشان را خداوند انتقام از ایشان خواهد کشید نیامدنتان در مسجد
خیلی بهتر است خود چه ثمره دارد آمدن ایشان در مسجد یعنی آمدنشان باعث [illegible] زیادی
اعتبار میشود و با شما چی دارد هر که نیاید اگر می‌آیند و در گوشه کناره‌ها می‌نشینند و مردم را
گمراه می‌کنند خداوند عالم ایشان را نصرت نخواهد داد نزد دنیا و نزد آخرت حالا یک چند مسئله
اینها را بگوییم که زیاده ضرور است بعد از آن کیفیت نزول قرآن را بگوییم و بعد منازل او را و احکام او را
و پیشتر گفتیم که چند چیز که مبطل روزه‌اند و شخص باید نیت ترک اینها را داشته باشد چون
وعده کرده بودیم که امروز اینها را بگوییم حالا می‌خواهیم بگوییم آنها که گفته نشوند و اینها چهار چیزند
الاشهر جنابت ارتماسی و اما حقنه استفراغ کذب بر خدا و رسول اینها اگرچه عمداً جا
آوردن اینها مبطل روزه است و لا موجب قضا و کفارات و لکن در نیت شرط نیست که
شخص اینها را در روزه‌اش بکند یعنی نیتی خود هم هر اینست بلکه این چهار تا را باید نیت ترک کند
داشته باشد و غبار غلیظ داخل اکل است و اما آب دهنی که جمع می‌شود فرو بردن او
مبطل صوم نیست یا چیز مثلا فرض بکن کسی آب دهنش جمع شده آیا اگر او را فرو برد
روزه‌اش

اگر اینها را که مقصودشان گمراه کردن مردمست خدا

٦

روزه‌اش صحیح است یا باطل اینجا اگر آن آب دهن را از لبها بیرون بیاورده است که
که مخرج میم باشد الحر در این صورت اگر آن آب را فرو برد روزه‌اش باطل نیست و اگر
آب دهن از مخرج میم بیرون آمد و او را شخص خورد روزه‌اش باطلست و اما اگر رطوبت
آب دهن بر سر زبان باشد و شخص زبانش را از دهنش بیرون آورد و بعد از آن زبان
خود را در دهانش برد اینجا آن رطوبت زبان باعث بطلان روزه نمی‌شود خلاصه آب دهن
که گفتیم مبطل روزه نیست شرطش اینست که گفتیم از مخرج میم بیرون نیامده باشد و شرط
اینکه مخلوط بغذای نباشد یا اینکه رنگش تغییر نشده باشد که حتی باشد و اما کندر
یا مصطکی جاویدن و آب اینها را فرو بردن بعضی قائلند بعدم بطلان می‌گویند
مثلا اینست که شخص خیار تلخی یا کلف یا پیش با العدوس تلخی بشود روزه‌اش صحیح است
و لکن دخلی ندارد آب کندر فرو بردن مبطل روزه است برای بنده و اگر کسی نان جاوید
و لکن آبش را فرو نبرد روزه‌اش صحیح است و دیگر از مسائلی که خیلی مردم محتاج او هستند
اینست که اگر کسی غسل جنابت کرد و بعد از آن معلومش شد که صبح بوده اینجا اگر وقت را
ملاحظه کرده است و یقین یا مظنه کرده است که صبح نشده و بعد از غسل معلومش شد که صبح
بود اینجا روزه‌اش صحیح است و اگر وقت را نگاه نکرده بخیال اینکه صبح نیست غسل کرده
بعد از آن معلوم شد که صبح بود روزه‌اش صحیح است و لکن قضاءش را باید بجا آورد حالا
بجهة نمازش چه طور چون این غسل را بجهة صحة روزه کرده است و نیتش بجهة روزه بوده است
آیا اینجا میتواند بهمان غسل نماز بکند یا نمی‌تواند اینجا یا غسل ترتیبی کرده است یا ارتماسی
اگر غسل ترتیبی کرده است احتیاط اینست که بجهة نماز دو مرتبه غسل بکند و اگر غسل ارتماسی
کرده است اینجا احتیاط شدید هر اینست که دو مرتبه غسل بکند چون آن وقتی که غسل ارتماسی
کرده است جایز نبوده است از برای او در رمضان و اقع غسل ارتماسی اگرچه بهمه اوقات
شخص مختار است ما بین غسل ترتیبی و غسل ارتماسی و لکن آن وقتی که غسل ارتماسی را این شخص

جاور وه است حرام بوده است از برای او غسل ارتماسی اینست که با آن غسل نمی تواند نماز
بکند باید دو مرتبه غسل بکند که از جنابت بدر رفته است و هر جنابت باقی است مثلا دو مرتبه
غسل بکند و اگر غسل کرد بنیت رفع حدث و جنب اینجا کویا جایز باشد از برای او نماز بی غسل
این پاره ای از مسائل بود که زیاد مردم محتاج باینها هستند حالا کیفیت نزول قرآن و فضائل
او را احکام او را بگوییم که اینها را هم باید بفهمید چونکه این قرآن خیلی در انظار مردم بی قدر
و بی منزلت شده قدر او را نمی دانند اینست که باید قدر او را بدانید و به او گفته تا اینکه بلکه یک قدری
حرمت او را نگاه بدارند چون جمیع احکام را هم را خداوند در این بیان فرموده است و باعث
جذب قلوب مردم می شود بلکه اطاعت خداوند وابسته است بقرآن چون احکام خداوند فهمیده
نمی شوند مگر از قرآن پس باید فهمید کیفیت نزول قرآن را و چه طور در این ماه نازل شده است
و چه طور در شب قدر نازل شده است و در این قرآن صفات بسیاری هست بقدر سی صفت
دارد که اینها باعث باعث هدایت و هدی للمتقین است یعنی رحمة للعالمین است یعنی تذکره
لاولی الالباب یعنی حکیم است خلاصه بقدر سی صفت جمیع این قرآن دارد که باقی کتب آسمانی
این صفات را ندارند و در فضیلت این قرآن همین کفایت می کند که خود خداوند مدح و حمد خود
فرموده است باینکه قرآن را بر پیغمبر نازل فرموده الحمد لله الذی انزل القرآن علی عبده و الکتاب
پیغمبری با این فضیلت پیغمبری از بابت نزول قرآنست برای آنکه معنی پیغمبر را میدانید پیغمبر
یعنی پیغام آور از نزد خداوند عالم این معنی پیغمبر است و مراد از ثقلین قرآن و ائمه اند قرآن
و ائمه هم قدر هم شانند و حامل کتاب الله در زیارت جامعه است و امامت ائمه بواسطه
قرآنست بواسطه قرآن امام شده اند حالا اگر کسی هتک حرمت قرآن کرد هتک حرمت پیغمبر
و ائمه کرده است ~~این [illegible]~~ اما منازل این قرآن چهار منزل [illegible] است اینها را باید بفهمید بلکه
حرمت او معلوم شود و معلوم بشود که منافات ندارد احادیثی که هست باینکه قرآن در مدت
بیست و سه سال نازل شده است یا در شب مبعث نازل شده است یا خود آیات قرآن که قرآن
نازل شده است

صفات قرآن

بعد از آن که اینها را فهمیدی حالا باید [illegible]

نازل شده است در شب قدر یا در خود ماه مبارک اما منزل اول از منازل قرآن منزل
خلقت و حدوث قرآنست در لوح وحی که این اولین منازل قرآنست که خداوند حروف قرآن را
نقوش قرآن را ایجاد فرموده خلق فرموده در لوح وحی که لوح محفوظ باشد و این لوح وحی
غیر لوح محو و اثباتست حالا این لوح وحی که حروف قرآن در او ایجاد شده اند یا جسم است
که هم یک پارچه است مثل این لوحها یا اینکه ملکی است از بعضی احادیث بر می آید که جسمیست
که همه اشیاء در او نقش شده احتمال دارد که آن لوح از عرش هم بزرگتر باشد و از بعضی احادیث
بر می آید که ملکی است که در قلب او همه اشیاء محفوظند که یا ملکی باشد که خداوند حروف قرآن را
در او ایجاد فرموده اند و بعد از آن ~~مناسب مقام [illegible] نازل شد [illegible]~~
~~[illegible] نازل شد تا اینکه بعث [illegible] سال طول کشید [illegible]~~
~~[illegible] نازل از برای [illegible] نازل شد مناسب مقام [illegible] نازل شد~~
[illegible] در ماه مبارک نازل شد در منزل پنجم [illegible] ~~[illegible]~~ بر پیغمبر نازل
شد حالا باید از این تقریری که کردیم که گفتیم اینجا لوح وحی ملکی است که خداوند حروف قرآن را
در قلب او ایجاد فرموده اند معنی کلام خدا که این مردم می گویند کلام خدا کلام خدا معلوم می شود
چون بعضی خیال [illegible] می گویند این کلام خداست یعنی خداوند العیاذ بالله زبانی دارد
یک جسمی است [illegible] این خیال را می کند ~~کافر است~~ که این اعتقاد داشت کافر است چون لازم می آید
که خداوند جسم باشد و جسم نیست ~~قرآن کلام خدا~~ پس اینکه می گویند قرآن کلام خداست
یعنی خداوند این کلام را در یک چیزی خلق [illegible] و او تکلم می کند مثل شجره طور سیناء
که خداوند کلام را در او ایجاد فرموده و او با حضرت موسی حرف می زد منزل دوم از منازل قرآن قلب
اسرافیل است که از لوح وحی القا شده اند این حروف در قلب اسرافیل و نقش بستند در پیشانی
اسرافیل منزل سوم نزول قرآنست از قلب اسرافیل بقلب میکائیل منزل چهارم قلب
جبرئیل است که باز از قلب میکائیل بقلب جبرئیل القا شد حالا اینها هم حکمت دارند که چرا

از اینجا نازل شد در منزل دوم [illegible]

یا اینکه

اول حروف را ایجاد شد بلوح وحی بعد زان بقلب اسرافیل بعد زان بقلب میکائیل
بعد زان بقلب جرائیل والا خداوند قهر قادر بود که یک دفعه او را در قلب جبرئیل
القا بکند اینها حکمت دارند بعضی را می فهیم بعضی را نمی فهیم مثلا این زراعت کردن حالا
خداوند قادر است خود نان پخته را خلق بنماید ولی قرار داده است که او را بکارند
بعد زان سبز بشود بعد از مدتی خوشه بشود بعد زان حبه بشود بعد زان گندم بشود
در این هم حکمتها است والا خداوند قادر است یک دفعه نان پخته آماده از برای
بنده گانش خلق بنماید منزل پنجم از منازل قرآن بیت المعمور است که آن خانه ایست در آسمان
مقابل خانه کعبه است در زمین که بیت المعمور محل طواف ملائکه است و بیت الله که خانه کعبه
باشد در زمین محل طواف بنی آدم است که خلاصه منزل پنجم او بیت المعمور است که از قلب جبرئیل
القا شد به بیت المعمور و بعضی گفته اند که مراد از بیت المعمور قلب پیغمبر است صلوات الله علیه
منزل ششم منزل او است یک دفعه بر قلب مطهر حضرت پیغمبر برای خواندن که یک دفعه
بر قلب مطهر او نازل شد و منزل کرد ~~که یک دفعه~~ منزل هفتم منزل تلاوت و خواندن قرآن است
که بجهت خواندن مردم نازل شد و مدة نازل شد یعنی در این منزل بیست سه سال طول کشید که بجهت
خواندن مردم در مدت بیست سه سال نازل شد ~~منزل هفتم منزل او است~~ و این در شب
مبعث بود که اول مرتبه ای که از او تلاوت شد و خطاب به پیغمبر رسید شب مبعث بود دیگر اول
مرتبه ای که از او خوانده شد چه بود احادیث مختلفند بعضی از بعضی احادیث معلوم میشود
که اول خطابی که به پیغمبر رسید و خوانده شد سوره یا ایها المدثر بود و از بعضی مستفاد میشود که سوره
اقرء بود غرض خلافیست ولی بعضی روایات هست که اول مرتبه ای که تلاوت شده است شب اول
ماه مبارک رمضان بوده است منزل پنجم از منازل قرآن منزل خطی ~~است که نوشته شده است باشد که این~~
منزل ششم او است ~~قرطاسیست که کاغذ باشد که این منزل~~ نوشته شده است که حالا این
منزل خطی احکامی دارد که باید اینها را بفهمید از جمله احکام او اینست که جایز نیست از برای
اشم

چنانچه اصل نزول منزل
او در منزل لسانی در شب
مبعث این هم خلافیست
از بعضی احادیث معلوم میشود
که نزول در این منزل
لسانی که زبان باشد همان در شب مبعث بوده است که گفتم

اشم اگر زنده ماندیم بعد زان اینها را هم بتفصیل خواهیم گفت و بتفصیل هم خواهیم گفت
~~در مقابل کردن قرآن مثل بعضی از نباتات که حاشیه اینها طلا است چون می گویند قرآن با طلا~~
~~زینت او از همه جا بالاتر است و خود شان زینت خود شان بس او را زینت بطلا کردن~~
~~جایز نیست~~ بعضی باین قائلند واما منزل نهم قرآن منزل لسانیست که خط لسانه ولش باشد
در لسان خود مان که این خواندن ما ها باشد منزل هشتم که گفتم او منزل نزولش بود در لسان
حضرت پیغمبر واین منزل نهم منزل نزولش است در لسان خود مان که گفتم این خواندن
ما ها باشد واین منزل هم احکامی دارد واحکامش هم خیلی خیلی است حالا اگر بخواهیم احکام این
منزل را همه را امروز بگوییم مجلس طول میکشد ولی خیر یک دو تا از جمله این را امروز می گوییم باقی هم انشاء
باشد که بجهت فردا از جمله احکام این منزل که امروز باید گفته بشود یکی ~~صحیح خواندن و درست خواندن~~
حالا اگر کسی اجیر شد از برای کسی یک ختم قرآن بخواند بعد از ختم قرآن معلومش شد که یک کلمه اش غلط
خوانده است تمام کلمات هم که شرط است باید بفهمم اینجا چه باید کرد بعضی گفته اند که از آن کلمه
باید بخواند تا آخر قرآن ولی این خیلی مشکلست بلکه از آن غلط اول سوره بوده باشد و بعضی گفته اند
که همان آیه را تمام بخواند و بعضی گفته اند تمام سوره را بخواند و دیگر حرام است بر جنب و حائض
ونفساء خواندن سوره های عزائم یعنی سوره هایی که سجده واجب دارند حتی بسم الله را که
بقصد خواندن سوره سجده دار بخوانند هم حرامست واما خواندن غیر سوره های سجده دار
بیشتر از هفت آیه مکروهست هر چه بیشتر بخوانند کراهتش بیشتر میشود منزل دهم از منازل
قرآن منزل او است در گوش منزل یازدهم منزل او است در قلب که قرآن در دل منزل
بکند که این اشرف منازل قرآنست و ما در اندازیم اگر ملوکان جای منزل و منزل قرآن را داشتند
سه فایده از برای ایمان چه داد یکی فهم معنی و یکی تأثیر و یکی تعظیم و جلال و در کار منزل دوازدهم
از منازل قرآن منزل او است در شب قدر بر قلب امام عصر عجل الله فرجه که در هر شب قدر نازل
می شود بر قلب آن حضرت ~~حالا که معلوم شد که منازل بیان ... اینست که در خود قرآن است~~

و دیگر آنکه قرآن ... حضرت سید الشهداء ... که در یک روز ... بکشند رسول الله ...
... مثل آنکه قرآن ...

کرد و بنا بر فرق کلام حکیم که مصداق انا علینا بیانه که در سوره و لا اقسم است نزول اوست
بر صاحب الامر علیه السلام نجم منزل دیگر هم دارد که ~~...~~ نزول اوست در صحرای بیابانی که مجسم
می‌شود و به صورت ... می‌آید و حفظ می‌کند با آنکه پیغمبر ... شفیع انسان می‌شود که او را
تلاوت کرده‌اند و حرمت او را نگاه داشته‌اند و شهادت می‌دهد در حضور ... که او را خوانده‌اند
و حرمت کرده‌اند یک منزل دیگر هم دارد که او منزل او بهشت و بهشت با وجودی که درجه و منزل
دارد و در بهشت بعد از این قرآن که ~~...~~ باشد قرآن منزل و درجه دارد و بعد از این
یک منزل در بهشت دارد پس منازل قرآن ... منزل شد ... منازل او که باید قرآن
و آن جا منزل بلند قلبها است که باید در قلب منزل بلند که ... رسیده‌اند که ...
وقد بلغ القرآن کتابی خطاب ~~...~~ باره و ملک ... که کذب عبدی چون اینجا زبان تنها
کفایت نمی‌کند نمی‌توان اینجا ... باید سعی بلیغ که قرآن در دولت منزلت بلند یعنی خود تا ...
نرسیدی که این نور ... بجانب ... کار بار ... سیاه با جهالت و شرمانده که یا اهل اراده ...
به دنیا ... برای خود بلی یا فلان ... اما ... این خیال ... تو را
خواهند بود حالا که بنای ... شده ... روی ... بلی ... که قرآن در دولت منزلت
بلند بالا ... از برکت این قرآن هدایت بشویم و از برای این قرآن شراکت که در همه چیز باشد ...
داود ... خامس آل عبا حضرت سید الشهداست در زیارتش میخوانده ایها السلام علیک یا شریک
القرآن مثلا گفتم قرآن چندین صفت دارد که هیچ کلام ... یا ... جناب سید الشهداء
هم با قرآن ~~...~~ شراکت در این صفات مثلا قرآن هدی للعالمین است یعنی هدایت کننده و حضرت
حضرت سید الشهداء باعث هدایت و راهنمای جمیع عالم شده و همچنین قرآن رحمة للعالمین است جناب
سید الشهداء هم رحمة للعالمین است و این رحمة للعالمین آن حضرت میراث جدش پیغمبر است
که با او رسیده است که جدش رحمة للعالمین بود و هم خودش ولی رحمة للعالمین بودن جدش [illegible]
... به واسطه حضرت سید الشهداء ... چونکه اگر حضرت سید الشهداء نبود رحمت ... که جد ...

کشنده بود نه در راه ... ربیعه ... بعد ...

9

کشنده همه بعد می‌رفتند که هیچ اثری از اسلام باقی نماند حالا این رحمة للعالمین حضرت سید الشهداء
آنچه بجهت میراث پیغمبر ... چنانچه ~~...~~ اینست که وقتی که حضرت پیغمبر ناخوش بود در
در همان ناخوشی اخیری که از دنیا رفت یک روز حضرت زهرا دست حسنین را گرفت برد
خدمتش عرض کرد یا رسول الله چیزی از میراث خودت بایشان نمی‌دهی فرمود بلی حسن را
حلم خودم را بخشیدم بعد از آن حضرت سید الشهداء را از ذیلش برد فرمود که رحمة للعالمین
خودم را بحسین دادم خلاصه این ارث حضرت پیغمبر است که با او رسیده است و چون که رحمة
للعالمین است ~~...~~ از این باب فیضش عامست که همه شیعیان بواسطه آن حضرت منفعتها
کلی می‌رسند چه بسیار بیمارها که همه بواسطه تربت شریفش شفا می‌یابند و چه بسیار
دعاها مردم در زیر قبه‌اش می‌کنند و همه مستجاب می‌شوند و چه بسیار از گناهان بزرگ
بزرگ که بواسطه اعانه کردن زوارش یا تعزیه داریش یا خدمت کردن در مجلس عزایش چه
~~...~~ جاهای دیگر را دیده‌ام که این طلاب اهل علم متخصص در این مجالس
روضه خوانی می‌کردند و به جهت خدمت می‌کنند به جهت اینکه او زنده بشوند خلاصه هر کس از برای
او زنده ... می‌شود حضرت پیغمبر ... رحمة للعالمین بود وقتی که تشریف بردند در معراج و بمقام
قاب قوسین ... رسید خطاب باو رسید که ~~...~~ ای احمد تو ... مهمان منی ...
پیش من تازه رسیده منی ~~...~~ چونکه مهمان منی و تازه رسیده منی حرمت بر من
لازمست حالا هر خواهشی که از من داری بخواه تا بتو عطا کنم عرض کرد خداوندا هیچ خواهشی
ندارم مگر شفاعت امت خود این دفعه هم سؤال و جواب مابین ایشان رد و بدل شد آخر
خداوند عالم باو فرمود که اگر از حالا تا وقت دمیدن صور اسرافیل بخواهی از امت خود بر تو
هم بخواهم بخشید حضرت پیغمبر عرض کرد که از حالا تا روز قیامت هیچ ... چه میخواهی
غیر از شفاعت امت چیزی خواهش نمی‌کنم ندا رسید که توئی رحمة للعالمین حالا حضرت سید الشهداء
هم چونکه رحمة للعالمین بود روز عاشورا بغیر از فلاکت ... نداشت حتی همان وقتی که نفس
ادهم

بشما ره افتاده بود کردید میخواست از دنیا برود جبرئیل آمد با سر برهنه آمد خدمتش گفت یا حسین

چه میخواهی چه خواهش داری گفت هزار جان هزار جان میخواهم که همه را در راه خدا بدهم و شفاعت

امت جدم کنم شمر ملعون میگوید وقتی که نعشش بشما ره افتاده بود دیدم که لبهاش

حرکت میکند

بهم میزند چون گوش دادم شنیدم که میگفت ... ... صداش کم بود

بد میدید اگرچه هم کسی از ما قصد بلند کرد ... زیاد برود بلکه قوه حرف زدن دارد

حضرت سید الشهدا بلی کسی که از شب عاشورا طعام نخورده بود ولی تشنه بلی صدمت

چهار زخم ولی چیزی با وجود اینها همه قوه حرف زدن دارد خلاصه میگوید که شنیدم را تا دیدیم

بردم به بینم چه میگوید دیدیم میگوید خدایا بداد امت جدم را نجاة بده به بینید چه قدر

مهربانست در حق شما که حتی این حالت احتضار هم شما را فراموش نکرد

از اینجا معلوم شد که او هم مثل جدش رحمة للعالمین بوده است لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس الثالث

١٥

المجلس الثالث

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لیس لصفته حدّ محدود ولا نعت موجود ولا له وقت معدود ولا اجل

ممدود والصلوة والسلام علی نبیه الاحمد المحمود وشافع یوم الموعود وعلی خلفائه الذین

لا یحاط فوائدهم الا باب حقیقة الوجود واحباب حضرت المعبود وعلی لعنة الله علی اهل الاجحود

النار ذات الوقود واصلاهم جهنم بئس الرفد المرفود اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان

دیروز گفته شد که از جمله خواص این ماه مبارک نزول قرآنست در او که قرآن در این ماه

نازل شده است شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و گفته شد که منازل قرآن دوازده

منزلند که منازل قرآن از ابتدای حدوث او و صدور او تا منزل اخری

دوازده منزلند و این حدوث قرآن که قرآن جدید است و حادث است این مذهب علمای

امامیه است و اما علمای عامه اینها خلاف جمعی از ایشان اینها هم قرآن را حادث و لکن بعضی از ایشان او را

قدیم میدانند ... خلاصه ایشان اگرچه در این باب خلاف کرده اند و اکثر

میگویند قرآن قدیم است و لکن اما میه خلافی در این باب ندارد که همه این را میگ

گویند اینکه قرآن جدید است و حادث است و منازل او از ابتدای منزل حدوث او تا منزل اخیر

... منزلند ... و این منازل ... اجمالا هم گفته شد و به کدامی از آنها فی الجمله اشاره ای

شد و لکن اعظم و اشرف منازل قرآن نزول اوست در قلب که قرآن را در قلبش منزل بدهی

و منزل قرآن دلت بشود همچنانکه قرآن ... در این ماه نازل شده است باید که در همین ماه

هم او را نازل به قلبت بکنی لکن اول میخواهیم پاره خواصی که از برای منزل لسانی قرآنست گفته

بشود و بعد از آن برویم بر سر کیفیت نزول قرآن بر قلبت که او اشرف منازل قرآنست چون

این منزل لسانی قرآن احکامی دارد و خصوصیاتی دارد از جمله ... احکام این منزل لسانی

یعنی تکلم بقرآن چون شخص همین که تکلم بکلمات قرآن کرد که یا که این کلمات قرآن را خواند باشد

مسائل

منزل داده است غرض این مسائل ان احکام را داره که باید کفته بشوند از جمله احکام ان احکام اینست که شخص تلاوت بلند قران را بقدری که خودش صدای خودش را بفهمد اگر مانعی نباشد که این اقل مراتب تلاوت قرائت است که باید شخص تلاوت بلند قران را بقدری که خودش یا صدای خودش را بفهمد اگر مانعی نباشد مثلا اگر مانعی باشد از اینکه خودش صدای خودش را بشنود مثل اینکه بهمهای باشد یا مانعی دیگر انجا اگر خودش صدای خودش را نفهمد بجهت مانع عیبی ندارد در نماز هم باید شخص بعضی کلمات را بگوید که خودش صدای خودش را بشنود پس اگر کسی قران بخواند که خودش صدای خودش را نشنود مثلا نگاه بقران بکند و بخیال کلمات را بکذراند این نه تلاوت است و اگر در نماز این طور کرد هم نمازش هم باطل است که خلاصه شرط در تلاوت که این اقل مراتب تلاوت است که بعضی تلاوت بلند که خودش صدای خودش را بشنود اگر مانعی نباشد لکن درنمازها این اقل مراتب ~~قرائت و شرط~~ در نمازی ~~در صورتیست~~ که ~~کلمات~~ نماز اخفات باشد مثل نماز ظهر و نماز عصر اما هرگاه نماز نماز جهریه باشد یعنی نمازی باشد که باید حمد و سوره ان بلند خوانده بشود مثل نماز صبح و نماز مغرب و نماز عشاء در این صورة اقل مراتب تلاوت شانست که شخص کلمات را بعضی تلاوت بلند کند که هرگاه کسی نزدیک او باشد و نا خوش نباشد و کوش نباشد و متوجه باشد انها را بشنود و دیگر شرط در تلاوت باینکه کلمات را بعضی بگوید که اگر مستمع که عالم و عارف با وعالم باشد بمخارج حروف ان کلمه را بفهمد بگوید کلمه را موافق قاعده ادا کرده است دیگر لازم نیست که مثل قراء باید مخارج حروف را دانسته باشد این شرط صحت تلاوت نیست ایه چونکه این حروف خودشان از مخارج خودشان بیرون می ایند دیگر ضرور نیست که شخص باید مخارج حروف را یاد بگیرد مگر مخارج ضاد معضوب و ظاء عظیم که مشهور میان علما اینست که باید مخرج این دو حرف را بداند چونکه زیاد مخلا شتباه است و لکن بعضی قائلند که اگر مخرج ضاد و ظا را نداند باعث بطلان نماز نیست اگرچه خلاف مشهور راست که خلاصه شرط نیست در تلاوت تعلم مخارج حروف خود اصل حروف از مخارج بیرون می اید

بلی

بلی تبدیل حروف باعث بطلان قرائت و بطلان نماز است مثلا بعضی ضاد را بدل بذال میکنند همزه را بدل بعین میکنند حا را بدل بها میکنند قاف را بدل بغین میکنند که خلاصه تبدیل میکنند حرفی را بحرفی انجا باعث بطلان نماز است و عدم صحت قرائت یعنی از برای کسی که ممکن باشد از برای او که انکه ادای بکند حروف را از مخارجشان و اما اگر کسی مخرج حرفی را ندارد مثل بعضی مخرج را را ندارند یا مخرج شین را ندارند مثل بعضی از اعلامان که مخرج شین ندارند انجا این تبدیل باعث بطلان نماز یا قرائت قران نمی شود چونکه تحصیل مخرج ان حرف کرده است و یاد نگرفته است مثل بلال غلام حضرت پیغمبر که مخرج شین را نداشت اذان که میگفت میگفت اسهد ان لا اله الا الله حضرت پیغمبر فرمودند که سین بلال نزد خدا و ملائکه شین است اما اگر کسی متمکن از یاد گرفتن و تعلم حروف باشد و تحصیل نکند نمازش باطل است حالا سبب این تبدیل حرف بحرف اکثری از نمازهای مردم باطلند که وقتی که ملاحظه میکنی می بینی یک دو رکعت نماز بجهت مثل ذلک مسموعات نمیشود تا اینکه بعضی این الی میشود شخص تمام عمرش بلند رود مثلا دو رکعت نماز صحیح بجا نمی اورد بجهت مثل ذلک نه بجهت حالا اگر کسی تا بحال نمی دانسته است مخارج حروف را و لکن حالا میخواهد انها را یاد بگیرد و وقت نماز هم تنگ است و میخواهد نماز بکند انجا اگر بقدری از او یاد گرفته است مثلا دو ایه سه ایه از سوره حمد یاد گرفته است انجا چاره اش اینست که همان دو ایه یا سه ایه ای را که یاد گرفته است اورا مکرر بکند که خلاصه جایز است تکرار ان ایه و غلط نخواند یا اگر چنانچه کسی دو ایه از حمد یاد گرفته است و قل هو الله را هم میداند انجا انچه از حمد یاد گرفته است بخواند و بعوض باقی حمد از سوره توحید بخواند مثلا برادر دلبند ان ایاتی را که از حمد نمی داند یا حروف را برادر بکند بعوض انها از سوره قل هو الله بخواند یا اگر سوره قل هو الله را هم نمی داند بعوض ان ایاتی که از حمد نمی داند ذکر خدا را بکند خصوص تسبیحات بخواند اگر تسبیحات را میداند که خلاصه جایز نیست انچه را از نماز یاد نگرفته است و لیکن

در صلوة یاد گرفتن است غلط بخوانند و دیگر از جمله خصوصیات تلاوت قرآن اینست
که کلمات را تمام بخوانند نه مثل بعضی که کوتاه می‌بندند که دو جزو بخوانند کلمات را نصف نیمه
می‌خوانند از لیس که جلد میخوانند کلمات را تمام نمی‌خوانند دو جزو بخوان خوب بخوان
اگر منظور رقابت ثواب حاصل بشود به دو جزو خواندن و اگر منظور اینست که بگویند فلان کس
در روز بیت جزو میخواند این قسم از خواندن نخواندن بهتر است بلکه تخفیف بجلال الذات
از کلام خداوند از این قرائت سلاطین کمتر است و دیگر از جمله احکام تلاوت ترتیب
موالات است همچنانکه در وضوء ترتیب موالات شرط است همچنین در نماز و در قرآن خواندن
ترتیب موالات شرط است مثلا کلمات را مقدم و موخر بخوانند و کلمات را پی در پی بخوانند
نه اینکه همه را پی در پی بخوانند حتی یا وقف بکنند یا اگر وقف نمی‌کنند اعراب کلمه را ظاهر
بکنند که وقف بحرکت یا وصل بسکون نباید کرد وقف بحرکت مثل اینکه بگوید الحمد لله رب
العالمین که اعراب نون را ظاهر بکنند و وقف بکنند و وصل بسکون اینست که اعراب حرف را
ظاهر نکنند و متصل بکلمه دیگر بکنند که این قسم کرد نماز شان باطل است اما
اگر شخص کلمه‌ای را گفت و در بین کلمه سرفه او را گرفت آن کلمه را باید از سر بگیرد
مثلا گفت اهد تا و سرفه او را گرفت حالا باید بگوید نا الصراط یا باید بگوید اهدنا
الصراط باید بقصد ثواب او را د و بتر بخوانند دیگر یا رو مسائل نیست که در علم
و اما مثل ترقیق و تفخیم ... اینها از محسنات تلاوت‌اند و اما این مد که در قرآن
مت اینها هم خوب نیست خیلی طول دادن مد که از لسان عرب بیرون ... یا مثل پاره
کلمات را این قدر طول بخوانند که از لسان عرب بیرون برود ... الجمله از خصو
منزل لسان قرآن بود و اما کیفیت نزول قرآن و ... کر قلب ... کیفیت
دار ... که باید او لا قرآن را در قلب منزل داد بعد از آن صفاتی که خداوند اظهار
از برای قرآن قرار داده است در قلب ظاهر بشوند و در قلب ثابت بمانند که قرآن تذکره است

و اما کیفیت نزول قرآن
در قلب اینهم کیفیتی
دارد که باید

مدایت تذکرات و ذکری است بنده است اگر قرآن شخص را از ضلالت بیرون نیاورد کرا
شده است بجهت هدایت و یک هیچ جزء شخص را از ضلالت و گمراهی بیرون نمی‌آورد که قرآن
باعث این میشود که این چیز عزیزتر است که با او از همه کس بیشتر دشمنی میکنی نجات بدهد که این
جانت باشد که او از همه کس بیشتر عزیزتر است و از همه کس با او بیشتر دشمنی میکنی بنیاد
ضایع است بنیاد را باید باید درست کرد اگر سقف ترک دارد چون بنیاد ضایع است بنیاد
باید درست کرد که ایمان باشد اگر ایمان را درست دارد ... باشد این ... ایمان کار
شخص را درست میکند ولو بعد از همه عذابهای برزخ باشد بعد از عذابهای حشر باشد
باشد ولو بعد از دخول در جهنم باشد اینست که بعضی از مردم را در جهنم می‌برند بعد از آن
بنا را باستغاثه میگذارند عرض میکنند خداوندا این دستها را در جهنم میسوزانی و حال آنکه
به درگاه تو بلند شده‌اند این صورت ما را میسوزانی و حال آنکه سجده تو کرده‌اند هذا کمیتر
بعد از آن عرض میکنند خداوندا کنا ما نان بعزتك یا اقرار ما بتوحید تو ... خطا
میرسد که ایشان را از جهنم بیرون بیاورند مجرد العباد علی الله که این اقرار بتوحید همچنین
به صفحات الاکام ... چیزی را برخدا داشته باشیم ... عذاب برزخ ...
خداوند ... مخلد هم باشند ... پس ... چیز را برخدا داشته
باشند و این چیز که توحید باشد حاصل نمیشود مگر آنکه قرآن را بر قلب نازل بکنی بعد از
صفات قرآن ... در قلب ظاهر بشوند ... بگوید القرآن را کتابی
کنند که آن وقت قرآن کتاب ... توحید ... کرد این قرآن در دولت منزل بکنند قرآن کتاب
توحید است که از برای این منزل کرده قرآن در قلب ... که همه روز در یک مجلس
حرف بزنیم یکی در معرفة الله یکی در معاد ... که ... باشند یکی در کیفیت عبادت
یکی در قصص پیغمبران که ان فی قصصهم لعبرة لاولی الالباب اما مطلب اول که معرفة الله باشد این معرفة الله
بر دو قسمت یک قسم از معرفة الله ... کلمه ... اینست که هیچ کس ... انه
کتابی

نرسیده است و کسی نمی‌داند که خداوند چه چیز است که معرفت بکنه ذات خداوند ملکی نیست
حتی پیغمبر پیغمبر هم بکنه ذات او نرسیده است تو میخواهی بکنه ذات او برسی ای بیچاره تو که
نمی‌توانی بکنه ذات یک ذره خاک برسی یک ذره خاک از زمین بردار اگر چنانچه بکنه
یک ذره خاک رسیدی می‌توانی بکنه ذات خداوند برسی جبرئیل بکنه ذات خداوند نرسیده است
اینست که میگوید لو دنوت انملة لاحترقت یعنی اگر بخواهم تعلق در ذات تو بکنم پرم میسوزد
اگر چنانچه کسی بکنه خداوند برسد لازم است این مخلوق مثل شما و خالق شما کلا محتوم باو
مخلوق مثل هم بوده باشد خلاصه پس این قسم از معرفة الله که معرفت بکنه ذات خداوند باشد
محال و ممتنع است و قسم دیگر از معرفة الله اینست که علم بوجود صانعی کار کنی داشته باشید
که بدانید خالق خدائی هست و در این قسم از معرفة الله هم که علم بوجود صانعی باشد هیچ احدی
شک و شبهه ای ندارد و لئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله
فانی یؤفکون
بایشان خداوند خالق شما است که زمین است حتی بت پرستها آتش پرستها چه مسلمانها
حتی دهریها طبیعیها هر کس بطبیعت موجودی قائل باشد که خداوند هست صانعی کار کنی هست
این فطریست طبیعیست فطرة الله التی فطر الناس علیها صبغة الله است رنگ خدا است رنگ
خدائی ثابت است زائل نمی‌شود آب و در قلب هر کسی هست که یک کار کنی هست صانعی هست بیچه
این در دلها ثابت است این شد رزق کرده شما که خداوند بیاد لازم است که بدکنی رزق بده
چه مؤمن چه کافر این هم مثل رزق است در دل هر کسی این خوابیده است که خدائی هست اگر شده
بکنی در این که کار کنی هست باید به شک علیت بوجود صانع که خلاصه هر کسی قائل
بوجود صانع و کار کنی هست اما این قدر است که بعضی اسم او را دهر گذاشته‌اند
کرده‌اند اسم مخلوق را خالق گذاشته‌اند یا اسم او را طبیعت گذاشته‌اند میگویند طبیعت این
شکل چوب انار را رنگ بی بوی طعم او اینست که اما همینکه در طلا گذاشتی و آب باو دادی
انار خوش رنگ خوشمزه از او عمل می‌آید که بار چوب میاورد بکنی تا بصانع کار کنی نکنم

این فطرت

وسخر الشمس والقمر

کما قال الامام ... فطرة الله التوحید

١٣

فطرتست صبغة الله است و این هم پیغمبران که آمده‌اند همه بمردم نگفتند که خدائی هست شبهه ندارد که
نیامده‌اند اثبات وجود خداوند بکنند همه آمده‌اند جهة نفی شرک که خداوند شریک و شبیه هم مثل ندارد
حالا شما هم دانستید این در رسالت انبیاء چه بار مردم گفته که علم بوجود صانع
هم ندارند که از کار ماشا نه همچه هر چه باید که باید هم علم ندارند که بد ترند از بت پرستها که بما هم
ستاره پرستها مثلا بت پرستها قائلند بوجود صانع ولیکن میگویند این لات عزی شفعاء مانند
یا اینها بصورة محبوبین خداوندند که سجده برابر اینها میکنند اینها را می‌پرستند ولیکن باز هم
قائلند بوجود صانع و همین پیغمبران بجهة اثبات توحید آمده‌اند بجهة نفی شرک آمده‌اند پس
جناب این قسم از معرفة الله هم نیک کلا است که هر کسی در طبیعت او هست که خدائی هست صانعی
هست ولکن این قدر است که موحد غیر موحد توحید او را نمیداند توحید هم نه اینست که یکی عدد
باشد ضد خلیفت یعنی شبیه و مثل و نظیر و شریکی ندارد این معنی توحید است که خلاصه پس
در معرفة الله نه کسی بکنه ذات او میرسد و نه کسی فکر اینست که خدائی هست کار کنی هست
حتی گفتیم پیغمبر هم نمی‌تواند بکنه ذات خداوند برسد پس حرف بزنیم در معرفة الله که خداوند
چه چیز است ما را آن قدر نیست پس چیزی که باید ما او را درست بکنیم و اعتقاد باو داشته باشیم
و همین پیغمبران بجهة او آمده‌اند همین توحید است همین که توحید درست شد آن چیزی که
که باشد شده در بعضی اینها هم برطرف میشوند و این توحید حاصل نمی‌شود مگر اینکه معرفة الله
درست بشود و این معرفة که گفتیم نه کسی است که فکر خدا باشد و نه کسی است که بکنه ذات او برسد
حالا اگر از بابای این معرفة الله امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین علی بن ابی طالب کیفیتی فرموده است که
که میفرماید اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده
و کمال توحیده الاخلاص له یعنی اول دین و ابتداء دین شناختن معرفة الله است یعنی شناختن خداوند
و کمال معرفة الله یعنی تمام شناختن او از عالم نمود او و کل و بعدیت بوجود او و کمال تصدیق باو
یعنی تمام او از عالم و گرویدن باو توحید او است یعنی یکتا دانستن او است و بیاد داشتن او از شرک

سبحانه لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک

وکمال الاخلاص له نفی الصفات عنه

وکمال توحید او یعنی تمامی یکتا شناختن او اخلاص است در عمل از برای او وکمال اخلاص یعنی تمامی
اخلاص برای او اینست که صفاتی که از برای خداوند ثابتند اینها را عین ذات خدا بدانی
نه اینکه صفاتش را چیزی بدانی و ذاتش را چیزی که اگر کسی صفات او غیر ذات او شد بت
پرست شده ای صفات خالق غیر صفات مخلوقند که خلاصه توحید و اینست با اینکه خداوند را
خالص و منزه بدانی از جزء داشتن که موضوع ان اینست که شخص نگاه بکند در صفات خداوند
در افعال خداوند اگر چه ما نمی توانیم صفات افعال او را بگوییم چنانچه در خود قران است که اگر
ولو ان ما فی الارض که اگر تمام اشجار قلم بشوند و تمام دریاها و هفت دریای دیگر مرکب بشوند
ما نفدت کلمات الله کلمات خداوند صفات خداوند تمام نمی شوند نه خیال کنی که در قران مبالغه
و اغراق هست مثل کلمات شعرا که همه مبالغه و اغراق است بلکه در قران مبالغه ای نیست
اغراق نیست این بیچاره که گفتم ما نمی توانیم بگوییم و بحقیقت یک ذره خالی هم نمی توانیم بگوییم و بحقیقت
یک ذره خالی هم نمی توانیم بگوییم صفات افعال خداوند بگوییم و لیکن این قدر هم که ذره ای
از اینها می گوییم بلکه توحیدی از برا مان حاصل بشود و لذا این افعال خداوند براورد میخواهد
نگاه میخواهد اینست که در سوره روم میفرماید اولم یتفکروا فی انفسهم
ما خلق الله السموات والارض الا بالحق و در اخر سوره اعراف اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض الخ که همه کلام قران را که براورد کنی همه اش او بنگاه کردنست یعنی بچشمی
دیگر این نگاه کردن نگاه با این چشم نیست و الا خر هم اسمان و زمین را می دیدند یعنی کور
بودند که خداوند با ... قل انظروا ماذا فی السموات والارض یعنی نگاه بر بلندید در اسمان
زمین ببینید چه می بینید یعنی بچشم دل نگاه بکنید تا ... در ظاهر ... پنج قوه
خداوند از برای تو قرار داده است ... قوه باصره قوه سامعه قوه
لامسه قوه ذائقه قوه شامه چنانچه در دلت این پنج قوه را خداوند قرار داده است که باید نگاه
بکنی با این چشم دل در افعال خداوند سه نگاه باید بکنی یک نگاه در عالم کبیر یکی در عالم صغیر

بلکی در عالم

بلکی در عالم اکبر دیگر کار بان عالمهای گذشته نداریم و عالمهایی که الان موجودند و ما اینها را نمی بینیم
با اینها نداریم که اینها سه عالمند عالم گذشته عالم الان عالم اینده و ان عوالمی که گذشته اند خود گذشته اند
عالمهایی که الان اینها راست خود ما اینها را نمی بینیم ان عالمهای اینده خود هم اینها را نه دیده ایم
لکن این قدر هست که خیال مکن که همین خدا تو را تنها خلق کرده است و تو ابتدای خلقت او هستی حضرت
حضرت ... یعنی میفرمایند که خداوند هزار هزار ادم پیش از این ادم خلق کرده است و الان
هم عالمهایی خداوند خلق کرده است که افتاب و ماهتاب اینها غیر از این افتاب و ماهتاب است خیال نکن
مخلوقات خداوند همین شماها هستید همین اسمانها همین زمینها ... خیال بکنید دیگر
همینکه ما را یا بهشت یا جهنم بردند دیگر خداوند خلق نمی کند خیر باز هم خلق میکند باز هم میکند
یک معنی رب العالمین را اقلا بفهمید که چه قدر خداوند رب العالمین است خلاصه کار بان عالمها
نداریم باید نگاه با این سه عالم خودمان بکنیم که یکی عالم کبیر است یکی عالم صغیر یکی عالم اکبر اما عالم کبیر
این اسمانها این زمینها باشند که شخص نگاه بکند باین اسمانها باین زمینها باین دریاها همین که نگاه
کردی در این عالم کبیر با این چشم دل بعد از ان نگاه باین عالم صغیر بکن که این مخلوقات جزئی
جزئی باشند به بین میتوانی بحقیقت کوچک ترین این مخلوقات برسی اگر نتوانی بحقیقت این
مخلوقات خیلی جزئی خداوند برسی میتوانی بکنه ذات خود خداوند هم برسی بعد از ان یک نگاهی
هم در عالم اکبر بکن عالم اکبر خود تو هستی که عالم خلقت تو از همه عالمها بالاتر است اتزعم انک
جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر یعنی عالم اکبر در تو پیچیده شده است حالا این هم کیفیت
دارد الله خیلی خودت را هم این قدر شخص بزرگی مدان عجب مکن زیرا تو از نجاست عالم امده ای
و حامل نجاستی داخلت هم نجاست است ... هم نجاست است چون بمیری هم متعفن جمع
نجاستی که ... جمع نجاسات خیالات خداوند تو را که در اینها اورده است بجهت اینست
که بدانی قدری نجاست عمل بیاوری که ... نباشد که با غسلهای اینها را ... باید ...
بدهی با عبادتها اینها را ... که نمره عمر ... قدری نجاست

باشد ثمره عزت نشستن در این مجالس است و گوش دادن بکلام الهی اگر ثمره ای غیرت دارد
همین است ثمره او حالا اگر قدری نگاه کردی بچشم دل ذو الجلال قدرت خداوند را دیدی اگر
چه حقیقت این عرض میکند و ما منا الا له مقام معلوم یعنی ما از قدرت تو دیده ایم حال بقدرت
تو نرسیده ایم مثال این قسم میفرمایند ما میخواهیم بقدرت او برسیم و لکن اگر ذو الجلال نگاهی
بقدرت او کردی بگو لا اله الا الله لکن حقیقی لا اله الا الله حقیقی نه مجرد زبانی باشد مثلا اگر شخص
یک لا اله الا الله گفت کارش درست میشود لا اله الا الله حصنی و من دخل فی حصنی امن من
عذابی قلعه خداوند لا اله الا الله است هرکس داخل این قلعه شد ایمن است از عذاب خداوند مثلا
نمیدانم شما داخل این حصن خدائی شده اید یک لا اله الا الله حقیقی گفته اید که ایمن از عذاب
باشید باید لا اله الا الله در تمام عمر نگفته اید حالا ما هم سعی این است که یک لا اله الا الله حقیقی
بگوییم یک لا اله الا الله بالمراتب لات عزی را اشکاندید ~~لا اله الا الله~~ مجلس دوم
در بیان آیة الم که آیات موعظه باشند اگر کسی معرفة الله را درست کرده است حالا باید بجانب
آیات پروردگار الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله آیا هنوز وقت نشده است از برای
مؤمنین که دلهاشان خاشع بشوند از برای ذکر خدا مثلا این آیه بعد از سه سال از ایمان آوردن
بخداوند نازل شد بعد از آنکه جمعی ایمان آوردند سه سال از ایمان آوردن ایشان گذشت این آیه
نازل شد حالا ما نمیدانیم که ایمان آورده ایم هنوز وقت نشده است که قلبمان خاشع بشود هیچ
قلب خاشع شده است یا هنوز وقت نرسیده است یعنی پس کی قلب خاشع میشود
وقتی دیگر مثلا همیشه زنده ایم مریض همیشه میشنید یک چهار روز خداوند بانها مهلت
داده است خیال میکنند که همیشه مهلت دارند خصوص کسانی که خداوند قدری عزت
دولت بانها داده است یعنی همیشه این عزت را دارید دولت را دارید الحمد کسی که اینها را بتو
داده است قادر است که گرفتن اینها نیست چه تو را که قادر بر دادن بود قادر بر گرفتن نیست پس
چرا نمی آیید بسمت او چرا قلوبتان خاشع نمیشود این اهل ایمان اهل معرفت حالا اگر اسم

بسمت خدا

بیان آیة الم یان

15

بیان احکام حلال و حرام

بسمت خدا حالا نه باید احکام او را یعنی نه باید فرمان او را بجا آورد مثلا اگر کسی پادشاه
شناس شد و بخدمت پادشاه رفت البته آن پادشاه احکامی از او میخواهد فرمانی باو میدهد
دستورالعملی باو میدهد حالا تو هم بعد از آنکه پادشاه حقیقی را شناختی و بکاینات او
هم رفتی باید احکام او را هم بیاوری و عمل بآن احکام بکنی و احکام پادشاه حقیقی هم
چند قسمند بعضی از آنها افعالند یعنی شخص باید آنها را بکند یا نکند حالا دیگر افعال هم
واجب دارند مستحب دارند حرام دارند مکروه دارند مباح دارند همه جور دارند و بعضی
دیگر از احکام که خداوند آنها را از بنده خواسته است صفاتند مثل صفات حسنه
صفات ذمیمه حسن خلق سلوک با مردم و مثل ذلک این است که این مجلس سیم را قرار داده ایم در تعلم
احکام الله حالا اگر کسی آن دو مجلس را درست کرده است این مجلس سیوم بکارش میآید
و اگر درست نکرده اند بجای خودش بماند حالا از جمله احکام الله که باید آنها گفته بشوند مسائل
صوم است بمناسبت این روزها و این اصل صوم عبادتیست نیت میخواهد که شخص نیت بکند
روزه میگیرم چونکه خداوند او را از من خواسته است بسا اگر کسی روزه بگیرد و نیت این را
نکند هیچ نمیگوید چون همه روزه میگیرند من هم روزه میگیرم یا از بابت متابعت یا از بابت اینکه
مردم بد نگویند فلان کس روزه نمیگیرد که هیچ قصد قربت نداشته باشد همچه روزه ای باطل
و موجب قضا و کفاره است و اما اگر کسی چنانچه کسی روزه گرفتن را مکروه داشته باشد
که طبیعتش مایل نباشد که همینکه ماه مبارک آمد غصه ای بخورد که این ماه رمضان آمد حالا
این هم برود قسمت یک دفعه اینست که روزه گرفتن را مکروه دارد و لکن میگیرد از بابت خوف
از آتش جهنم که میگوید خوب چه بکنم اگر روزه نگیرم خداوند مرا بجهنم میبرد اینجا بعضی از علما
حکم ببطلان چنین صوم کرده است که میگویند همچه روزه ای باطل است و لکن اگر بنا باین شد
لازم میآید که روزه اکثری از عوام باطل باشد چون اکثری که روزه میگیرند از بابت خوف جهنم است
دیگر این معرفت را ندارند که بگویند ما روزه میگیریم از بابت استحقاق و اهلیت خداوند برای

بیان نیت صوم

روزه گرفتن بجهت آن جایز است که هر روزه می گیرد و خیلی روزه بیند او ملاحظت می کند این
روزه چه حیثیت حالا باید تلیان نکنیم [illegible] مثل بعضی فساق و اهل عیش که این [illegible]
در روزه می گیرند که نه از بابت خوف اینجا همه روزه این باطلات بلکه [illegible] کرده است بلکه
موجب کفر و ارتداد است اما اگر چنین روزه گرفتن بر او سنتی است و لکن از بابت خوف می کرد که کراهه
کراهت [illegible] کیفیات عبادت و دلیلی باعث بطلان صوم نمیشود مثل اینکه [illegible] بیت ملاحظه
دارد یا دفعه اینست که آن غلام خدمت آن پیش می کند از بابت شوق که باقی دارد و [illegible]
خدمت بکند که [illegible] اگر خدمت نکند چه بشر نشد و دیگر از جمله مسائل متعلقه بصوم اینست
که اگر چنانچه شخص نگاه بوقت نکند و سحر خورد بعد معلوم شد که صبح بوده که هیچ این [illegible] که در
نشسته است [illegible] وقت را ملاحظه بکند سحر خورد آب خورد و قلیان کشید بعد [illegible] دید
که صبح بوده اینجا باید روزه [illegible] قضا [illegible] کفاره این [illegible] اینجا قضا
تنها از او میخواهند حالا یعنی قضا نه اینست که آن روز روزه اش باطل است که [illegible]
چه بعضی فرموده اند که آن روز روزه اش باطل است که [illegible] و دلیل [illegible] آن روز روزه
و صحیح است روزه او و لکن تعبدا شارع فرموده یک روز بعوض اینکه ملاحظه وقت نکرده این باید [illegible]
حالا [illegible] این در [illegible] ظاهر میشود که اگر آن روز روزه اش باطل باشد دیگر نیت نمی خواهد و لکن نیت
بخواهد و اگر چنانچه ملاحظه وقت کرد این سه قسمش یک دفعه یقین دارد که صبح نشده و سحر
خورد بعد معلوم شد که صبح بوده اینجا نه قضا از او میخواهند نه کفاره یک دفعه مظنه دارد
که صبح نشده و سحر خورد و یک دفعه شک دارد که صبح شده یا نه و سحر خورد در این دو صورت
قضا [illegible] آن روزه لازمست که باید روزه [illegible] را بگیرد و قضا هم از او میخواهند اما کفاره [illegible]
در کار نیست [illegible] اینجا [illegible] اگر [illegible] ملاحظه وقت کرد و مظنه کرد بصبح [illegible]
[illegible] مظنه بصبح سحر خورد در این صورت هم قضا بر او لازمست بلا اشکال و اما کفاره
پس اولی [illegible] احتیاط را در این صورت نه باید ترک کرد این هم [illegible] از [illegible] لازم

اگر چه احوط در صورت [illegible] شد

[illegible]

بود در [illegible]

رساله [illegible] که [illegible] کتاب [illegible] تنها [illegible] باشد

۱۷

بود در [illegible] احکام الله و اما مجلس چهارم که مجلس ذکر قصص انبیا باشد در عدد انبیا و خلافت
مشهور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و غیر مشهور [illegible] بوده اند و این پیغمبران هم بر دو قسم
بوده اند بعضی از انبیا نبی بوده اند بعضی هم نبی و هم مرسل بوده اند نبی غیر رسالت و دیگر بعضی
پیغمبر بجهت خود شان بوده اند بعضی پیغمبر بر اهل خانه خود شان بوده اند بعضی پیغمبر دهی بوده اند
بعضی پیغمبر بر طائفه ای بوده اند دیگر پیغمبران وحی با ایشان می رسید بعضی خواب می دیدند بعضی
وحی با ایشان می رسید بلا واسطه بعضی با واسطه و لیکن واسطه را نمی دیدند و لکن هر دو قسم
از وحی بر حضرت پیغمبر آخر الزمان می رسید هم وحی با واسطه که جبرئیل می آمد با وحی چه تمامش
و هم وحی بی واسطه با وحی رسید [illegible] آن حضرت در وقت نزول وحی بلا واسطه بود که [illegible]
وحی بی واسطه با وحی رسید [illegible] می شد و بدنش [illegible] می افتاد و دیگر بعضی انبیا پیغمبر
بودند بر جمیع مردم که انبیا پیغمبران اولو العزم بودند که انبیا چهار پیغمبر بودند ابراهیم خلیل الله
موسی کلیم الله عیسی روح الله نوح نجی الله و لکن پیغمبر ما مبعوث شده است بر جمیع جن و انس
و خاتم النبیین است و دیگر این پیغمبران پاره خصایص و صفات دارند که همه انبیا در آن خصایص
و صفات شریک بودند از آن جمله پیغمبر باید معصوم باشد چه در زمان پیغمبریش چه پیش از
پیغمبریش باید معصوم باشد و خطا از او سر نزند اگر ترک اولی از ایشان سر بزند آن نه معصیت است
آن ترک اولی است و ترک اولی از ایشان سر بزند عیبی ندارد اینست [illegible] در [illegible]
[illegible] و دیگر باید سهو و نسیان عارض
عارض ایشان نشود این مشهور است و لکن دو نفر از علما مثل شیخ صدوق انبیا [illegible] که [illegible] دارد
سهو یا نسیان عارض ایشان بشود دلیلی هم دارند می گویند [illegible] حضرت در نماز [illegible] در دو رکعت
سلام داد سهوا و لیکن این حدیث مردود است مشهور که می گویم مشهور اینست که سهو و نسیان
عارض پیغمبران نمی شود و دیگر از جمله صفات مشترک پیغمبران اینست که پیغمبران باید چنین باشند
همه متقی باشند حتی اینکه در حدیث است که بعضی از پیغمبران می آمدند بجهت هدایت مردم [illegible]

بیان عدد انبیا و اقسام انبیا

[illegible] بعضی [illegible]

پیغمبران اولو العزم

عدد پیغمبر

دیگر بعضی از خصایص و صفات پیغمبران [illegible] انبیا [illegible]

[illegible]

یک شب را نداشتند و دشمنی او را می‌کشتند تفصیل دیگر آمد که در حدیث است بنی اسرائیل
یک روز از صبح تا زوال ظهر متصل سجده کشتند که خلاصه همین پیغمبران شریک بودند در صفت
فقر و بلا و اوضاع چون خداوند میخواهد مردم را امتحان کند بلند که اینها که ایمان یاد مراد ورند ندارند
دولت را و ضاعت حتی اینکه خداوند ملائکه را هم امتحان کرد با اینکه از خاک آدمی خلق کرد و ایشان را
امر بسجده برای او کرد همه سجده کردند بجز شیطان که تکبر مانع شد از سجده این بود که بواسطه
همین یک سجده نکردن رجیم شد مردود شد و مستوجب لعنة شد و شیطان
شش هزار سال عبادت کرده که یک سجده اش دو هزار سال دیر داشتی چهار هزار سال طول
بود از سالهای آخرت که هر سالش پنجاه هزار سالست از سالهای دنیا بواسطه همین یک سجده
نکردن رجیم شد حالا تو میخواهی همه عمرت مشغول معصیت باشی و خداوند تو را بهشت ببرد آخر
آخر بچه سبب مستحق بهشت بطاعت تو که در همه عمرت یک دو رکعت نماز که همه طولش ربع ساعت
نداشته باشی خود را هم بگویم که چطور مستحق بهشت میشوم شیطان با این عبادت بسبب یک
که سجده نکرد رجیم شد اول خود مردم را گول میزند که بگوید شیطان مردم را گول میزند از این سبب
رجیم است اول خود ملک مقرب بود بعد از آنکه رجیم شد آن وقت عرض کرد خداوند را مهلت بده
تا قیامت اگر این گول زدن شیطان باعث رجیمیت او شده است ولیکن و بااین سبب [illegible]
و علیه لعنت شده است این صفت گول زدن را هم و رها نشد که مردم را گول میزند که
[illegible] خلاصه خداوند حتی ملائکه را در مقام امتحان در آورد اینست که پیغمبران
او هم فقیر و بلا و اوضاع [illegible] که با این مردم امتحان بشوند این قدر پیغمبرانش فقیر بودند که مثلا
وقتی که موسی علی نبینا و آله و علیه السلام پیش فرعون رفت فرعون با و گفت ای خدائی که تو را فرستاده است
نداشت یک لباسی قشنگ اوضاعی بتو بدهد چون موسی یک پیراهن پشمینه در برش بود و یک
تکه چوب در دستش اما خداوند میخواست بمردم نشان بدهد که چه قدر این همه اوضاع را
یک تکه چوب بهم میزند یعنی خداوند قادر است با اینکه این همه اوضاع را بیک تکه چوب

بهم بزند

بیان عبادت شیطان ملعون رجیم شد

او بهشت نبود

بهم بزند قادر نیست که اوضاع و اسباب تو را از تو بگیرد و عزت را هم هلاک بکند بترس از همه خدائی
که این همه اوضاع را بیک تکه چوب بهم زند و حتی فرعون وقتی که همه سحره را جمع کرد در میان آن سحره
یک مرد نابینائی بود و پسر داشت چون فرعون معتقد هزار ساحره جمع کرده بود در مقابل
آن یک تکه چوب و این مرد که نابینا بود و پسرش هم با آن انبا بودند مرد نابینا از پسرانش سؤال کرده
که این ولد اوضاعی دارد لباسی دارد با و گفتند یک پشتی دارد ردائی هم ندارد ما خیال [illegible]
موسی یک ردائی یک تمام این یک نعلین چوبی داشت چون همان خود بش بود آن یک [illegible] و یک تکه
چوب [illegible] خلاصه با و گفتند اوضاعی ندارد ولیکن همیشه نگاهش با سمانستان نابینا با ایشان گفت
که من سیر را منظور بدارید این بود که بجهت حرمت با و گفتند اما آن تلعق و اما آن [illegible] نحن الملعنین کلام
مجلس پنجم
کیفیات دارد که ان شاء الله بعد از این [illegible] باشد اشاره باین کیفیات میشود مجلس پنجم مجلسیست
که جمع کرده است همه این مجالس را و حضرت ابی عبد الله الحسین که او تمام آیات از معرفه هدی
للعالمین است جمع شده است در او جمیع عبادتها و دائم در دم بود بسوی عبادة خدا حتی در روز
عاشورا هم دم را صدای زد که بیائید و ما را یاری کنید بجهة نصرة دین جد بزرگوارم و بهمچنین حالات
در او مجلس رابع که صفات انبیا را باشند شد گفتیم از جمله صفات انبیا فقرات بجهة امتحان
و هم حضرت سید الشهداء جامع این صفت هم بود در ظهر عاشورا [illegible] بود و تشنه
بود [illegible] بود غریب بود و [illegible] مهمان [illegible] بودند اما [illegible] لوجه الله
یعنی اما کسی هست که ما را یاری کند بجهة محض رضای خدا آخر یک نابینائی سفارش حضرت
موسی را کرد و با ایشان گفت دشمنی کنید و لیکن در صحرای کربلا یک نابینائی نبود که بگوید یک
نقطه ای با تو غریب [illegible] داد راحت بکند بعوض حرمت [illegible] دلتنگی [illegible] با و می گفتند
[illegible] بعوض اینکه [illegible] نیزه [illegible] مبارکش زدند و [illegible] شد بلکه بعضی از [illegible]
مبارکش شکسته شده بود که [illegible] سر مطهرش میان طشت طلا بودند حضور یزید ملعون
آن [illegible] بد بخت چوب [illegible] بود که [illegible] دندانهای مبارک حضرت را شکسته [illegible] کرد

و یکی گفت حبیب زده بیرون شده است یک چند شعری گفته بود اینها را هم میخواند [illegible]

حالا وقت دعا است بعد از ذکر موعظه و اقرار به توحید و بعد از نیل بخداوند و بعد از نقل احکام اللهی و بعد
از ذکر احوالات انبیاء و بعد از ذکر روضه حضرت سید الشهدا بعد از نماز جماعت زبان روزه اللهی
لا تؤدبنی بعقوبتک ولا تمکر بی فی حیلتک من این لی الخیر یا رب ولا یوجد الا من عندک ومن این
لی النجاة ولا تستطاع الا بک هذا و هذا ما را بعقوبت گرفت [illegible] راه چاره نیست از برای [illegible]
[illegible] لا الذی احسن استغنی عن عونک ولا الذی اساء واجترء
علیک ولم یرضک خرج عن قدرتک یا رب یا رب یا رب یعنی خدای [illegible] حرکت ندارد و کی میتواند
از تحت ید قدرت بیرون برود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله وانا الیه راجعون تمت المجلس

المجلس الرابع من مجالس بسم الله الرحمن الرحیم شهر رمضان المبارک

الحمد لله باری النسم و دافع النقم و رافع السقم و [struck out] الذی لا اشباه
له ولا موت ولا عدم والصلوة والسلام علی نبیه رسول الملک و نبیه المعظم والمبعوث
علی کافة العرب والعجم سیدنا و مولانا محمد الخاتم الذی شرفت به مکة و تبرکت به زمزم
دیروز گفته شد که قرآن از زمان وجودش تا زمانی که در بهشت منزل میکند منازلی دارد
و گفته شد که از جمله منازل او منزل خطی اوست که همه نوشتن باشند و از برای این منزل هم
احکامی هست مسائلی هست که باید فی الجمله ای از آنها گفته بشود از انجمله حکم مس کلمات او
که به بینیم آیا جایز است مس کلمات قرآن یا جایز نیست مشهور میانه علما اینست که مس کلمات
قرآن از برای حائض و جنب و کسی که محدث بحدث اصغر باشد که یعنی بی وضو باشد جایز نیست
که حرامست از برای حائض و جنب و کسی که بی وضو است مس کتابت قرآن اگر مس کند معصیت
کرده است و ظاهر اینست که فرقی نیست میان آنکه کلمات قرآن نوشته باشند یا نقش کرده باشند
که اگر چنانچه کلمات قرآن را نقش بکنند بر مهر سنگی یا بر نگین انگشتر مثلا کسی اسم علی است در مهر
سنگی نقش بکند و انا لعلی کبیر یا در نگین انگشتر آیه ای از آیات قرآن ظاهر اینست که مس او هم

حرمت

١٨

حرمت اگر چه مس می کند بان کود بهانی رسد ولکن همینکه ظاهرش را مس کرد بی وضوء یا در حالت
جنابت یا در حالت حیض معصیت کرده است کو که در مهر عکس نقشش می کند بلکه باز مسش حرامست
با اینکه اگر کسی آیه ای از قرآن نقش بکند بر بدنش شد اینکه بعضی بدو قه آیه ای از قرآن می نویسند
حالا ستان آیات چه نوربت ظاهر اینست که از برای دیگران مس او حرامست ولکن بجهت خودش
عیبی ندارد اگر چه بعضی قائلند که از برای خودش هم مسش حرامست که باید جنب نشود ولکن
و اگر اوقات ناچیز تواند باید با وضوء باشد چاره اش اینست که از همان رنگ او را محو بکند
بعضی که خوانده نشود حالا دیگر در مس کلمات قرآنی تفاوت نمی کند چه بزبان او را مس بکند
چه بدست چه به پیشانی چه بصورت بهر قسم که باشد جایز نیست مس کلمات حتی اسم فرعون و ابلیس و قارون
[struck out] که حالا اگر چنانچه اسم فرعون را شخصی در غیر از قرآن نوشته به بیند جایز است که او را
در حالت جنابت یا حیض یا وقتی که بی وضوء باشد مس کند ولکن اگر او را در قرآن دید بجهة حرمت
حرمت قرآن جایز نیست مس کردن او که این از باب شرف المکین بالمکان است نه چنانکه میگویند شرف
المکان بالمکین چونکه این حرمت سراسر فرعون از قبیل شرف المکین بالمکانست و دیگر هم حرامست
مس اسامی خداوند خصوص لفظ جلاله که الله باشد حتی اگر کسی یک جزء اسمش لفظ جلاله
باشد مثل عبدالله باز جایز نیست مس لفظ الله اگر چه جزء اسمست لکن باز حرامست
مس او بی وضوء ولکن مس اطفال کلمات قرآنی را ظاهر اینست که از برای آنها عیبی ندارد مس
کلمات قرآن و واجب نیست بر اولیاشان هم نیست که آنها را منع بکنند [struck out]
[struck out] یا اگر وضوء بسازند وضوشان هم معلوم نیست که صحیح
باشد چون که تا بالغ نشده اند تا بالغ نشده تکلیفی ندارد پس از برای اطفال مس کلمات قرآن بلی چونکه
بعضی گفته اند که بر ولی طفل لازم است که او را منع از مس بکند از این جهة احوط منع نمودن
اوست از مس حالا دیگر اگر کسی آیه ای از قرآن نوشته است که او را بعد باید محو بکند اینجا
اگر چنانچه این بعیدن یا محو کردن بیش از مس حاصل بشود عیبی ندارد و اگر اول مس حاصل

مسئله

میشود بعد از آن محو اینها هم مس بدون وضو حرامست و دیگر از جمله مسائل متعلقه باین منزل حفظ یکی
بیع و شراء قرانست که حرامست بیع قران باید جلد او را در معرض بیع در بیاورد و چون این بیع و شراء
باعث هتک حرمت قرانست و هر چیزی که باعث هتک و هتکی میشود از آن حرامست حتی چاپ زدن این
چاپ زدن قران دور نیست که هم حرام باشد چون باعث هتک حرمت قران میشود و دیگر هم
حرام است تعظیم قران باینکه او را باب طلا بنویسی چون عظمت خداوند خود قران نیز بطلا است
ولکن جدول طلائی عیبی ندارد و ظاهر اینست که نوشتن خود قران بطلا حرام باشد مثل دست
داما قران بکفن نوشتن چه صورت است که مثلا قران را بکفن می نویسند از جهت تیمن و تبرک بعضی
گفته اند عیبی ندارد تمسک کرده اند باینکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پسری داشت اسماعیل
نامش بود فوت شده بود حضرت بر کفنش نوشت اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله که میگویند این هم از الکلمات
از کلمات الله و حضرت او را بر کفن پسرش اسمعیل نوشت پس این بابت جایز است نوشتن
قران بر کفن ولیکن این دلیل نیست شاید آن حضرت این کلمات را بر جائی از کفن نوشته بود که
که بعد از آنکه میت از هم پاشیده میشود در روی نجاسات خون اینها نیافتد و بعضی دیگر تمسک
کرده اند باینکه حضرت امام جعفر را کفن نمودند بکفنی که قران در او نوشته بود این هم تمسکی
نیست از چند جهت یکی آنکه چونکه بدن امام غیر از بدن ماها است بدن امام پوسیده نمیشود لکن بدن
ماها پوسیده میشود از هم می پاشد پس ~~این باینکه~~ آن حضرت را کفن کردند بکفنی که قران در او
نوشته بود این تمسکی نیست و دیگر اینکه از کجا معلوم که آن حضرت باین امر راضی بود باز دیگر کفنی
دیگر نداشت مثلا فلان کس حضرت را غسل داد حالا از کجا معلوم که غسل دیگر [illegible] آن حضرت را نداده اند
پس باین هم نمیشود تمسک کرد بلی حدیثی هست بخصوص نوشتن جوشن کبیر بکفن حدیث است که جایز است
که بنویسد دعای جوشن کبیر را [illegible] بر کفن نوشتن جهت تیمن و تبرک که حدیث بخصوص جوشن
تنها وارد شده است داما اگر کسی بخواهد که قران را بر کفن بنویسد باید [illegible] او را باب طلا بنویسد که زائل
که باشد که خوانا نشود چون که [illegible] در این صورت عیبی ندارد [illegible] میشود او را

باب نوشتن

حکایت حیوان بنی اسرائیل

باب نوشته یا با الکل یا با قلم که مرکب با آن بر کاغذ می ماند و باقیست اینها هم بسبب از برای او زنده
شده اند اگر کسی مبتلا بناخوشی شد و در صدد این اسباب او زنده شده افتاد خواندند هم از حرام [illegible]
بالدنگ چیزی شخص را از او رد چنانچه مردی بود دعوت کار در وقت مردن وصیت کرد باولادش
که مبتلا مردم مردی را [illegible] زنجیر [illegible] بگذارید و در حیات خانه بگذارید و اینجا
[illegible] که این غلام از اتاق گریخته است هیچ وقتی که اولاد زنجیر بگذارد که گذاشتند مبتلا
میخواستند که او را در حیات خانه بگذارند [illegible] که بگذارند بنده [illegible] او را زنجیر)
که اینها مبتلا شخص در صدد این افتاد که معالجه این بکند از برای او زنده شده [illegible]
بکند [illegible] از برای او [illegible] تا شخص تمام پاک [illegible] نشده است کارش درست نشود ولکن [illegible]
او زنده [illegible] میشوند [illegible] تمام پاک [illegible] که کارت درست بشود
که خلاصه کلام در این بود که نوشتن قران بکفن حرامست [illegible] بعضی او را بنویسند که کلمات او
خوانده نشوند مثل اینکه گفتم او را باب طلا بنویسند یا باب تنها یا با الکل یا با قلم مرکب که با آن
با آن برکت و یمنش میماند ولکن خوانده نمیشود یا هیچ [illegible] قرانی بنویسند [illegible] و در جای
از قبر بگذارند ولکن خودم بنا [illegible] که اگر خداوند یک پول حلال واقعی از حرام رساند و [illegible]
بطریق لوله بنویسم و در میانه لوله [illegible] بگذارم که بعد از مردن او را [illegible] با خودم بگذارند
و دعای جوشن را هم بنویسند بگذارند [illegible] و او را بشویند [illegible] بکفن بیاشم چونکه این باعث
میشود که [illegible] منازل [illegible] بشخصی که [illegible] کرده است نازل بشوند و [illegible] بشارت
به [illegible] برسد [illegible] علاوه بر این جوشن را هم بکفنم بنویسم چون حدیثی دارد که اگر کسی
جوشن را بنویسد بکفن [illegible] داخل بهشت میشود [illegible] علاوه بر اینها
همراه ببرد [illegible] داشته باشم [illegible] که پول ندارد اینها را برای خودش
درست بکنند [illegible] ما که نداریم دعا بکنید که خداوند یک پول حلالی هم بما بدهد [illegible] اینها را درست بکنم
[illegible] سال [illegible] رساله [illegible]

وحالا همه در زیر خاک پوسیده شده اند خلاصه این در المجلس سابق این منزل بود که دل هم منزل خطی داشته
واما منزل اشرف قرآن که قلب باشد که حقیقة این منزل از همه منازل قرآن اشرف وافضلست چه
بایدا این منزل را درست کرد که قرآن را در قلب نازل کرد که عمده در این جاه و منظور جانه درین جاه
اینست که بگیم قرآن را در این دلها منزل بدهیم هیچ منزله خطی حفظش آسانست فی المجلس سابق دارد
واسانند ما گفتش دلها منزل داده این قرآن در این قلب قدری صعوبت دارد لکن اول که
به بین دل داری که قرآن را در دلت نازل بکنی یا دل نداری ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
او القی السمع وهو شهید یعنی قرآن از برای کسی تذکره است که دل داشته باشد همه یعنی ان مردم دل
نداشتند یعنی دلهای ایشان را از سینه هاشان نکنده بودند خود دل داشتند اگر چه خداوند از دل
همه یا رحمه گوشتیست که او را بشکل صنوبری قرار داده است و در سینه او را جا داده است
این دل را خود همه کس دارد الا غنمش که بر همه مخلوق این دل را دارد پس منظور خداوند که می فرماید
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب الخ یعنی دوستی قرآن از برای شخص تذکره است که دل داشته باشد یعنی
دل حقیقی نه این دل گوشتی که همه کس او را دارد حالا اگر دیدی که دل داری به بینی آیا در دل
جایست جای دارد که قرآن را در او منزل بدهی یا دلت [illegible] پر است از وساوس شیطانی الخ
از شکلها ربها بگیم [illegible] بگیم اگر دلت هم منزل هم دارد جای دارد بر بین بنا در [illegible] حسته شده
باشد چون دلها را از بس که زحمت داده اند دیگر خسته شده اند دیگر مرده شده اند حالا اگر
انشم هم دل داری هم جا دارد و خسته هم نیست و چشم بینائی هم داری گوش شنوائی داری
چون بعضی از مردم چشمشان نمی بینند گوش شنوائی ندارند لهم اعین لا یبصرون بها ولهم
اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون به بینید بنادا چشم بینائی
نداشته باشید بنادا گوش شنوائی نداشته باشید که داخل غافلین باشید هرچه خداوند حبیب کرده است
از برای غافلین تو با ایشان شریک باشی امید داریم که انشا هم دل داشته باشی هم گوش هم چشم و این قرآن
هم منزل بلند در این قلب حالا از برای این منزل مقدمات قرار داده ام که گفتم هر روز در پنج مجلس حرف
در منزل قرآن در این منزل اول بزنم

قلوب لا یفقهون بها ولهم

برتبه

المجلس الاول

بمرتبهٔ یکی در معرفة الله یکی در هدایة الله یکی در تعلیم احکام الله یکی در انبیاء الله یکی در احوالات کبی
که همه این چهار مجلس در او جمعند اما مجلس اول که معرفة الله باشد پس در او می گویم چنانچه سابقا تمام
گفته شد با یکدیگر دو جور از معرفة الله داریم یک جوره از معرفة الله داریم که از برای هیچ کس حتی از برای
پیغمبر اخر الزمان این معرفت حاصل نشده است که آن معرفت ذات او باشد که کسی نمی داند ذات
او چه ذاتست این یک جوره از معرفة الله که هیچ احدی در عالم امکانات اند ساد نشده است و یک جوره از معرفة
از معرفة الله داریم که هیچ کس نه مرده نه زنده نه ملک نه جن نه بت پرست نه مجوس نه یهود هیچ کس از اهل
حق و باطل منکر او نیست و او معرفتست بوجود صانع کارگر که در این هیچ احدی انکار ندارد
این فطریست انسانیه فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله فطری یعنی این فطریت تغییر
و تبدیل در او نیست ~~صبغة الله [illegible]~~ همه کس قائل است با یکدیگر خدای هست قادر حکیم علیم
حتی بت پرستها که هم قائلند بوجود صانع الا اینکه راه را گم کرده اند ~~[illegible]~~ که قائلند با یکدیگر راهی
هست ولکن نمی دانند کدامست راه را گم کرده اند در دلهم کسی این خوابیده است حالا اگر هزار سال
بزبانت بگوئی خدای نیست صانعی نیست کارگری نیست دلت می گوید که خدائی هست صانعی هست
کارگری هست حالا این را منحصر شخص بگیم که در دلها خدائی هست خوابیده است که محض حرف
نباشد و بتوانی بچشم دلت خدای خودت را به بینی چنانچه یک روز حضرت امام جعفر صادق نشسته
بودند یکی از اصحاب فرمود خدا را دیده ای او تعجب کرد باز فرمودند الان خدا و نه اینجا حاضر است تو او را
نمی بینی باز تعجبش بیشتر شد عرض کرد میشود خدا را دید فرمودند آیا هیچ مضطر شده ای که یک وقتی مثلا
کارت جمیع بیشتر مشکل شده باشد که از تمام مخلوقات حل او بیفتی با بدان وقت به بین چه در دلت
هست به بین در دلت که ~~[illegible]~~ با یکدیگر هست که می تواند این مشکل را حل بکند همان خداست
مثلا زمین که در کشتی نشسته ای کشتی طوفانی شده همه غرق شدند ملاح رفت ناخدا رفت همه همه
رفتند هیچ کس نیست ملجأ تو دالان هم نزدیک است که غرق بشوی به بین در آن حالت چه در دلت
هست که کمک میخواند مرا نجات بدهد همان خداست با بر بین آن وقت بنا بگیم به بین [illegible]
در دلت می گذرد

الهیت پناه بخدا باید آورد امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء کی اجابت می‌کند مضطرها
مضطر بوده‌ای را آیا هیچ مضطر شده‌ای آیا کاری بر تو مشکل شده است آیا احتیاجی بخداوند
رسانده‌ای یا احتیاجی باو نداری هرگز مضطر نمی‌شوی نمی‌بینی نمی‌خوری پس فلان وقتی
بیاید که مضطر بشوی و تو را بر زمین بزند و پشتت را بخاک بمالند در آن وقت چشمت هم از
همه جا بسته است نه دیگر چاره‌ای میتوانند بکنند نه مادر نه حکیم نه طبیب هیچ کس چاره‌ات نمی‌کند
بلکه تو با اینها التماس میکنی که نجات بدهید ولکن کسی قادر نیست برایت نیست که تو را نجات بدهد
مگر خود خداوند پس حالا بیا دیگر قدری پناه باو ببر ملجأ باو بشو که وقتی تو را هم که بر زمین زدند
تو را پناه بدهد حالا این مشخص شد که این خدائی هست در دلها خوابیده است حتی در دل
حیوانات که اینهم این هم خوابیده است یک وقتی شخصی بشکار رفته بود یک ماده گاو کوهی
صید کرد بچه داشت میگوید دیدم که آن ماده گاو چشمش باسمان است هیچ میگوید قدری او را
[illegible] او زدم دیدم که یک گودالی هست دوران گودال افتادم هیچ معه که افتادم او رفت پیش بچه‌اش
من از گودال بیرون آمدم دست خالی برگشتم و معلوم شد که التماس در درگاه خدا
کرده بود که خلاصه حیوانات هم تا ملتفت دو در دلشان خوابیده است که خدائی هست که مثلی ندارد
خلاصه پس این قدر را از معرفة الله در دل هم کسی خوابیده است ولکن این نشت میخواهد تقویت
میخواهد نه کوری خدا را این قدر را معرفت را داریم بسانست جز این قدر را از معرفت را کفار
هم دارند اگر اکتفا بهمین قدر را از معرفت بکنیم پس چه فرق میان ما و کفار چه فرق میان ما و بت‌پرستها
اینست که باید این را تقویت کرد محکم کرد تقویت کرد و تقویت و تقویت او حاصل نمی‌شود مگر
اینکه قرآن را در قلبت نازل بکنی و او را در خانه دلت منزل بدهی همینکه قرآن نازل شد
در دلت صفات آدم در تو ظاهر میشود صفاتی که ظاهر شد نه در تو بود از روی این
معرفتی که داری برداشته میشود و معرفة اللهت ظاهر میشود دیگر آن دفعه افعال در قتادت
از روی معرفتند حالا ما بیا این دو جور معرفت است چند جور معرفت دیگر هست که
معرفت

که معرفت بصفات خداوند باشد معرفت بافعال خداوند باشد اگر انشاءالله خداوند توفیق داد در الم
در صفات و افعال او حرف خواهیم زد بلکه یک معرفتی اتلا باینها حاصل بشود حالا در ذکر صفات الله
دو دم درجه اند بعضی از اینها عوام‌اند اگر جا بگه بخواهیم پاره‌ای از صفات خداوند بگوئیم پاره‌ای
خیالات میکنند که موجب کفر ندیده این قدر باید بدانند که همه صفات خداوند عین ذات است نه
صفاتش جدا است ذاتش جدا است چون ما ها صفاتمان عین ذاتمان نیست ذات ما جدا است صفات ما
جدا است ولکن خداوند صفاتش عین ذاتش بلکه هر صفتی از صفاتش عین صفت دیگر است مثلا
علمش عین قدرتش است قدرتش عین علمش است علمش عین رحمتش است رحمتش عین علمش است
که خلاصه هر صفات او عین همدیگر نه چون ما ها علممان جدا است فهممان جدا است رحممان جدا است
که خلاصه صفات خالق غیر از صفات مخلوق است اینها را مجملا بدانید که ذات خداوند عین صفاتش
عین [illegible] ذاتش صفاتش هم عین هم دیگر نه صفات آدم دخلی بمخلوق ندارند اینها را هم بدانید
که میگویند از برای خداوند چند اسم هست بعضی میگویند هزار و هزار اسم دارد بعضی میگویند که ده هزار اسم
دارد خیر اسامی خداوند بعدد نمی‌آید انشاءالله بعد از این خواهیم گفت که خداوند یک عضوی در تن ملک
کرده است که ده هزار اسم در میان عضو از برای خداوند هست دیگر انشاءالله بعضی اوقات از صفات
خداوند هم میگوئیم بطوری که عوام اینها را بفهمند و اما معرفت افعال خداوند که اینها کلمات الله هستند
که اگر [illegible] درختها همه قلم بشوند و دریاها با هفت دریای دیگر مرکب بشوند این تمام شوند
و کلمات الله تمام نمیشوند حالا بسم نگاه باید کرد بشر نگاه باید در افعال خداوند بکنی یک نگاه بعالم کبیر
که این خلقت آسمانها زمینها باشد که بقصور بکنی نگاه بکنی که چه قسم اینها را خلق کرده است بچه کیفیت
بچه ترتیب کجا قرار داده است آفتاب را قرار داده است ستاره‌ها را قرار داده است که یک قدری
نگاه باین آسمان و زمین بکنی بچشم دلت که همه نگاه بقدرت پروردگار عالم بکنی ببینی چه اوضاعی
چه اسبابی قرار داده است بعد از آن نگاه بعالم صغیر بکنی یا به مخلوقات ضعیف خداوند بلکه اگر
نگاه بکنی بهر مخلوق ضعیفی از مخلوقات الهی خودش یک عالمی است نگاه بعالم کبیر یا بعالم

صغیر بلکه چیز نگاه بعالمهای بی منتها و مخلوق ضعیف بلکه مخلوق خودش یک عالمی تنها دارد که دخل بعالم
مخلوق دیگر ندارد مثلا اگر نگاه بدریاها بلکه چه نگاه بهمه دریا بلکه نگاه بیک قطره اب دریا
کن که ان یک قطره باز یک عالم بخصوصی دارد مثلا نگاه باین قطرات بارش بلکه ببینه که هر قطره اب
که بر میوه می ریزد بچه کیفیت میریزد ریخته میشود در علم خداوند مقرر شده است که مثلا فلان قطره که بر زمین
ریخته میشود بجهت فلان که مثلا ان قطره بجهت فلان گیاه است ان قطره بجهت فلان علفیست ان قطره
بجهت فلان میوه است که در پای ان درخت باید ریخته بشود و از کدام سوراخ فیتش باید بالا برود
دیده اید سوراخ درختها را که هر کدام سوراخ دارند بقدر انچه در زیر زمین سوراخ هست بهمان
قدر سوراخ در این میوه از برگهای درخت هست و در علم خداوند ثابت است مقرر است که فلان قطره
باید در پای فلان درخت ریخته بشود و از کدام یک از سوراخهایش باید بالا برود بعد از ان چه قسم در این
سوراخ کوچک کوچک تقسیم بشود بعد از ان بمیوه برسند و میوه را تازه نگاه بدارند پس اگر تو بعالم
این یک قطره یک قطره اب رسیدی میتوانی بلکه ذات خداوند برسی تفکروا فی خلق الله ولا تتفکروا
فی الله یک نگاه دیگر در عالم اکبر که عالم خودت باشد سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم که انفس را
خداوند در مقابل افاق ذکر فرموده است چطور همه چیز در افاق خلق فرموده است در انفس هم
خلق فرموده اند پس ببینیم بتوانی بحقیقه خودت برسی من عرف نفسه فقد عرف ربه تو ملاحظه بکن
قدرت خداوند را ... یک چیزی که همین مردم در او شک میکنند و همه از یک چیز یک ماده یک طبیعت
عمل امده اند مثل این مردم خلقت شده اند از یک ماده از یک اب که ان اب باید ریخته در رحم بشود
نه ماه انجا باشد خلاصه با ان کیفیات که هست و از روزی که خداوند ادم را خلق فرموده است
تا روز قیامت اگر تا شب بگوییم هزار هزار بار بیشتر خلق کرده است و همه هم از این اب خلق شده اند
و یک کیفیت خدا میداند که چه قدر خلق کرده است رفته اند و میکند خلاصه با ان کیفیات که هست
از اول خلقت ادم تا روز قیامت که خداوند میداند کی قیامت است هنوز زنده و موجود شده همه یک شده اند
با وجودی که همه از یک ماده اند ... که هنوز در دنیا خداوند صورت ... مثل هم خلق ننموده اند

ستریهم ایاتنا

این همه که خلق کرده است

که همچه بدی طبیعت

بیان انکه ادم چند رگ دارد

که همچه بدی طبیعت داشته باشند قدشان قامتشان رنگشان بلکه بعضی شباهت بهم بکنند اما
ولکن صفاتشان متغایرند همانا ملاحظه میکنی چیزی بلکه در بعضی قدرت نمایش داده است دیگر اما
میخواهیم بعد از این یک قدری از کیفیت خلقت خودمان بگوییم بلکه انشاء الله خودمان را بشناسیم
تا خودت حضرت را هم بشناسی و بخدای بشناسی مثلا ادم چند رگ دارد چند قوا دارد
کیفیت این قوا مثلا با وقت خوابیدن چه از او بیرون میرود چه میماند یا در تحلیل میرود چه از او رفته است
چه میبرد عقل کجاست چه چیزاست روح انسانی کدام است روح حیوانی کدام است بعد از ان در خلقت
کلامیه ادم چند رگ دارد خداوند این اعضاء و جوارح را چه قسم قرار داده است بلکه خودمان
خودمان را بشناسیم اگر معاشر از این کیفیت خلقت دستگیر میشود چون بعضی چیزهایش
مثل حیوانات که میخورند و میخوابند و دیگر نه حسابی دارند نه کتابی باشد کیا هستند که سیر میشوند
چند روز هم در دنیای باشند بعد خشک میشوند میروند چون میگویند دیگر رسیده ... شدیم
خاک شدیم چه لذت زنده میشویم خلاصه ادم معاد هم باید درست بشود این هستی اعتقادات
از بابت هستی اعتقاد بمعاد است که داریم دیگر حالا حضرت ملک است همه را یک روز بگوییم مجلس
دوهم ... درا باید بکنند که مردم را یک ... نشانید جانب پروردگار از جمله این ایات یک ایه
شریفه است که خداوند در سوره شوری میفرماید استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد
له من الله ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر یعنی اجابت بکنید پروردگار خودتان را ...
ملجائی غیر از خداوند نگذارید از خبری که نیست ... خداوند ... ملجائی و روبت جائی دیگر وارید ملجائی
دیگر وارید برسید از روزی که بازگشتی از برای ان روز نیست تمام ... روزی دارید
با این را هم بدانید ... جانب پروردگار هست معصیت معصیت تا کی تا چند دیگر
حضرت از معصیت کردن ... اگر ... قدری بجانب پروردگار مجلس سیوم از برای
نفعی دارد مجلس سیم که مجلس تعلیم مسائل باشد حالا مسائلی که باید گفته بشود بسیار هستند ولکن مسائلی
که باید این روزها گفته بشوند از جمله انها نقد انظارات مسائل انظار ... از برای احدی

اسباب بیان ... و گفته بیاید

افطار بدون اینکه خودش نگاه بوقت بکند یعنی اگر مانعی از تحصیل علم بوقت نباشد مثلاً نابینا نباشد
یا محبوس نباشد که ملک نباشد از برای او تحصیل علم بوقت در غیر از این دو جا و بلکه باید شخص
خودش تحصیل وقت بکند و افطار بکند و اگر کسی نکند کسی افطار کرد این سر غشت یا عمل
افطار کرد و معلوم شد که آن وقتی که افطار کرده است مغرب بوده است اینجا معصیت کرده است
ولکن نه قضا و نه کفاره لازم نیست و یا اینکه شک بکند که آیا وقتی که افطار کرده ام مغرب بوده یا نه
اینجا قضا تنها میخواهد نه کفاره و اگر مظنه داشت که مغرب نشده هم کفاره لازم است هم قضاء
که خلاصه اما افطار قبل از او سحور مشکلات است افطار را باید خودش علم بهم رساند بوقت بکند
و لعاب یک مجتهد عادل هم باور بکند که مغرب شده است باز نباید افطار بکند بخلاف سحور لازم
نکرده است که هر دو وقت را تشخیص بدهد چنانکه ... اگر تفریط زیاد بشود نگاه میکند
بعد از آن اگر معلوم شد که صبح بوده قضا تنها میخواهد و اگر صبح نبوده نه قضا نه کفاره و اگر
شک داشت و تو هم نه قضا و نه کفاره مجلس چهارم که در او ذکر احوالات انبیاء میشود گفتیم انبیاء
بر دو قسمند دو جورند بعضی از انبیاء بر همه مردم مبعوث شده اند بعضی بر بعضی از مردم حالا
کار نداریم که انبیاء ... احوالات آن انبیائی را میگوئیم که رسول بر همه مردم بوده اند و گفتیم این انبیاء
پاره خصایصی دارند که مابین انبیاء مشترک است یعنی آن انبیاء دارند بلی گفتیم باید معصوم
باشند بلی و بلکه گفتیم باید ... باشد بلی و بلکه گفتیم انبیاء را خداوند عالم ...
اسباب قرار داده است که مردم که ایمان باشان بیاورند ایمانشان لوجه الله باشد نه بجهت
دنیا باشد و دیگر باید هر پیغمبری سه چیز داشته باشد غیر از معجزه معجزه از برای مردم ...
خلاصه سه چیز باید داشته باشد و پیغمبری که بجای پیغمبری دیگر میآید باید همان
سه چیز را داشته باشد باز باید که آن وقت دینش را نسخ نکند یعنی نسخ نکند اصول دین را
یا عقاید را چه پاره کیفیات را نسخ میکند حالا دیگر مقام ذکر آن چیزها نیست محتاج نیستیم
این سه چیز را بگوئیم و معلومتان بشود که این سه چیز را در پیغمبر باید باز زیاده دیدن دیگر

اگر حرام ... در صورت ... کفاره است ...

ذکر خصایص ... احوالات انبیاء

از جمله

از جمله احوالات انبیاء اینست که هر شب جمعه باید بروند و بدن و روحشان بعرش طواف بکنند
و فضل و علم ایشان بیشتر بشود حالا خیالات ... کسی پیغمبر شد دیگر نمی خواهد که علمش زیاد بشود
چیز ... بروند طواف بکنند که فضل و علم باشان برسد روز بروز باید ترقی بکنند حالا تو میگوئی
چه میخواهند چه باشند مثل خودت ... که حالا هم بگوئیم خدا بشما ... داده است چه داده است
خیال میکنی که ... یا قوتی بتو داده و دیگر ... وحال آنکه اهل بهشت روز بروز زیادتر ...
نعمتهای خدا ... داده است اینست که اگر تمام جن و انس مهمان او بشوند
همه اسبابش مهیا شد از قصور وطعمه نه بتو امانت چیزی از خودش حالا میگوئی میخواهم چه بکنم بعینه
مثل وقتی که در شکم مادرت بودی و تو را چهار میخ کشیده بودند و خوراکت خون حیض بود اگر آنجا کسی بتو میگفت
که خداوند جائی دیگر از برای تو قرار داده است خانه هست ایوان دارد اطاق دارد ... غذاهای خوب هست
چه بسا میگفتی یعنی جائی بهتر از این جا هست ... اینها را انکار میکردی ...
از جمله احوالات عامة انبیاء که خوراک ایشان از حلال واقعی بود که این هم مخصوص انبیاء بود لکن حالا اگر حلال ظاهری
از برای عادت هم ... خیلی خوبست دعا باید کرد که خداوند رزقمان را از حلال ظاهری قرار بدهد
مشتبه هم خوبست مشتبه بهتر از حرامست اینست که یک کسی در هندوستان غلامی داشت هر روز باو
میگفت این روغن مثلا مشتبه نیست باو میگفت که خیر تا اینکه ... کرد این دفعه که از او پرسید
که این مشتبه نیست باو گفت بلی مشتبهست از کسی او را گرفتم که خودش هندو بود پدرش
هندو بود مادرش هندو بود دست میان او هم زد حالا او میخواهست خوراکش بی شبهه باشد و لکن
ما میخواهیم که از حرام باشد که حرام بودنش ... شبهه باشد و دیگر از احوالات انبیاء اینست
که خوراک انبیاء ... نان جو بوده و ... با نمک یا سرکه یا زیتون اینست که ... صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر دعا کرده اند از برای کسی که نان جو بخورد پس اگر کسی نان جو عادت ندارد بخورد
لکن بعضی اوقات یک دو لقمه بخورد از جهت اینکه داخل در کسانی باشد که نان جو میخوردند
و داخل در دعای پیغمبران باشد و دیگر اینست که زمین در حال ... در ابدان ایشان نمی تواند بکند

از خصایص انبیاء

از جمله نعمتهای بهشت

و در یک منزل یکی از اینها مرده تا سه روز ملائکه بر نعش او نماز میکردند و بعد از دفنش سه روز ...
نماز میکردند با نعش ... دفنش معلوم نیست ... سه روز ... ملائکه نماز ...

دیگر او را حاجت ... مجلس پنجم نیست همین ملاحظه بکنید احوالات انبیا را با احوالات سید الشهدا را
مثلا از جمله احوالات انبیا این بود که غذای اینها از حلال واقعی ... بود ولکن از برای
حضرت ابی عبدالله چیزی را که خداوند او را از همه چیز حلالتر قرار داده است که آب باشد او را از
از خوردن آب منع کردند و در یک منزل پیغمبری مرد ملائکه سه روز بر او نماز ... ملائکه هر سه شب
و سه روز بر جسد مطهر او نماز کردند تفاوت که میان پیغمبران و این پیغمبر بود این بود که بدن
انبیا مستور بود کفن داشتند غسلشان داده بودند ولکن بدن حضرت سید الشهدا نه غسل دیده
نه کفن داشت بلکه همین ملائکه نه جبرئیل ... ستاره ها از آسمان به زیارت جسد مطهر او
می آمدند همچنانکه یک زارعی بود در آن حوالی از علقمه بود مشغول زراعت می گوید من نمی
دانستم که چه خبر است ... نفهمیدم که اهل کوفه می گفتند خارجی بر یزید خروج کرده است
الان او را می کشند ... آنجا بودم زراعت می کردم تا شب یازدهم محرم شد دیدم که
ستاره ها از آسمان پایین می آیند بالا می روند خیلی تعجب کردم تا شب دوازدهم گفتم با خودم
می روم ببینم چه خبر است ... آمدم دیدم یک شیری می آید از ترس شیر در گودالی پنهان شدم
دیدم که از زیر زمین صدای شیون بلند می آید ... از ایشان پرسیدم که ای ... چه خبر است
شما چرا ناله می کنید گفتند ... علی بن ابی طالب ... گفتم خوب این شیر چه خبر است
... این شیر ... علی بن ابی طالب است که ...
جسد مطهرش می آید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

هیچ اتفاق نشد که

حکایت زارعی که ... علقمه بود

المجلس الخامس بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس روز ... جمعه

الحمد لله الولی الحمید والملک المجید الفعال لما یرید المبدئ والمعید ذی البطش
الشدید نحمده علی منته العظام ونشکره علی جزیل الانعام ونصلی ونسلم علی نبیه

محمدو

محمد سید الانام وعلی آله خلفائه الاطائب الکرام ومصابیح الظلام علیهم الافضل التحیة
والسلام اما بعد ... الشهور والاشهر ماه مبارک رمضان درهای رحمت درهای فضل
و درهای آسمان و درهای بهشت و درهای جود گشوده ... بسته نمی شود دائم ابدا درهای
از این درهای گشوده داخل شده ایم یا آنکه داخل نشده ایم العیاذ بالله اگر در این روزها
او زنده نشده ایم چه خواهیم کرد ... ماه رمضان سابق بودند و موعظه ... بعد
تا وقتی که همین ماه شریف درست ... کاری بکنیم و از دستمان نرفته است کاری بکنیم بلکه
او زنده بشویم ... نشود که این ماه بگذرد و باز به همان حالت سابقه باشیم حضور این را
هم بکنیم که تا سال دیگر معلوم نیست ... که پارسال بودند ... موعظه و حالا
چه خاک شده اند ... حالا اینهائی که رفته اند و وقتی که بودند ... مجلس موعظه می رفتند
اگر این موعظه ... حالا ...
... و مقصود از این موعظه ... این است که تاثیر در دلها
بکنند ... و او زنده بشویم ... که همه محض شنیدن باشند که تا
گوش بدهید و در اینجا بگذارید و بروید مثلث ... از این گوش ... دارند
گوش در کردن حالا ... که در این ماه مبارک ... بیایید گوش به موعظه
بدهید و همین جا اینها را بگذارید ... همچنین ماه شریفی برود و روزه
گرفته باشیم ... این ماه شریف بگذرد ... از معصیت خداوند نکرده باشیم
... این ماه با رحمت بگذرد ... از اول تا آخر ... مثل الماس که در روند
در حمام غسل بکنند ... از ایشان ...
... صاحب حمام ... اظهار ... جوانکه آب ...
... که در دلش راضی نیست ... مثل الماس که بدن ... وصیت کرده
که ... از خانه خارج بکند ... او را از خانه ... که ... حالا غسل

این هم خوب است خلاصه کاری بکنید بلکه که این ماه مبارک رمضان ما نوری بشد که او زنده بشویم

در حمام خانه‌ای با ظلمت یا خیر صغیره شده باشد در خانه یا حمام با اینکه خبر کبیره نبوده
باشد دران خانه یا در حمام که [illegible] حتی او را غضب کرده مبتلی شده باشد
یا آنکه مسئله غسل را ندانسته باشد که در این دو صورت هم غسل صحیح نیست حقیقه مردم
غافلند از خود شان خیال می‌کنند که ماه مبارک آمد دیگر باید زنها شانه دستشان باشد
قرآن بخوانند بعزت خداوند قسم دست از این گناه بر داشتن بهتر است از خواندن هزار قرآن
[illegible] خود یک سال عبادت می‌کنند و عبادت خداوند را نمی‌کنند حلول
ماه رمضان را اول حالا ماه رمضان که هم عبادت خداوند نمی‌کنند الان تمام سال را
عبادت نمی‌کنند این یک ماه را عبادت بکنند همچه هیچ عبادت خداوند نمی‌کنند حالا اینها
این چیزها باشد برویم بر سر مجالسی که قرار مان بر این شده است که همه روزه در اینها حرف بزنیم
مجلس اول از مجالسی که باید در اینها حرف بزنیم [illegible] در معرفة الله است
هر چند بعضی می‌گویند جای فهم معرفة الله یعنی چه [illegible] باید مطالب بلند بلند گفته بشود
باید مطالب عالیه گفته بشود تا اینکه معرفت بخداوند عالم پیدا بکنند و این معرفة الله هر چند
قسمت کنیم یا چند جور از معرفت داریم [illegible] از جمله اینها یکی معرفت است بصفات خداوند عالم
علم دیروز وعده کرده بودیم که اگر خداوند عالم [illegible] در صفات [illegible] او حرف
بزنیم [illegible] و بشوریم هم در اینها حرف بزنیم که
عوام اینها را بفهمند اینست که امروز می‌خواهیم بعضی از صفات الله بگوییم و این صفات خداوند
عالم اینها هم بر دو قسمند بعضی از اینها صفات کمالیه هستند و بعضی پاره‌ای از اینها صفات
جلالیه هستند و این صفات چه از صفات کمالیه و چه از صفات جلالیه همه در آیة الکرسی
هستند که آیة الکرسی مشتمل است هم بر تعریف ذات خداوند و هم بر تعریف صفات
او از کمالیه و جلالیه اینست که او سید قرآنست چونکه در قرآن [illegible] که مشتمل بر همه اینها
باشد چیزی که از آیات قرآن همه اینها را دارا باشد همین آیة الکرسی است [illegible]

خواسته باشند بعضی اوقات

بیان صفات خداوند عالم

سید قرآن آیة الکرسی است

بی اخر سورة

اخر سورة حشر و اول سوره حدید تمام اگر چه مشتمل بر اسماء و صفات بسیاری هستند ولکن با اینکه
اینها چند آیه اند که جامع [illegible] آیة الکرسی [illegible] جامع تر از اینها است
اینست که [illegible] شده است که سید همه آیات باشد و اخبار و احادیث
در فضیلت آیة الکرسی و درباره او سید همه آیه‌ها بودن زیاد وارد شده است از انجمله حضرت پیغمبر
بحضرت امیر فرمودند یا علی انت سید البشر و سید العرب محمد و لا فخر و سید الفرس سلمان
و سید الروم صهیب و سید الحبشه بلال و سید الجبال الطور و سید الشجر السدر و سید
الشهور الاشهر الحرم و سید الایام یوم الجمعه و سید الکلام القرآن و سید القرآن البقرة
و سید البقرة آیة الکرسی بعد از آن فرمودند یا علی آیة الکرسی پنجاه کلمه است در هر کلمه اش پنجاه برکت
عرض احادیث [illegible] در فضیلت آیة الکرسی خیلی هست مثلا حدیث دارد که در هر خانه‌ای
که آیة الکرسی دران خانه خوانده بشود شیاطین تا سی روز از آن خانه دور میشوند و تا چهل
شب سحر کننده‌ای یا ساحران خوانه نمیشود یا حدیث دارد کسی که یکدفعه آیة الکرسی را بخواند خداوند
دو هزار ملک او را از او دور [illegible] که هزار مکاره دنیا که از همه اینها کمتر فقر است و هزار تا
از مکاره اخرت که کمتر از همه اینها عذاب قبر است و همچنین حدیث دارد که کسی آیة الکرسی بعد از هر نماز واجبی
بخواند [illegible] هیچ مانعی از داخل شدن در بهشت [illegible] که مابین خودش با بهشت همه
مانعی [illegible] حالا خلاصه چونکه آیة الکرسی جامع تر از همه آیات قرآنیست و مشتمل است هم
بر معرفت ذات و هم بر معرفت صفات خداوند عالم و هم بر معرفت افعال خداوند عالم از این جهت
بعضی از آیات قرآنست حالا از جمله آیة الکرسی [illegible] این صفات
اینها گاهی از اینها تعبیر بجلالیه می‌شود و گاهی از اینها تعبیر میشود بکمالیه که اینها را صفات کمالیه می‌گویند
و گاهی از اینها تعبیر بصفات ثبوتیه میشود صفات سلبیه هم اینها را که گاهی صفات سلبیه می‌گویند
صفات جلالیه هم می‌گویند حالا این صفات کمالیه که صفات ثبوتیه باشند اینها و صفات جلالیه که صفات
سلبیه هستند اینها چند تا صفتند که شخص واجب است که باینها اعتقاد داشته باشد اما صفات سلبیه باشند

در بیان بعضی از صفات ثبوتیه

ثبوتیه این که مسند که شخص باید اعتقاد بآنها داشته باشد آنها چهار [illegible] یعنی چهار
جهت تا مسند در عدد چون اگر قائل بتعدد صفات شدیم لازم میاید که قائل بتعدد
قدماء بالله شویم چون صفات عین ذات مسند اگر قائل بتعدد صفات شدیم لازم
میاید که قائل بتعدد خداوند بشویم پس اگر می بینی میگویم صفات ثبوتیه خداوند چند تا
مسند این از باب تعریف است [illegible] خلاصه این صفات ثبوتیه این که شخص باید
معتقد آنها باشد یکی صفت قدرت است که شخص باید معتقد باشد که خداوند عالم قادر است
به همه چیز اما اگر کسی این اعتقاد را نداشته باشد که خدا قادر بر همه چیز نباشد هیچ کس کار را
و دیگر از آن صفات [illegible] که خداوند عالم است و داناست به همه چیزی و علم او
[illegible] احاطه کرده است [illegible] یعنی [illegible] دیگر از آن صفات
یکی اینست که خداوند عالم قدیم ازلی و باقی ابدیست یعنی هیچ کم یعنی بودن او نه ابتدا دارد
و نه انتها یعنی نه اول دارد و نه آخر بوده است پیش از همه چیز و خواهد بود بعد از همه چیزها
و دیگر از صفات ثبوتیه یکی [illegible] خداوند عالم یکی اینست که حی است [illegible]
[illegible] یعنی خداوند عالم [illegible]
زنده [illegible] یعنی هر صفتی است که [illegible] با آن صفت
اینکه قادر و عالم باشد که اتصافش بصفت علم و قدرت محال نیست و از جمله آن صفات اینست
که خداوند عالم مرید و کاره است یعنی میخواهد بعضی چیزها را و نمیخواهد بعضی چیزها را
یعنی خداوند عالم بمصالح و مفاسد که در افعال است هر فعلی که در او مصلحتی است که داعی
بسوی ایجاد آن باشد او را هر فعلی که در او مفسده خواهد است که مانعست از ایجاد آن فعل
او را نمیخواهد و دیگر از جمله آن صفات [illegible] خداوند عالم یکی اینست که متکلم است
[illegible] یعنی کلام از جانب خود [illegible] و هر چه میخواهد [illegible] درخت کوه طور که در او کلام را
ایجاد کرد و با حضرت موسی حرف زد و یکی اینست که سمیع و بصیر است یعنی همه چیز را میبیند و میشنود

مثلاً باید صفت بصیرت را ثابت کرد از برای خداوند عالم ولکن نه بطوری که تو [illegible] یعنی بگو سمیع است ولکن نه بطوری
که تو میشنوی [illegible]
[illegible] از صفات خداوند عالم که آنها را صفات ثبوتیه و صفات کمالیه [illegible] میگویند
بی احتیاج بچشم و بگوش خلاف این [illegible] گفتیم کیف این را که هر چه تو [illegible] باید آنها را ثابت کرد
از برای خداوند [illegible] را حضرت امیرالمؤمنین در یکی از خطبه های نهج البلاغه بیان فرموده است که فرموده
فرموده است ما وَحَّدَهُ مَن کَیَّفَهُ ولا حقیقتَهُ اصابَ مَن مَثَّلَهُ ولا ایّاهُ عَنی مَن شَبَّهَهُ
ولا صَمَدَهُ مَن اشارَ الیه وتَوَهَّمَهُ کلُّ معروفٍ بنفسه مصنوعٌ وکلُّ قائمٍ فی سواه معلولٌ فاعلٌ
لا باضطرابِ آلةٍ مُقدِّرٌ لا بِجَوْلِ فکرةٍ غنیٌّ لا باستفادةٍ لا تَصْحَبُهُ الاوقاتُ ولا تَرْفِدُهُ
الادواتُ سَبَقَ الاوقاتَ کَوْنُهُ والعدمَ وجودُهُ والابتداءَ ازلُهُ بتشعیره المشاعرَ
عُرِفَ ان لا مَشْعَرَ له وبمضادّته بین الامور عُرِفَ ان لا ضِدَّ له الی آخر. حاصل این کلام آن
اینست که صفاتی را اگر باید آنها را ثابت کرد از برای خداوند ولکن نه بطوری که تو داری آن صفت را
این فی الجمله این بود از [illegible] صفات خداوند عالم از صفات کمالیه [illegible]
[illegible]
[illegible] حالا دیگر زیاده از این نمیتوان حرف در صفات خداوند زده شود
چون اگر کسی بخواهد که بحقیقت و کنه صفاتش تأمل بکند عقل آدم می پرد و آدم میشود عقلش مبهوت
میشود [illegible] صفات خداوند مثلاً مثل این میماند اگر چنانچه شخص خوب نگاه در آفتاب بکند کور میشود
همچنین اگر خوب تأمل در صفات خداوند بکند عقلش بر طرف میشود [illegible] نگاه کردن بآفتاب که چشم آدمی
که خوب نگاه بآفتاب بکند کور میشود اینست که ما [illegible] فی الجمله ای از صفات [illegible] بگوئیم
که هیچ حرف در حقیقت صفات نمیزنیم اما افعال خداوند [illegible] در افعال خداوند گفتیم که شخص
باید نگاه بکند یعنی در [illegible] عالم باید نگاه کند یکی در عالم کبیر یکی در عالم صغیر یکی در عالم آنکه عالم
حدوث باشد این عالم حدوث از همه عالمها بالاتر است [illegible] دخلی بعالمهای دیگر ندارد اَلَم یتفکروا فی انفسهم
ما خلق الله السموات والارض الخ یعنی نگاه نمیکنند در نفسهای حدوث شان که چه قدر [illegible] حدوث شان خلق شده اند
حالا نگاه کردن شخص در عالم حدوث این [illegible] که بذریه [illegible] کیفیات خلقت آدم بگوئیم که اعتقاد
[illegible] باید [illegible] تا [illegible] حقیقت حدوث را [illegible] که مثلا [illegible] از [illegible]

مصنوع

الانفس [illegible]

باقی می‌ماند اعتقادش به معاد کامل نمی‌شود چون حالا نمی‌داند که رفتنی کرده‌ایم که آن زمان
فانی می‌شود چه از زمان باقی می‌ماند خیالات به مثل کسی که اول آدم ورود به سید و سند دیگر زنده
نمی‌شود چون نمی‌دانی چه از او فانی می‌شود چه از او باقی می‌ماند یا بعضی حیوانات مثل هم
حیوانات باشد علیحده چون بلکه حقیقت خلقت خودشان نرسیده‌اند که آنها یک دفعه
کیفیت حقیقت خلقت او را می‌گوییم که حالا در زمان این عالم که بلکه که این روز هم رفته
این زمین و آسمان باشند که نتیجه همه اش مثل یک خانه است جهات دارد سقف دارد شعل
دارد تمثیل دارد که یک نگاه به پیری که مدحت الحمد که آسمان و زمین بلکه دیدند گفتیم که نگاه
به این آسمان و زمین بکن که او در نگاه به زمین بکن بیا و نظر کن تأمل در کیفیت خلقت زمین
بکن یعنی تأمل در این زمینی که حالا روی او نشسته‌اید بکن چون هفت زمین داریم هم
اینجا مثل هفت آسمان داریم هفت زمین هم داریم که از این زمین که حالا روی او نشسته‌ایم
تا آسمان ششم زمین دیگر داریم اصل این زمین چرخ می‌خورد و آسمان یک جا ایستاده است
گر زمینها با هم قائلند و ما قائلیم بلکه آسمان گردش می‌کند و زمین یک جا ایستاده است
حالا هر تو رسیده باشد اصل کیفیت خلقت زمین که گویت مثل یک … و از او راز من کن
و این منافات با سطحیت هم ندارد حالا تو که در او ایستاده‌ای سرت به جانب آسمان است او هم
دیگر خداوند هم در زیر … زمین خلق فرموده است که آنها هم روی زمین ایستاده‌اند و سرشان
به جانب آسمانست بالا تعجب اینجاست غرابت اینجاست که آنها چه طور ایستاده‌اند که نمی‌افتند یعنی
معلقند با … درختانشان به زمین آخر چه طور ایستاده‌اند حالا همچنین ما هم این طور ایستاده‌ایم
و تعجب می‌کنیم که آنها چه طور ایستاده‌اند که نمی‌افتند آنها هم تعجب می‌کنند که ما چه طور ایستاده‌ایم
که خلاصه این زمین مثل … خداوند او را قرار داده است و در زمین
این زمین هم آسمانها … هست حالا … بلکه این زمین روی چه قرار گرفته است می‌گویند
بالای این آب بالای چه می‌گویند بالای ظلمات ظلمات بالای چه … هیچ … بالای چه

اجزای زمین

٢٧

اجزای این زمین معلقند با همین این آسمانها و آسمانهایی که در زیر زمین‌اند اجزای این زمین معلق است
با همین آسمانها این نیست مگر به علم و قدرت خداوند ایستاده است ~~حالا از معرفت به قدرت پروردگار~~
… رسیده بلکه امنت برب العالمین ولکن ان الناس اکثرهم یعنی اگر قدرت بالغه کامله خدا
او را نگاه ندارد همانا هر طرف می‌شود حالا از معرفت به قدرت پروردگار در تقدیر رسیدید
بگو امنت برب العالمین حالا اینجا یک دو مسئله هست یکی اینکه گاه مثلاً فرض کنیم در شهری
ماه دیده شده و لیکن در ولایتی دیگر دیده نشد حالا به چه حکم این ولایت که ماه دیده در او
شده است مثلاً ولایتی که ماه را در او دیده‌اند اینجا علما تفصیل داده‌اند می‌گویند اگر
آن ولایتی که ماه را در او دیده‌اند نزدیک باشد به آن ولایتی که ماه را در او دیده‌اند حکمشان یکیست
مثل ولایتهای روم حالا چه طور باید دانست که نزدیک تر است اینست که اگر صد و سی فرسخ و ثلث
فرسخ ما بین آن ولایت که ماه را در او دیده‌اند تا آن ولایتی که ماه را در او ندیده‌اند
اینجا نمی‌توانند حکم بکنند … از اسلامبول نزدیک بر شهر که ماه در فلان شب
شد ادرنه شب بیست و نهم ماه را دیدیم در رشت در شب بیست و نهم ماه را ندیدند اینجا نمی‌
حد نمی‌توانند حکم بکنند که بگویند شب بیست و نهم اول ماه بوده است این هم وجهش معلوم است که چرا حکم
آن ولایت غیر حکم این ولایت است چون هر صد و سی فرسخ و ثلث آفتاب به یک ساعت دیگر
غروب می‌کند خلاصه حالا اینجا شب است ولایت دیگر حالا ظهر است حالا ماه نو که می‌کند چرا ماه را
نو می‌گویند چون این ماهتاب سیری هم دارد به مثل ماه نزدیک آفتاب شد نور ماه زائل می‌شود
به مثل … ماه از … آفتاب و در رشته این است که … از او دور می‌کند کم کم هر چه از آفتاب
دورتر می‌شود بیشتر از او نمودار می‌شود مسئله این دیگر هست اگر چنانچه کسی اول ماه
در اسلامبول باشد و ماه در رشت … اینجا چه باید بکند باید به طریق آن شهری رفتار
بکند که اول ماه در او بوده است یا باید موافق این شهری که وارد شده است عمل بکند این مسئله
محل اشکالات خیلی مشکل و لکن ظاهر اینست که حکمش حکم همان شهریست که در ابتدای ماه در او هم

مجلس دوم

بوده است شنبه را اسلامبول بیست و نهم اول ماه بود و ملک شوشتر سی تمام اول ماه بوده است
و بیست اخر ماه امد و شوشتر اینجا باید موافق اهل شهر اسلامبول عمل بکنند و اهل شوشتر
سلخ ماه را اول ماه ندانند باشند مجلس دوم از مجالسی که باید هر روز در او گفته شود ایلینم مجلس موعظات
از جمله از مجلس مسئله گفته شد بقدر مستی که مجلس سیوم باشد اما ازین پس ایام مجلس دوم و چهارم را
یک مجلس قرار بدهیم چون در قصص این پیغمبری که میخوانیم از جمله حرف بزنیم موعظه هم دارد لهذا
در مجلس رابعه مجلس قرار به پیغمبر داده ایم حالا از پیغمبری که از جمله ای از احوالات او میخوانیم بگوییم
حضرت آدم است چون او اول همه پیغمبران بوده است و بعد رحمی عام بوده است باید حرمتش را منظور
داشت بعد از اظهار اینکه خلیفه خداوند بناشد که آدم را خلعت بپوشانید و مخلوق از مخلوقات خداوند
بایست راضی نبودند یکی زمین که او راضی نبود که خداوند آدم را از او خلق بفرماید این بود که جبرئیل امد
که یک قبضه خاک از روی زمین ببرد زمین بجوش کرد که من تاب غضب خداوند را ندارم این بود که جبرئیل
برگشت میکائیل امد او هم نبرد برگشت اسرافیل امد او هم نبرد برگشت یعنی نخواستند مخالفت او خداوند
کردند چونکه زمین ایشان را قسم داد اینها تا ملک [illegible] نوبت باو رسید که هر که دید اینها برگشتند عزرائیل
امد یک قبضه خاک از روی تمام زمین برداشت اینست که قبض روح آدم را هم خداوند باو واگذار فرمودند
دیگر ملائکه عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء میخواهی آدم را خلق بکنی که در روی زمین خونها
افساد بکنند و خون ریزی بکنند از این معلوم میشود که معصیتی از ریختن خون مردم بناحق بالاتر نیست
حالا ملائکه ترک اولی کرده بودند ایشان را چه کار بکار ربانی الهی که عرض بکنند ما تسبیح و تقدیس
بجا میکنیم و تو آدم را خلق میکنی که در روی زمین خون ریزی بکنند بسبب این ترک اولی خداوند با ایشان
غضب فرمود آنها امدند در بیت المعمور و هفت هزار سال طواف کردند خداوند از تقصیر اینها گذشت
و خداوند در مقابل بیت المعمور خانه مکه را قرار داد و اهل هر مردم واجب هفت طواف بکنند
طواف ایشان در مقابل هزار سال طواف ملائکه است و خداوند قرار داد از آن روز که هر روزی هفت
هزار ملائکه بیایند و طواف بکنند و دیگر ایشان را عقب کرد که بعد شاید هر باشانه چیزی را که نمیدانستند

قال انی

۳۸

قال انی اعلم ما لا تعلمون یعنی شما این خون ریختن ایشان را میبینید ولکن این قدر در میان اینها مطیع
متقی و عابد میاید که شما این را نمیدانید یا اینکه معنی اعلم ما لا تعلمون اینست که بلی شما طاعت و تسبیح
و تقدیس می کنید ولکن من یک چیزی را دوست میدارم که شما او را ندارید که آن صدای استغاثه
گناهکاران است که صدای استغاثه گناهکاران پیش من بهتر است از صدای تسبیح و تقدیس شما یا من
صوت المذنبین الی احب الیه من تسبیح الملائکة المقربین که خداوند صدای استغاثه و توبه گناهکاران را
دوست میدارد خصوصا که گناهکاران یک استغاثه ای بکنند توبه ای بکنند یعنی وقت از این بهتر میخواهید
ماه مبارک رمضانست درهای رحمت الهی گشوده اند بیاید صداها را در این شبها بدرگاه خداوند
بلند بکنید خدا صدای گناهکاران را دوست میدارد قدر دوست نداری که او زنده بشوی خلاصه
بعد از آنکه خداوند آدم را خلق فرمود و نفخت فیه من روحی روح باو دمیده شد امر بملائکه
فرمود که براو سجده بکنند بلی ظاهر ایات قرآنی همه ملائکه براو سجده کردند فسجد الملائکة کلهم اجمعون
اجمعون و از بعضی احادیث بر میاید که همان ملائکه زمین تنها براو سجده کردند که ملائکه زمین
تنها مامور بسجده کردن بودند ولکن ظاهر اینست که همه ملائکه مامور بسجده بودند و همه هم سجده
کردند الا ابلیس ابی و استکبر ملا ابلیس که سجده براو نکرد و افتخار هم براو کرد گفت انا خیر منه
که این اول ابتلا حضرت ادم افتخار ابلیس بود که گفت انا خیر منه من بهترم از ادم ادم خلق شده است
از خاک سیاه [illegible] خلق شده ام و اتش از خاک بهتر است و نمیدانست که این همه
کمالات [illegible] از خاک عمل میاید از اتش هیچ عمل نمی اید [illegible] قدر دید خاک تیره است
سیاه است و اتش یک ضیاء و روشنی دارد افتخار بر ادم کرد و اصل این شیطان از ملائکه
نبوده است و در آسمان هم نبوده است ولکن استدعا از خداوند کرد که مرا از میان گناهکاران
ببرد ملائکه [illegible] شیطان چه عالمی داشت که نمیخواست در میان گناهکاران بماند
این بود که او را باسمان بردند و مشغول تسبیح و تقدیس خداوند شد و تدریس هم میکرد
تا اینکه کفر ابلیس مشهور است که سبب کفر ابلیس از کفر ابلیس مشهورتر است سبب [illegible]

نکبر بود و افتخار کرد و نزد حضرت ادم و کفت سجده نمی کنم و نخواهم هم کرد از این باب رجیم شد
مطرود شد و مستوجب ان علیک لعنتی الی یوم الدین شد حالا بر بین که باد ابتهم کرد در مقام
کرچه افتی از جرئت و بیباکی با خداوند باشند که بگوید من این معصیت را می کنم چونکه خداوند
بمن وعده داده است و الا مثل این معصیت کردن بسیار جرئت و بیباکی بنا دارد باشد که تو هم رجیم
بشوی و ملعون بشوی یعنی محروم بشوی از رحمت پروردگار حالا ظاهر کردی که خود شیطان
یک معصیت بیشتر نکرده بود بلی یک معصیت کرد و لکن به جهت این معصیتش بسیار جرئت بود
کفت سجده نخواهم کرد ادم از خاک است و من از اتشم این بود که وقتی که مطرود شد یعنی ملائکه
او را سنکسار کردند که سنکش زدند بیرونش کردند ان وقت از خداوند خواهش کرد که او را
مهلت بدهد تا روز قیامت بعوض ان عبادتها این بود که خداوند هم بعوض ان عبادتش
او را مهلت داد تا قیامت این بود که عداوت را با اولاد ادم بست این افتخار شیطان اول ابتدا
حضرت ادم بود همین ابتدا ~~همین افتخار~~ کرده از برای ابا الائمه و وارث علم انبیاء یعنی حضرت
سید الشهدا واقع شد اینست که در زیارت السلام علیک یا وارث ادم صفوة الله حالا ببینیم
چه بر حضرت سید الشهدا وارث ادم بود چون هر بلائی که بر حضرت ادم روی داده بود بر حضرت
امام حسین هم روی داد مثل همین افتخار را هم بر حضرت سید الشهدا کردند شیطان بر ادم
افتخار کرد و لکن زاده ابوسفیان بر حضرت امام حسین افتخار کرد تفاوتی که دارند وقتی که
شیطان بر ادم افتخار کرد حضرت ادم بر روی تخت نشسته بود با خدا بسته بود و لکن وقتی که
زاده ابوسفیان یعنی یزید مردود این افتخار را کرد وقتی که بود ان که ان ملعون بر روی
تخت نشسته بود و سر مطهر بریده حضرت سید الشهدا در میان طشت طلا در مقابل
تخت او گذاشته بود و اهل و عیال ان حضرت هم در مجلس ان ملعون حاضر بودند ان ملعون
رو کرد با اهل مجلس و گفت که صاحب این سر [illegible] سر را که می بینید چه ادعا می کرد و می گفت
می گفت که جدم از جد یزید بهتر است یا الله مادرم از مادر یزید بهتر است یا الله پدرم از یزید

یزید

یزید بهتر است یا الله خودم هم از یزید بهترم گفته اما اینکه می گفت جدم از جد یزید بهتر است
راست می گفت جد او پیغمبر خدا بود و کسی مثل پیغمبر نیست و اما اینکه می گفت مادرم از مادر
یزید بهتر است این را هم راست می گفت مادر او فاطمه زهرا دختر رسول خدا بوده است و اما
اینکه می گفت پدرم از پدر یزید بهتر است من این را هم [illegible] پدر هر دو رفته است پیش [illegible] است
خودشان انجا با هم [illegible] محاکمه می کنند و اما اینکه می گفت که من از یزید بهترم گویا این ایه را قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء در قران نخوانده بود اگر او از من بهتر بود پس چرا خدا دنیا را
با من بخشیده و عیال [illegible] اسیر [illegible] بالجمله این افتخار یزید بر ان حضرت از همه مصیبتهای
ان حضرت بالاتر بود   لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس السادس من مجالس   بسم الله الرحمن الرحیم   شهر رمضان المبارک

الحمد لله صغرت فی عظمته عبادة العابدین و حصرت عن شکر نعمه السنة الحامدین و قصرت
عن وصف کماله افکار العاقلین و عجزت عن ادراک جلاله ابصار الناظرین و نصلی
و نسلم علی نبیه محمد سید المرسلین و شفیع المذنبین و علی اولاده و عترته الطیبین الطاهرین
علیه و علیهم افضل صلوات المصلین من الیوم الی یوم الدین امین یا رب العالمین
قال الله تعالی الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم
ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله
فما له من هاد خداوند عالم فرستاده است یک چیزی را که مبالغه در او نشده است و چیز [illegible]
که اگر بر [illegible] بخوانند ایشان می لرزند و در مرتبه که یاد خدا کردند ارام می گیرند یعنی [illegible]
و کاهی امیدوار می شوند ایا [illegible] که قران میخوانی می لرزی [illegible] تو افتاده است
[illegible] رو داده است [illegible] شفا [illegible] للمتقین است پس چرا قران
در دل تا [illegible] استعاذه [illegible] بجا از شیطان رجیم یعنی
اعوذ بالله را که میگویی مقصودت اینست که [illegible] اعاذه [illegible] از شیطان بخداوند و حال

الا شیطان در ماه مبارک رمضان غل کرده است [illegible] با وجود این [illegible] این همه آیات
قرآنی هیچ کدام در شما تأثیر نمی‌کند نه می‌خوانید خودتان متأثر می‌شوید و نه می‌خوانند و گفتن دیگران بعد از آن
که شیطان در این ماه غل کرده باشد [illegible] چرا باید این همه از آیات و معرفة الله و احکام شرعیه
از برای شما [illegible] گفته بشود و در شما هیچ تأثیر نکند [illegible] این سببی دارد سببش این است که ما گوییم
که مردم بر سه قسمند یک قسم از مردم کسانی‌اند که غرض‌شان [illegible] اطاعت خداوند می‌کنند [illegible]
ملائکه‌اند بعضی اوقات شیطان اینها را گول می‌زند که غرض بیشتر اوقات اطاعت خداوند می‌کنند و بعضی
اوقات شیطان اینها را گول می‌زند این یک جوره از مردم جوره دیگر از مردم از کسانی که معصیت
خداوند را کرده‌اند و گول شیطان را خورده‌اند دیگر همیشه اطاعت او را می‌کنند و در ماه رمضان
که شیاطین در غل هستند باز هم اطاعت می‌کنند مثل چرخ دیده‌اید وقتی که چرخ را حرکت
می‌دهی گردش می‌کند وقتی که دست را از او برداشتی هم باز می‌خورد این است که وقتی که می‌خواهی
بمیری شیطان عدیله می‌آید و تو را از راه حق بری می‌کند چون همیشه که زنده بوده‌ای [illegible]
اطاعتش کرده‌ای آن یک دقیقه او [illegible] پس معنی عدیله چه چیز است یعنی عدول می‌کنند مردم
از راه حق پس بطریقه این می‌شود که وقتی که می‌خواهد روح از بدن تو مفارقت بکند کافر
کافر از دنیا می‌روی جوره این دیگر از مردم هستند که خود شیطان هستند خداوند عالم شیطان را
از نژاد آنها قرار داده که خلاصه مردم چند جوره‌اند بعضی شیطان معصیت را در نظر آنها
جلوه می‌دهد این است که آن مرد که بار اول معصیت را می‌کند و جوره دیگر از مردم خود شیطان گول
نمی‌زند خودشان بعقب شیطان می‌روند چون از بس که متابعت و پیروی شیطان کرده‌اند
دیگر احتیاج به گول زدن شیطان ندارند چنانچه کسی شیطان را در خواب دیده که شیطان نشسته است
لجام اسب درست می‌کند از او پرسید که اینها جهت چه چیز است با او گفت که اینها جهت مردم است که آنها را
اسب می‌کنم تا متابعتم بکنند از او پرسید که لجام من کدام است با او گفت که تو قابلیتی داری
مرد بی‌همتی که لجام از برای تو درست بکنم تو خودت بعقبم می‌آیی دیگر احتیاج به افسار نداری

به افسار نداری این دو جوره از مردم که معصیت می‌کنند جوره دیگر از مردم که معصیت می‌کنند نه از بابت
این است که شیطان او را گول زده است چه خودشان شیطان مجسمند دیگر احتیاج به گول زدن شیطان
ندارد چنانچه کسی یک معصیتی کرده بود شیطان را لعنت می‌کرد شیطان با او گفت که چرا این قدر
مرا لعنت می‌کنی چیزی از تو دارم خیال خودت بوده است که خلاصه بعضی از مردم خودشان
شیطان هستند مجسم حالا این دو جوره از مردم همیشه معصیت می‌کنند لکن آن جوره اولی
در این ماه ~~[illegible]~~ معصیت نمی‌کنند به واسطه اینکه شیطان در این ماه حبس است ولکن آن دو جوره
دیگر هزار سال شیطان حبس باشد باز هم ترک معصیت نمی‌کنند چه در ماه رمضان چه در غیر ماه رمضان
هیچ تفاوتی از آمدن ماه رمضان نکرده است حالا نمی‌دانم شما از چه جوره اید حالا
اینها باشد برای وقتی دیگر در مجالس حرف بزنیم که قرار هر روزه ما است مجلس اول از آن مجالس
در معرفة الله است و این معرفة الله گفتیم که چند جوره از معرفة الله داریم یک جوره‌اش معرفت به صفات
خداوند عالم است ~~[illegible]~~ و این صفات خداوند عالم که گفتیم آنها بر دو قسمند صفات ثبوتیه و صفات
سلبیه صفات ثبوتیه را چند تا ~~[illegible]~~ یا روای آنها را گفتیم حالا چند تای دیگر را هم امروز بگوییم چونکه
اینها هم دانستنش لازم است حالا این چند صفت دیگر که اینها را می‌خواهیم امروز بگوییم یکی از اینها این است
که خداوند عالم صادق است و یکی این است که واجب الوجود است و یکی این است که حکیم است یعنی همه کارها را
بر طبق حکمت و مصلحت می‌کند و یکی اینکه عادل است یعنی ظلم با احدی نمی‌کند و آنچه می‌کند عین عدالت است
و یکی اینکه غنی بالذات است یعنی مستغنی است از همه چیز بخودی خود و بغیر از ذات او چیزی با استغنا
او نیست و غنی بودن نه مثل غنی بودن مخلوقات است که مستغنی می‌شود به سبب چیزی دیگر
مستغنیش لکن او بخودی خود مستغنی است و دیگر از آن صفات این است که خداوند عالم واحد است
یعنی خدا یکی است نه هم خدا یکی نه دو تا [illegible] یک هستی نه که اینجا [illegible] این خدا یکی هستی خدا
هم خدا یکی است پس چه فرق مابین یکی بودن نه و یکی بودن خداوند این را باید بفهمید خدا یکی است
یعنی چه خدا یکی است این را باید درست کرد این چند معنی دارد یکی اینکه خدا یکی است یعنی جزء ندارد

و جمله من صفات الله الثبوتیة

حضرت سید الساجدین در آن فقره دعای نماز شب [illegible] تا آنجا که [illegible] لکل اله [illegible]

بیان معنی التوحید

مرکب از چند چیز نیست مثلاً مثلاً انسان انسان از چند چیز خداوند او را خلق کرده است
پس خدایی است یعنی چیز نداند مرکب از چیزی نیست این یک معنی است از برای اینکه خداوند
واحد است یک معنی دیگر اینست خدایی است یعنی این صفات که دارند مثل علم قدرت عظمت خلقت
اینها عین ذات او هستند نه یعنی صفاتش جدا هستند ذاتش هم جدا است چیز صفاتش عین
ذاتش اند این ها قدرت خلقت عین ذات خداوند هستند و این صفات خداوند که از جمله اینها
خلقت کسی دارای این صفات نیست مثل خود خداوند صفات خالق از برای مخلوق
ثابت نمی‌شوند و اینکه می‌گویند که زنها چه دوخته کرده اند چه درست کرده اند نه یعنی خلق کرده اند
هیچ جا نگفته زنها یعنی اشیاء را خلق بکنند ولکن خداوند بهتر از اینها میتواند خلق بکند
خدا که جمیع حکما جن انس ملک تمام مخلوقات جمع بشوند همه نمی‌توانند یک بال مگسی خلق بکنند یعنی
بیکار ببینند و این کارهایی که می‌بینی زنها می‌کنند اینها را همه سر هم می‌برند اینها نمی‌رسد
یک نقدی است پس فلان فلان روغن می‌گذارند مثلاً غذا درست می‌کنند والا نمی‌توانند یک
خوردی هم خلق بکنند فتبارک الله احسن الخالقین که خداوند میفرماید این آیه معنی دارد فتبارک الله
احسن الخالقین یعنی خداوند بهترین خالقها است یعنی خالق هست و خداوند بهتر هم از اینها خلق
می‌کند چیز خالق نیست مثل خداوند مثل من خالق تخلق الیه که خلاصه الی چیزی می‌بینی درست می‌کنند
اینها نه خلقند و تخلق من الطین کهیئة الطیر و اما این کندی که می‌کاری و می‌گویی الحمد لله کارهم
کندم نیست خوب الان می‌کاری روز اول اول از کجا میوه‌ها را حالا قلم می‌زنند این قلم را
که خلق کرده خالق نیست مثل خداوند که خلاصه این معنی توحید است معنی دیگر از معانی توحید
یعنی شریکی و نظیری و هم مثلی ندارد که جدا است از شریک و نظیر هم مثل این معنی توحید است
[illegible] دیگر در اینجا زیاده از این نمی‌شود حرف زد یعنی حرف خیلی هست اگر بخواهیم
بزنیم ولکن مجلس زیاده از این گنجایش ندارد که از این بیشتر گفته بگیریم و حرف بزنیم بعد از اینجا
می‌رویم سر باقی مجالس چون قرار این است که هر روز نیم حرف زدن تمام در پنج مجلس باشد این یک مجلس بود

مجلس دوم

مجلس دوم

و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین

مجلس دوم از مجالس که هر روز باید از اینها فی الجمله گفته شود مجلس موعظه است یعنی مجلسی که باعث
گشایش دل بشود بجانب پروردگار یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم یعنی ای مردم تحقیق
موعظه‌ای از جانب پروردگار شما برای شما آمده است حالا اول باید معنی موعظه را که موعظه
چه چیز است معنای موعظه چیست اصل معنی موعظه اینست که یعنی شخص برآورد بکند حالات خود را
که اگر حالاتش موافق آن حالاتی است که خداوند آن حالات را می‌پسندد و خوب حالاتیست
شخص در صدد تحصیل آن حالات بسعیش که بهتر بشود حالاتش و اگر حالاتش حالاتی است
که خداوند آنها را نمی‌پسندد و حالات ذمیمه اند در صدد تبدیل و تغییر حالاتش برآید که خلاصه
معنی موعظه تحصیل حالات و تبدیل حالات است این معنی موعظه است که می‌گوییم موعظه موعظه
و ثمره عمده موعظه نشستن است حالا دیگر هر کس حالاتش را با خداوند برآورد بکند ببیند
از این حالاتی که در روایت‌اند کدام حالت را دارد موحد است منافق است مشرک است ظالم است تائب
صالح است مسلمان است بخلاف حسود است و همچنین برآورد حالاتش را با مردم بکند ببیند حالا
با اینهایی که ایشان را دوست میدارد چه قدر تند حالاتی که با دشمنان دارد چه قدر تند خلاصه همچه
هر کس خود حالاتش را با خداوند برآورد بکند ببیند که حالاتش با خداوند چه قدر تند بر بین
موحد منافق مشرکی مشارکی تدریس نباشی که موعظه بگیرم بیا و مشرکی بشو چون مشرک بود
شخص بعبادات از منازع بود و شخص با خداوند که با خداوند شخص در مقام منازع باشد
کسی که مشرک شد هم خدا را می‌پرستد هم آن شریکی را که از برای خداوند قرار داده است مثلاً بت
پرستها هم خدا را می‌پرستند هم بت را ولکن بعضی از مردم هست که مثل از مشرکین یعنی اینهایی که
از برای خداوند شریکی قرار داده اند بدتر اینست که باید ایشان را موعظه کرد با اینکه با بید
مثلاً اینها می‌شوند که شریک از برای خداوند قرار داده اند اخیر هم خدایم درهم هم خدایم دینار هم
خدایم پادشاه هم خدایم خلق هم خدایم حکام اخر نقد درهم درهم و دینار پادشاه را حکام را
خدمت بکنی نه دری خداوند را هیچ تمام خدا است سر اینها خدا ایشان را دست از او برداشته‌ای

محتاج نیستی چون همه تمام از خدا غافلند همچو کویا در مقام منازعه با خداوند برآمده اند گویا
محتاج خداوند نیستند که حتی آن توری که بادشاهان رفتار می‌کنند با خداوند رفتار نمی‌کنند
وهمینکه شخصی این قدر شد که در مقام منازعه با خداوند برآید دیگر کارش مشکل است به بین
بنا دانسته که با خدای خودت باشی ودر مقام منازعه با خداوند افتاده باشی همه این ها
صحیح و سالم نیستی قدم خوبت نداری روزی بباید که پشیمان بشوی و چاره ای بدستت نباشد
حالا تفصیل این حالاتی که شخص باید آنها را داشته باشد و حالاتی که آنها را باید نداشته باشد
تفصیلش را انشاء الله بعد از این خواهیم گفت و اما مجلس سیم که مجلس کیفیت عبادت عباد الله باشد یعنی مجلس سیم
مجلس مسئله گفتن از برای کیفیت عبادت عباد الله خداوند در قرآن بیان فرموده اند از جمله آیات
کریمه فرمایند وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا
الزکوة وذلک دین القیمة یعنی مامور نشده اند مردم مگر بجهة عبادت پروردگار در حالتی که خالص
کننده اند راه دین خدا را حنفاء یعنی راه واقامه می‌کنند نماز را و می دهند زکوة را وذلک
دین القیمة یعنی نماز وزکوة دین محکم ثابت است در همه شریعت ها یعنی این نماز وزکوة باید
برقرار بوده است ذلک دین القیمة که همه شروط عبادت اخلاص است یعنی باید عبادت پروردگار
خالص باشد از ریا وسمعه شائبه نباشد میگویند طلاء خالص یعنی چه طلاء خالص یعنی
غش وغشی در او نیست خالص است خالیست از غش وغش عبادت پروردگار هم باید خالی باشد
از ریا وسمعه شائبه ما عبادتی که ریا وسمعه شائبه در او باشد خداوند آن عبادت را نمی خواهد
خداوند عبادت خالص می خواهد عبادتی که غیر از خدا در او منظور شد آن عبادت نزد خدا [illegible]
حالا مسئله ای که اینجا باید گفته بشود مسئله نیت است چون صحت عبادات وابسته است بنیت یعنی معنی نیت
عبادات صحیحا صحتشان وابسته است به نیت واصل خود نیت اشکالی ندارد که اشکال که هست
در خالص کردن نیت است که نیت باید خالص باشد چون معنی نیت عزم بر عبادت است و دیگر [illegible]
نیست که بدل بگذرانند که نماز میخوانم واجب قربة الی الله یا بزبان بگوید بلکه از بعضی از علماء اشکال
کرده اند

٣٣

کرده اند که شخص نیت را بزبان بگوید بجهة نماز احتیاط چون مسئله نیت را بزبان گفت شد بیشتر
اینست که حرف زده است در ما بین نمازی که در او شک کرده است ونماز احتیاط در جائی که حرف زده
در ما بین آن رکعت احتیاط و آن نمازی که در او شک کرده است خیر مسئله شخصی که حمام نماز را بیت در حمام است
در خلوت دیگر کفته همین نیت است دیگر خیالات نیت لازم نیست که همچه باید مقدر به ایستاد
تامل کرد خیر همینکه عازم بر فعلی شد و مشغول آن فعل شد همان خود نیت است مثلا شخص
میخواهد اذان بگوید حالا باید بدلش بگذراند که میخواهم اذان را میگویم قربة الی الله یا اقامه
میگویم قربة الی الله خیر لازم نکرده است که وقتیکه نیت بکند همینکه میخواهد که اذان بگوید یا اقامه بگوید
همین نیت است حالا اگر کسی رفت حمام که غسل بکند و رفت داخل حمام شد اینجا اگر تمام بالمره غافل
غافل است از غسل کردن اینجا غسلش باطل است واگر چه غافل نیست بالمره همین که سر کردن
گردنش را شست بعد از آن طرف راستش را بعد از آن طرف چپش را این همین نیت است
اگر چنانچه نیت غسل را نداشت پس چرا سر و گردنش را شست بعد از آن طرف راست را بعد از آن
طرف چپ را خلاصه اشکالی در اصل کیفیت نیت نیست اشکال در اخلاص نیت است چون
این عبادات را که شخص می کند یک مرتبه اینست که شخص عبادت می کند از بابت اینست که خداوند
مستحق و سزاوار عبادتست که عبادتش از بابت اهلیت واستحقاق پروردگار است از برای
عبادت این احسن اقسام عبادت پروردگار است و یک مرتبه اینست که از بابت عظمت خداوند
اند عبادت می کنند این قسم نیست در عبادت هم خوبست یک مرتبه عبادت [illegible]
پروردگار را از بابت نعمتهائی که خداوند با و داده است از بابت اینکه خداوند او را رزق داده است
صحت داده است درهم داده است خانه داده است اولاد داده است خلاصه ملاحظه نعمتهای
خداوند کرده می کند می گوید من هم او را عبادت می کنم حالا نعمتهای خداوند که با و داده است خیلی
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی همچه خیال نکنید نعمت همین پول و اسباب است اگر
چنانچه نعمتهای یک فقیری که او فقیر نباشد بیاورد نعمتهای خداوند بکنند اگر هزار سال

بشنید یک جزء نعمتی از نعمتهای او را نشمرده است وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها بعضی دیگر از بابت
حیا عبادت می کنند بعضی دیگر از بابت خوف از آتش بعضی دیگر از بابت طمع به بهشت حوریها
شنیده اند که خداوند حور در بهشت خلق فرموده و حور رسیدهٔ مشغولند یا اینکه قصر ما خلق فرموده الله
تحفه ما میوه ما خلق فرموده اند از بابت طمع عبادت می کنند که منظورشان خداوند نیست منظورشان
بهشت است مثلی مثل شال بیاورم که خوب دست کم بشود مثلا نعل یک رشته ابریشم است که ملاحظه
صاحب خانه را می کند که صاحب کیست چیست و یک رشته ابریشم است که منظورش نه قرآنست صاحب
خانه مؤمن باشد خوبست صاف باشد خوبست ان نه قرآن را می خواند حالا هم یک رشته تخمش
مثل مغلات که منظورش از عبادت خداوند بهشت است که هیچ منظوری غیر از بهشت ندارد اینجا
بعضی از علما اشکال در صحت همچه عملی کرده فرموده اند و دلیلش اگر بنا این شد لازم می آید اکثر
که اکثر عبادات مردم فاسد بشود چونکه اکثر مردم عوامند معرفتشان نمی رسد بلی این ادنی مراتب عبادت
اقسام عبادتست و یک رشته ابریشم است که در نیت عبادت خداوند ریا را داخل می کنند که مردم را در آن
با خداوند شریک می کند چون گوید نمازم را این قسم می کنم که فلان کس به بیند چه تو ... نماز می خوانم
یا سمعه را در نیت قرار می دهند که حج می روم که مردم مرا حاجی بگویند که خلاصه نیتش را خالص
از برای خداوند نمی کند اشکال نیت خلوص نیت است و الا گفتم خود اصل نیت اشکال ندارد مجلس چهارم
ورود که احوالات انبیاء بود دیروز گفته شد که وقتی که خداوند رایش قرار گرفت که آدم را خلق نماید
بعضی از مخلوقات راضی نبودند شد ملائکه عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فی الارض ویسفک
ویسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک که غیبت آدم کردند ندیده غیبت آدم کردند که ... خداوند
کسی در روی زمین قرار بدهی که فساد بکنند و خون ریزی بکنند ما تسبیح و تقدیس بجهت تو می کنیم خداوند
بایشان فرمود انی اعلم ما لا تعلمون یعنی از آدم کسانی خلق می کنم که اینها با همه زحمت بکشند تا پیدا
بکنند و این قدر ایشان را مبتلا می کنم با انواع مرضها بلاها ابتلاآت و شیطانها و نفس اماره که با همه
بزار مشقت و صعوبت نان پیدا بکنند و ناخوشیها بکشند و با وجود این همه زحمات و بلیه ها باز

عبادت

عبادت می کنند و با وجود اینها شکر را بجا می آورند که شما این زحمات را ندارید کاری ندارید
نه خوردن نه خوابیدن نه زحمتی عبادت می کنید ولکن ایشان هر چه در ایام زحمتشان چه ایام خوشی
کنند زانهاست چه در وقت نزول بلا برایشان باز عبادت می کنند که این هم یک معنی بود از برای انی
اعلم ما لا تعلمون خلاصه این بود که خداوند آدم را خلق فرمودند بعد از آن بملائکه امر فرمود سجده کردن برای او
حالا خوب سجده کردن بر غیر خداوند جائز نیست یعنی اگر بقصد تعبد باشد خوب جائز نیست اگر بقصد تعظیم
باشد خوب است که سجده کردن بر مخلوق جائز نیست حتی بر پیغمبر خدا از اینکه برای او سجده کردن هم جائز نیست
دلکواست پس معنی اینکه خداوند بملائکه فرمود که سجده بکنید بر حضرت آدم سر تو رمی شود در این سجده برای آدم
ملائکه اینکه سجده بکنید یعنی خضوع و خشوع از برای حضرت آدم بکنید و مطیع و منقاد او بشوید دیگری
دیگر شاید در آن زمان جائز بوده است سجده کردن مخلوق بر مخلوق از این بابت بایشان فرمود که سجده
بر آدم بکنید و یکی دیگر اینکه معنی سجده بکنید بر آدم یعنی سجده بر خداوند بکنید یعنی در مقابل جد حضرت
آدم بایستید و سجده از برای خداوند بکنید این دیگر سجده بر مخلوق نیست پس حالا ما که سجده می کنیم
رو بجانب مکه و در مقابل کعبه یعنی سجده بخود کعبه می کنیم سجده از برای خداوند می کنیم لکن رو بجانب مکه
حالا شاید خداوند که فرموده مقصد بملائکه که سجده بر آدم بکنید یعنی سجده بجهت من بکنید ولکن در مقابل
آدم بایستید و سجده بکنید و این معنی از آن دو معنی دیگر بهتر است و اقوی است چونکه سجود بمعنی خضوع
خشوع ظاهر است که نیت سجود یعنی بخاک افتادن و سر را بر زمین گذاشتن این معنی سجود داشت
با اینکه شاید در آن زمان جائز بوده است سجده کردن مخلوق بر مخلوق چنانچه بعضی از علما این احتمال را گفته اند
این هم معلوم نیست که در آن زمان سجده مخلوق بر مخلوق جائز بوده است ظاهر این است که در هیچ وقتی در زمانی
سجده بر مخلوق جائز نیست گفتم حتی بر پیغمبر هم جائز نیست و کو است اگر منظور از سجده قصد تعبد باشد
را که منظور قصد تعظیم باشد حرامست و اما رکوع چه نوع رکوع هم اگر بقصد تعبد و تعظیم باشد
حرامست و اگر بقصد ریشخند یا از ترس باشد عیبی ندارد مثل اینکه شنیده اید که از برای حکام و سلاطین
می کنند که اگر قصدشان تعظیم است حرامست و اگر قصدشان ریشخند است یا از خوف است عیبی ندارد

حالا چه اینکه خداوند به ملائکه فرمود که سجده به آدم بکنید این دو سبب دارد یکی آنکه چون ملائکه راضی بخلقت
آدم نبودند و غیبت آدم کرده بودند هنوز خداوند آدم را خلق نکرده بود و غیبتش کردند از بابت اینکه خداوند
به ملائکه معلوم بکند که عظمت و حرمت آدم از شما بیشتر است شما باید هیچ چیز نگوئید که راضی نبودید بخلقت
او باید سجده بکنید یکی دیگر آنکه چون خداوند [illegible] نور انوار خمسه را در ظهر آدم خلق فرموده اند
و به سبب نور ایشان آسمانها و زمینها روشن شده بودند از این بابت خداوند به ملائکه فرمودند که سجده
بکنید این بود که به سبب روشنائی نور ایشان ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که حسادت به آدم برد و ابا از سجده
کرده کرد و افتخار بر آدم کرد [illegible] میخواستیم که مطابق بکنیم مصیبات حضرت آدم را با حضرت
سید الشهداء اگر میخواستیم حالات حضرت سید الشهداء را مطابق با حالات حضرت آدم بکنیم والله امروز
حدیثش دیدیم که خود حضرت سید الشهداء مطابق کرده است احوالات خودش را با احوالات حضرت آدم
که خود حضرت سید الشهداء احوالاتش را با احوالات حضرت آدم مطابق کرده است و این در چه وقت
بوده در شب عاشورا بود که حضرت اصحاب را بدور خودش جمع کردند و با ایشان فرمود که جهاد را خداوند
بر شما واجب نفرموده است چون شرایط وجوب جهاد را ندارید چون یکی از شرایط جهاد اینست
که کفار [illegible] باشند [illegible] سلطان [illegible] باید جهاد بکنند
و عدد این لشکر زیاد خیلی بودند و با ایشان فرمود که این جهاد جهاد استنصار [illegible]
ما فتح بکنیم [illegible] در این جهاد نیست هر کس میخواهد برود برود
[illegible] را از شما مطالبه نمی کنم [illegible] که خلاصه این جهاد استنصار
[illegible] ما فتح بکنیم فتحی و ظفری در این جهاد نیست پس هر کس میخواهد برود برود همینکه حضرت
این را فرمود همه دسته دسته [illegible] رسول خدا را گذاشتند و رفتند [illegible] شخص نمیداند
عاقبت کارش چه طور میشود [illegible] که همه اصحاب [illegible] بودند و از جمله
اصحاب خود حضرت بودند حضرت را گذاشتند و رفتند [illegible] که از لشکر ابن سعد بودند آمدند
بیاری حضرت این شخص نمی داند عاقبت کارش چه طور میشود [illegible] با ابن سعد [illegible]

یا رب لشکر ابن سعد

یا رب لشکر ابن سعد والله عاقبت کارشان آمدند از جمله شهدای کربلا شدند چون صدای عبادت و تهجد
[illegible] و قرآن خواندن آن حضرت را شنیدند همینکه صدای تلاوت قرآن آن حضرت بگوششان رسید
نور هدایت در قلب ایشان تابید و آمدند و همان شب عاشورا [illegible] شهدا شدند پس این عاقبت کار را
کسی نمی داند که عاقبت کارش چه طور میشود پس اگر کسی که عمل نیکی دارد نباید خود را بهشتی بشود و نه هم
مایوس از رحمت خداوند باید بشود همیشه شخص همیشه باید ما بین خوف و رجا باشد نه رجاء رجا و نه
هم مایوس بشود خلاصه چند نوری از آن همه لشکر ماندند با آن حضرت و همه رفتند خلاصه بعد از آن
که حضرت ایشان را ثابت قدم دید و تجدید بیعت با ایشان کرد بعد از آن با ایشان فرمودند [illegible]
منازل رفیعه یعنی خداوند از برای ما منازل رفیعه [illegible] خلق فرموده [illegible]
منازل بعد از آن تطبیق فرمودند حالات خودش را با حالات حضرت آدم و فرمودند که وقتی که خداوند
حضرت آدم را خلق فرمودند انوار خمسه ما را در ظهر او قرار دادند و به سبب انوار ما آسمانها و زمینها روشن
گردیدند بعد از آن خداوند ملائکه را امر بسجده فرمودند و همه سجده کردند مگر ابلیس که از حسادت بر آدم که
[illegible] بر آدم کرد و سجده نکرد که از بابت حسادت بر آدم و سجده نکرد [illegible] رجیم شد [illegible]
این یک دفعه بود که حضرت در شب عاشورا با اصحابی که با او آمده بودند فرمودند هر کس میخواهد برود برود این هم
لشکر را که می بینید [illegible] یک دفعه دیگر در روز عاشورا بود که [illegible] فرمودند که [illegible]
این [illegible] از اصحاب امیر المؤمنین بود و با حضرت در غزوه بدر و حنین و صفین بود [illegible] کارش [illegible]
که از لشکر ابن سعد شد [illegible] کسی نمیداند عاقبت کارش چه طور میشود خلاصه [illegible]
با حضرت امیر المؤمنین [illegible] آمده بودیم دیدیم که حضرت نشست و یک مشت خاک از زمین برداشت
و فرمود واه لک ایتها التربة یعنی خوشا بحال تو ای خاک لیحشرن منک اناس یدخلون الجنة بغیر حساب
یعنی خوشا بحال تو ای خاک چه بسیاری از مردم از تو محشور می شوند و بدون حساب داخل بهشت
می شوند [illegible] هر کس [illegible] در کربلا باشد بی حساب داخل بهشت میشود و باین حدیث
هم تمسک کرده اند [illegible] حضرت این را فرمود والله وقتی که داخل این سر زمین شدیم [illegible]

ندانستم که الحال این زمین همان زمینست که حضرت هیچ خاطرم نشود ولکن یک درختی در آنجا
دیده بودم همینکه آن درخت را دیدم شناختم آن درخت را که این درخت همان درختیست
که با حضرت در زیر او نشستیم و این زمین همان زمین است که حضرت قدری از خاک او
برداشتند و بخاک فرمودند خوشا بحال این خاک چه بسیار مردم از تو که بدون حساب
داخل بهشت می شوند خلاصه میگوید همینکه درخت را دیدم حضرت امیرالمؤمنین ع بخاطرم آمد میگوید
سوار اسبم شدم گفتم بروم بحضرت سید الشهدا این را بگویم که بدبخت در اینجا هیچ فرمود هیچ حضرت
حضرت آمد و کیفیت را بحضرت او عرض کرد حضرت باو فرمودند که اینها به من کمکی نمیکنند خودم میدانم ولیکن
ای ملامتمه تو چه تو را با مداد و یاری من آمده ای یا بجنگ من آمده ای عرض کرد که نمی توانم یاری تو بکنم
اما دختر دارم عیالی دارم خانه ای دارم نمی توانم دست از اینها بردارم تا خلیفه بنجی علیه حالا اگر نمی
آنجوری این تو رفتند که یک ساعت بوده بیش اهل عیالشان را بتمام نعمتهای بهشت نمیدهند و بسبب
اهل و عیال دست از دین خدا برداشتند خلاصه عذر آورد حضرت باو فرمودند پس زود
از این زمین بیرون برو که بناداصدای استغاثه مرا بشنوی و یاری من نکنی بخدا قسم هر کس
صدای استغاثه مرا بشنود و مرا یاری نکند خداوندا اورا در جهنم بدرد جی اندازد امید هست
که این که ما یاری آن حضرت باشند یک نوعی از یاری کردن آن حضرت که به گریه کردن بر آن حضرت
امید واریم که ما هم این یاری را کرده باشیم لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

المجلس السابع — بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فطر الخلائق بقدرته ونشر الریاح برحمته وقصر العقول عن ادراک
کنه معرفته ~~وصفت الاوهام~~ نحمده علی تعادف منته ونشکره علی تواتر نعمه
وتفضله ونسلم علی نبیه محمد المخلوق ص من طینته وعلی اولاده وذریته علیهم
افضل تحیاته وتسلیماته ما غنت الحمام فی کفواته ~~الرحیم [illegible]~~
اگر بنا نیز هزار بنا باشد که متصل بنای بکنند و مشغول بنائی باشند و یک مخرب باشد

کرکلند

[illegible] المعاد ان شاء الله

که کلنگ در دست او باشد از عقب این بناها این هزار بنا چاره کار یک مخرب را نمی توانند
بکنند که هر چه آن هزار بنا درست کرده اند آن یک مخرب اینها را تمام می کند چه جا در جائی
که هزار مخرب باشد و یک بنا هزار بنا کار یک مخرب را نمی کنند دیگر هر گاه هزار مخرب باشد
و یک بنا چه تو را است حالا نقل موعظه کرده خودمان است که هر روزی یک ساعت مشغول بنائی
میشویم شبها هم زیاد طول می کشد یک ساعت هم طول میکشد و در بنای این بیست و دو ساعت
هزار مخرب دارد یک بنا بیشتر نیست که هر روز یک ساعت و نیم را از او بنائی میکنیم و در بنای
این بیست و دو ساعت و نیم دیگر هزار مخرب دارد رفیق یک مخرب بود یک مخرب اولاد یک مخرب
عیال یک مخرب خوانه یک مخرب هزار مخرب دارد این دین بیچاره یک مخرب است دو مخرب است
سه مخرب است هزار مخرب تخته این هم از معجزات و کرامات این دین است که با وجود این همه مخربها
و کلنگ زن و دشمن که از برای این دین هست از خارج و از داخل یعنی هم از مخالفین و مشرکین و کفار
و کافرین که خارجند از دین ما و هم از خودمان که خودمان هم مخرب این دین هستیم که داخلیم
در این دین و مخرب او هستیم ولکن با وجود این همه مخربها از خارج و داخل باز این دین
از ماه چهارده ظاهر شعله و نورش بیشتر است تا اخر تنها یک دلیل همان مخالفین آن دین
دشمن آن دینند که خودشان اصلا مخرب دین نیستند مثل ما ها برادر رد کرده ام می بینم
که همه کس دینشان را بهتر از دین اسلام نگاه میدارد حتی بت پرستها خودشان دشمن دین
خودشان نیستند مثل ما ها که این دین ما هم دشمن خارجی دارد و هم خودمان دشمن او
هستیم برادر رد کرده ام هر کس که می رسد یک آجر از او خراب میکند تا فرض کن این دین را
یک خانه تا شد یک خانه ایست ولکن هر کس که می رسد یک کلنگ بر او می زند هر کس هر قدر
که از دستش می رود کلنگ بر این دین می زند یک کسی نیست که در مقام بنائی و تعمیر این دین خراب
شده بر آید یک نفر نیست بلکه همه مخرب هستند مانده است این یک ساعت و نیم که میخواهیم در این
یک ساعت و نیم بلکه یک عمارتی در این خانه خراب شده درست بکنیم که منزل در آن عمارت بکنیم

اندایکهٔ منزلی بهشت این جان عزیزت بسازیم که این جانت یک منزلی داشته باشد دیروز گفتیم که ملاحظه بکن بر هر بین این حالاتت با این جان عزیزت چه تو رفتار با او چه تو رفتار

می‌کنی آخر رفیق داری دوست داری آشنا داری قوم و خویش داری دشمن داری خود برادر و

بکن بر هر بین با این جانت مثل کدام از اینها که با او رفتار می‌کنی باجانت رفتار کنی بر بین

از برای این جان عزیزت چه مهیا کرده‌ای آیا عذاب ابدی را از برایش مهیا کرده‌ای یا سلطنت

و پادشاهی و راحت ابدی را از برای او مهیا کرده‌ای بر بین بنا داوری او را به هلاکت انداخته

باشی همچه خوب حالاتت را برادر و بکن این هم معنی موعظه است موعظه موعظه که من که بیم

یعنی شخص حالات خود را برادر و بلند اگر حالاتش باجانش خوب بود باز در صدد تحصین آنها

بر آید ~~سلطنت~~ سلطنت و پادشاهی ابدی را از برای او مهیا بکند و اگر حالاتش خوب نیست با جانش

باجانش حالتهای مهلکه اند در مقام تبدیل و تغییر این حالات باشد بعد از آن حالاتت را با خداوند

ملاحظه بکن دیروز گفتیم بر بین موحدی که حقیقة موحد باشی که توحید در قلبت ثابت است

بر بین عظمت خداوند در قلبت ثابت است عظمت او در دلت پیدا شده است بر بین کبریائی

او چه تو رکه یا بیش از در قلبت هست یعنی الله اکبر که الله اکبر باشد از روی حقیقة گفته‌ای

الله اکبر نه بعینه اگر چنانچه شخص الله اکبر که از روی حقیقت باشد هم بگوید کارش

درست می‌شود یا یا الله می‌گوید یا الله گفته که از روی معنا باشد نه همچو در زبان باشد

اینست که بلی ارزیلها کتابی نوشته است از اجله نوشته است که اهل اسلام یک چیزی را بزبان

می‌گویند و لیکن هیچ حقیقت و اصلی در واقع ندارد حرفشان که همه اش پوست است مغز

مغز ندارد اینست که می‌گویم یا الله حقیقی بشناسد انهنار یا الله لفظی چون این یا الله

چند معنی دارد خصوصیاتی دارد اشتقاقی دارد که الله از چه مشتق است یک معنی یا الله

اینست که یعنی خالق معبودی دی که مستحق عبادت است معنایش نه اینست که در وقتی که خداوند

خالق نبوده است معبود نبوده است چون یک وقتی بود که خداوند هیچ چیزی خلق

نکرده بود

فی معنی الرحمٰن وقد ذکرنا ما یناسب

[illegible]

نکرده بود که از اول خداوند باشد غیر خداوند در همیشه اوقات معبود است پس معنی الله یعنی

معبودی که مستحق عبادتست حالا برادر و بکن بر بین همچو یا اللهی که این معناش باشد گفته‌ای که

که او را معبود دانسته باشی یا همه چیز را معبودی دانی مگر خداوند را چون بعضی از مردم اینچه

این تو رند که همه کس را معبودی دانند مگر خالقشان را معنی دیگر از معانی یا الله اینست که یا الله

یعنی خدائی که همیشه چشم و دلم بجانب اوست و غیر از او کسی دیگر را نمی‌شناسم مثل اطفال

اطفال تا چهل روز یا بیشتر هر کس را می‌بینند خیالشان مادرشانست که انس و السلطه

و الفتشان به مادر راست تنها بعد از آنکه ممیز شدند آن وقت دیگر مادرشان را تمیز

می‌دهند از دیگران که اگر کسی دیگر را هم ببینند میدانند که این مادرشان نیست حالا بکنم و نه الله

یا یک همچو یا اللهی که چشمانت تمام با او باشد و غیر از او دیگر کسی را نشناسی گفته‌ای و معنی

دیگر از معانی یا الله یعنی خداوندی که ملجأ و پناه منست حالا همچو یا اللهی گفته‌ای برادر د

بکن بر بین کسی یا ملجأش و پناهش این تو رفتار می‌کند که توئی کنی و آیه الله اسمست ،

از برای ذات پاک خداوند عالم و از برای او خصوصیاتی هست که آن خصوصیات در صفات

نیست چونکه گفتم خداوند ذاتی دارد صفاتی دارد و از برای ذاتش این الله را وضع کرده اند

و هنوز هیچ کس احدی بکنه ذاتش نرسیده است و لکن این قدر رحیمی دلها خوابیده است

که خداوندی هست اگر هزار سال هم باشند نمی‌شود و لکن در دلت خوابیده است خودت

برادر و بکن بر بین کی تو را در اینجا آورده است یعنی خودت خالق خودت هستی یا پدر

و مادرت تو را خلق کرده اند خودت خوب نداری از خودت که خودت چه هستی پدرت هم

نمیداند که در بدنت چند رگ و استخوان هست پس معلومست که کسی تو را خلق کرده است که خودش

احتیاج بکسی ندارد خلاصه این قسم از معرفة الله در همه دلها خوابیده است این محل کلام نیست

کلام در خصوصیات لفظ الله است از جمله خصوصیات او اینست که این یا الله را هیچ کس او را

اسم معبودی غیر از خداوند قرار نداده است الله را اسم گذاشته اند از برای معبودی غیر خدا یا الله

یا الهاً ولکن الله را وضع نکرده اند از برای غیر خداوند و دیگر اگر الف او انداخته بشود باز اسم خداوند است
و اگر لام اما انداخته بشود باز اسم خداوند است و اگر الف و لام او انداخته بشود باز هم اش
اشاره است بذات خداوند و دیگر از جمله خصوصیات او اینست که قسم خوردن بغیر از لفظ
جایز نیست یعنی قسم نیستند که اگر کسی گفت قسم بخالق بودن خدا یا بعظمت خداوندی قسم
نیستند و باید طلب قسم باید بلفظ الله باشد مجلس دوم در کیفیت نگاه کردن بمخلوقات
خداوندی است و این نگاه کردن بمخلوقات باعث تقویت و تثبیت ایمانست از این جهت است که
که خداوند در چند جا از قرآن امر بنگاه کردن بمخلوقات فرموده است از آنجمله میفرماید
قل انظروا ماذا فی السموات والارض اینها همه را که در قرآن فرموده است بجهت تثبیت و قوه ایمانست
خداوند حکیم است کار بی حکمت نمی کند معلوم است که در این نگاه کردن فوایدها هست از آن جمله
و خداوند مثل حکیم که مردم را معالجه میکند بادرد مصلحت امراض ها کرده است و دواها در این
اجزا از برای ما قرار داده است مسهلها دارند منضج دارند مقوی دارند معجون دارند باعث حیات
ابدی دارند که شخص همیشه زنده باشد این حکیمها خیلی حاذق باشند این چهار روز را کار
کاری می کنند که اگر اجل حتمی نرسیده است زنده بماند که باز احوش مردنست کاشکی همین مردن
تنها بود این قدر این اموات تمنی میکنند که راضی هستیم باین مردن و عذاب برزخ و دیگر ما را در قیامت
نبرند که اهل صعوبتها روزشت و اساس شدید عذابها روزشت والله در نسخه این حکیم ... هست
که باعث حیات ابدیند و هیچ از امورات دین لازم تر است اینست که اگر قرآن در او هست مثلاً عمده
اقرار بتوحید بعد از آن عمده نماز است و روزه است و فوایدی از برای اینها قرار داده است مثل
نسخهای حکیم که نسخه اش موافق و حق است مثلاً ثمره نماز معصیت نکردنست حالا نمیدانم یعنی ما نماز نخواندیم
که این ثمره در ما ظاهر نشده است یا اینها نماز نمی خوانیم با ثمره روزه تقوی و پرهیزکاریست
در ما نیست از هیچ چیز پرهیز میکنیم ملاً از محرمات الهی و معاصی او ما پرهیز پرهیز نمیکنیم گویید پرهیز
پرهیز نمائیم اگر چنانچه از معصیت پرهیز نکنیم بر ما پرهیز بلکه پرهیزید یعنی هلاک می شوید سوخته

دراتش

دراتش جهنم نمی شوید ولکن از همه چیز پرهیز میکنیم ملا از معاصی پروردگار دیگر در گفتیم نگاه بزمین بلکن
ولکن امروز می گوییم که نگاه در بالای زمین بلکه تا آسمان بینید چه چیز یعنی از این زمینی که بالایه
او نشسته ای تا آسمان به بین چیزی را یعنی از زمین تا دو سه فرسخ بالاتر از زمین چیزی را
می بینی اسم او را هیچ گذاشته ای حالا که هیچ است پس چرا احتیاج باین هیچ داری خود هیچ است
اگر کسی یک دقیقه این هیچ باد نرسد هلاک میشود این هیچ هوا است مثل دریا است
همینکه بادی این موجی دارد مثل دریا که تا باد را نیست دریا موجی ندارد همینکه باد
آمد موج دارد حالا دیگر چون قدر او را نمی دانی اسم او را هیچ گذاشته ای آخر چرا این
هیچ را بجزا می چه باشی ده یک دقیقه دست دماغت را بگیر فوراً هلاک می شوی اگر
کسی بپرسد که امروز فلان کس چه گفت بگو نقل هیچ بود و ما هیچ هیچ را نفهمیدم این
نعمتیست که خداوند بما داده است و اهم و احتیاج ما به باد از نان و از آب از همه چیز
بیشتر است اینست که خداوند او را بقدر احتیاج ما بار خلق فرموده که خواسته ای احتیاج باد داری
در میان عطاها احتیاج باد داری شب تان احتیاج باد داری که خدا هم به هر چه بیشتر احتیاج
داری بیشتر خلق کرده است بعد از آن باب بیشتر از نان احتیاج داری آب را از نان بیشتر خلق
کرده است بعد از آن نان از میوه بیشتر احتیاج داری او را بیشتر خلق کرده است مثلاً از معادن
شده مثلاً یاقوت زمرد الماس اینها کمتر مردم احتیاج دارند بقدر احتیاج مخلوقات با اینها
خلق کرده است خلاصه دیگر خداوند خادمی قرار داده است که این هوا را وقتی که داخل شد
صاف تر بلند بعد از آن که سوخته شد هوای تازه ای می رود که خادمی قرار داده است که
متصل باین تلنبه باد می کند چون خداوند در قلب یک حرارت غریزه ای قرار داده است که تا
هوا داخل شد سوخته می شود که حیوة انسان بان حرارت غریزیه بسته است و بسته است که او یک
پارچه خونیست در زرد و میانش مجوف و در دل او را قرار داده است که همین زنده کاینست تا
وابسته است که همراهش یک مثقال بیشتر نیست همه خیال میکنی که این حیوانست تلنبه تولا دیست

و مادران دختر محرم نمی شود این یک اشکال و یک اشکال دیگر که هر گاه قدری از زمان بلوغ
هم داخل در مدة بکنند اشکالش اینست که باید مقصودش این باشد که این دختر را او ببیند که اگر
چنانچه دختر بالغ شد و در گفته زن را محرم ببیند ببیند و ولی باید ولی ملاحظه مصلحت
آن دختر را هم داشته باشد هیچ اگر از زمان بلوغ هم داخل در صیغه کردند مقصودشان هم این
باشد که دختر را او ببیند و مصلحت صغیره را هم منظور داشته اند آن وقت مادرش محرم با او
و دو شود و الا اشکال دارد مجلس چهارم در قصص انبیاست قدری از کیفیت حالات آدم
گفته شد ~~که~~ بعد از آنکه خداوند آدم را خلق فرمودند او را از شجره ای نهی فرمودند شیطان
او را وسوسه کرد این بود که از آن شجره خوردند فعصی آدم ربه فغوی یعنی معصیت کرد آدم پروردگار
خودش را پس گمراه شد حالا ما بنا داریم بر اینست که انبیا معصیت نمی کنند پس این امر را توجیه
می کنیم با اینکه ... ترک اولی کرده است ولکن این ترک اولی نسبت بآدم معصیت است چون ایشان
باید ترک اولی هم نکنند مثلا اینست اگر چنانچه کسی مقرب باشد نزد پادشاه او در مقابل
او بایستد ولی چشم نگاه باین طرف و آن طرف بکند حالا اگر او در مقام مواخذه در بیاید
اما اگر کسی پیش پادشاه ... برود ولی مقرب نباشد مثلا رعیتی یک دهقانی حالا
اگر چنانچه پادشاه با او حرف بزند و او باین طرف آن طرف نگاه بکند او را مواخذه نمی کند
که از او کسی یک چیزی خوش نیامدست مثلا از اطفالی که تازه میخواهند حرف بزنند این اب گفتن
بابت گفتنه اینها ... ولی اگر تو حالا گفتی اب ... بابت مردم بتو می خندند پس از هر کسی
نیست ... یک چیزی مطلوبست حسنات الابرار سیئات ~~المقربین~~ المقربین
خلاصه بعد از آنکه از آن شجره منهیه خوردند حالا در این شجره منهیه اقوال بسیاری هست بعضی
می گویند آن شجره شجرة العلم بود بعضی میگویند شجره عناب بود بعضی می گویند گندم بود
خلاصه هر چه بود او را از بهشت بیرون کردند حالا اگر آدم از آن شجره نمی خورد حالا هم همی
ما ها در بهشت بودیم حالا هم که ... یعنی چه ... در بهشت بود خیالشان بهشت یک جایست
جای

ولا تقربا هذه الشجرة

و حالا اگر همی ... نیم مثقال ... که اسم او حرارت غریزیه گذاشته اند که حیوانات
هم این را دارند این روح حیوانیست روح انسانی چیز دیگریست حالا اگر یک دقیقه این هوا بان
نرسد او را شخص هلاک میشود اگر ... صد سال ... شخص پیش می میرد ... و دلش
درد بکند پس اینها که می گویند فلان کس دلش درد میکند این شکم است یا پهلویش یا احشاء
و امعائش درد میکند و الا ... از رسیدن درد ... حالا ... امید دارم
که خداوند عالم هر چیزی که بنده ... احتیاج دارند ... او را خلق فرموده است
حالا خداوند عالم ما ... برحمت احتیاج دارم ای صاحب رحمت واسعه رحمت را شامل احوال ما بفرما
بکن مجلس سیم مجلس مسائلات ... دیروز نقل مسئله ... بود و گفتم اصل نیت اشکالی ندارد
تامل و فکری می خواهد اشکال در داعی نیت ... در اخلاص داعی است حالا ... کیفیت داعی
نیت را میگویم مثلا این وضو را ساختم خود وضو واجب نیست یا مستحب نیست ... بجهت داعی
که داعی از برای وضو باید باشد حالا یک مرتبه داعیش نماز ... یا طواف ... که از این بابت
وضو واجب ... و مرتبه دیگر وضو ... ~~...~~ ... قرآن خواندن
~~... از برای کون بر طهارتست~~
و یک مرتبه از برای اینست که می گوید حالا وضو می سازم بجهت اینکه ساعتی دیگر نمی توانم
وضو بسازم حالا در این باقی ... اشکالی ... نماز خواندن با آن وضو ... ولی
اشکال در این دو صورت ... داعی کون بر طهارت باشد و یکی داعی این باشد که حالا وضو
بسازم که ساعتی دیگر وضو نسازم بجهت نماز که از بابت تنبلی باشد اشکال در این صورت
که جائز نیست نماز خواندن با این دو قسم از وضو اگرچه مقصودش در وقت وضو گرفتن کون
بر طهارت یا از بابت تنبلی است خلاصه در این داعی نیست ... چند مسئله ... از آن جمله
این صیغه هائی که می خوانند بجهت محرمیت این از چند بابت اشکال دارد یکی اینکه باید از زمانه
در مدت صیغه کرده باشند چون مقصود تمتع ... زن ... از بلوغ داخل نباشد قابل تمتع نیست
و مادر هم

مثل اصفهان است یا بنا بر این چه اگر هزار هزار هزار هزار این قدر بدهیم باز جاهای در بهشت بوده
و جاهم بوده خداوند از جمله نعمتهائی که با اهل بهشت عطا فرموده است اینست که اگر جمیع جن و انس
مهمان یکی از اینها بشود هم جا دارد بجهت اینها هم قصور دارد و اگر چنانچه دلش بخواهد که خداوند
باوده آسمان و زمین بدهد بجهة خودش تنها قدر را بجهت او خلق میشود خلاصه اگر آدم از آن
شجره نمی خورد ما ها باین زحمتها مبتلا نمی شدیم حالا در آن بهشت بعضی می گویند که ~~آدم از آن~~
بهشتیکه خداوند به بنده گان وعده داده است همان بهشت بوده است و بعضی می گویند
که خداوند بهشتی غیر از این بهشت از برای آدم خلق فرموده بود و از آن بهشت او را بیرون
کرد و بعضی می گویند که بهشتی بوده است روی زمین که خداوند بهشتی در روی زمین خلق کرده بود
و او را از بهشت روی زمینی بیرون کردند خلاصه او را بجهة این ترک اولی بیرون کردند و لکن در مدة
عمرش خلاف کرده اند بعضی می گویند که هزار سال بود و بعضی می گویند که هزار چهل سال بوده است
این اختلاف از بابت اینست که چهل سال ~~با شصت سال~~ از عمرش بداود بخشیده بود چون که دید
که عمر داود کمست عرض کرد خداوندا سی سال از عمرم باو دادم همینکه مدت عمرش تمام شد
ملک الموت آمد آدم باو گفت چه میخواهی بلی گفتش که آمده ام تو را قبض روح بکنم آدم باو گفت
خودم مدت سی سال از عمرت بداود بخشیده ای گفت که من نه بخشیده ام حالا میگویم شاید فراموش
شده است حتی از او گرفته بودند او را در دنیا ... شد حالا هم همین تو راست که همینکه شخص
نزل جدت خالق ندارد و لکن همینکه کاغذی از آن مدعی ببرد ... شخص ... بشود حالا بعضی
می گویند که آن مدتی را که بداود بخشیده بود آن مدة را از دل ... بعضی می گویند که خبر
... که از این بابت اختلاف شده است در مدة عمرش و در این هزار سال چهل هزار اولاد
بجهت او عمل آمده بود حالا این کیفیت زن گرفتن الان اینها کیفیتی دارد چون جای بهشت بهار در
خوابش را بلی و بعضی می گویند چه عیبی دارد در آن زمان هم جای باشد و لکن نه این تو ...
کیفیت را بعد از این خواهیم گفت انشاء الله خلاصه وقتی که نزدیک مردنش شد ناخوش شد خوابید

آخر شخص

این نعمتهائی که ... هم سابقا گفته شد

بیان خلاف در بهشتی که آدم از آن بیرون شد

بیان مدة عمر حضرت آدم

عدد اولاد حضرت آدم

آخر شخص چند روزی ناخوش می شود بی مرد هزار سال عمرش بود و چهل هزار اولاد هم داشت
آخرش چند روزی ناخوش شد قاعده است این ناخوشها زیاد میل بچیز دارند خصوص میل زیاد
بمیوه دارند آدم بشیث گفت که برو در فلان کوه آن جای ملائکه هست ...
بلکه پدرم میگوید یک دانه میوه از بهشت بده از برای او ببرم همینکه شیث آمد دید ملکی
ایستاده است باو گفت که پدرم میوه از میوه های بهشت میخواهد جبرئیل باو گفت که خدا
رحمت کند پدرت را پدرت از دنیا رفت و ما آمده ایم بجهة تشییع جنازه اش همینکه شیث
با جبرئیل آمدند تنها دیگر کسی دیگر را از اولادش خبر نکردند جبرئیل شیث را تعلیم کرد که او را
غسل بدهد و کفن بکند بعد از آن باو گفت که نماز بر پدرت بخوان شیث گفت که تو ... پیش برو
چرا تو پیش نمی ایستی جبرئیل باو گفت نه ما سجده بر پدرت کردیم هر کس از شما مطیع خداوند
عالم است ما هم مطیع او هستیم این بود که جبرئیل کیفیت نماز را باو تعلیم کرد و باو گفت که هفتاد و پنج
تکبیر بگو هفتاد تکبیر از جهت فضیلت پدرت و پنج تکبیر بجهت اولادش که حالا نماز بر پنج تکبیر است
شیث نماز که ... بعد از آن او را دفن کردند در کوه ابوقبیس و آنکه در رفتن دعای زیارت علیه السلام که مدفونست
در نجف اشرف این خودش کیفیتی دارد که حالا مقام گفتن او نیست اصل مدفنش بلا خلاف در مکه
در کوه ابوقبیس قریب بکوه شق القمر بوده است بعد از آن جبرئیل او را تسلی داد رفت تمام خودش
~~...~~ شیث و باز ~~...~~ را ... برادر جبرئیل برگشت باز او را تسلی داد که انشاء الله تو را
با خداوند قرار بده وحشت نکن حالا این را کسی روایت کرده است از برای راوی این حدیث را
حضرت امام زین العابدین روایت کرده است از برای راوی حالا یعنی وقتی که این حدیث را
بجهة راوی روایت کرده است بخاطرش بیامده است نعش پاره پاره پدر ... که کسی نبود
که او را غسل بدهد کفن بکند نماز برادر بکند بلی والله بلکه حالتی که وقتی برادر حضرت روی داده
بود که نزدیک بود که روح از بدنش جدا بشود آن وقتی بود که ایشان را بقتلگاه آوردند علیا جناب
زینب می گوید وقتی که ما را داخل قتلگاه کردند دیدم یک حالتی بر بی برادرم روی داده است

که نزدیک است روح از بدنش خارج شده جدا بشود میلرزید آمدم خدمت حضرت او عرض کردم که این چه حالت
که در شما می‌بینم آن حضرت فرمود که اجساد مطهره را می‌بینم که در میان خاک و خون افتاده اند و کسی
نیست که اینها را غسل بدهد کفن بکند نماز بر اینها بخواند و اینها را دفن بکند و باید اینها را بی‌غسل و
بی کفن بگذاریم و برویم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس الثامن

مجلس اول

مجلس اول از مجالسی که باید هر روزی الجمله‌ای از آنها گفته بشود مجلس معرفة الذات و کنه
شد که معرفة الله دو جزء است یک جزء از معرفة الله معرفت بکنه ذات خداوند است که هیچ کس بکنه
خیالشان جائیها بمعرفت ذات خداوند نمی‌توانم برسم چه جای اینها بر مخلوقات که از همه بهتر است که محمد بن
عبد الله باشد او هم بکنه ذات او نرسیده است و یک جزء از معرفة الله که آن اعتقاد بوجود
صانع و کارگزار است این قسم از معرفة الله هیچ کس انکار ندارد در خمیره هر کسی هست که صانعی باید
باشد خدائی هست که این معرفت فطریه است که تبدیلی در او نیست فطرة الله التی فطر الناس علیها
لا تبدیل لخلق الله و لکن نه میخواهی این معرفت فطریه را بیان بکنی میخواهی ابراز کنی صبغة الله را زنگ
خدا را میخواهی زائل بکنی زنگ خدا ثابت است محو نمیشود زوال در او نیست بلکه هر چیزی که برادر در بکنی
او هم صدا می‌زند که من خودم خالق خودم نیستم دیگری مرا خلق کرده است که او باید خودش محتاج نبوده
نباشد اگر تامل در حدوث هم بکنی حدوث هم باین اقرار داری که حدوث خالق حدوث نیست نفس حدوث
بدست حدوث نیست راه رفتنت بقدرت حدوث نیست اگر خوب تامل بکنی اعتقاد می‌کنی
که کسی دیگر تو را در اینجا آورده است حدوث بخودی حدوث در اینجا نیامده خلاصه هر کسی
منکر این معرفت است و نه هم کسی بکنه ذات او رسیده است حتی بکنه صفاتش هم کسی نرسیده است
و لکن این قدر است که در صفات میشود فی الجمله حرف زد لکن نه بطوری که باعث زوال عقل بشود
چون اگر کسی بخواهد زیاد در صفات خداوند حرف بزند عقلش زائل میشود و مانند شب‌پره میشود
خفاش وقتی که آفتاب بیرون می‌آید خیالش شب است و هنگام شب شدن وقت بیرون می‌آید
و جهر رود پی تحصیل خفاش ها که او را شب پره میگویند چون چشم اینها آن قوه را
ندارد که آفتاب را ببینند لهذا نمی‌توانند نگاه بکنند خیالشان شب است و اما در شب می‌بینند
می‌توانند نگاه بکنند خیالشان حالا روز است حالا ما هم مثل خفاشیم نمی‌توانیم با آفتاب نگاه
بکنیم این صفات و ذات خداوند مثل آفتاب بلکه روشن‌تر است که اگر شخص زیاد تامل و نگاه
در آفتاب کند کور میشود و لکن اگر شخص چشم بصیرت داشته باشد میتواند خدای خودش را

به بیند چون این دیدن بر دو قسمت دو قسم از دیدن داریم یکی دیدن نظری و بصری
داریم و یکی دیدن حضوری داریم اما آن قسم از دیدن از برای هیچ کس ممکن نیست — که دیدن بصری و نظری باشد
این نمی‌شود و لکن این دیدن حضوری ممکن است دیدن حضوری که اگر شخص تأمل در اشیاء
بکند می‌بیند که خداوند در همه اشیاء حاضر است از تأمل در اشیاء خدا را می‌بیند حالا این
اندرابت معرفة الله که شخص از مخلوق پی بخالق می‌برد و لکن اگر خوب تأمل بکنی میشود که از خالق
پی بمخلوق برد که این اعلی درجه مراتب معرفة الله است چون بمنزله شخص یک چیزی را دید اول
خدا را دیده است چون بمنزله او را دیدی اول خالقش بنظرت می‌آید بعد از آن او را می‌بینی که او
چنانکه حضرت سید الشهداء عرض می‌کند خداوندا تو را در همه جا هست زمان غیبتی نداری که تو را
در آن زمان نه بینند و معنی یعنی هو الاول والآخر والظاهر والباطن خداوند اول است آخر است یعنی
اول بودنش یک جهت آخر بودنش یک جهت نیست اول بودنش آخر بودنش ظاهر بودنش
باطن بودنش همه یک چیز است و لا یحیطون بشیء من علمه که خلاصه در همه اشیاء خداوند موجود است
و خدا را می‌شود دید بدیدن حضوری اینما تولوا فثم وجه الله یعنی بهر جا رو کنی خدا را می‌بینی
یعنی می‌بینی قدرت و عظمت خداوند را این قسم از دیدن ممکن است و لکن بکنه ذات او رسیدن
یا بکنه صفاتش رسیدن ممکن نیست پس باید اجمالا باید اعتقاد بکنی که خدا یکی است حکیم عادل
رازق حی دائم سرمد عزیز رحیم نه شبیهی دارد نه نظیری دارد نه هم مثلی دارد نه هم کفوی دارد
که خدا را باید از وجود شریک شبیه نظیر مثل کفو منزه [illegible] منزه الذات بدانی این معنی سبحان — ثواب سبحان الله
سبحان الله یعنی خداوند منزه است از شریک نظیر مثل شبیه تا یک سبحان الله با معنای گفته ای
که خداوند را منزه بدانی مثل یک سبحان الله یک سبحان الله حقیقی گفته این همه سبحان اللهی که حضرت
سلیمان ثواب او را بیان فرموده است در وقتی که آن راهبی که عبادت می‌کرد گفت که خداوند
عجب مملکت و پادشاهی به پسر داود داده است باد این صدا را بگوش سلیمان رسانید آن حضرت
فرمود که اگر ثواب یک سبحان اللهی را که آدم گفته باشد خداوند ثواب میدهد یک سبحان الله گفتن را

در اعمال

در اعمال آدم بشود بعد ما به ثواب آن یک سبحان الله گفتن از مملکت سلیمان عظیم تر است و بالاتر است
حالا ای صاحبان انصاف و وزنه بجنبکم دیدی آن یک سبحان الله یک سبحان الله حقیقی
گفتن این که سبحان اللهی که معنایش تنزیه باشد که شریک و نظیری از برای او قرار نداده باشی
یا همه کس را شریک از برای او قرار داده ای مردم از زبان همه صفات خداوند خداوند رحیم را تنها گفته اند
نمی‌گویم رحیم نیست لکن جبار هم هست قهار هست منتقم هست شدید العذاب است شدید
العقاب است ذو البطش الشدید است اینها هم صفات خداوند است پس چرا ملاحظه اینها نمی‌کنی
حالا ملاحظه ارحم الراحمین او را بکنی تنها می‌کنی و آخر ملاحظه آن صفاتش را هم بکن
اگر حقیقة این را هم از روی حقیقت بگوئی هم با آخرت که حقیقة او را ارحم الراحمین
بدانی و لکن معلوم نیست که این را هم از روی حقیقت بگوئی که واعتقاد بآن داشته باشی
چون می‌بینم این صفت را در کارهای دنیا ملاحظه نمی‌کنی اگر خداوند ارحم الراحمین است
خود در همه جا ارحم الراحمین است یعنی در آخرت تنها این صفت را دارد در دنیا این صفت را
ندارد خود در دنیا این صفت را هم دارد پس چرا در کارهای دنیا این ملاحظه را نمی‌کنی
این که گفتم این در دل معرفت ذات و صفات خداوند او بود و اما در معرفت بافعال خداوند که شخص
تفکر در افعال خداوند بکند اینها را که گفتم این میشود فهمید و فهمیدن اینها باعث نزول
عظمت پروردگار است در دلها که عظمت پروردگار در دلها جا بکند و لکن تفکر میخواهد
آن تفکری که یک ساعت او مقابل است با ثواب عبادت هفتاد سال تفکر ساعة خیر من عبادة
سبعین سنة این خود تفکر در مخلوقات باعث کمال زیادتی معرفت بخداوند می‌شود دیگر
که شخص معرفتی بخداوند پیدا بکند تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی الله تفکروا فی خلق
السموات والارض میشود شخص بعضی اوقات بواسطه یک نگاه کردن هدایت بشود چنانکه
یک کسی یک شب خوابیده بود نگاه کرد باین ستاره‌ها یک حالتی برای او روی داد نوری از هدایت
در قلب او تابید و هدایت شد حالا از اینکه میگویم نگاه بکنید تفکر بکنید میگویم که شاید یک نفر
مقصودم تمام

در همین جهت هدایت بشود ایمانش از روی حقیقت بشود باز کار همه ماهم درست میشود چون
در حدیث است که اگر در امتی یک نفر باشد که ایمان حقیقی داشته باشد کار همه آن امت بواسطه
آن یک نفر درست میشود دیروز گفتیم تفکر و تامل در بالای زمین باشد یعنی تامل در این چیزها
بکنید که اسم او را هیچ گذاشته‌اند تامل در این هیچ بکنید که هوا باشد این هوائی که او بنظر
نمی‌آید و حیات ما بسته باوست این هوا از بس که لطیف است بچشم نمی‌آید مگر وقتی که آفتاب
تابید در روزنه‌ای آن وقت دیده میشود که هوا مخلوط با چه ذرات ما [illegible] از جمله
خصوصیات این هوا گفتیم که این هوا باعث حیوة انسانست که اگر یک دقیقه این رزق دائمی
بتو نرسد تو را هلاک میشوی قدر این نعمت را هیچ نمی‌دانی خیال نعمت همین پول است
آن ضاعت اسبابست خانه است عزتست خیال احتیاجت با اینها بیشتر است از احتیاجت
با این هیچ و حال آنکه اگر یک دقیقه این رزق بتو نرسد تو را میمیری و دیگر از جمله خصوصیات
این هیچ اینست که اگر چنانچه بخواهی [illegible] الفاء یکی دیگر یعنی که حرف
با او برای خداوند قرار داده است که از همین هوا که در داخل فضا دهن میشود تا از مخارج
حروف همینطور هوا داخل دهن شد این هوا مثل یک شمعی میشود و سنگهائی قرار داده است
هموافق مخارج حروف که این شمع در آن سنگها تقسیم میشود و حروف قطاع میشوند
بعد زبان یک رای در دولت هست که آن مطلب از آن راه بالا می‌آید همینطور بالا آمد هوای دیگر
از دهان هوای ابد همینطور تو آن کلمه را اندرست [illegible] آن هوا اگر حروف را و
نقش شد بی او را تا بگوش تو می‌رساند دیگر آن نقشها تو هم نمی‌خورد حالا اگر شخص روی آب
نقشی بکشد فورا محو میشود ولکن همین هوا می‌آید و همان هوائی را که حروف در او نقش شد
او را می‌آورد و بگوش تو می‌رساند مگر اینکه مانعی باشد که مثلا هوا تند باشد اینجا
آن هوائی که حروف منقوش شده بهم میخورد خلاصه بعد زبانی که او را بگوش رسانید آن وقت
می‌فهمی که در دل آن شخص چه بوده است این هم طولی ندارد حالا که حرف میزنیم هوا داخل

فضا در می

فضا در میشود بعد زبان آن هوا مثل شمعی میشود قطاع میشود بعد زبان هوای دیگر از همین
می‌آید و آن کلمه را بگوش تو می‌رساند حالا این شنیدن حرف کیفیتی دارد که هر چه تو این صدا را
گوش می‌شنود یعنی این گوشت خودش می‌شنود یا این استخوان گوش صدا را می‌شنود
این هم کیفیتی دارد که خداوند این گوش را شنوا قرار داده است استخوانی در او هست
که میان او مجوف است خلاصه کیفیاتی دارد که بار چه تو این صدا را شخص می‌شنود که حالا تمام
گفتن کیفیت او طولی است این هم یک خصوصیت بود از خصوصیات هوا مجلس دوم از مجالس ۷
که باید گفته بشود کلمه کیفیت عبادتست و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا
الصلوة و یؤتوا الزکوة یعنی مامور نشده‌اند مگر جهت عبادت خداوند تعلی عبادتی که خالص باشد
یعنی مشوش بغیر از خدا نباشد خالص که مثل لبنا خالصا باشد یعنی مثل شیر باید آن عبادت
خالص باشد چه تو شیر از میان [illegible] خالص بیرون می‌آید که هیچ چیز در او نیست
باید عبادت [illegible] خالص باشد اگر شخص تامل در همین شیری بکند که از میان
خون و سرگین عمل می‌آید با این لطافت و خوبی عظمت خداوند [illegible] میشود تامل در همین
شیر یکی قدرت و عظمت خداوند معلوم میشود خلاصه عبادت باید مثل شیر خالص باشد
که اگر عبادت خالص نباشد خداوند آن عبادت را نمی‌خواهد ~~[illegible]~~ میفرماید که اگر
کسی در عبادت کردن من شریکی در آن عبادت قرار بدهد من آن عبادت را نمی‌خواهم او را بجهت
آن شریک می‌گذارم خدا خوب شراکت می‌کند که تمام آن عبادت را از برای شریک میگذارد
آن عبادت را نمی‌خواهد حالا عمده چیزی که باعث عدم خلوص عبادت میشود ریا است که این شرک
خفی است حضرت پیغمبر فرموده‌اند که من از قرار دادن آیت‌هائی را شریک از برای خداوند
نمی‌ترسم ولکن از شرک خفی می‌ترسم که شرک خفی ریا باشد و حضرت فرمود که این ریا مثل
راه رفتن مورچه سیاهست در شب تاریک بر روی سنگ سیاه یعنی چه تو اگر مورچه
سیاهی در شب تاریک در سنگ سیاهی راه برود صدای پای او مخفی است ریا هم این قدر

ریا۲ جلی مثل اینکه شخص قصد بکند که نماز میخوانم که مرا تعریف بکنند یا مسجد ان جائز که میخواهد بنا بکند مسجد
قصد میکند که مسجدی بسازم بجهة اینکه مردم تعریف بکنند که همه از ابتدای او قصدش ریا است یا اینکه
یا اینکه شخص میخواهد مسجدی بسازد قصد میکند که این مسجد را هم

معلوم است و کارا کذب از مردم بسبب قصد ریا در عبادت ضایع و فاسد است و این ریا
بر دو قسمت یک قسم ریاء جلی و یک قسم ریاء خفی ریاء جلی مثل اینست که شخص [illegible]
که این مسجد را میسازم که مرا تعریف بکنند یا نماز میخوانم [illegible] که ملاحظه
میکنی میبینی در روز قیامت از جمله معاصیش یکی مسجد ساختن است که مسجد ساختنش هم
معصیت حالا ثواب ندارد خود ندارد جزو معصیت است حالا اگر [illegible] خوش شود که این
مسجدی که او را ساخته است اما قصدش ریا بوده است یا بنده [illegible] اگر چنانچه کسی
دیده اند که مثلا اسمش را که بمسجد نوشته بردارد و اسم خودش را بنویسد مثلا نوشته است
که این مسجد را الحاج حاجی محمد مثلا ساخته یک علی نامی بیاید و اسم حاجی محمد را بردارد و اسم خودش را
بنویسد بعد اگر تغییری در احوالش نشد معلوم است که قصدش خالص بوده است
این را ساخته ای بجهة خدا خوشحال شد که تو این را ساخته ای بجهت قربت هر که میخواهد اسمش را
بنویسد و اگر بدش آمد معلوم است که قصدش خالص نبوده است مثلا حالا خودم اگر چنانچه
خودم که موعظه میکنم کسی آمد در مقابلم و منبری هم نصب کرد که موعظه بکند و بنده هم موعظه
میکنم اگر چنانچه قصدم خالص است باید خوشحال بشوم چون هدایت مقصود است باید
خوشحال بشوم و اگر بدم آمد معلوم است که قصدم خالص نبوده است
[illegible] این ریا
جلی است و اما ریاء خفی اینست که شخصی است در خانه خود نماز یک ذکری میخواند لکن در بین
مردم نماز سه ذکری میخواند که مردم بگویند خوب نماز میخواند اینجا اگر قصدش خالص است
پس چرا در خانه هم این طور نماز نمیخواند یعنی خدا در خانه او را نمی دید حالا نماز همچه کسی
باطل و ضایع است بلکه اگر در خود افعال و کیفیات نماز شخص قصد ریا بکند باز
نمازش باطل است بلکه اگر کسی در بعضی از نمازش قصد ریا بکند بعضی از علماء حکم بطلان
تمام نمازش کرده اند ولکن ظاهر اینست که همان یک کلمه باطل است باید اوراد و فریضه بقصد
بعضی میگویند
قربت بخواند

۴۳

قربت بخواند حاصل اینکه این ریاء جلی از مشکلات و مرض عامی است عباد و زهاد باین مرض مبتلا
میشدند چه جای ما را دا این اصل خلاص نیست ثمره دارد که جلی است با فائده اند چنانچه
یک عابدی بود مشغول عبادت بود و یک قومی یک درختی هست که او را عبادت میکنند و او را
میپرستند آن عابد ... گفت که من میروم و آن درخت را میبرم
که مردم او را عبادت نکنند ... آمد در بین راه شیطان مجسم بصورت
آدمی شد سر راه عابد را گرفت با او گفت که کجا میروی گفت میروم درختی است که مردم او را
عبادت میکنند آن درخت را میروم ببرم شیطان با او گفت
چه کار داری تو برو مشغول عبادت خودت بشو عابد با او گفت من باید این درخت را
ببرم بیاورم که مردم عبادت او را نکنند شیطان با او ... آخر جنگ کردند عابد او را
برداشت و بر زمین زد خواست او را بکشد با او گفت که تو مرد فقیری هستی عابد و چیزی
نداری و ... هم چیزی ... تو را ملکی ... هر روز ... میدهم که کاری با این
درخت نداشته باشی و هم خودت از فقر بیرون بیایی و هم بفقرا تصدق بکنی هر روزی در هم
تصدق در راه خدا چه قدر ثواب دارد آن عابد گفت بد نیست قبول کرد و او را ول کرد آن عابد
دید که روز اول دو اشرفی با او داد روز دوم هم دو اشرفی را داد روز سیم دید که اشرفی
نیست همراهش در روز بود عابد باز تیشه را برداشت گفت که میروم و آن درخت را ببرم
بیاورم باز شیطان آمد سر راه او را گرفت با غرض تمام که نمی گذارم این درخت را ببری
بیاوری جنگ کردند شیطان آن عابد را برداشت بر زمین زد عابد با او گفت که
تو همان کسی هستی که آن دفعه تو را بر زمین زدم حالا چه طور شد که تو مرا بر زمین زدی
شیطان با او گفت که آن دفعه که مرا زمین زدی قصدت قربت بود که میخواستی بجهة خدا آن
درخت را ببری بیاوری ولکن این دفعه از بابت عوض دو اشرفی که بتو نرسیده است میخواهی
درخت را ببری بیاوری و قصدت قربت نبود تو را بر زمین زدم تا که ثمره اخلاص اینست

کر شخص با خداوند بکند نه به مردم خلاصه ریاء در عبادت معصیت است چه خفی باشد چه جلی
باشد واما در معصیت ~~معصیت~~ معصیت در جه بی مخفی باشد بهتر است اظهار معصیت
خودش هم معصیت است در جه شخص معصیت را مخفی بکند بهتر است چون معصیت را اشکار
کردن این هم خودش دلالت میکند بر اینکه من معصیت میکنم و هیچ پروا از خداوند ندارم
کرمابین با خداوند اگر معصیت را مخفی بکنی بهتر است اقرار بمعصیت معصیت است
اظهار معصیت معصیت است مگر با خداوند که در مقام مناجات با خداوند اقرار بمعصیت باعث
این میشود که بسبب همین اقرار شخص بمعصیت خداوند از تقصیراتش در بگذرد ولکن اقرار
بمعصیت نزد مخلوق معصیت است اظهار معصیت معصیت است اینست که خداوند چیزی را
که حرام فرموده اند گفتن او را [illegible] در حق کسی که معصیت را اشکار میکند [illegible] که جایز است
غیبت متجاهر بفسق بلکه [illegible] درباره روایات وارد شده است که غیبت دارد غیبت کسی که متجاهر است
بفسق چون دیگر انکس خجالت نمیکشد [illegible] پیش خداوند ندارد اینست که چیزی را که گفتنش او را
حرام کرده است از باب [illegible] ان معصیت کار حلال میشود گفتن ان [illegible] ولیکن معصیت
که میکند او را مستور میکند نه از باب خوف از خدا باشد بلکه از باب ترس از مردم باشد که
بسبب ترس از مردم اظهار معصیت نمیکند باز خوبست ولو از باب خوف از مردم باشد
بلکه [illegible] از خدا حیا نمیکنم از بنده اش حیا میکنم بلکه از بنده اش باید حیا بکنی از خودش حیا
نمیکنی [illegible] اما از بنده اش حیا بکن باز حیا از بنده اش نیک معصیت کردن است حالا اگر
کسی خودش را [illegible] سالی چند معصیت میکند [illegible] ماهی چند معصیت
میکنی [illegible] هفته ای چند معصیت میکنی هر روزی [illegible] هر روزی چند معصیت
خوب [illegible] معصیتی [illegible] باشیم [illegible]
معصیتی را [illegible] از معاصی صغیره و کبیره هر کدام را [illegible]
حالا خوب همه معاصی را کرده ایم دیگر نمانده است که [illegible] بکنیم یعنی همیشه باید این معاصی را
بکنیم

بکنیم اخلاقا [illegible] بکنند اقلاً باید معصیت بکنند
معصیت [illegible] هم خوبست یعنی باید در همه زمان مشغول معصیت باشیم مجلس سیوم مجلس
موعظه است یعنی مجلسی که باعث خروج مردم میشود از ظلمات بنور که مجلس هدایت الله باشد
یعنی مجلس کشانیدن مردم بجانب پروردگار امروز یک خبری شنیده ام خبر تازه ایست
از شنیدن این خبر بقدری احوالم متغیر شده است اگرچه میخواستم این خبر را بروز ندهم
ولکن [illegible] که خودش بروز بدهد [illegible] دیگران [illegible] چاره ای
ندارد حالا باید او را اظهار بکنیم تا پیش از وقت بلکه چاره ای از برایش داشته باشید و ان خبر
اینست که پادشاه صاحب کاری فرستاده است که بیاید در اینجا و مال و اوضاع و اسباب
~~پاره~~ این مردم را بگیرد و بعد زنان اینها را حبس بکند تا وقتی که باز در مرتبه حکم بکند [illegible]
باحضار [illegible] اینها که اینها را بحضور ببرند و وقت معینی هم ندارد امدن این صاحب کار نمیدانیم
کی داخل میشود از کدام دروازه داخل میشود شب داخل میشود یا روز داخل میشود وقت معینی ندارد
امدنش و همراه این صاحب کار پادشاه لشکری فرستاده است که در ان لشکر بعضی [illegible]
باشند [illegible] محصل [illegible] هر چند دارند این صاحب کار و فرمانی از پادشاه هم دارد
فرمان [illegible] این صاحب کار [illegible] فرمانش را پادشاه صحیح هم
گذاشته است [illegible] این فرمان از کدام پادشاهست این فرمان نه فرمان پادشاه ضعیف ایرانست
این فرمان نه فرمان پادشاه ضعیف ایرانست ~~این فرمان فرمان پادشاه ضعیف [illegible]~~
این فرمان نه فرمان خونخوار روم است این فرمان فرمان خالق جهانست این فرمان فرمان پادشاه
زمین و اسمانست فرمان او را هیچ خوانده اید فرمانش را هیچ دیده اید دیده اید در فرمانش
چه نوشته است این را از فرمان او دیده اید که ربنا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنوا
بربکم ولکن قبل ان یاتیکم العذاب بغتة ندیده اید این را خوانده اید از فرمانش
لاتقنطوا من رحمة الله را خوانده اید [illegible] ولکن ان عذاب الله شدید را نخوانده اید نبی عبادی انی

مجلس سیوم مجلس موعظه

انا الغفور الرحیم را خوانده اید ولکن ان لدینا انکالا وجحیما را نخوانده اید محصلان او را دیده
باشید است که محصلان او را به بند این سفید شده محصلین که تو خمیده شده محصلین
چشم کم نور شده محصلین گوش کم شنیده محصلین اینها هم محصلین که تو را بحضور پادشاه
می برند بعقب او را دیده اید که چه نور کور می کند چشم ادم را و او را به دم که شده است
که در بالای سر کسی بنشیند در حالت احتضار که به بیند چه نور چشم ادم را می کند که دم کند
به کلاغش چو زند او را به زمین می زند ~~که ... را به زمین می~~ گوید و او را به زمین میخواباند که دلی
راست شد از برای شخص نیست شد از بند ادم جدا می کنند دیده اید که جان ... چه نور را می کند
بحضور ببرند رش مادرش نزد خویشان و اینها هم قادر به حرف زدن نیستند الناس نیام اند
بلند نه با او می توانند جنگ بکنند اخر که جان ما را هم این نور رد کرد ما را هم این نور رد کرد ...
به زمین می زند که به خواستی از برای ما بناشد چشمانش کور می کند که ما می کند بند از بند جان
جدا می کند و ما را می برد در زندان زندان او را دیده اید که چه قدر تاریک روشنائی ندارد زندان
این پادشاه نه زندان انبارات زندان این پادشاه نه سیاه چال است زندان او گور سیاه است انبار نیست
سیاه چال نیست گور سیاه است هیچ میدانید در این زندان تاریک تا چه قدر ... این قدر در این
زندان ... خوابید ماند خواهید خوابید تا وقتی که همه مردم هم در این زندان بیایند نمی دانم چند سالست
هزار سالست صد هزار سالست خدا می داند که چند هزار سالست بس حالا ببینید این قدر ... در این
بجای اینقدر خوابی خوابید این تشکها پر از خاک پر خواهند شد خلاصه این قدر باید در این زندان
بمانیم تا همه جمع بشویم آن وقت یک دفعه ما را بحضور برهنه میبرند به چه حالت به چه کیفیت به چه صورت
ما را بحضور میبرند کیفیت این را حضرت سید الساجدین میفرماید عرض می کند در مقام مناجات
با خداوند الهی لحی وحی من القبر عریانا ذلیلا حاملا ثقلی علی ظهری انظر مرة عن یمینی واخری عن شمالی
یعنی مردم از این زندان برون می آیند بجهة حضور همه برهنه بر دل می آیند در حالتی که همه
بارها بالای دوش ایشانست و نگاه بطرف چپ و راست می کنند وکسی را نمی بینند حالا ببینید

همیشه

همیشه بحضور می برند چه قسم حکم می کنند ان پادشاه این را می دانید حکم می کند خذوه فغلوه
ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه حکم می کند که یا معشر الجن
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان حکم می کند که وامتازوا الیوم ایها المجرمون حالا اینها را که خبر بجهة همه کردم تا همه
دانسته باشید که اگر فکری دارند فکر خودشان را بکنند اگر می توانند که با خداوند جنگ بکنند
بکنند پس اسباب جنگشان را مهیا بکنند که همانا صاحب کار خداوند باید با او جنگ بکنند خودم
این را نمی گویم خبر خداوند این را فرماید در بعضی وقتها میفرماید فأذنوا بحرب الله
یعنی اگر با ما جنگ با خدا دارید بیایید و اسباب و اسلحه خود را مهیا بکنید هر کس قدر خودش
ناصری معینی دارد او را حاضر بکند و اگر نمی توان محاربه و جنگ بکنی با خداوند پس ببینید می توانید
فرار بکنید چاره ای دارید بجهة فرار اگر می توانید فرار بکنید پس ببینید از روی زمین خداوند
بیرون بروید بروید بالای زمین دیگر ~~...~~ قادر به فرار هستید یعنی فرار بکنید
بکجا بروید بکجا می توانید بروید جائی دیگر هست زمین دیگر هست که از خداوند نباشد حالا اگر نه
قادر به فرار هستیم نه می توانیم هم جنگ بکنیم خوب یعنی جنگ با کی بکنیم میتوانم جنگ با خالق آسمان
و زمین بکنیم پس بیایید در این شب جمعه در خانه خدا بعد از ذکر خدا یک مصالحه ای بکنیم
یک توبه ای بکنیم من قبل ان یأتیکم العذاب بغتة وانتم لا تشعرون از جمله راههای صلح یکی
اینست که بیاییم و پناه ببریم بدرخانه اولیا و ائمه پناه میبرند ملک خودش ملجای نیست ملک خودش
اگر ما را از درخانه اش بیرون بکنند دو مرتبه بازه میرویم الهی لو انتهرتنی ما برحت
من بابک ولا کففت عن تملقک این یک راه از راههای صلح با خداوند بود راه صلح دیگر
هم هست که بیاییم یک علاقه ای و رابطه ای با کسی پیدا بکنیم که همیشه رحمت خداوند
بر او نازل می شود و آن کس حضرت سید الشهداست که همیشه رحمت خداوند جل و
نازل میشود بلکه خودش رحمة للعالمین است پس حالا بیاییم و یک رابطه ای با آن

ثم انه کان لا یؤمن بالله العظیم ولا یحض علی طعام المسکین فلیس له الیوم ههنا حمیم ولا طعام الا من غسلین سورة الحاقة

بالان حضرت سید الشهدا کربلا بسبب نزول رحمت بر او رحمت خداوند شامل حال ما هم بشود دیدند
حکایت حضرت آدم اول بود امروز مقدری میخواهیم از حکایت آدم دوم یعنی حضرت نوح بگوییم
چونکه او شیخ المرسلین است یعنی بزرگ همه پیغمبران است چون مدت عمرش از مدت عمر همه
انبیای پیغمبران بیشتر بوده است از این بابت او را شیخ المرسلین میگویند و مدت عمرش هزار و
دویست و پانصد سال بوده ~~ششصد پنجاه سال قبل البعثه~~ و نهصد و پنجاه سال بعد البعثه
در مدت ~~در این نهصد و پنجاه سال~~ قوم او را اذیت میکردند که تا سه طبقه قومش همه او را اذیت میکردند
و بعضی او را اذیت میکردند که سه روز سه روز بیهوش افتاده بود و اولادشان را می آوردند
در مقابل نوح و بایشان تعلیم کردند که این مرد را که میبینید مردیست دروغگو ساحر کذاب
بنا دارد قولش را حرفش را قبول نکنید پدرهای ما وصیت این تو را کرده است ما هم بشما وصیت
میکنیم بعد زان بایشان میگفت که سنگی بردار و بسرش بزن آن طفل هم سنگی برمیداشت
و بسر آن حضرت میزد هیچ پیغمبری مثل نوح این قدر از دست قومش اذیت نکشیدند
که نهصد و پنجاه سال اذیت او را میکنند و بعضی که از بس در صدر رفتن خون جاری میشد که دیگر
میافتاد و تا سه روز تا در بر خواستن نبود ولکن همینکه بهوش میامد که دیگر تمام تمرد
دست از او بر نداشتند و او را اذیت میکردند باز همینکه دو مرتبه بهوش میامد باز
امر این قدر اذیت میکردند که دو مرتبه باز مدهوش میشد ولکن یک نوح دیگر سراغ
دارم که قومش هم از امتان جد بزرگوارش بودند و مع ذلک او را بعضی اذیت کردند که دیگر طاقت
سواری نداشت و با وجود این دست از او بر نداشتند و آن نوح نوح بیابان دشت کربلاست
یعنی حضرت سید الشهدا للکن نمی دانم آن اذیتهای نهصد و پنجاه سال حضرت نوح بیشتر
بود یا آن اذیتهای یک ساعتی که بر حضرت سید الشهدا وارد شد شمشیر بالای شمشیر نیزه بالای
نیزه تیر بالای تیر آخر همینکه آن نوح نهصد و پنجاه سال بود که هر دو قومش او را اذیت میکردند ولکن امل
کوفه این قدر زخم تیر و نیزه و شمشیر بر بدن ~~آن حضرت~~ زدند تا وقتی که او را بدرجه شهادت
رساندند و در روز او بدن نازنینش مفارقت
کردند
وسلیمه خیالثان

حکایت حضرت نوح
و چرا او را شیخ المرسلین میگویند
او را اذیت میکردند
و شمر سید الشهدا

وسلیمه خیالثان دست از بدن او برداشتند بعد از کشته شدن آن حضرت نه و الله دست
از جسد مطهر او برنداشتند اول بدن مطهرش را برهنه کردند حتی آن پیراهن کهنه ای را که از علیا حضرت
زینب خواهر آن گرفته بود علاوه بر این اسبها را نعل بندی کردند و بر بدن ایشان تاختند خیال میکنید
که دست از سر او برداشتند یعنی دست از سر بریده او هم برنداشتند گاهی او را بالای نیزه میکردند
و گاهی او را در میان تنور خولی در میان خاکستر گذاشتند و گاهی او را بر در دروازه ها میآویختند
و گاهی او را در مجلس یزید در میان طشت طلایی گذاشتند و آن ملعون چوب بر لب و دندان آن حضرت
میزد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس الثامن من مجالس بسم الله الرحمن الرحیم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۸۴

اما بعد فقد قال الله فی محکم کتابه الکریم وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا
الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة خداوند عالم در این آیه شریفه بیان کیفیت عبادت کردن
بنده کان را میفرمایند میفرمایند که باید بنده تمام عبادتی را که از برای من میکند خالص باشد یعنی
قصد عبادت مخلوق را در عبادت من نداشته باشند و به سبب عدم اخلاص عبادتهای اکثری
از مردم ضایع میکنند وقتی که شخص در روز قیامت نگاه باعمالش میکند میبیند عبادتی را که کرده است
همه به سبب عدم اخلاص در آنها باطلند و ضایع بلکه معصیتند که تمام عبادات بعضی اوقات
بجهة عدم اخلاص معصیتند باطل خواهند شد سهل است معصیتند که داخل در معاصی اینها را شمرده اند
مثلا یعنی شخصی مسجدی بنا کرده است ولکن مقصدش محض قربت نبوده است که نیتش خالص
نبوده است روز قیامت وقتی که نامه عملش را بدستش میدهند میبیند که مسجدی که او را

ساخته است و در معاصیش نوشته اند بسبب خالص نبودن نیتش حالا عمده چیزی که باعث خالص
نبودن نیت میشود ... ریا است این ... را در گفتیم
گفتیم باعث خالص نبودن نیت است که قصد ریا در عبادات مبطل عبادات است و اگر پی از مردم باید
اعمال شان باین سبب ضایع نشود چون که ریا امر مخفی است و خیلی هم مخفی است از این که
که قصد ریا در عبادات شخص داخل میشود و خودش ملتفت نیست ... این داخل شدن
ریا در عبادت این طور است که اگر کسی جهاد بکند و در راه خدا ... کشته شود و لکن قصد
خالص نباشد چنانچه از کسی خودش رفته است چنانچه در حدیث است که روز قیامت یک شخصی را
خداوند می فرماید بملائکه که او را بجهنم ببرید پس ملائکه می آیند که او را ببرند عرض میکند خداوندا
من در راه تو کشته شده ام خطاب میرسد که دروغ میگوئی مقصودت از جهاد این بوده است که شجاعت
خود را اظهار بکنی بجهت من کشته نشده ای بجهت خودت کشته شده ای که مردم بگویند خوب شجاعت
داشت کشته شده این ریا این قسمت سم است اگر یک خردل از این سم داخل عبادت بشود شخص را
هلاک میکند بلکه از سم بدتر است حالا دیگر گفتیم که اگر کسی دیگر اعمالی را که در خانه میکند
مثل آن اعمالی نمیکند که در مسجد انجام میکند گفتیم ... که اعمالش در خانه تفاوت
داشته باشد با اعمالش در حضور مردم این علامت ریا است حالا میگوئیم که این مطلقا ریا
ریا نیست که هر که شخص تفاوت در اعمال خانه اش تا در میان مردم دیده این ریا نیست با تفصیل
هست که مطلق تفاوت در اعمال خانه با اعمال در میان مردم ریا نیست با اینکه بعضی اوقات شخص
خوشش میآید که مردم او را تعریف بکنند که در ابتداء عبادت قصد ریا ندارد و لکن این طور که میگویند
میگویند که بار ریا میشود مثل اینکه میگویند یک کسی در میان روز مشغول ... او میرسد نه که چه قدر
این ... گفته که شب بیدار بوده یعنی دیشب نماز شب کرده ام که این را سمعه میگویند نه ریا و
که فرق مابین ریا و سمعه اینست که ریا آنست که شخص در ابتداء عمل قصد ریا بکند و سمعه اینست که عملی بکند
و بعد از عمل مردم بفهمند که فلان کس فلان عمل را کرده است که مردم تعریفش بکنند که سمعه بعد از عمل

حالا اینها دو مسئله اند خوب دل بدهید که خیلی بکار می آیند یک مسئله اینست که شخص عباداتی را
که در خانه میکند مثل عبادات نشسته بکند که در مقابل مردم میکند مثلا ... در خانه نماز یک
ذکری میکند در مقابل مردم نماز ... میکند این یک مسئله و یک مسئله دیگر اینست که خوشش
می آید که عمل بکند که مردم تعریفش بکنند حالا میگوئیم این تفاوت عبادت در خانه و در میان مردم مطلقا
ریا نیست یا تفصیل در او هست یا اینکه خوشش آمدنش که مردم تعریفش بکنند این هم مطلقا ریا نیست
یا تفصیل دارد در این دو مسئله تفصیل هست و این تفصیل در مسئله اول اینست که ... بلند بفهمند
این تفاوت که هست میان عبادت کردنش در خانه و در میان مردم اگر این نماز را که در میان مردم
میخواند ... که میکند مقصودش اینست که مردم او را ببینند و تعریفش بکنند این اگر مقصودش باشد
ریا است و عملش ضایع و باطل است و اگر این مقصودش نیست و لکن در میان مردم که نماز ... بکند
... از باب شوق است که وقتی که مردم را میبیند که عبادت خدا میکنند نماز ... میکند این هم شوق
... و نماز ... را ... یا دعائی میخواند که از باب شوق عبادت میکند در این صورت عبادتش
صحیح است و ریا هم نیست حدیث وارد که از معصوم سؤال کرد که در میان مردم عبادت کردنم تفاوت
دارد با عبادت کردنم در خانه تنها حضرت فرمودند که عیب ندارد اذا لم یصنع ذلک لذلک یعنی اگر از باب
شوق است عیب ندارد لکن این هم نشانه ای دارد ... نشانه اش اینست که اگر جائی بخیر
خودت تنها باشی و لکن مردم را ببینی که عبادت میکنند ... اگر هم شوق کرد بعبادت خداوند
بدانکه وقتی که در میان مردم ... عبادت ... را که میکنی سبب هم شوقت که شوق بسبب عبادت
کردن مردم عارض شده است و اگر که چیز در میان مردم شدی بعبادت کردن داری و لکن وقتی که
خودت تنهائی با وجود اینکه مردم را میبینی که عبادت میکنند شوق نداری بدانکه این علامت ریا است
ما خداوند ... خلق نموده اند یک ... و یک جهنم ... و یک ... و یک جهنم ...
... از برای نماز گذارنده ... فویل للمصلین ... نماز ... باشد
که ویل از برای نماز باشد ... اما تفصیل در مسئله دوم که شخص خوشش بیاید که مردم تعریفش بکنند

انجا اگر ان عبادتی را که می کند مقصودش اینست که این عبادت را می کنم که مردم بفهمند و تعریفم بکنند که در ابتداء
عمل قصد مردم را نمی کند قصدش اینست که بعد از عمل مردم بفهمند که تعریفش بکنند همچه عبادتی هم ضایع
و باطلست و اگر چه مقصودش این نیست که مردم بفهمند و بقصد قربت عبادت را می کند ولکن اگر مردم فهمیدند
و تعریفش هم کردند خوشش می اید بدش نمی اید که قصد نمی کند که این عمل را می کنم بجهة اینکه مردم بعد از این
بفهمند و تعریفم بکنند خیر عمل را بقصد قربت می کند و هیچ کس را هم بنظر در نمی اورد ولکن اگر مردم شنیدند
و تعریفش کردند خوشش می اید اینجا همچه عمل صحیح است ولکن این مرتبه هم ندارد مرتبه پستیست خوب اگر بجهة هدایت
مردم همچه اینکه تعریفش بکنند بجهة اینکه منتش بکنند معنی اینکه می گویند شخص باید در مجلس روضه حضرت
سید الشهدا اگر گریه اش نمی اید خود را شبیه بگریه کننده گان بکند نه یعنی بجهة اهل مجلس که نگویند فلان کس
گریه نمی کند خیر باید بقصد قربت کند که من خودم را شبیه بگریه کننده گان قرار میدهم حالا این مسئله
فی الجمله از مسائلی بود که منضم بکنند ریا را بعبادات و اما اگر کسی چیزی را که مباحست
او را منضم بعبادات کرد مثل اینکه روز جمعه است میگوید حمام میروم هم غسل جمعه بکنم و هم گرم
بشوم یا بزیارت میروم هم زیارت بکنم هم تماشای ولایتها بکنم یا اینکه حج میروم بیک فرده ای
هم بهرام میبرم اینجا اگر نیتش اینست که هم گرم بشود و هم غسل بکند که اگر سرد نبود حمام نمی رفت
یا اگر نمی خواست تماشای ولایتها بکند یا تجارت بکند زیارت نمی رفت اینجا هم اشکال دارد و اما اگر مقصود در
اصلش غسلست یا زیارتست ولکن بطفیلش هم میگوید گرم میشوم یا مرکب میبرم بیک فرده ای هم میبرم اینجا
عیبی ندارد مثلا حالا وضو میسازیم با اب گرم هم گرم میشویم و هم وضو ساخته ام لکن مقصود اصلی همان
وضوست و بتبع گرم میشوم یا اینکه جایز است شخص چند غسل داشته باشد ولکن یک نیت بکند
هم غسلش صحیح است و اگر چه دو غسل بذمه اش باشد یکی غسل جنابت و یکی غسل مس میت حالا اگر غسل
جنابت کرد دیگر غسل مس میت هم از گردنش ساقط می شود ولو اینکه نیتش نکرده باشد یا اگر کسی پیش از
بلوغش جنب شد حالا که بالغ شد باز جنب شد اینجا یک غسل جنابت که کرد دیگر کافیست چونکه طفل غیر
بچه بالغ اگر جنب شد و غسل هم کرد غسلش هم صحیح نیست مگر تا وقتی که بالغ بشود که جنب است تا وقتی
که بالغ بشود

منضم کردن امر مباح در عبادات

مسئله تداخل اغسال

تا وقتی که بالغ بشود ان وقت باید غسل بکند حالا بعضی اوقات می شود یک چیزی که حرامست همان چیز بسبب
یک چیز حلال می شود ولو اینکه در این یک چیز باشد اینها تعبدیند کسی حکمت اینها را نفهمیده است مثل اینکه
لفظ انکحت زن حلال میشود بیک لفظ طلاق حرام میشود حالا همین زن همان زنست بیک لفظ حلال می شود
بیک لفظ حرام می شود حکمتش را کسی نمی داند یا مثلا خداوند سنگی خلق فرموده است که سنگ مقناطیس
او را میگویند اهن را می رباید همچه اهن را از دور دید او را می رباید حالا حکمت این چه چیز است اگر
جمیع علما فضلا حکما جمع شوند حکمتش را نمی فهمند یا اینکه سنگی خداوند خلق فرموده است که همینکه
ان سنگ را نزدیک سرکه بردی ان سنگ فرار می کند حکمت این چه چیز است حکمتش را کسی نفهمیده است
یا مثلا روزه اخر ماه رمضان واجب در روز اول ماه شوال حرام حالا حکمت این چه چیز است همه روزها
همه یک روزند یعنی اختلاف روزها دارند که بسبب اختلاف روزها احکام هم تفاوت می کند روزها
هم مختلف نیستند پس چطور روزه یک روز واجب یک روز حرام است اینها تعبدیند هیچ کس حکمت اینها را
نمی فهمد بلی پاره ای از احکام هست که فی الجمله ای حکمت ظاهری اینها معلوم می شود که احتمال دارد در واقع
هم این حکمتش نباشد اینست که باز احکام محرم هست که بسبب یک چیزی حرامست ولکن بسبب دیگر همان
چیز حلال می شود مثلا ربوا خوردن که یک درهم ربا خوردن مثل اینست که شخص با مادر خودش در خانه
خدا هفتاد مرتبه زنا کرده باشد ربا یعنی نفع پول خوردن که این کار لشکر و قشون پادشاه دین پناه است
پادشاه اسلام بلی چون قوه دارند با خداوند بجنگند جنگ بکنند خداوند قوه ندارد اینها قوه دارند مگر
فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله گفتیم هر کس قوه دارد که جنگ با خداوند بکند جنگ بکند
حالا لشکر و قشون پادشاه اسلام هم قوه دارند و این پول ربا که گذشته از اینکه مثل هفتاد
مرتبه زناست با مادر در خانه خدا خودش هم برکت ندارد یمحق الله الربوا حساب کرده اند که ده تومان
در عرض ده سال نفع اند نفع بکند در می رسد حالا کدام از اینها ده تومان ندارند که نفعی بدهند
در این ده سال هم چطور پول نفع داده اند خوب این کار شاهدیست ولکن همیشه بچند جنسی ندارند
خیلی حالا خیال می کنند که معصیت تنها بجهت اینست که پول میدهد از بابت این بیچاره ای که نفع هم

میشود گناه دارد کسی که کاغذ اینها را می‌نویسد کسی که شاهد می‌شود اینها هم گناه می‌کنند حالا از برای
اینها خداوند حیلی قرار داده است که اینها را حیل شرعیه می‌گویند حیله شرعی نه یعنی همین حیله
خودمان خیرش حیله ندارد حیله یعنی چاره خداوند هم که از جمله اسمهائش محیل که می‌خوانی یا محیل
یعنی چاره‌ساز حالا از برای همین نفع خوردن چاره به ما خداوند قرار داده است که بسبب این چاره
نفع پول حلال می‌شود که گر باز داعی نفع است حالا اگر کسی بگوید که من این نفع را می‌بخشم اما نیما اگر حقیقة
نیت باید خوبست ولکن نیت نمی‌اید که مثلا می‌گوید من این ده تومان را می‌دهم بعد از آن اگر تعارف
با من کرد که اگر داد نکند یا اینکه می‌بینی قرار با او می‌دهد کرده قران بنویسد هم بشرط اینکه وقتی که دوازده
قران را هم داد این دو قران را بچارکشی با من صلح بکنی که شرط با او می‌کند اینها هم داخل اقسام
ربواست ولکن چاره اش چنین اینست که جنسی با او بفروشد و نفعش را بالای او بگذارد که مثلا یک طاقه
چیتش قیمتش هشت قران قیمتش است او را ده قران با او می‌فروشد بعد از آن او را از او بخرد هیچ
عیبی ندارد ولکن اهل بغداد این تر بیتشنه مثلا اگر چیزی را فروختند دیگر خودشان او را نمی‌خرند
میگویند او را جایز دیگر نیز وصیش با وجود آنکه سنی هستند حقیقة این اهل بغداد پاره
پاره صفات دارند با وجود آنکه سنی دارند وهابی دارند که اهل اسلام این صفات را ندارند
یکی آنکه بد کار فحش عرضی از زبان ایشان بیرون نمی‌اید که بد که فحش عرضی نمی‌دهند اگر خیلی دیگر
غیظ بکنند میگویند سلط الله علیک یعنی خداوند کسی را بر تو مسلط بکند که رحم بتو نکند
که سنیها هم فحش عرضی نمی‌دهند مگر اهل ایران که ادعای ایمان می‌کنند و هر روزی هزار فحش
عرضی از زبان ایشان بیرون می‌اید و یکی ربوا خوردن که ربا هم نمی‌خورند اگر بخواهند ربوا
بخورند جنسی که هشت قران باشد مثلا او را به ده قران می‌فروشند و دیگر خودشان آن جنس را نمی‌خرند
نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال که خلاصه میشود شخص هم نفع پول بخورد و هم از این گناه محفوظ
باشد دیروز وقتی که گفتم پادشاه میرغضبی مصاحب منصب فرستاده است که پاره از مردم را
بگیرد و ایشان را بکشد مردم قدری واهمه کردند قدری مضطرب شدند ولکن ~~بحمدالله کیفیت آن پادشاه~~

بجالتشان

بجالتشان ناصرالدین شاه میرغضب فرستاده است که قدری از مردم بگیرند ولکن بحمدالله کیفیت آن پادشاه
خداوند است قدری خاطر جمع شدند مطمئن شدند حالا این از چه بابت است که مردم از پادشاهی
که او هم پاره مخلوقی مثل خودشان واهمه دارند ولکن از خالقشان واهمه ندارند می‌بینی اگر کسی
بگوید که من تو را اذیت می‌کنم از او واهمه می‌کنند و حال آنکه احتمال دارد که او پیش از تو بمیرد
یا باید مانعی بعمل می‌اید با وجود همین این احتمالات باز قلبت مضطربست ولکن از کسی که میدانی خوشت
جد وست و مردنی هم از برای او نیست از او نمی‌ترسی این از چه بابتست که از مخلوق ضعیفی
می‌ترسی ولکن از خالقت نمی‌ترسی این از این بابت است که شخص بحمدالله خودش را دید بیک حالتی
خیال می‌کند که همیشه این تو راست مثلا حالا می‌بینی اینجا نشسته‌ای و کسی هم کاری بکارت ندارد
می‌گوئی که همیشه این تو رم خوشنودم که از این میرغضب چه تو را در می‌زند زمین و جانش را
می‌گیرد و او را از خانه‌اش بیرون می‌کشد اینست که اگر بتو گفتند که حاکم تو را اذیت می‌کند واهمه می‌کنی
ولکن هیچ بتو میگویند که بیک وقتی که نمی‌دانی و هیچ خبری هم نداری میرغضب خداوند می‌اید و تو را
می‌کشد واهمه نمی‌کنی که اعتقاد به مردن نداری و اگر بگوئی همه ما می‌دانیم که می‌میریم و اعتقاد به مردن
داریم درستست میدانی که می‌میری ولکن خیال می‌کنی بحمدالله حالا دیگر کسی کاری بتو ندارد
که میگوئی مثل حیوانات همچنانکه حیوانات می‌مردند دیگر کسی با ما کاری ندارد هم این تو رم
که اعتقادت بمعاد درست نیست اینست که از اول ماه مبارک مقصودم این بوده است که حقیقة
انسان را بگویم که انسان چه چیزاست و حقیقت او چه چیزاست و تفاوتش با حیوانات
چه چیزاست که مثل حیوانات نیست که تا اعتقاد بمعاد درست بشود و اعتقاد بمعاد موقوفست
که همچه از ابتدای کیفیت خلقت آدمی بگوئیم که اول خاک بوده است بعد از آن مثل علفی شده و آب
بعد از آن به علف غذائی شده است تا آنکه اینوقتی که این غذا نطفه شد بعد از آن خون بسته شد
تا وقتی که گوشت شد استخوان شد روح در او دمیده شد بعد از آن چه تو رد رشکم مادر ماند
تا نه ماه بعد از آن بیرون آمد طفل بود تا وقتی که ممیز شد بحد تکلیف رسید بعد از آن وقتی که

اعتقاد [illegible]

که بخواهد چه از آدمی رود چه باقی می‌ماند یا وقتی که شخص مشغول فعلیت که کاری بکند دیگر
یا معصیت یا عبادت چه از آدمی رود چه باقی می‌ماند که اگر صدمه یا درد رسد هیچ ملتفت نمی‌شود
مثلا حضرت امیرالمؤمنین ع وقتی که مشغول نماز می‌شد بعضی می‌شد که تیر را از بدنش می‌کشیدند و ابدا
ملتفت نمی‌شد و دیگر وقتی که مرد چه از آدمی رود و چه از او باقی می‌ماند که زنده است و همراه آدمی رود
که آن روح انسانیست که مردنی از برایش از برایش نیست بلکه منتقل می‌شود از این مرکب به مرکبی دیگر
آن مرکب چه چیزهاست منتقل می‌شود الی دار که خلاصه این روح حیوانیست که می‌میرد چون انسان
چند روح دارد روحی دیگر دارد که با آن روح جدا می‌شود از حیوانات و الا که این روح انسان مثال
مثل مشتعال حفره زد باشد الاغ این روح را هم دارد بلکه همه او را دارند گاومیش هم او را دارد
بلکه خیلی روح گاومیش از این روح حیوانی تو بیشتر است بزرگتر است تا خودت می‌گوید که میان
الاغ و اسب تفاوتیست اسب جهت سواریست الاغ جهت بار که دست اسب را نمی‌شود بار کرد
باید او را زین کرد سوار شد حالا خودت این قدر را بحمدالله می‌فهمی که یک فرق میان الاغ و اسب
هست و لکن نمی‌خواهد فرق مابین خودت که انسانی و الاغ بشناسد راضی می‌شوی که تو هم الاغ باشی
مثل بتلها باشی مثل این که تو هم باشی چون انسانم این روح حیوانی را دارند تو راضی می‌شوی که فرق
مابین خودت و حیوانات نباشد اگر این خودت را راضی می‌کنی بدان همیشه تو هم مرده مثل این الاغها
هستی و اگر می‌گویی فرقیست میان تو و الاغ بدان که مثل حیوانات نیستی روح انسانی داری که او نمی‌میرد
همیشه اوراست این روح حیوانیست که می‌میرد بلکه بعد از آن که در قبر رفتی بدان که از تو پوسیده
و منهدم می‌شود و چه پوسیده نمی‌شود و چه از تو در قبر می‌ماند و چه از تو فانی می‌شود
و در قیامت چه داری و چه نداری اینست که از اول ماه مبارک مقصودم این بود که این حقیقت
آدمی را بگویم که بدانند وقتی که مرد مثل حیوانات نیست که بلکه اعتقاد به قیامت درست
شد نه که اعتقاد به معاد درست شد آن وقت اگر بتو بگویند که پادشاه حقیقی یک
چه غضبی فرستاده است که تو را بگیرد در زندان بکند واهمه در دولت بکنند و لکن حالا چون

حقیقت

حقیقت خودت را فراموش کرده‌ای اگر چنانچه بتو بگویند که حاکم می‌خواهد تو را بگیرد واهمه می‌کنی و اگر
هر چه بتو بگویند که خداوند یک چه غضبی را ~~فرستاده است~~ که خلق فرموده‌اند که یک دفعه دیگر مردم را
می‌گیرد و زور بالها را از خانه بیرون می‌برد و ایشان را حبس می‌کند در جای ظلمانی تا وقتی که تو را
بخصد [illegible] هیچ واهمه نمی‌کنی بجهالت ابدا بی دهر نمی‌کند تا چون اعتقاد نیست که باید شخص
این را درست بکند و تا اعتقاد به معاد درست شود عظمت خداوند در دلها نمی‌افتد و عظمت [در سوره نوح]
خداوند حاصل نمی‌شود مگر تامل بکنید در کیفیت خلقتتان ~~وتعجب~~ مالکم لا ترجون لله وقارا وقد
خلقکم اطوارا حالا تا معرفت باب اطوار حاصل نشود وقاری و عظمتی از برای خداوند در دلها
نمی‌افتد ده به روز این جمله‌ای از حکایت و احوالات آدم ثانی گفته شد که حضرت نوح باشد چون [و در بعضی روایت گفته شده که حضرت نوح نهصد و پنجاه سال]
حضرت نوح آدم ثانیست از این بابت احوالات او را هم بعد از احوالات آدم اول گفتیم چون حضرت
نوح باعث سلامتی مردم از غرق شد چون بعد از آنکه حضرت نوح نهصد و پنجاه سال مردم
بدعوت می‌کرد تا ایمان بیاورند ایمان نیاوردند بعد از آن مامور شد که کشتی بسازد حالا بعضی
می‌گویند چرا نوح کشتی دودی نساخت یعنی نمی‌دانست کشتی دودی بسازد کشتی این ساخت
خوب یعنی منظور را از کشتی چه بوده است اگر راه رفتن فقط بوده است خود کشتی نوح در مقابل
این کشتی بخار دودی راه می‌رفت آن کشتی نوح نه چنان است مثل این کشتیها بوده است مثلا جای
هزار نفر داشته است بزرگی کشتی نوح بعضی بود که نوح منزل به جهت حیوانات داشت خلاصه
بعد از آنکه کشتی تمام شد خداوند باو امر فرمود که از هر حیوانی دو جفت نر و ماده [در سوره هود]
زوجین اثنین حتی از کرمها از پشه‌ها از وحوش طیور خلاصه هر چه حیوان بر روی زمین خلق فرموده
مامور شد که از یکی جفتی یک جفت دو تا در کشتی بگذارد بعد از آنکه از هر حیوانی جفتی
در کشتی گذاشت آن وقت آب بنا کرد بامدن و بلند شدن و فار التنور آن روز بعضی آب [در سوره هود]
زیاد شد که از هر کوهی که از او عظیم‌تر نبود شصت ذرع آب بلند شده بود و همه مردم در آن روز
غرق شدند این بود که شیطان آمد پیش نوح با او گفت حقیقت جان مرا از زحمت آسودی تا

بود در زحمت بودم ولکن حالا استراحت کنم دیگر زحمتی ندارم و غم بعوض این استراحت جمیع
سلطنت کنم ... جمیع ... و رفتی که غضب ... خدا ... بیاید که در او وقت
... سلطنات دیگر ... در رفتی ... بیان دو نوع ... در آن وقت هم با هم
خدا ... شیطان ... سلطنت دیگر وقتی که این اجنبی با مردم
اجنبی ... سلطنت الشیطان ... زنا ...
... باشد مجتهد باشد ...
همه که زنا اجنبی ... تنها باشند شیطان سوم ایشان است ...
... باشد ... اجنبی است تنها ...
... که ... سوال ... رفت ... در اینجا ... چه ...
جواب ... عصمت ... بواسطه ... اینجا ...
... مکان ... عصمت است ... موافق فتوی ...
... احبا ... خلاصه ... مردم ... غرق شدند
... که ... سال ... بعد از آن از ایشان زاد ... علامه
اینست که حضرت نوح را آدم ثانی گویند سلام علی نوح فی العالمین ... که حضرت نوح در کشتی
نشسته پسرش کافر بود ... پسر کافر بود ... ایمان ... بیاورد و بود
حضرت نوح وقتی ... آب تا زانوی ... آمده است ... آب ...
... تا سینه او رسید ... حضرت نوح با وجود ...
در صبر ... بود ... دید ... پسرش غرق بشود رحمش آمد ...
... آمد با فرموده یا بنی ارکب معنا یعنی ای پسر بیا و با ما سوار بشو پسرش
با و گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء یعنی بالای کوهی می روم که محافظت از آب بشوم
... با و گفت لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم آب ... و حال بینهما الموج یعنی موج آمد
حایل شد

حایل شد مابین ایشان ... عرض کرد خداوندا تو فرموده ای که اهل ترا نجات می دهم ان
ابنی من اهلی خطاب ... رسید که این ... از معاصی ... است ... که انه عمل غیر صالح
... فلا تسئلن ما لیس لک به علم ای نوح ... چرا ... جاهلان
... چرا سوال می کنی از چیزی که علم با و نداری انی اعظک ان تکون
من الجاهلین ... حضرت نوح ... خداوند با و فرموده انی اعظک یعنی
... نصیحت ... چرا ... جاهلی ... نوح بود
که کشتی ساخت ... آن کشتی باعث سلامتی مردم شد ... نوح ... که او هم کشتی ساخت
که باعث سلامتی مردم شد از غرق شدن در آتش و آن ...
کربلا است یعنی حضرت سید الشهداء نوح آدم ثانی کشتی ساخت که مردم را از غرق شدن
در آب سالم کند ولکن کشتی حضرت سید الشهداء مردم را همی مردم را سالم می کند از غرق
شدن در آتش جهنم ... و ... تفاوت مابین این نوح و نوح
دشت کربلا اینست که نوح با وجود ... صبر داشت و صبر ... از صبر
پیغمبران ... دید که پسرش حالا غرق می شود
... با و گفت بیا ... ولکن نوح دشت کربلا ... داشت که
... پیغمبر بود ... امام ... پیغمبر دید که غرق شده است
در میان ... عرض کرد ... العطش ... بده ... مردم حضرت
... زنده ... نوح کربلا
با صبر نوح آدم ثانی ... کفت که ... در میان ... است
از دست جدت ... ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وانا لله وانا الیه راجعون

[illegible]

المجلس الثالث

بسم الله الرحمن الرحيم

مسائل الوضوء

مسئله هرگاه کسی جایی از بدنش نجس باشد بود و وضوء هم گرفت [یا غسل کرد] بعد از وضوء شک
شک کرد که آیا آن موضع نجس را آب کشیده بودم یا خیر اینجا وضوءش [یا غسلش] صحیح است
ولکن باید آن موضع را یا آنجائی را که با رطوبت با او ملاقات نموده است آب بکشد مثلا کسی
دستش نجس بوده است بعد از آن وضوء گرفت بعد از وضوء گرفتن شک کرد که آیا دستم را آب
کشیده هم بودم یا خیر اینجا در همه صورت وضوئش صحیح است ولکن باید دستش را آب
بکشد ۲ مسئله دیگر هرگاه شخص بعد از فراغ از وضوء یک چیزی [دید] ببیند که مانع از وصول
آب بر بشره است در عضوی از اعضای وضوء [یا غسل] اینجا اگر بداند که این چیز پیش از وضوء
بوده است وضوئش باطلست و اگر شک کند که آیا این چیز قبل از وضوء [یا غسل] بوده است
یا بعد از وضوء اینجا هم ~~وضوئش صحیح است~~ مسئله دیگر هرگاه شخص وقتی که میخواهد
[یا که وضو یا غسل اکتفا نموده بسلامت ... اهل مطمئن برساند که بعد باشد]
آب بصورتش بزند بقسمی آب را بزند که یک دفعه هم دستگاه موی ... بشود با
و هم پایین دستگاه را آب برسد همه وضوئی چه درست که اول جزء اعلی شسته
شسته نشده است بعد جزء ادنی خیر یک دفعه آب بهر دو جزء رسیده است
اینجا بعضی از فحول علماء فتوی براین داده اند که باید قصدش این باشد که اول آب
بجزء اعلی برسد بعد از آن بادنی مثل وضوء ارتماسی چونه مثل غسل وضوء
ارتماسی هم داریم که مثلا شخص نیت بکند و یک دفعه صورتش را باب فرو ببرد
اینجا هم فتواشان براینست که باید قصد ترتیب بکند ولکن مشکل است که ما فتوا مان
براین باشد

و احوط اینست که همین وضو یا غسل را اعاده کند و اگر هم نماز کرده است بایی طهارت احوط اینست که آن نماز را اعاده کند هم)

عملش چه وضوء باشد و چه غسل صحیح

۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ مسئله هرگاه کسی جایی از بدنش نجس بوده بود و وضوء هم گرفت یا غسل کرد بعد از وضوء شک کرد که آیا
آن موضع نجس را آب کشیده بودم یا خیر اینجا وضوئش یا غسلش صحیح است ولکن باید آن موضع را
یا آنجائی را که با رطوبت با او ملاقات نموده است آب بکشد مثلا کسی است دستش نجس بوده
بعد از آن وضوء گرفت بعد از وضوء گرفتن شک کرد که آیا دستم را آب کشیده بودم اینجا در همه صورت
وضوئش صحیح است ولکن باید دستش را آب بکشد و احوط است که همین وضو یا غسل را هم
اعاده کند و اگر هم نماز کرده است و اگر هم نماز کرده است بایی طهارت احوط است که آن
نماز را اعاده کند مسئله دیگر هرگاه شخصی بعد از فراغ از وضوء یک یا غسل دید ~~...~~
~~[illegible]~~
یک چیزی دید در عضوی از اعضاء وضوء یا غسل دید که آن مانع است از رسیدن آب
به بشره اینجا اگر میداند که این چیز مانع از رسیدن آب به بشره پیش از وضوء یا غسل بوده
وضوءش باطلست و اگر شک دارد که آیا این چیز قبل از وضوء یا غسل بوده است
یا بعد از وضوء یا غسل اینجا اکتفاء کردن باین وضوء یا این غسل مشکلست مگر اینکه مطمئن برساند
که این بعد از وضوء یا غسل هم رسیده که در این صورت عملش چه وضوء باشد و چه غسل صحیح است
مسئله دیگر هرگاه شخصی وقتی که میخواهد آب بر ~~دستگاه~~ بصورتش بزند بقسمی آب را
بزند که یک دفعه هم دستگاه موراسته باشد و هم پایین دستگاه را ~~...~~
~~همه وضوئی چه درست~~ که اول جزء اعلا را ~~شسته~~ شسته نشده است بعد از آن
جزء ادنی خیر یک دفعه آب بهر دو جزء رسیده است اینجا اینجا وضوء همه شخصی
صحیح است میتوانند با آن وضو نماز بکنند یا باطلست اینجا بعضی از فحول علما فرموده اند
که به این کسی که آب را یک دفعه آب را بصورت میزند باید قصدش این باشد که اول آب
بجزء اعلا برسد بعد از آن بادنی مثل وضوی ارتماسی ~~چه مثل غسل~~ که باید قصد ...
دهد

ترتیب بشود مثلا چنانچه درشتی بجا صورت دهیم نه درشتی هر دو دست
ولکن باعتقاد بنده مقصد ترتیب لازم نیست بلی در مقصد اول احتیاط شده بود
هست این بار مسائل بود دیگر از مسائل مقصد که اینها را امروز مقدم داشتیم که
تا اینکه قدری حواسها جمع بشود در دویمی که حرف در وجه مطلب اصلی بزنیم که موعظه
باشد که بلکه تغییر موعظه حاصل از بیانات حاصل بشود [میخواهیم] که تبدیل و تغییر حالات ذمیمه
و صفات مهلکه ملکه باشد بصفات و حالات حسنه منجیه ولکن میدانیم از این
موعظه ها تغییر احوال از برای ما حاصل نمی شود چونکه اینها دیگر مکرر شده اند و چیزی
که مکرر شد و زیاد گفته شد کهنه میشود چیزی که کهنه شد تاثیری دیگر آن تاثیر را
ندارد ~~مقتضی~~ للجدید لذة چیز باید تازه باشد تا لذتی داشته باشد و این موعظه ها
دیگر ~~کهنه~~ مکرر شده اند ولکن یک وقتی بیاید ~~که واعظ~~ خواهد آمد که واعظ تازه ای
بیاید و موعظه تازه بکند ولکن موعظه های [دیگر] این واعظ تازه ثمری ~~ندارد~~ از برای ما ندارد
که تا تنبیه خودشان را نکنند ولکن دیگر آن وقت تاثیر کردنشان ثمری از برای شخص
ندارد حالا اما امروز میخواهیم موعظه تازه ای بکنیم از حرفهای خودتان از همین حرفهای
که خودتان میزنید اینها چند حرفند که در السنه ~~مردم خودتان~~ مردم زیاد گفته
گفته میشوند اینست که امروز میخواهیم همین حرفهای خودتان را موعظه از برای خودتان
قرار بدهیم یکی از این حرفها که زیاد گفته میشود اینست که اگر کسی یک کار ناشایسته ای
کرد میگویند اگر کسی سر و پای خودش را بشناسد از این کارها نمیکند و یکی دیگر اینکه میگویند
جمیع ناس خداشناس و دروما اکثر است و یکی دیگر اینکه ~~میگویند~~ یکی بیلی میگوید
که مردم را ~~البته از تو بهتر میشناسم~~ و حال اینکه همه این حرفها دروغند اما
حرف اول اینکه که میگوید اگر کسی خودش را بشناسد از این کارها نمیکند چونکه این حرف
معنیش اینست که من یعنی من خودم را میشناسم و اما حرف دیگر که میگوید جمیع ناس خدا

خداشناس

یعنی مقصود ما از این موعظه ها این است

خداشناس و دروما اکثر است چونکه معنای این حرف اینست که یعنی من خدا را میشناسم ولکن
و اما آن حرف دیگر که میگوید تو مردم را نمی شناسی معنی این حرف اینست که یعنی من مردم را
البته از تو میشناسم و این سه ادعا است همه دروغند ~~از این دو یکی~~
~~نه خودت را میشناسی~~ اما نه خودت را میشناسی و نه خدا را میشناسی و نه مردم را
میشناسی اما اینکه مردم را نمی شناسی و این حرفت دروغست که میگوید مردم را میشناسم
~~این دو کلمه~~ بجهة اینکه این معلوم است که تو مردم را نشناخته ای و نخواهی هم
شناخت نه حالا آنها را نشناخته ای چرا که فقیر شدی و محتاج آنها هم شدی باز هم
آنها را نمی شناسی حتی اگر محتاج شدند باز هم آنها را نمی شناسی بلکه وقتی که رفتی در میان
آن گودال که در زیر زمین را حفر کردند و تو را آنجا گذاشتند آن وقت هم مردم را نمی
شناسی که چه قدر بی وفا [دوره] بی حقوق بی وفا نه بینند که تو دنیا داریند نه حق کسی بنظرشان
میاید پس این حرف دروغست که من مردم را میشناسم و اما اینکه خدا را نمی شناسی
و این حرفت هم دروغست که من خدا را میشناسم چونکه اگر خدای خودت را میشناختی
اینقدر رفتارت با او مثل رفتارت [میکردی] با یکی از این مردم بود یعنی بآن طریقی که با مردم رفتار
میکنی با خداوند هم اقلا این قدر رفتار میکردی میبینم که با هر یک از آنها بآن قدری که با
آقای محترمات رفتار میکنی با خدا رفتار میکنی بالاتر از این بر یک این قدر که با کدام خدایم
رفتار میکنی با خدا رفتار میکنی اگر با دشمنت اگر دشمنی میکنی ولکن یک راهی میگذاری
میگویی بلکه روزی شد که صلح بکنم خلاصه از یاد شد بلکه تا حاکم تا اعیان تا داروغه تا کدخدا
تا دشمنت اگر خوب رفتار کردی میبینی که رفتارت با خداوند کمتر است از رفتارت
با [این] مخلوقات خداوند لکن اگر انصاف بدهی این از اینست که عظمت هم در دلت جا کرده است
ملک عظمت و سطوت خداوند [عالم] و ما قدروا الله حق قدره یعنی قدر و منزلت خداوند را آنچنان
بآن قدری که باید بدانید نمیدانید ~~حالا ما هم از اینست~~ حالا ~~از این بابت~~ که هر روز

چون مردم قدر و منزلت و عظمت خدا را نمی دانند ما هم چند روز است

فالجمله این از کیفیات خلقت مخلوقات خداوند می گوییم که مقصود ما از گفتن این کیفیات
اینست که بلکه عظمت پروردگار در این دلها جا بگیرد حالا چند روز است که هر روزی قدری
از کیفیت خلقت آسمان و زمین می گوییم. دلیل در اینکه خداوند اول آسمان را خلق نموده است
و بعد زمین را یا اول زمین را خلق نموده است و بعد از آن زمین را از بعضی آیات هم
معلوم می شود که اول زمین را خلق نموده است بعد از آن آسمان را و از بعضی آیات دیگر معلوم
می شود که خیر اول زمین آسمان را خلق نموده است بعد از آن زمین را انشاء الله یک وقتی
این مطلب را هم بتفصیل [illegible] و اما اینکه خداوند چه وقت اینها را خلق نموده اینها را شاید
یک وقتی انشاء الله بگوییم خلاصه این دو حرف قصد بود که همیشه اینها را می گویم و حال اینکه در روغند
یکی و اما اینکه خودت را می شناسی چه تکه اگر حقیقتاً کسی خودش را بشناسد و تلبس
معاصی نمی شود و نافرمانی خدا هیچ را نمی کند اینست که میخواهیم یک قدری از کیفیت خلقت
خودمان بگوییم که بلکه اعتقاد به معاد کامل بشود و تلبس خودمان را بشناسیم و هم
و اعتقاد به معاد کامل بشود که دیگر این همه تلبس این معاصی نشویم حقیقتاً ملاحظه
می کنم می بینم هیچ موعظه ای بهتر از این نیست که بیاییم و یک قدری چند روزی فالجمله این
از کیفیت خلقت خودمان بگوییم تا اینکه دیگر یک قدری اعتقاد به معاد کاملا بشود
چون بعضی از مردم خیال می کنند که مثل بنا ناشند یعنی علفها که [illegible] می گویند این علفها.
صحرا تا مدتی سبز و خرم هستند بعد از آن خشک می شوند می روند ما هم ها هم همین طور ها
یا بعضی خیال می کنند که ما مثل حیوانات هم همین که حیوانات همینکه مردند دیگر کسی با ایشان
کاری ندارد ما ها هم همین طوریم خیال کرده روحشان همین روح حیوانیست که در منفذ
خونست که قرار داده شده است در این دل گوشتی مجوف که بشکل صنوبر است
و در سینه گذاشته است میگویند ما هم همین این روح است روح جان و بخیالشان عزرائیل
که قابض ارواحست همین روح حیوانی را قبض می کند خیر عزرائیل قابض این روح نیست

روح انسانی را قبض می کند و همین که این روح انسانی را قبض کرد این روح حیوانی
هم دیگر می رود خلاصه چون بارهای مردم بیچاره از این خیالها می کنند بهتر اینست که
باید چند روزی موعظه مان را در همین قرار بدهیم چون اگر شخص همین کیفیت خلقت
خودش را بفهمد آن وقت اعتقادش به معاد کامل می شود چونکه بارهای از مردم [illegible]
اعتقاد به معاد ندارد سهلست مطلقاً هم نه به معاد ندارند بلکه احتمال هم نمی دهند اگر
مطلقاً به معاد داشتند یا احتمال می دادند که معادی هست هم خوب بود ولکن پاره ای را
مستغرق که نه اعتقاد دارند و نه به معاد و نه مطلقاً دارند و نه هم احتمال می دهند خداوند
به پیغمبرش محمد بن عبدالله صلوات الله و سلامه علیه میفرماید که سرچوره از مردم را
باید بترسانند یعنی چوره یک کسانی را باید بترسانند که اعتقاد به معاد دارند و یک کسانی را
که مطلقاً دارند و یک کسانی را که احتمال می دهند که معادی هست و آیه که در سوره انعام
می فرماید وانذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم یعنی ای پیغمبر بترسان کسانی را
که احتمال می دهند با اینکه معادی هست خلاصه انسان همچه مرتبه ای دارد که خداوند خلقت
او را در مقابل خلقت آسمان و زمین می فرماید چنانچه در سوره حم تنزیل میفرماید
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ذو مرتبه انسان همین کفایت
می کند که خداوند تعالی بعد از آن که انسان را خلق نمود خودش تحسین خلقت او کرد که فرمود
فتبارک الله احسن الخالقین که بجهت خلقت هیچ مخلوقی از مخلوقات خودش را تحسین ننموده
مگر خلقت انسان حالا که بنا شده است که از خلقت انسان بگوییم بیاییم هم از ابتدای
خلقتش بگوییم که از وقتی که طفل بوده است بگوییم چون پیش از طفل بودن که آیا چه بوده ایم
نمی دانیم معلوم نشده است که پیش از طفل چه بوده ایم ولکن تا مدتی طفل بوده ایم مثلا از رحم
مادر و در آن اوقاتی که طفل بوده ایم عوالمی داشته ایم به ما رو داده است که حالا آن
عوالم هیچ یادمان نیست و اینها را فراموش کرده ایم مثل آن عوالمی که بعد از این داریم

حالا هم دانیم چه عوالمی بعد از این داریم هم نمی‌دانیم یا اینکه خداوند بجناب شما مصلحتی
کرد مشورت کرد که میخواهم شما را خلق کنم بلکه بعد از آن شما را به هم بنگلان عالم خوشتر
مصلحت کرده است نه مشورت نه در وقت خلقت ما ن بما فرموده است که چه عالمها بعد از این
داریم بلکه خلاصه خداوند عالم از برای این کیفیت خلقت انسان چند بیان در ذکر فرموده است
از آن جمله این آیه شریفه است که در سوره قد افلح المؤمنون می‌فرماید که فرموده الله
ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا
النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم
انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین اگر جناب شخص تامل در همین یک آیه
از قرآن بکنید [illegible] همین کفایت است تامل کردنش در این آیه کفایت می‌کند در اعجاز
قرآن ~~[illegible]~~ و در حقیقت او و اینکه خداوند در خلقت ما [illegible] در یکجا خلق فرموده
فرموده است و در یکجا جعل فرموده است و در یکجا انشا فرموده است بعضی را
عطف بفا کرده است و بعضی را عطف بثم کرده است اینها همه حکمت دارند سبب دارند
بدو هم نیستند بی سبب نیستند حکیم کار عبث نمی‌کند خلاصه اول [illegible] بوده ایم بعد از آن
[illegible] غذا شد بعد از آن اورا [illegible] میل فرمود آن غذا در معده هضم یا چهار [illegible] نطفه
شد که این آب منی نجس کننده باشد ما حالا متشخص شده‌ایم و ما آن دم [illegible] داری
آن وقت متشخص نبودی بعد از آن آن نطفه در رحم مادر ریخته شد بعد از آن آن
نطفه پدر و مادر بهم رسیدند و علقه شدند مثل شیری را که مایه بزنند دلمه بشود
با این قدر تشخیص [illegible] از اینکه از دو آب نجس کننده بعمل آمده‌ایم نیز
از این آب بعد از آن در آن علقه نقطه‌ای پیدا شد تا چند [illegible] روز بعد از چند روز
دیگر دو نقطه دیگر در [illegible] آب بسته پیدا شد یکی طرف دست راست و یکی طرف دست
چپ بعد از چند روز دیگر یک نقطه دیگر بعمل آمد که این چهار نقطه باشد که آن نقطه

وسطی

وسطی دل است و نقطه طرف دست چپ جگر است و نقطه دست راست دماغ است نزاید دماغ گوشتی
چند دماغی که در سر انسان است و نقطه چهارمی احاطه کرده است این سه نقطه را بجهت محافظت کردن
آنها که این ناف باشد بعد از آن در این علقه خط خط قرمز پیدا شد تا چند روزی بعد از آن آن علقه تمام خون
شد مثل پارچه گوشت سرخی بعد از آن در آن پارچه خون خط خط گوشت منعقد صفتی بعمل آمد
بعد از آن آن خط خطهای آن خون منعقد استخوان شدند بعد از آن که استخوان شدند فکسونا
لحما العظام لحما بالای آن استخوانها گوشت پوشیده شد تا آن وقت مثل نباتات بودی که هر روز
نمو میکردی ولکن هر به اگر بهمین حالت مانده بودی هیچ مثل گیاه بودی ولکن نه با آن حالت ترا انشأناه
بعد از آن نفخ روح حیوانی در تو شد که متحرک شدی حالا این روح حیوانی نیز بعمل آمده است

عط

برای باشد که باید بقصد ترتیب شود در غسل دجه باید به ولکه در قصد نکردن احتیاط
شده بدی هست این پاره ای از مسائل بود که انها را امروز مقدم داشتیم تا انجیل قدری حوا
جمع شود ... که حرف در مطلب اصلی که موعظه باشد بزنیم که بلکه معنی موعظه حاصل از
از برای ایان بشود که تبدیل حالات ذمیمه و بخشش حالات حسنه باشد ولکن از این مواعظ ...
حالات و تبدیل حالات حاصل نمیشود چونکه اینها مکرر شده اند و هر چیزی که زیاد گفته شد کهنه است
چونکه مردم از بسی که اینها را شنیده اند کهنه شده اند و تاثیری نمی کنند لکل جدید لذة چیز باید
تازه باشد تا لذتی داشته باشد و این مواعظ دیگر مکرر شده اند ولکن یک وقتی باید که واعظ تازه
بیاید و موعظه تازه باشد ولکن دیگر موعظه های آن واعظ تازه ثمری ندارند که کر تا خود شان را
بی کنند ولکن دیگر آن وقت تا ... که دشان ثمری از برای شخص ندارد ولکن امروز میخواهیم موعظه تازه
بکنیم از خودمان یعنی خودتان اینها چند حرفند که اگر در السنه مردم زیاد گفته نمیشود انشالله میخواهیم امروز
خودتان را موعظه از برای خودتان قرار بدهیم یکی آنکه اگر کسی یک کار ناشایسته ای نکند
~~اگر کسی سر دیای خودش را بشناسد از این کار ها نمی کند اگر کسی خودش را بشناسد از این کار ها نمی کند~~
~~دیگر آنکه میگویند جمعی نان خور خداشناس دور را گرفته است دیگر آنکه میگوید ...~~
~~... مردم را بهتر بشناسم از تو شناخته ام و حالا انکه همی این حرفها در وعده اما انجیل گوید~~
~~اگر کسی خودش را بشناسد از این کارها نمی کند یعنی ... خودم را بشناسم ...~~
~~خودت را نمی شناسی ... جمعی دور را گرفته اند همه نان خور خداشناس یعنی ...~~
~~بشناسم این در ... و انجیل میگوید که مردم را بشناسم بهتر از تو یعنی ...~~
~~... مردم را بشناسم ... خودت را نمی شناسی و نه خدا را نمی شناسی و نه مردم را~~
اما انجیل مردم را نمی شناسی راین حرفت در دو عنت این دو کلمه است تو مردم را نشناخته ای و بخود ایمی
هم نشناخته حالا انها را نشناخته ای خبر اگر نفرستید ... انها هم شدید باز هم انها را نمی شناسی
... اگر مخاطب هم شد باز هم انها را نمی شناسی بلکه وقتی که در میان ان کودال کرد ...

اسمانهای اینکه بر بالای زمین داشته باشد یا نیستی باشد بعد زان گفتیم که نگاه به بالای زمین بکن به این که
گفتیم هوای بی بنیم که ان هوا اثرات از بهار که این ذره ذره های خالی باشد و خصوصیات این هوا
هم في الجمله بی گفتیم گفته شد که این هوا باعث حیوة انسانیست که اگر یک دقیقه این هوا
بتو نرسد فورا هلاک می شوی و دیگر این هوا حامل کلمه ای میشود که از دهن شخص بیرون می اید و او را
با گوش دیگری می رساند و دیگر از خصوصیات این هوا اینست که او دیدن بچشم را از شخص چیزی را
می بیند حامل این نور میشود تا اینکه این نور را بان جز می رساند ما در همین که چشم چه نور چیزها را
می بیند در همین این قدر حکما حرف زده اند و هنوز حقیقتش معلوم نشده است که چه نور میشود
که این بنیم طاق عدسی با این بنیم نقال بسه چیزها می بیند یعنی همینکه شخص بچیزی نگاه کرد ان چیز نقش
در چشم می بندد مثل اینکه که ان چیز دیده می شود یا اینکه یک نوری یک شعاعی از چشم بان چیز می تابد
که ان چیز دیده می شود هنوز معلوم نشده است که این چشم چه نوری می بیند ولکن ظاهر اینست که نوری
و شعاعی از چشم بیرون می اید و بان چیز می تابد یعنی که ان چیز متصل بچشم می شود که ان چیز دیده
میشود حامل این نور هم همین هوائیست که اسم او را نسیم گذاشته اند حالا این یک طبقه بالای زمین
طبقه دیگر هست بالای ان طبقه که او هم هوائیست ولکن این خصوصیاتی که در این هوا است این خصوصیات را
در هوائی که در طبقه دوم بالای زمین است ندارد چونکه این هوا مرکب است در رطوبتیست که مرکب است از هوا
و بسا که حالا احتمال دارد که هنوز اعتقاد نکرده باشی که بالای زمین هوائی هست می گوئی چون این هوا را
نمی بینم شاید گمان وقتی که افتاب در روزنه ای تابید ان وقت این هوا را باشد که همیشه او را نیست
چونکه از بس که لطیف است حالا او را نمی بینی خلاصه في الجمله ای از کیفیت خلقت اسمان و زمین گفته شد
و اما اینکه چه رفت خداوند اینها را خلق کرد و بچه کیفیت اینها را خلق کرد دانستم بلکه في الجمله اشاره ای باینها
شد این دو حرف بود که همیشه اینها را چه کنی که خوب حالا اینکه در رعیتی باما اینکه [illegible]
انچنین کار ما نمی کند این حرفها هم [illegible] چون خودت [illegible] الحقیقه نمی خود شناسند
مرتکب معاصی و نافرمانی خدا را نمی کند اینست که میخواهیم بتدریج از کیفیت خلقت خودمان بگوئیم بلکه اعتقاد
نمی شود

در بیان بعضی از خصوصیات هوا

بچشم که شخص چیز را می بیند [illegible]

بیان اینکه [illegible]

و بعد [illegible] که [illegible] هم مردم را نمی شناسی که چه قدر مردمان بی حوصله
حقیقه بی معرفتند که [illegible] و [illegible] بنظر شان بی اید بسا این حرف در دروغ است که مردم را
نمی شناسیم اما اینکه خدا را نمی شناسی واین حرفت هم دروغ است چونکه اگر خدای خودت را نشناخته
انقلابها بود با [illegible] رفتار بابلی از این مردم بود [illegible] که با مردم رفتار می کنی
با خداوند هم انقلاب تو رفتار می کنی و بحالی [illegible] این تدریج که با هم پادشاه رفتار می کنی
[illegible] ضعیفی ادم [illegible] این قدر با خالقت که تو را خلق کرده است رفتار می کنی
بر چه این تو که [illegible] رفتار می کنی با خدا رفتار می کنی بالاتر از این ان تدریج که با که خدا
رفتار می کنی با خدا رفتار می کنی اخر پادشاهت اگر دشمنی می کنی [illegible] را این [illegible] بلکه [illegible]
تو به شکر [illegible] خلاصه از پادشاه [illegible] نادار [illegible] که خدا تا دشمنت اگر
حب [illegible] رفتار با خداوند که [illegible] رفتار با مخلوقات خداوند بلکه اگر
انصاف [illegible] از عظمت [illegible] دولت جلال ذات ملک عظمت و سطوت خداوند و [illegible]
حق قدر [illegible] تدریج [illegible] خداوند را بان تو [illegible] باید بدانیست نمی دانیست حالا از این باب
[illegible] في الجمله ای از کیفیت خلقت مخلوقات خداوند گفتیم که بلکه عظمت [illegible] در این دلها
جا بکند چند روز [illegible] في الجمله ای [illegible] از کیفیت خلقت اسمان و زمین [illegible] گفتیم [illegible]
~~[illegible]~~ که خداوند اینها را از چه خلق کرده است و چه چیز
و ایا اسمان را اول خلق کرده است بعد زان زمین را یا اول زمین را بعد اسمان را چون از بعضی
ایات چنین معلوم میشود که اول اسمان را خلق کرده است بعد زان زمین را [illegible]
و از بعضی ایات چنین معلوم میشود که اول [illegible] خلق کرده است بعد زان زمین را [illegible] که خلاصه مجموعهم
با تدبیر که حضرت امیر المؤمنین [illegible] کیفیت خلقت اینها را فرموده است بیان کیفیت خلقت اینها را بگوئیم
~~که اسمان چه چیز است زمین چه چیز است از چه [illegible] في الجمله ای از کیفیت خلقت زمین گفته~~
~~شد [illegible]~~

بیان انکه حد [illegible]

[illegible] کفر شد

بعد از کامل شد حقیقة ملاحظه می‌کنم می‌بینم هیچ موعظه‌ای بهتر از این نیست که بیائیم و هر روز از اجلای
از کیفیت خلقت خودمان بگوئیم چونکه مردم خیال می‌کنند که مثل نباتاتند یعنی گیاهها می‌گویند گیاهها
تا مدتی سبز و خرمند بعد زان خشک می‌شوند و می‌روند ما هم همین طوریم با اینکه می‌گویند که ما مثل
حیواناتیم همچنانکه حیوانات هرگاه مردند دیگر کسی کار با آنها ندارد ما هم همین طوریم خیالشان از
همین روح حیوانیست که منشأ حرکت است که در آن پارچه گوشت مخروطی که شکل صنوبر است و در سینه
گذاشته است می‌گویند [illegible] روحمان و بیچاره‌شان عزرائیل که قابض ارواح است یعنی
همین روح حیوانی را قبض می‌کند خبر ندارند که عزرائیل قابض این روح نیست عزرائیل آن روح انسانی را
قبض می‌کند و بمیلش آن روح انسانی را قبض کرد آن روح حیوانی هم دیگر می‌رود [illegible]
~~[illegible]~~ اگر هر شخص همین کیفیت خلقت خودش را بفهمد آن وقت
اعتقادش بمعاد کامل می‌شود الرحیم چونکه مردم اعتقادشان بمعاد ندارند اگر مظنه بمعاد داشتند
با احتمال می‌دادند هم خوب بود ولکن نه اعتقاد دارند و نه مظنه و نه احتمال می‌دهند خداوند هم
بر پیغمبرش فرمایند سه جوره از مردم را باید بترسانید یکی کسانی را که اعتقاد بمعاد دارند دیگر
کسانی را که مظنه دارند بمعاد دیگر کسانی را که احتمال میدهند که معادی هست وانذر به الذین
یخافون ان یحشروا الی ربهم یعنی بترسان کسانی را که احتمال میدهند با اینکه معادی هست انسان
همه مرتبه این دارد که خداوند خلقت او را در مقابل خلقت آسمانها و زمین فرموده اند سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم ~~[illegible]~~ حتی یتبین لهم انه الحق در مرتبه انسان همین کفایت می‌کند که خداوند بعد زان
که انسان را خلق فرمود خودش تحسین خلقت آدم فرموده که فرموده فتبارک الله احسن الخالقین که هیچ مخلوقی
از مخلوقات خودش را تحسین نفرموده الا خلقت انسان را حالا که [illegible] از ابتدای خلقت انسان
بگوئیم که از وقتی که گل بوده است می‌گوئیم چون پیشتر از گل بودن که آیا چه بوده ایم نمی‌دانیم معلوم نشده است
که پیشتر از گل چه بوده ایم ولکن تا مدتی گل بوده ایم سلالة من طین و در آن عوالمی بر ما رو داده است
که حالا آن عوالم بخاطرمان نیست و آنها را فراموش کرده ایم مثل آن عوالمی که بعد زان داریم حالا می‌دانم

ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین

چه عوالمی

چه عوالمی در پیش داریم خودم نمی‌دانم با اینکه خداوند بجناب مصطفی که در مشورت که ذکر میخواهم شما را خلق
بکنم بعد زان شما را ببرم به فلان عالم کسی می‌فرستم که شما را بزور به عقب بیاورد خود نه مصلحت کرده است
نه مشورت کرده است نه در وقت خلقتمان با [illegible] ~~[illegible]~~ چه عالمها در پیش داریم خلاصه
اگر جائیکه شخص در همین باب این از قرآن بگیرد که ثم خلقنا النطفة علقة تا فتبارک الله احسن الخالقین
تأمل در همین این [illegible] از قرآن کفایت می‌کند در حقیقت او و آنکه خداوند در خلقت ما در یک جا
جعل فرموده است در یک جا خلق فرموده است در یک جا انشاء فرموده است بعضی را عطف بفاء کرده است
و بعضی را عطف بثم کرده است ~~و بعضی [illegible]~~ اینها همه حکمت دارند سبب دارند بی وجه
نیستند بی حکمت نیستند حکیم کار عبث نمی‌کند خلاصه اول گل بوده ایم بعد زان آن گل غذا شد پدر ما
او را خورد و آن غذا [illegible] در [illegible] نطفه‌ای [illegible] باشد حالا متحصل
شده‌ای آن وقت متحصل نبودی بعد زان آن نطفه در رحم مادر ریخته شد بعد زان این نطفه پدر و مادر
بهم رسیدند و علقه شدند مثل شیر که مایه بشیر بزنند و بسته بشود [illegible]
از این است که از دو آب [illegible] بعد زان در آن علقه نقطه‌ای پیدا شد
تا چند روز بعد از چند روز دیگر نقطه دیگر در میان آن بسته پیدا شد یکی طرف دست راست دیگری طرف
دست چپ بعد از چند روز دیگر یک نقطه‌ای دیگر پیدا آمد که این چهار نقطه باشد که آن نقطه وسطی دلالت
و نقطه طرف دست چپ طحال است و نقطه دست راست [illegible] دماغ که در سر
انسانست و نقطه چهارمی احاطه کرده است این سه نقطه را بجهت محافظت کردن آنها که این ناف باشد
بعد از آن در این علقه خط خط قرمز در هم پیدا شد تا چند روزی بعد زان آن علقه تمام خون شد
مثل پارچه گوشت سرخی بعد زان در آن پارچه خون خط خط گوشت [illegible] مضغه پیدا آمد بعد زان
آن خط خطهای آن خون [illegible] استخوان شدند بعد زان که استخوان شدند فکسونا العظام
لحما بالای آن استخوانها گوشت پوشیده شد تا او وقت مثل نباتات بودی که هر روزی نمو می‌کردی ولکن
بر همه اگر با این حالت مانده بودی هیچ مثل گیاه بودی ولکن نه با آن حالت تو را نگذاشتند بعد زان

ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین

بیان اینکه روح حیوانی از چه عمل آمده است

نفخ روح حیوانی در تو شد که هنوز انسان نشده ای حالا این روح حیوانی از چه عمل آمده است
در اینجا حکما و طبیعیها معطل مانده اند چونکه می گویند که این روح از این بخار عمل آمده است و این بخار
هم از روح عمل آمده است چون تا روحی نباشد بخاری نیست که می گویند روح موقوف به بخار و بخار
موقوف به روح اینست که معطل مانده اند ولکن ما می گوییم که این روح بقدرت پروردگار حکیم عادل
عمل آمده است و خلق شده است از جایی که عقلها حیرانند در او حالا بعد از آنکه روح در تو دمیده شد
بسه چیز احتیاج داری یعنی روح حیوانی که هنوز انسان نشده ای روح انسانی هنوز تا آن وقت
در تو دمیده نشده است خلاصه بسه چیز احتیاج داری مثلا آدم … سال هیچ تفاوت نمی کنی
همین طور آدم سی ساله بسه چیز احتیاج دارد همچنین در رحم مادر بسه چیز … احتیاج دارد
یا به هوا که شخص زنده بماند از این هواء و یا به غذا که طفل … و یا به حس و حرکت و رحم که …
بسته است که بقدر سر سوزنی سوراخ ندارد حالا این سه چیز احتیاج دارید همان وقتی که در شکم مادر
هستید یکی به … که متصل بدماغ جهت حس و حرکت و یکی به شریان که از آنجا هوا بیاید
و بآن روح حیوانی برسد و یکی به رگها که بآن رگها وقتی که آن خون حیض بعلت رسید از جا …
بشود همین اعضاء و جوارح بسبب رگها حالا خداوند سه پرده در اینجا … از برای تو هم
بعوض رگها و عصبها و شریان ما قرار داده است که این سه پرده این سه چیزی را که احتیاج
بآنها داری بسبب این سه پرده بعلاج آیند و بتو برسند ما از این صنعتهای کارهای فرنگی کمی
که زند دیگ است ایمان باو بیاوری ولکن تعجب از خلقت … نمی کنی دیده ای پاره از مردم از این
که … فرنگی ما دارند … را … کرده اند کیفیتشان را … کرده اند اینست که میخواهیم الان
تا آخر ماه از قدرتهای خداوند بگوییم که در خود ما خداوند آنها را خلق فرموده است خلاصه
… امروز گفتیم از خلقت خود ما تا وقتی که روح حیوانی بقدرة خداوند در ما … شد دیگر هم
کیفیتی دارد که فردا انشاء او را خواهیم گفت که حقیقة هیچ چیز را انفع بجهة مردم بعد از این …
اعتقاد بمعاد باین وابسته است و اعتقاد بمعاد با … میشود که اگر آن روز عظمت پروردگار را
بشنوی

بیان قصه صالح

بشنوی دلت خائف بشود و اما قصص انبیاء امروز میخواهیم قصه صالح را بگوییم که خداوند
قصه او را در قرآن بیان فرموده است و الی ثمود اخاهم صالحا و این خود صالح هم از ثمود
بود اینست که هر جا که پیغمبری از خود قوم است خداوند فرموده است اخاهم و هر جا پیغمبر از خود قوم
آن طائفه نبوده است خداوند بآن اسم … از لفظ اخ … فرموده است و این صالح شانزده
ساله بود که مبعوث به پیغمبری شد حالا این قصه صالح را که می گوییم نه منظورم قصه خوانیست منظورم
عبرتست لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب حالا این کیفیت قصه صالح را … نقل فرموده اند
… مخلوقات که جبرئیل این حکایت صالح را نقل کرده است بجهة پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه
حالا میخواهیم بیان کیفیتی که جبرئیل آن کیفیت را نقل کرده است بجهة پیغمبر همان کیفیت را بگوییم
این صالح بعد از آنکه مبعوث به پیغمبری شد تا صد و چهار سال … مردم را موعظه کرد و احدی
ایمان باو نیاورد که تا صد و بیست سال که از عمر شریفش گذشته بود که صد و چهار سال او موعظه کرد
یک نفر ایمان باو نیاورد حالا جای آنست که صالح صد و چهار سال موعظه بکند احدی دست
از بتها بر ندارد پس ما چه قدر … بکنیم که موعظه بکنیم و مردم هدایت بشوند حقیقة اینها …
… که تو موعظه بکنی چه گوش بدهند چه گوش ندهند تا آخر صالح باینها گفت بیایید و کار
… بکنید گفتند قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهانا ان نعبد ما یعبد
آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب گفتند تو میخواهی ما دست از دین آبا و اجداد مان برداریم
و این نمیشود خلاصه هر چه کردند … اذیت می کردند حتی بعضی اوقات باو می گفتند …
حضرت نوح که با این قسم او را اذیت بکنند … چون صالح چندان اذیت می کردند
آخر باینشان گفت بیایید قراری بدهیم من خواهشی از خدایان شما می کنم اگر خواهش مرا
بر آورده کرد من هیچ … اعتقاد … و با شما باشم و هر چه میخواهید … خدای
طلب کنید اگر شما بخدا … بدین من شوید و دست از خدایان خود بردارید این بود که گفتند
حرف خوبی زده است و انصاف داده است … ما این حرف را قبول داریم و عده ای قرار دادند

قرار دادند که فلان روز جمع ایم و این قرار را بجا می‌آوریم بمهلت وعده رسید صالح آمد و این هفتاد نفر را
انتخاب کرده بودند که اینها بزرگانشان بودند گفتند هر چه اینها کردند ما هم قبول داریم اگر اینها هم ایمان آوردند
ما هم ایمان می‌آوریم اگر نیاوردند ما هم ایمان نمی‌آوریم خلاصه صالح آمد و از اینها پرسید که حالا ای
صالح هر چه میخواهی از خدایان ما طلب کن صالح رو بشان کرد و به بزرگ اینها گفت از این هفتاد نفر پرسید
که این چه اسمش است گفتند مثلا فلان صالح هر چه صدا زد دید که حرف نمی‌زند دیگری را صدا
زد دید هم حرف نمی‌زند آخر طلا روح دارد که حرف بزند خلاصه آن هفتاد نفر بصالح گفتند که خدایان
ما از تو بدشان آمده است ما خودمان اصرار از آن خواهش می‌کنیم خودشان آمدند هر چه خودشان را
بخاک انداختند تضرع کردند که ما را پیش صالح خجالت مده هیچ صدای از اینها بیرون نیامد خود یعنی
میخواستند این بتها چه بلو بند طلا و نقره حرف می‌زنند یا چوب خلاصه خجل شدند صالح باشان گفت
بیایید شما از خدای من خواهش بکنید آمدند صالح ایشان را در میان کوهی برد باشان فرمود
که هر چه میخواهید از خدای من خواهش بکنید اینها گفتند که ما شتری میخواهیم سرخ مو که کرکش هم زیاد
باشد و چشمهایش چه نور باشد و گوشش چه نور باشد و جاییکه این گوشش تا آن گوشش یک بعد
باشد که ربع فرسخ باشد و آبستن هم باشد و ده ماهه هم باشد نه ماهه و از میان کوه بیرون
بیاید صالح باشان گفت حالا خیال می‌کنید که چه بزرگی خواهش از خدای من کرده‌اید خداوند
بخواهد مثل این چه گنجی خلق نماید چه شتری با این صفات که میخواهید ولیکن یک شرطی دارد
شرطش اینست که ایمان بیاورید اگر ایمان نیاوردید عذاب بر شما نازل می‌شود و مستعد عذاب
بشوید قبول کردند صالح دعا کرد دید از میان همان کوه سر در کرده شتری پیدا شد با همان صفات
و شروع کرد بعلف خوردن تا آنکه تمام آن شتر از میان کوه بیرون آمد ایستاده ماهر سرخ رنگ
کرکش زیاد هم داشت و جاییکه در گوشهای او ربع فرسخی بود حالا بعضیها هستند که کاست
تعجب می‌کنند که چه طور می‌شود که از کوه بچه شتری بیرون بیاید خبر نیستی ملکه نگاه بحقیقت خود
بابی بر خلقت تو عجب ترات یا خلقت شتر از میان کوه تعجب دارد بصالح گفتند یک چیز
دیگر میخواهیم

دیگر میخواهیم از خدای تو میخواهیم که حالا بزاید این شتر فورا زایید بچه ای شروع کرد بشیر خوردن این
هفتاد نفر گفتند که ما ایمان بتو آوردیم و میرویم بطائفه‌مان می‌گوییم که ایمان بیاورند هنوز بطائفه نرسیده که
شصت چهار نفر اینها برگشتند گفتند که صالح چشم بندی کرده است ما نمی‌خواهیم دست از دین آباء و اجداد
بر داریم و بیاییم بدین صالح بگیریم تا وقتی که رسیدند بقومشان یک نفر دیگر از آن
شش نفر هم گفت که من دست از دین آباء و اجدادم و بدین صالح بگیرم خلاصه پنج نفر از آن هفتاد
نفر از طائفه ثمود تنها ایمان آوردند و وقتی که آن پنج نفر آمدند در طائفه ثمود با صحاب ثمود گفتند
که ما حقیقتش اینست که دست از دین آباء و اجدادمان بر نمی‌داریم حالا چه قدر شخص باید دلش بسوزد که اینها
با این معجزه ما گفتند که دست از دین آباء و اجدادمان بر نمی‌داریم ولکن حالا مردم دست از دین آباء
و اجدادشان با آنکه چیزی برپا دارند پدرشان مسلمان مادرشان مسلمان بلکه هفتاد پشتشان
بوده است حالا خودشان میخواهند کافر بشوند اقلا تعجب دین پدرشان را داشته باشید باز هم خوب
خلاصه ایمان باو نیاوردند و این شتر با آن نور بود در میان طائفه ثمود قرار بود که این شتر یک روز
همه آبشان را بخورد و یک روز هم اینها بخورند مثلا ایشان یک چشمه ای بود که یک روز این
ناقة الله تمام آب آن چشمه را می‌خورد و یک روز شیر بانها میداد که تمام اینها را از شیر سیراب می‌کرد راضی
نبودند که آب را بناقه بدهند و بعوض آب شیر باشان بدهد آخر گفتند ما این را باید
بکشیم هر کس راضی گفتند که هر در ناقه صالح را پی بکند بتو جایزه می‌دهیم قبول نمی‌کرد آخر آمدند
عذار را دیدند و این عذار معشوقه ای داشت قطام نام آمدند قطام را دیدند با او حرف زدند
که بعذار بگو اگر میخواهی مطلبت حاصل شود باید ناقه صالح را پی بکنی عذار که قبول کرد آمد سر راه
ناقه را گرفت شمشیری حوالهٔ او کرد آن شمشیر رد شد و دوباره شمشیری باو زد و او را پی کرد مسلم
مردم دیدند که عذار ناقة الله را پی کرده است آمدند و گوشت او را بردند بچه ناقه گریخت در میان کوه
و خبر بصالح رسید که ای صالح اینها بلوا کردند آیة الله را پی کردند و گوشت او را خوردند ولکن اگر
باز تو به بکنید از تقصیراتی که کردید من شما را تا سه روز مهلت می‌دهم و اگر بعد از سه روز ایمان نیا

حالا اینها با این
معجزه ما گفتند
که دست از دین
آباء و اجداد
بر نمی‌داریم

بنا در روایت عذاب را بر شما نازل میکنم و نشانه عذاب اینست که روز اول رنگ شما زرد میشود روز دوم
سرخ میشود و روز سیم سیاه میشود روز اول برخواستند دیدند که همه رنگهای ایشان زرد شده است
گفتند اگر ما را صالح بکشد دست از دین آباء و اجداد مان برنمیداریم و دو مبالغه روی صالح بکشیم روز
دویم رنگ ایشان سرخ شد و روز سیم سیاه شد آخر روز سیوم که معلوم شد که ایمان نمی‌آورند
جبرئیل آمد و در میان اینها نعره‌ای کشید که از صدای نعره او بیسلطه العین همه هلاک شدند
و آتشی از آسمان آمد و ایشان را سوخت بقسمی که اثری از اینها باقی نماند حالا همچنانکه ناقه صالح
آیة الله بود همچنین حضرت امیر المؤمنین آیة الله بود و السلام علیک یا آیة الله و در وجه تشبیه حضرت
امیر به ناقه صالح چند وجه این تشبیه دارد از انجمله همچنانکه ناقه صالح منفعتش بهمه مردم میرسید
همچنین حضرت امیر المؤمنین هم منفعتش بهمه مردم میرسید و دیگر همچنانکه پی کننده ناقه صالح
شقی ترین اولین است همچنین ضربت زننده حضرت امیر المؤمنین شقی ترین آخرین است همین را حضرت
پیغمبر در همین ماه بحضرت امیر المؤمنین فرمودند باو فرمودند که یا علی در این ماه شقی ترین آخرین
ترا ضربتی میزند در محراب عبادت همچنانکه شقی ترین اولین ناقه صالح را پی کرد حضرت
سید الشهداء مثل جد بزرگوارش تشبیهی فرمودند به بچه ناقه صالح پیغمبر تشبیه بخود ناقه صالح
فرمودند و حضرت سید الشهداء تشبیه به بچه ناقه صالح فرمودند در چه وقت این تشبیه را فرمودند
در روز عاشورا این تشبیه را فرمودند در وقتی که علی اصغر را بروی دست گرفته و او را در حضور میان
آورده فرمودند ای مردم نگاه بکنید بحق قسم این طفل از تشنگی لبهایش کبود شده اندک
قطره آب باین طفل بدهید یکی از اینها تیری انداخت و آن تیر بگلوی نازک مطهر او رسید حضرت
دست خود را زیر گلوی او میگرفتند چون پر میشد باسمان میپاشیدند و عرض کردند
خداوندا این طفل هم کمتر از بچه ناقه صالح نیست آن وقت این تشبیه را فرمودند لا حول ولا قوة الا بالله

بسم الله الرحمن الرحیم
المجلس الحادی عشر

المجلس الثانی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

امروز چون قدری آب از دهن و دماغ می‌آید لهذا موعظه را تخفیف میدهیم و به نقل مسائل
نماز جماعت [illegible] میپردازیم از جمله مسائل نماز جماعت اینست که اگر کسی آمد
و دید که امام به رکوع رفته است اینجا اگر میداند که بامام میرسد نیت بکند و ملحق بامام بشود
و اگر شک دارد که نمیداند اگر تکبیر گفت به نیت جماعت آیا بامام میرسد یا نمیرسد
که شک دارد در رسیدن بامام اینجا باید نیت بکند قربة و تکبیر بگوید باین قسم نیت بکند
که اگر بامام رسیدم جماعت و اگر نرسیدم فرادی قصد تردید بکند که اگر بامام رسیدم جماعت
و اگر نرسیدم [illegible] حالا این را هم باید بدانید که [illegible] چه وقت در رکوع بامام
ملحق میشود ما عدم وقتی بامام میرسد که در حال سر از رکوع برداشتن نباشد اگر [illegible] رسد
لکن هنوز در رکوع سر برداشتن از رکوع نباشد باز رسیده است بامام و فضیلت نماز جماعت را درک
کرده است و اگر کسی وقتی رسید که امام مشغول تشهد است این مسئله خیلی اتفاق میشود
و اکثری از ندانستن این مسئله محروم از فیض جماعت میشوند بخیال اینکه به رکوع نرسیده است
دیگر فضیلت و ثواب نماز جماعت را نمیتوان درک کرد و لکن چنانچه اگر کسی وقتی رسید که امام مشغول
تشهدات است اینجا شخص تکبیر بگوید بنشیند مشغول تشهد بشود متابعة للامام بعد از آنکه امام سلام را
داد آنوقت برخیزد و حمد و سوره بخواند و دیگر ضرر به تکبیرة الاحرام ثانی نیست همان تکبیرة الاحرام
اول کفایت میکند خداوند عالم ثواب نماز جماعت را بشخص میدهد و اما اگر امام مشغول سجده است

انجام تکبیرة الاحرام را بگوید و با امام بسجده رود و متابعت بکند امام را تا وقتی که امام سلام بدهد
بعد از آن برخیزد و بدون تجدید تکبیرة الاحرام شروع بخواندن سوره حمد بکند و نماز را بهمین
طریق تمام بکند بار ثواب نماز جماعت را او درک کرده است ولکن احتیاطاً اعاده نماز است بقصد
احتیاط در صورتی که امام مشغول تسبیحات است حالا این مسائل که گفته شدند اینها همه دلیلند
بر فضیلت نماز جماعت اینها همه تاکیدند مسئله دیگر که این هم دلیلست بر فضیلت نماز جماعت
هر گاه شخصی آمد داخل مسجد شده دید که امام در رکوعست و اگر بخواهد بیاید ملحق بصفوف
بشود او رکوع امام را نمی کند اینجا جایز است که نیت بکند و تکبیر بگوید [illegible] الله اکبر
~~[illegible] ملحق [illegible] کند بعض [illegible]~~
دیگر یا در حال رکوع خودش را بصف برساند یا بعد از آن که سر از رکوع برداشت حالا بر بعضی
وقتی که میخواهد خود را بصف برساند راه برود تا وقتی که بصف برسد یا اینکه یا ما بین را [illegible]
بلند که کلمه قدم بردارد و ظاهر اینست اگر که لازم نیست اینکه یا ما را بلند [illegible] راه برود تا وقتی
که بصف برسد اما اینها همه [illegible] بلند [illegible] نماز جماعت [illegible] کسی که خودش
تنها در نماز جماعت [illegible] بایستد که اخر [illegible] باشد مثل کوسفندیست که از گله جا مانده باشد
او [illegible] شخص در میان مردم بایستد بفضیلتش بیشتر است حکمت فضیلت نماز جماعت
یعنی چه که ما بعقل ناقص خود [illegible] فهم اینست که اخر در نماز جماعت در میان مردم [illegible]
بر شود که نمازش [illegible] مقبول باشد نماز امام بطفیلی او [illegible] و چون خداوند نمی آید نماز
او را قبول بکند نماز ها را رد بکند چون [illegible] معامله حقیقة با همی کرده است و این خودش
مسئله ایست که اگر کسی چیزی را خرید قدری از او خوب است قدری بد است حالا نمی تواند همی
خوب آن جنس را بر دارد و بد او را رد کند یا باید تمامش را قبول بکند یا تمامش را رد بکند
~~این نماز [illegible] است [illegible] بعضی [illegible]~~
روی هم است یا باید تمامش را قبول بکند یا تمامش را رد بکند و الا بعض خوبش را قبول

بلند

بلند و بعضی بعضش را که بدست رد بکند جایز نیست [illegible] خداوند این قمار را بجهت [illegible]
بنده کان نمی بدهد اگر خودش هم باید همه نماز ها را قبول بکند هم خوب را هم بد را که ممکن است
که نماز خوب را قبول بکند و نماز بد را رد بکند پس حالا هر جمعیت بیشتر است بهتر است چون احتمال
کلی پیدا کرد در این همه جمعیت یک نفر باشد که نمازش مقبول بشود مسئله دیگر هر گاه ماموم صدای
امام را اصلا نشنود نه صدا و نه همهمه اش را چون ماموم مثلا یک دفعه جای ایستاده
که صدای امام را میشنود یا همهمه امام را اینجا لازم نیست که ماموم حمد و سوره را بخواند
و اما اگر جای دور است از امام که همهمه امام را هم نمی شنود اینجا باید ماموم حمد و سوره را بخواند
[illegible] لکن نه بقصد وجوب بلکه به نیت قربة مطلقه یعنی بقصد اینکه اگر خداوند حمد و سوره این
میخواهد این حمد و سوره بعوض حمد و سوره قرائتش بشود و اگر نمیخواهد قرآن قرائتش بشود
چون جایز است در نماز قرآن خواندن در نماز جهریه و اما در نماز اخفاتیه مثل ظهر و عصر
اینجا بدون شک لازم نیست بر ماموم قرائت حمد و سوره اما جایز است یا جایز نیست ظاهر جواز
ولکن احوط ترک است و مستحبست از برای او اشتغال به تسبیح و تحمید و صلوات بر محمد و آل محمد
مسئله دیگر واجبست که ماموم متابعت امام بکند در افعال پس اگر ماموم پیشتر از امام سر از رکوع
برداشت یا از سجده ~~[illegible] رکوع یا سجود [illegible]~~ اما اگر این پیشتر از روی عمد بوده
~~که عمدا پیشتر از امام سر از رکوع یا از سجده برداشته است یا داخل رکوع یا سجود شده است~~
در این صورت از جماعت بلا شک که خارج شده است و نمازش فرادا است حالا اگر بخیال نماز
جماعت نماز را تمام بکند هم عیبی ندارد مسئله ماموم سر را از رکوع پیشتر از امام برداشت دیگر از جماعت
بیرون رفته است و فرادا شده است لکن اگر بخیال جماعت نماز را تمام بکند باز نمازش صحیح است
لکن اگر جای باشد که باید ماموم حمد و سوره بخواند که بخیال جماعت حمد و سوره را نخواند مثلا
در رکعت سیم ماموم سر را عمدا پیش از امام برداشت حالا دیگر از جماعت بیرون رفته و فرادا محقق
میشود حالا اگر نماز را بخیال جماعت تمام کرد نمازش صحیح است و اما اگر در رکعت اول عمدا سر را

از سجود بلند از امام برداشت و خود ش نمی داند که باید در این صورت نیت انفراد بکند بخیال جماعت نماز را تمام کرد نمازش باطل است چونکه باید حمد و سوره را بخواند و این بخیال جماعت ترک قرائت حمد و سوره کرده است حالا یک مسئله می آید در جماعت که در صف اول چند نفر نماز قصر بلند حالا همینکه آنها سلام دادند باید آنکسانی که این طرفند قصد انفراد بکنند و اگر قصد انفراد نکرد و بخیال جماعت نماز را تمام کرد نمازش صحیح است

و اما اگر سهوا پیش از امام سر از رکوع برداشت یا بخیال اینکه امام سر از رکوع برداشته است یا بخیال تکبیر گفتن شنید که هنوز امام سر از رکوع بر نداشته است ماموم بخیال اینکه اینکه صحیح تکبیر را گفته است اینجا بعضی از علماء رضوان الله علیهم فرموده اند که باید قصد انفراد بکند یا باید اینکه باشد تا امام سر از رکوع بردارد و لکن جز دو مرتبه برکوع برود بقصد متابعت امام اینجا و لو زیاد کردن رکنی عیبی ندارد و اما در سجده زیاد کردن رکن عمل نمی آید و اما اگر سهوا پیش از امام برکوع رفت و معلوم شد که امام برکوع نرفته است اینجا کسی را در رکوع بخواند و لو یک سبحان الله باشد و سر را از رکوع بردارد دو مرتبه بقصد متابعت با امام برکوع برود نمازش صحیح است اینجا رکن زیادی عیبی ندارد و اما نماز میت اولا اینکه واجب است بر هر شخص بالغ و عاقل بشرط اینکه جز بر همه نماز میت واجب است و لکن اگر کسی نماز میت را کرد از دیگران این بار ساقط می شود و اگر نکرد همه واجب است بر همه دانستن نماز میت و این نماز میت اشکالی ندارد پنج تکبیر است که اینها بعوض ارکان است و اینست که در تکبیر اول باید نیت بکند که این تکبیر اول است در تکبیر دوم نیت بکند که تکبیر دوم است و همچنین اینست که اگر کسی تکبیر سیوم را گفت بنیت تکبیر سیوم و شروع بدعا خواندن کرد بعد خاطرش آمد که تکبیر دوم را نخوانده است اینجا چه کند اگر تکبیر دوم را سیوم را تمام کند بعد تکبیر دوم را بنیت تکبیر بخواند مرتبه هم بخوانند و اگر دو مرتبه بگوید و تکبیر دوم را بخواند رکنی زیاد کرده است این مسئله محل خلاف است خلاصه همین نماز میت پنج تکبیر است بعد از

تکبیر اول

حالا یک چند مسئله لازم است که متعلق به نماز میت صحیح است بلکه اینها گفته شد اینها اصل این نماز میت از جمله چیزهای میت کردا است

تکبیر اول شهادتین باید خوانده بشود بعد از تکبیر دوم صلوات را باید خواند اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از تکبیر سیوم طلب مغفرت باید کرد از برای مؤمنین و مؤمنات که بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات بعد از تکبیر چهارم دعا از برای میت باید کرد و در دعای از برای میت همین کفایت می کند که بگوید ~~ان~~ شخص بگوید اللهم اغفر لهذا المیت لهذه یا لهذا اینها هم کفایت می کند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بگوید لهذه یا لهذه المیتة و اگر عربی نداند دعا را فارسی بخواند اما شهادتین که میداند صلوات را هم میداند بعوض اللهم اغفر للمؤمنین بگوید خداوندا بیامرز مؤمنین و مؤمنات را و بعوض اللهم اغفر لهذا المیت بگوید خداوندا بیامرز این میت را و اما اینکه که با امام نماز میت می کند باید بقصد وجوب بکند چونکه تا نماز میت را کسی نخوانده است کسی بر همه واجب است و اما اگر کسی در تکبیر دوم امام رسید اینجا ماموم تکبیر اول را بگوید و شهادتین را بخواند امام تکبیر سیم را می گوید این تکبیر دوم را بگوید و صلوات را بفرستد خلاصه نیت جماعت بکند و لکن امام تکبیر در پنجم ~~ماموم~~ تکبیر اول ~~امام تکبیر~~ پنجم است ماموم نیت تکبیر دوم بکند امام که تمام شد اینجا اگر طول دارد برداشتن میت هیچ ماموم نماز را تمام بکند با دعاها و اگر نه اما فارغ شد میت را بر میدارند ماموم تکبیرات را بگوید بدون دعا و اگر آن میت طفل است در تکبیر چهارم دعا جهت پدر و مادرش بکند و لکن فرق نمی کند آن میت چه شیعه اثنا عشری باشد چه سنی باشد که اگر آن میت سنی است باز هم واجب است نماز را بکنند مثلا بعوض دعا برای او بخوانند اللهم اغفر للذین آمنوا الی آخر و لکن میت هرگاه و مسلمان کافر باشد جایز نیست نماز بر او مثلا هرگاه ~~مسلمان مرتد شد کرد~~ اینجا بعضی گفته اند که توبه اش قبول نمی شود و لکن چیزی اگر توبه حقیقی بکند توبه اش قبول می شود که از کشتن امام نمی گذرد و لکن توبه اش قبول می شود مرتد مثل استهزاء بکند کلام خدا را که استخفاف بکند او یا از امورد دینیه را حتی هو مستحبی از مستحبات را رد بکند مرتد می شود زنش بر او حرام است باید بعد از توبه زنش چهار ماه و ده روز بنشیند دو مرتبه او را عقد بکند که دو مهر بدهد اسفی می آید مهر یک از اول

حالا در واجب بوده نماز میت فرق هم

و همچنین هرگاه مرتد باشد و بهمان حال ارتداد بمیرد و اما هرگاه مسلمانی مرتد شد کرد و کشته و بعد از آن توبه کرد

مهری از بابت عقد دوم حالا اینجا چند سؤالند که باید انها را با جواب هر کدام بیان بشود س

اگر زن راضی نباشد که دوم بخواهد او را عقد کرد ج راضی نیست حرفی بهیچ عقد نشاید زن دیگر بگیرد و اما

اگر زن مرتد شد بشوهرش حرام نمی‌شود دلیل و دلیل و بعد گفتم زن را شوهر حرام می‌شود و هم مالش

مال وارث می‌شود که شیء ابداً حکمت و دلایل است س اگر کسی پیغمبران سابق را هم استهزاء

بکند هم مرتد میشود یا نه ج ظاهراً بشود که مرتد می‌شود خصوص انبیائی که معلوم باشند مثلاً حضرت

موسی عیسی و غیر ذلک س استخفاف حضرت فاطمه موجب ارتداد است ج بلی حالا استهزاء

غیر از سب است اگر کسی فرض کنیم یکی از ائمه را یا قرآن را سب کرد واجب است همان کس اورا

بکشد دلیل ارتداد که استخفاف بدین یا بمذهب حتی بمجتهدی دین [illegible] یا امام یا نائبش

بکند س مجهول الحال یعنی کسی که معلوم نباشد که مرتد است یا خیر نماز او را واجب است بکنند یا خیر

ج ظاهر وجوبست دلیل بعرض اللهم اغفر لهذا المیت بگوید اللهم اغفر للذین امنوا و اتبعوا سبیلک

~~سؤال دلیل در نماز میت وضو واجب نیست بلکه جنب هم بتواند نماز میت را بخواند~~ س

~~که خلاصه مرتد اگر توبه کرد ظاهر است که توبه اش قبول است~~ و اگر کسی بگوید من میدانم نماز

واجب یا روزه واجب دلیل میخواهم یا نمی‌کنم انجا که معصیت کرده است و الا مرتد

نمی‌شود و اگر العیاذ بالله بگوید نماز چه چیز است یا روزه چه چیز است مرتد می‌شود و اگر

بهین حالت ارتداد مرد واجب نیست نماز بر او بلکه حرام است ~~نزد دفن او جایز نیست~~ غسل او

و تلقین او و دفن او در مقبره مسلمانان و هر روز ذا الهوای از کیفیت خلقتمان گفتیم که تعجب

بکنید از حکمتهای بالغ خداوند بیچاره ابتداء خلقتمان گفتیم که سلاله من طین باشد یعنی جوهر طین

که خداوند تعالی ادم را از جوهر و خلاصه طین خلق فرموده است سلاله من طین یعنی خلاصه و جوهر

طین حالا میشود که خداوند عالم همان حضرت ادم را تنها از جوهر طین خلق فرموده است باشد و ما را

از نطفه و میشود که همه مان را از طین خلق فرموده باشد اما خلقت حضرت ادم از طین معلوم است

و اما خلقت خودمان از طین چون ما از نطفه عمل امده ایم و آن نطفه از غذا عمل می‌آید که شخص

همینطور غذائی

گراد از کند پدر بخورد با شد

همینطور غذائی خورده و در معده بهاضم پنجمی نطفه میشود و این غذا از آب و طین عمل می‌آید هم غذائی که از اول

ولد بخورد نباشد از آب و طین عمل می‌آید پس معلوم شد که ما همه از طین خلق شده ایم بعد بقدرت کامله رب

العالمین از جوهر طین خلاصه از ابتدا که سلاله من طین گفتیم تا وقتی که مضغه مضغه شدیم تا وقتی

که روح حیوانی در ما دمیده شد بعد از آن چه بود غذا بما رسید چون بهوا رسید چه بود در اینجا

که بازی بازی کرد اوقتی بما در ما هم رسید تا وقتی که ما بحد حکم طفلا ~~تا اوقتی~~ که بیرون امدیم از شکم

مادر تا اوقت هم هنوز روح انسانی نیامده است و روح تا اوقت در ما نیامده بود بلکه روح

طبیعی که روحی باشد که سبب آن روح نمو و ترقی می‌کردیم و یکی روح حیوانی که باعث حس و حرکت باشد

هنوز وقتی که از شکم مادر بیرون امده بودیم باز هم روح انسانی در ما نیامده بود که این اول

مطلب مات که چه بود طفل وقتی که بیرون امده ایم روح انسانی بار ملحق میشود و چه وقت ملحق میشود

همینطور شخص و ملحق میشود و چه میشود حالا ملاحظه بکن قدرت کامله پروردگار خداوند را که تا در انجا

بودیم بچه قسم بتو غذا میداد و حالا که بیرون امدیم یعنی از آن روزی که روح حیوانی

در ما دمید از همان روز در سینه مادرت دو ظرف غذا ایجاد کرد یکی بعوض اب باشد و یکی بعوض نان

و در این دو ظرف یک خاصیتی قرار داد که همینطور این خون بحیض در انجا رفت و عروج و صعود

کرد یک شیر سفید خالصی ادرار کند بجهت غذای طفل ما این خون بحیض متعفن بقدرت کامله

خداوند سه حصه می‌شود یک حصه اش جزو بدنش گرفته میشود و غذای طفل میشود و باز طفل میرسد

تا وقتی از شکم مادر بیرون بیاید و یک حصه اش داخل پستانها میشود که شیر سفید طاهر میشود و یک

حصه اش وقتی که طفل بیرون می‌آید بهمراه طفل می‌آید که آن را خون نفاس می‌گویند حالا برادر ملاحظه کنید

ابا همان خدائی که پستانها را مسخر بدنها قادر نبود که رزق ترا خلق بفرماید و تو را رزق بدهد حالا

~~قادر نیست~~ که وقتی ناخوشم از حرام بد اقلام ادم [illegible] که تا وقتی که بدنیا امدی شیر و ~~غیر~~ بلکه نانشیر

خوردن حالا قادر نیست که ترا رزق بدهد یعنی العیاذ بالله این خدا غیر از آن خداست یا از قدرتش

افتاده است آن وقتی که در شکم مادر بودی و بعد که بیرون امدی قادر بود که ترا رزق بدهد حالا

قادر نیست که گویی تا خودم از حرام پیدا نکنم ادم نمی گذرد اطلاق تربیت بکند و بنا بر ان ندارد ما حق تربیت
نمی گوییم که همه چیز ما از اوست با او چیزی ما داده است اطلاق حق تربیت ان وقتی که در شکم مادر
بوده ایم خود دارد یا این راهم ندارد الله ابقه رحق تربیتش با او رفتار بکنیم و حالا که خداوند همیشه
مربی ماست و ما خود مان غافلیم قدر را حساب نمی دانیم اینست که در دعا ماست یا رب یا رب
یا رب حتی تنقطع النفس یعنی خداوندا ما اقرار داریم که تو ما را تربیت کرده ای تا نفس بریده بشود
یعنی تا رمق هست اقرار بتربیت تو ما داریم حالا بیایید ببینیم یک راهی و رابطه ای با خداوند
پیدا بکنیم که وقتی که ما را در ان شکم مادر بزرگ بردند باز ما را خداوند تربیت بکند با ان نعمتهایی که
از برای بنده کان مؤمن در انجا مقرر نموده اند فروح و ریحان و جنة نعیم حقیقة در این شکم مادر
بزرگ احتیاج بهم داریم چون ماندن ما در شکم این مادر نه ماه است نه نه سال
نه صد سال نه هزار سال نه هزار هزار سال خدا میداند که در شکم این مادر چه قدر
خواهیم ماند اخر در این شکم مادر بزرگ که هستیم بودیم امدیم بجایی که بدر رو مادر رخت در خته بودند
ولکن در این شکم این مادر باید ما رختها را بگذاریم و برهنه برویم انجا از سر تاریکی بروشنایی امدیم
کان فی الرحم فی ظلمات ثلث و لکن در اینجا باید از روشنایی رفت به تاریکی یکی تاریکی قبر یکی ظلمت
لحد دیگر تاریکی که این از ان دو تاریکی بد تر است انجا خود مان تنها بودیم مادر را اورده
باشیم هم بد رها در ولک حالا باید همه مردم را اسباب ما را از تنهایی مادر را اولاد را
همه را باید گذاشت ورفت و خود مان تنها برویم حالا نمی خواهی در همه جا یک خداوند بار زبیت
باشد و روز را تربیت بکند او روز همین قدر را ز کیفیت خلقت خود مان اکتفا می کنیم

~~از خصوصیات حضرت ابراهیم ... انبیا را بگوییم~~
~~خصوصیات حضرت ابراهیم اینست ...~~
~~که ... همی عالم را ... بود گفت ...~~
~~واد کرنا ... ازان ...~~

واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و رفعناه مکانا علیا

خلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق

حالا بیاییم یک قدری هم در قصص انبیا حرف بزنیم و ... بخوانیم احوالات حضرت ادریس را بگوییم

مکانا علیا بدانید که ادریس جد نوح بوده است یعنی نوح بدو واسطه با ادریس می رسد
ادریس پیش از انکه نبی که پیغمبر بشود چون ملهم پیغمبری که بدنیا امده بود پیغمبر بشود ملهم بعد
از مدتی مگر حضرت پیغمبر که میفرماید کنت نبیا و ادم بین الماء والطین خلاصه ادریس گویش
بملاقات مبلوه کننده باید اینها خالقی داشته باشند وجا باید شباهت خالق اینها بکنیم ... که
از خداوند خواهش کرد که یک ما دی وراه نمایی از برای دهم ما قرار بده این بود که وحی رسید بطه
با ادریس بعد از ان که وحی بار رسید چند نفر ایمان با او اوردند خلاصه یک روز پادشاه ان ولایت
می رفت شکار در بین راه با غی بنظرش امد ما زان باغ خیلی خوشش امد پرسید که باغ از کیست
با وگفتند که از ~~...~~ رافضیان ادریس چون قوم ادریس را رافضی می گفتند
او پادشاه همین که این را شنید فرستاد صاحب باغ را اوردند پادشاه با وگفت بیا و این
باغ را به بخش ان شخص قبول نکرد باو گفت او را بفروش قبول نکرد این بود که پادشاه رفت
شکار و از شکار هم بر گشت بخانه دلگیر بوده زنش از او پرسید که چرا غمناکی پادشاه حکایت را
از برای زنش نقل کرد ان زن گفت نه دل گیر مشو نه هم غصه بخور بفرست او را بیاورند و باغ را
از او بگیر پادشاه گفت چه نوع می شود مردم مرا بدنام می کنند زن با وگفت حالا من می کنم که قتل
او واجب بشود بعد از ان باغ او را تصرف بکن این بود که ان زن رفت و قوم خویشهای
خود اموخت بر انکه بیایید شهادت بدهید بر انکه این مرد رافضی است این بود که قوم خویشهای
زن پیش پادشاه امدند شهادت دادند که این مرد رافضی است این بود که پادشاه کشت
ان مرد را کشت و باغ او را غصب کرد این بود خطاب بحضرت ادریس رسید برو بپادشاه
و با و بگو این مرد را کشتی و باغ او را غصب کردی البته خون خانه تو را خراب می کنم پادشاهی را
از دستت می گیرم و گوشت زنت را بخورد سگها این بود که حضرت ادریس امد پیش
پادشاه و با و کیفیت را گفت پادشاه نشنید گفت زنش با و گفت که این خودش را هم باید کشت
تا انکه ... ادریس فهمید گریخته رفت در کوهی مشغول عبادت شد و نفرین کرد

بترسید که باران از ایشان قطع شد و ملک ناخودم استدعا بکنم این بود که خداوند استدعای ادریس را
قبول کرد و تا مدت بیست سال باران از ایشان قطع شد آن پادشاه هم خودش از خواب شد
و ضایع او رفتند گوشت بدن زنش را هم ... خلاصه حضرت ادریس در آن کوه که بود هر روز
طعام از بهشت برای او می‌آمد خلاصه بعد از مدت بیست سال قوم ادریس گفتند می‌رویم دعا کنیم
خداوند ~~...~~ ادریس ... می‌رویم خودمان دعا کنیم خلاصه خداوند وحی فرستاد
با ادریس که دعا کن از برای قوم‌ات ... که تا تو دعا نکنی باران نبارد ادریس
تقریب تامل داشت در دعا کردن خطاب باو رسید که هر وقت نان بیدا کنی سه روز طعام
از برای او نیامد عرض کرد معلوم است رزق من قطع شده است وحی باو رسید چه تو رنجیده است
سه روز طعام از برای تو نفرستادم دست پاچه شده‌ای و حال آنکه از نفرین تو حالا بیست سال
که باران بر ایشان نباریده است ایشان بنده من هستند چرا نرفتی دعا کنی و دعا نکردی دیگر حتی
طعام از برای تو نمی‌فرستم حضرت برو حاصل کن این بود که از کوه ادریس پایین آمد رفت
یک خانه‌ای دید یک زن دو قرص نان پخته و یک طفل در آنجا ... گفت ای زن
یک نان را به من بده من مهمان توام باو گفت که ادریس نفرین او تو دیگر ... است که ما نتوانیم
نان بداریم ادریس باو گفت پس یک نصف نانی ... این بود که تا آمد زن نان را از طفل بگیرد
آن پسر افتاد و مرد زنکه خراشت و باو گفت بلند ادریس باو گفت تو ساکت بشو طفل را زنده می‌کنم
این بود که دعا کرد طفل زنده شد آن زن رفت ... ادریس است این ادریس است مردم دور
او را گرفتند بایشان گفت که باید پادشاه با قشون و لشکر همه با پای برهنه بیایند و از خدا بخواهند
بلند دعا کنم پادشاه گفتند اول مضایقه کرد بعد از آن قبول کرد این بود آمدند با پای
برهنه و ادریس دعا کرد باران آمد بقسمی که تمام صحراها پر از آب شد حالا مناسبت دارد
حکایت ادریس با حکایت ما ... که عرض کنم خداوند حضرت ... که ارحم الراحمین
حالا مدتی این چند سال که ما ~~...~~ خداوندا تو ارحم الراحمینی رحمت را بر ما نازل

کرم ارحم الراحمینم بیامرز

... مبتلا هستیم بناخوشیهای باطنی
از ما

بلی

بلی دو دلیل حکایت حضرت ادریس مناسبت دارد با مصیبت حضرت سید الشهدا چونکه مصیبتی
که برای ادریس رسید بیک ... حضرت سید الشهدا رسیده است ... و تفاوت این است که در حکایت ادریس پادشاه
فرق است مابین ادریس و سید الشهدا
با سر برهنه پای برهنه آمد پیش ادریس و حضرت سید الشهدا خودش آمد در مجلس یزید با عیال
اطفال با سر برهنه با لباسهای کهنه ... حالا ... که ... تنها بود در خرابه یزید
پلید چوب خیزران در دستش گرفت و بلب و دندان آن حضرت اشاره می‌کرد ~~...~~
~~...~~ واظهار خوشحالی می‌کرد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

ادریس استدعا نمود ... وارد کرد
حضرت سید الشهدا ... استدعا
و رضا از خدا ... بلا ...
بیرون آمد
... واضح

ادریس رفعه الله مکانا
علیا الی السماء الخامس والرابع
الحسین علیه السلام رفع جسده مکانا علیا
و رفع روحه مکانا علیا و رفع
دمه مکانا علیا و رفع ...
مکانا علیا و رفع رأسه مکانا
علیا ... اتفقا ...
ادریس شفع ذنب ...
شفع ذنب ... و احد الحسین
ادریس ... بالنواحی ...
... الاعوان و جمع ...
ثلاثة ایام الحسین ...
... الکرم ...
... والسلطان
ثلاثة ایام ...
... حسین

المجلس الحادی عشر   بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فاتح البرکات و کاشف الکربات و دافع النقمات و رافع البلیات رفیع الدرجات و ولی الحسنات مجیب الدعوات نحمده علی نعمائه المترادفات و نشکره علی الائه المتظاهرات و نصلی و نسلم علی نبینا محمد اشرف البریات شفیع المذنبین فی العرصات و علی آله صاحب الآیات و المعجزات و علی اصحابه سادات الشموس الطالعات و الانجم الزاهرات

اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم قل هو الذی انشأکم و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون قل هو الذی ذرأکم فی الارض و الیه تحشرون خداوند کریم رحیم جل جلاله در قرآن حکیم معالجه های ناخوشیهای دلهای مردم فرستاده است و نسخه ها هم داده است که این نسخه ها مردم معالجه بکنند این ناخوشیهای باطنیه خود را چونکه ناخوشیهای باطنی خیلی بسیار شده اند بسیاری از مردم مبتلا هستند باین ناخوشیهای باطنیه و این ناخوشیهای باطنیه باعث هلاک که مردم میشوند و باعث دخول مردم میشوند در جهنم ناخوشیهای ظاهری ... ناخوشیهای بدنی است که خیلی ناخوشی بدی باشد ...

... چه میگوید که کاشکی که این عذابها ... بودند ... که روز قیامت ... اهل جهنم را ...

... اهل جهنم ... در قیامت ... اهل جهنم ... از روی ... را

میکنند و میگویند یا مالک لیقض علینا ربک یعنی کاشکی خدا ما را ... مالک جهنم ...

میگوید انکم ماکثون یعنی ... از برای شما ... باید ... حالا ...

... ناخوشیهای باطنی ...

... معالجه ناخوشیهای ظاهر را ...

از نسخه ... سقط شده

المجلس الثانی عشر   بسم الله الرحمن الرحیم

حکیم ... [illegible]

[illegible] چند سال پیش آمده بود ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ولی خداوند عالم حکیم فرستاده است و نسخه ... [illegible]

مجلد باو داده است ... در صدد این ناخوشیهای ملاک کننده نیم انتی حکیمی حکیمی فرستاده است

دستخط حکیمی باو داده است بیا بیت و معالجه بکند هر کس ... خودش را برادر دوبکند بر بعضی

درویش چه چیز است ... معالجه بکنند حالا خوب چه بگوییم هم بیا و معالجه بکن اعتنا

نمی کنی و لکن بعد از این خواهی پشیمان شد ... ولتعلمن نبأه بعد حین

بعد از این معلوم میشود حالا هم بگوییم بیا بیت و این ناخوشیهای باطن را هم معالجه بکنید

بلکه محل نمی گذارید ... حالا از جمله نسخه‌های این حکیم ... این است که خداوند

میتوانید بگوییم ... در تعریف خداوند ... اگر بخواهید

تعریف خداوند بکنید لفظ هو را ... خداوند را تعریف کرده است

که در سوره توحید هم بلفظ هو خودش را تعریف فرموده اند خدا ... که خداوند

انشا کرده است ... این معنی انشا است

... مخلوق ... خداوند هم

از هیچ چیز خلق می‌کند ... خلق کرده است ... را که خلق کرده

خلاصه خداوند انشا کرده است یوجود آورده است خلق کرده است ... قرار داده است

انها ... گوش را و چشم را ... اینها را انشا داده است و قلیلاً ما تشکرون

یعنی کمی از مردم که شکر خداوند را بکنند حالا ببینیم مراد از شکر چه چیز است معنی او چه

چیز است معنی شکر نه اینست که بگویید شکر الله این نه معنی شکر است معنی شکر اینست که شخص

صرف بکند آن چیزها که خداوند باو داده است از برای آنچه که خداوند او را خلق کرده است

مثلاً خداوند

مثلاً خداوند گوش را بتو داده است از برای گوش دادن بکلام حق تو هم گوش را از برای گوش دادن

بکلام حق بکار ببری نه اینکه گوش بدهی ... که خداوند راضی نیست چشم را بتو داده است تا اینکه نگاه

بمخلوقات بکنی و عبرت بگیری دل را بتو داده است تا اینکه محبت خداوند را در او جا بدهی این معنی شکر است

حالا ... آیا هیچ شکر خداوند را کرده‌ای آیا یک وقتی شده است که این چیزهایی که خداوند بتو داده است

اینها را صرف بکنی در جایی که فرموده است ... اگر ... یک ...

دارد ... پول داده است ... داده است اسباب داده است اسلحه داده است بعد

... اسباب ... داده است ...

بلکه ... ملامتش نمی کنند البته او را ملامت می کنی حالا ... خداوند همه چیز بتو داده است

که ... شیطان ... بکنی ... با همان اسباب ... با خداوند

بکنی حالا ... خداوند مانده است این یک ماه ...

... این یک ساعت که در این جا ...

... این یک ساعت ... شکر خداوند را بکنی ... گوشت را ...

بده بکلام حق ... دنیا ... خودش را ...

... فیضاعفه له اضعافاً کثیرة ... من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً ...

این ... خداوند ... قرض ... است ...

... بکند ... قسم از ...

بزبان اقرار بتوحید ... و در دلش اعتقاد نداشته باشد این ...

... قسم دیگر ... که بزبان اقرار نداشته باشد ولکن در دل

در دلش اعتقاد داشته باشد مثل فرعون ... که بزبان اقرار نداشت ... انا

ربکم الاعلی ولکن در دلش اعتقاد داشت ...

ورزاری ... مطالب از او خواستن ... که بزبان اقرار نداشت ...

که خدا ... در دلش اعتقاد داشت

ولکن رشته و علاقه بنده که خداوند را از کردن خودش دور کرده است که رابطه اش را با خداوند بریده است حالا که باو چه که بنده خدا از این باب است

و تلک قسم دیگر از اقوال الکفر

و عرفت دیگر ... که خیلی مشهور است و گویند که این از کفر ابلیس مشهورتر است

که کفر ابلیس ضرب المثل شده است از برای مردم کفر ابلیسی اینست که هم بزبان اقرار داشته

باشد و هم اعتقاد ... مثل شیطان که هم بزبان اقرار بخدا و نبوت و امامت ائمه ... داشته

... در دلش هم اعتقاد بانها دارد ... کفر از این از چه باب است و الا

ابلیس خودش هم بزبان اقرار دارد و هم بدل اعتقاد دارد چه بود رشد که بعد از آنهم این عبادتها که دو رکعت

نماز شش هزار سال طول کشید ... کفر او ضرب المثل شد ...

... کفر شانیست ... که و ... رشته و علاقه

بنده که خداوند را از کردن خودش دور کرده است که رابطه اش را با خداوند بریده است رابطه این

با ... خودش و خداوند نگذاشته است تمام رشته را بریده است ... خلاصه ... حکم خداوند

... مانند و کار ... حالا بسیاری از مردم تمام ... کردن خودشان دور کرده اند

... رشته را بریده اند یک راه ... راه با خداوند نگذاشته اند تماما بالمرة

قطع رابطه از خداوند کرده اند گویا خدا به اینها نسبت بنده داشته که تماما قطع علاقه کرده اند

از تمام راهها را با خداوند بریده ... یک راهی هم ... بلکه ... تو را به خدا ...

نمیکویم یقینا تو را ... احتمال هم نمیدهی حالا هرکس خودش را برادر و بلند برهند

تمام راه را بریده است با ... راهی با خداوند دارد هرکس خودش را برادر و بلند و دیگر

از جمله نسخهای این حکم که ... او را آورده است از نزد حکیم ... انشاء الله

که مثل ماهیند ... الارض ... لم تعلموه ان این ها ... هستند که دلالت میکند بر قدرت

نمای پروردگار و عظمت پروردگار که از انها قدرت نمای پروردگار و عظمت پروردگار معلوم

میشود از جمله انها همین آیه شریفه است که در سوره ق می فرمایند افلم ینظروا الی السماء فوقهم

کیف بنیناها و زیناها و ما لها من فروج و الارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها

من کل زوج بهیج نگاه نمیکنید باسمانها و زمینها که انها را چه قدر زیاد داده ایم چرا نگاه نمیکنید

بلبنید

69

بعضی از مذهب ... بعضی از ...

ببینید در این آسمانها و زمینها حالا نگاه کردن چند معنی دارد چند کیفیت دارد همین خود نگاه کردن

هزار کیفیت دارد بلکه هزار هزار کیفیت دارد حالا از من باشد نگاه در همین وضع آسمان بلبنید

دیگر از چه جهت با چه آسمانند کار با نها نداشته باشند همین نگاه در وضع او ببینید آسمان

چه چیز ... چرخ ... و این آسمانها مثل ... هستند که ... خالی باشد و این زمینها

دریاها مثل ... که در میان هستند و از خالی ایستاده باشد ...

... که خداوند باین علم داده است ... مثل الارض ...

... کتاب ... الکفی ...

... العظم پیدا شد و اعتقاد باینها کردی بلکه اللهم لم اعصک

حین عصیتک و انا بربوبیتک جاحد و لا بامرک مستخف و لا لعقوبتک متعرض و لا لوعیدک متهاون و لکن خطیئة عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای و اعاننی

علیها شقوتی یعنی خداوندا زمانی که معصیت میکنم تو را ... از باب اینست که من بخداوند تو

اعتقاد ندارم و نه از باب اینست که بامر تو استخفاف میکنم و بلکه خداوندا هم کنایه ...

داد و شقاوت ... غالب شد و دیگر از جمله نسخه ها که خداوند باین علم داده است ...

چند این دیگر که حالا ... نسخه ها که حکم علی الاطلاق باین حلیم

داده است ... حالا ...

... بهم ... قدری از مسائل و احکام دین بگوییم مسائل باید گفته بشوند ...

... احکام شرعیه باید گفته بشوند هم موعظه باید گفته بشود و هم مسائل بعضی می گویند

...

خوب البته کسانی را موعظه کرد کوش بکلام الهی میدهند و اما ... موعظه نمیخواهند خود

خودشان ... جمعی دعوای کردند عالمی را کشتند ... را صلح بده ان عالم کشت اینها

بیان چهارم از مسائل

اینها شق می‌شوند و اینها را صلح نمی‌دهیم شخصی بآن عالم گفت یعنی چه و این سخن از جنابت شنیدنی تا تو
اینها را صلح بدهی البته دعوا نمی‌کنند مگر ظالم و شقی حالا حکایت شما همان است البته موعظه از برای
کسانیست که گوش نمی‌دهند و بنای یاهوئی گری بکار را با خداوند گذاشته اند آخر بلکه یک مرتبه
یک حرفی در دلشان تاثیر کرد هدایت شد خلاصه یک چند مسئله ای از مسائل غسل که اهمیت علم
دارد اینها را انشاالله که گفتنشان خیلی لازمست یعنی چونکه اینها جزئیاتی مسائلیست که خیلی مهم هستند
باید اینها را دانسته باشید اگرچه شما اهم انشاء مسئله دان هستید اجتماع نیست که حالا اینها را
بلد نیستم بلکه دیگر بلکه یک کسی پیدا نشده باشد که مسائلی را ندانسته باشد حالا این مسائل
از جمله اینها یکی اینست که در غسل ترتیبی شخص باید آب را بتمام بدن برساند که همه اجزاء بدن الا ما استثنی عفو
از اعضائ [illegible] و در وضو لازم نبوده است [illegible]
آب به زیر موها یا جوز موهای را شستن مثلا اگر کسی ریش بلندی داشته باشد لازم نیست
که تخلیل بکند [illegible] که آب را بزیر موها برساند هیچ مثل کسی که ریشش نازک باشد
که صورتش پیدا باشد اینجا لابد باید تخلیل کند و آب را بصورت برساند که خلاصه در غسل باید
آب بزیر موی برسد [illegible] حالا بعضی [illegible] دلشان خیال میکنند که غسل ارتماسی است
بهتر است از غسل ترتیبی و لکن خبر نیست غسل ترتیبی افضل است اگرچه در نظرها
مردم غسل ارتماسی آسانتر آماده است [illegible] مینماید شخص در زیر آب
بایستد و آب را بزیر موها برساند و آب تازه هم باشد چون این کار از بعض از غسل در بدن
هست کفایت نمی‌کند باید [illegible] از برای غسل آب تازه بصورت برسد اینست که غسل ارتماسی
بیشتر زحمت است تا در غسل ترتیبی مسئله دیگر اینست که بر بعضم آیا هرگاه کسی تا سینه اش
در آب باشد و نیت بکند در زیر آب برود غسلش چه صورت دارد آیا صحیح است یا نه
یا باطل حقیقتش اینست که غسل همه کس باطل است چون معنی ارتماس
اینست که شخص تمام بدنش را زیر آب فرو ببرد [illegible] که تا سینه در آب است
محقق

۷۰

محقق نمی‌شود پس همه کس چه تو رحمت است نیت غسل بکند و سر را زیر آب ببرد ارتماس یعنی
تمام بدن را بزیر آب بردن و در غسل هم چون آب تازه لازمست این است که غسلش باطل است
مگر اینکه از آب بدنش را بیرون بیاورد دوباره و آن وقت نیت بکند و یک دفعه بزیر آب برود یا اینکه همان
وقتی که توی آب است نیت بکند و بزیر آب برود لکن همینکه زیر آب رفت یک قدری آن طرف تر برود
از آنجائیکه آب را داشته که در غسل آب تازه ای بر بدنش برسد اینجا غسلش عیبی ندارد و غسلش
صحیح است حقیقت غسل ترتیبی آسانتر است و اما غسل ترتیبی سر شستن است اول شستن
سر و گردن بعد از آن طرف راست یک قدری از گردن را دو مرتبه بشو با شستن جانب راست
چونکه بعضی میگویند که گردن از بدنست اینست که احتیاطا اینست که گردن هم با طرف راست
شسته بشود بعد از آن طرف چپ را باید شست اما هم همین طور باز قدری از گردن را
باید با طرف چپ بشوید و اما آن جاهائی که در وسطند مثل عورتین یا مثل ناف یا مثل جاهای
جاهای دیگر اینجا هم ممکن است که آنها را دو حصه کرد که قدری را با جانب راست شست
و قدری را با جانب چپ تا هر کارش نگذاشته است اینجا باید اینها را با جانب راست شست
بعد از آن اگر با جانب چپ هم دو مرتبه شسته بشوند عیبی ندارد و دیگر اینجا یک
مسئله اینست که این را مخصوص نشستن خیلی لازمست و آن مسئله عرق جنب از حرام است
بنا بر قول بنجاست عرق جنب از حرام چون جمعی از علماء اعلام اعلی الله مقامهم فی اعلی المقام
عرق جنب از حرام را نجس میدانند حالا جنب از حرام اینست که شخص با کسی که خداوند او را
بر او حرام کرده است نزدیکی بکند مثلا العیاذ بالله شخص زنا بکند یا لواط بکند که عرق
فاعل و مفعول هر دو نجست چه آن عرق در اثناء عمل بیاید چه بعد از عمل چه در حالت
غسل کردن و بعضی از علماء فرموده اند که محل است که شخص با زن خودش نزدیکی بکند و عرق
او نجس باشد مثل اینکه در حالت احرام نزدیکی با زنش بکند یا اینکه در حالت حیض یا در حالت
نفاس یا در روز ماه مبارک رمضان که غرض نزدیکی با زن خودش کرده است و عرق

مسئله عرق جنب از حرام

نجس شده چون حرام بوده است در حالت احرام یا حیض یا نفاس یا به اینجاها که گفتیم شخص
نزدیک با زنش بکند و هم جنب اگر چنانچه دختری از برای کسی عقد کرده‌اند ولی دختر هنوز نه سالش
نرسیده است اینجا هم حرامست که دست بزند او به بدو اگرچه عقدش از برای او کرده‌اند ولیکن چون
نه سالش تمام نشده است اینجا هم حرامست نزدیکی با او حالا هرگاه کسی با نابالغی نزدیکی
کرد اینجا عرق آن بالغ خودش نجس است ولیکن عرق آن نابالغ چه طور را یا او هم نجس است یا خیر
عرق او پاکست اینجا بعضی از علما اعلام قائلند یا میگویند جنب است عرقش هم نجس است تا روزی
که بالغ بشود که او هم غسل بکند غسلش صحیح نیست و بعضی قائلند جنب است ولی عرقش
نجس نیست حالا اگر گفتیم یا میگوییم عرقش نجس است تا وقت بلوغ خیلی کار مشکل میشود بجهت اینکه مردم
حالا بر بعضیم کسی که عرقش نجس است غسل چه طور باید بکند مثلا اگر برود در حمام نه عرق
میکند بدنش نجس میشود همینکه رفت در آب عرق بدنش پاک میشود همینکه از آب بیرون آمد
دو مرتبه هم عرق میکند عرق که کرد باز بدنش نجس میشود چنانچه بعضی از حمامها که گرم هستند
اینطور است که این شخص که میخواهد غسل بکند تا از آب بیرون آمد عرق میکند باز بدنش نجس
میشود اینجا اگر قائل شدیم یا میگوییم یک مرتبه زیر آب رفتن کفایت میکند هم از برای طهارت
بدن و هم از برای غسل که یک مرتبه کفایت میکند در این صورت شخص نجس بکند و بزیر آب برود
ولی حقیقت این قول که علما احتیاطا اقوی میدانند اینست که یک مرتبه زیر آب رفتن برای
هر دو کفایت نمیکند پس اگر ممکنست با آب سرد غسل کند که عرق نکند یا برود در جای خنکی
اینجا غسل بکند که عرق نکند و اگر ممکن نیست یا اینکه آب سرد ضرر دارد اینجا باید تیمم کرد غسل
چه طور باید بشود که دیگر بدن نجس چه طور ممکن است غسل خلاصه اول اگر ممکن است باید با آب
سرد غسل کرد بعد از آن در جای خنکی و اگر اینها ممکن نشد هم تیمم این یک پاره‌ای مسائل بود که
که لازم بود دانستن حالا رجوع بیاییم بتذکره هم در قصص انبیا حرف میزنیم امروز
میخواهیم احوالات ادریس را بگوییم [illegible]

71

از خصیصها در حدیث است وقتی که ابراهیم نگاه میکرد بروی تمام زمین دید که مردی و زنی زنا میکنند
نفرین بر ایشان کرد ایشان مردند جای دیگر نگاه کرد باز دید که مردی و زنی زنا میکنند باز نفرین
بر ایشان کرد ایشان مردند جای دیگر نگاه کرد باز همینطور دید دو زنی زنا میکنند باز نفرین
بر ایشان کرد مردند باز مردند دفعه چهارم رسید که ای ابراهیم [illegible]
معصیت کاران نفرین بکنی همه ایشان را هلاک کنم آخر یا اینها یک وقتی توبه میکنند یا اینها توبه
میشوند که پشیمان میشوند و توبه میکنند و من هم از تقصیر اینها میگذرم و یا از اینها طفل صالحی
که بعد از این پس این طفل صالح بتقی ایشان را بیامرزم و یا اینکه اگر توبه نکردند بجهت صالحی و مؤمنی
از ایشان عذاب ایشان را جهنم میبرم دیگر تو به معصیت کاران کاری نداری که نفرین بکنی اگر
این شده است از توبه بسیم که کی اهل طاعات و کی اهل معصیت خلاصه این یکی از خصوصیات
حضرت ابراهیم دوم از خصوصیات او این بود که از اینها احیا و اموات از برای او شد که خواهش کرد
از خداوند که میخواهم ببینم چه طور مرده را زنده میکنی خطاب باو رسید که ای ابراهیم ایمان نیاورده
عرض کرد بلی ولیکن لیطمئن قلبی میخواهم جوب قلبم مطمئن بشود قال فخذ اربعة من الطیر
فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا یعنی چهار مرغ
بگیر و اینها را بکش و گوشت و استخوان اینها را ممزوج بکن و بعد از آن گوشت و استخوان
اینها را تقسیم بکن و بالای ده کوه بگذار بعد از آن اینها را صدا بزن ببین چه طور زنده میشوند
و بهم خورده از این اجزاء ملحق بهم دیگر میشوند این بود که حضرت ابراهیم چهار مرغ گرفت یکی خروس
و یکی کرکس و یکی طوطی و یکی کلاغ بعد از آن اینها را درهم و کوبید و گذاشت ایشان را کوبید
بعد از آن گوشت اینها را ده قسمت کرد و بالای ده کوه گذاشت بعد از آن منقار خروس را
بدست گرفت و باو نزدیک شد بعد قم باذن الله یعنی برخیز باذن خداوند بقدرت کامله پروردگار
اجزای آن خروس از بالای این ده کوه از میان این ده جزء بیرون آمد و آمد تا بمنقار ملحق
شدند همان خروس شد با همان رنگ بال و بال با همان رنگ سیوم از خصوصیات حضرت
که اول بود

ابراهیم اینست که آن حضرت زمین نجف را خرید چون آمد بحوالی نجف دهی بود در اینجا دو شب
ماندند اهل آن ده صبح آمدند خدمت او و باو عرض کردند که هر شب در این زمین زلزله میشد
و این دو شب از برکت قدوم شما زلزله نشد خواهش داریم که شما در اینجا بمانید حضرت ابراهیم بایشان
فرمودند که حکم نمی شود اینجا بمانم عرض کردند پس خواهش داریم که دعا از برای ما بکنی که دیگر
زلزله در این زمین نشود حضرت بایشان فرمودند که خواهش دارم این قطعه زمین را بمن بفروشید
باو گفتند که او را بشما می بخشیم حضرت فرمود که نمی خواهم که او را بمن ببخشید بلکه خواهش دارم که او را
بمن بفروشید خلاصه آن زمین را از مالکینش خرید و بایشان گاو و گوسفند الاغ داد چون
مال حضرت ابراهیم از این چیزها بود اسمعیل عرض کرد بابا این زمین را برای چه خریدیم که
نه زمینی است که جهت زراعت خوب باشد و نه نزدیک آبادیست و نه علفی دارد که گوسفندان را
در اینجا بیاوریم حضرت باو فرمود که از همین زمین هفتاد هزار نفر در روز قیامت محشور
می شوند و داخل بهشت می شوند و من میخواهم که این هفتاد هزار نفر از ملک من باشند داخل
بهشت بروند که از برای جهت دفن مردم خرید حالا همین خصوصیاتی که از برای حضرت ابراهیم
ثابت بودند همین خصوصیات هم در حق خلیله دشت کربلا ثابت بودند مثلا از برای حضرت
ابراهیم ارائه عالم شد که خواهش از خداوند کرد که با وقوه باصره ای کرامت بفرماید که همه
عالم را ببیند همین خصوصیت هم از برای حضرت سید الشهداء ثابت بود لکن فرق مابین ابراهیم
خلیل الله تا حسین خلیل الله این بود که ابراهیم خواهش کرد که از برای او ارائه عالم بشود ولکن
حضرت سید الشهداء خودش بمردم نشان میداد عالم را در دو وقت حضرت سید الشهداء
ارائه عالم کرد که عالم را بمردم نشان داد یکی وقتی که از مدینه میخواست بکربلا بیاید به ام
ابن عباس باو گفته که مردم تو را می کشند چرا می کنند باو فرمود که این امریست که باید بشود
حقه رشد داشته و در این حضرت مصالحی هست والا اگر بخواهم بقوه امامت با اینها جنگ
بکنم هم می توانم را بین همه میایند با تمادی بعد زن و مردند نگاه کن میان دو انگشتم
ملا میلوید

مرشب

می گویند نگاه کردم دیدم که ملائکه بسیاری که همه مشغول جنگ بودند و یکی در شب عاشورا که وقتی که
آن حضرت دید که اصحاب ثابت قدم شدند بایشان منازل خود را در بهشت نشان داد که بایشان
فرمود نگاه کنید میان دو انگشتم همین که نگاه کردند هر کس منازل خودش را در بهشت
دید این بود که در روز عاشورا هیچ باک از شمشیر و تیر و نیزه نداشتند لکن اول حضرت منازل
منازلشان را نشان نداد بعد زمانی که دید آمده اند بجهت محض یاری او که کشته در راه او
بشوند آن وقت منازلشان را بایشان نشان داد این یک خصوصیت از خصوصیات حضرت
ابراهیم بود خصوصیت دیگر از خصوصیات حضرت ابراهیم این بود که زمین نجف را خرید بجهة
اینکه این هفتاد هزار نفر که از او داخل بهشت می شدند از ملک او باشند همین خصوصیت هم از برای
خلیله دشت کربلا بود چون از اکثری از روایات چنین ها بر میاید که خود حضرت سید الشهداء
زمین کربلا را بجهت مدفنش خریده است و حضرت شاه در حق آن زمین فرمودند در وقتی که
میخواستند بجنگ صفین بروند همینکه بآن زمین رسیدند مشتی از خاک آن زمین برداشت
و فرمودند ای خاک کربلا خوشا بحال تو که بسیاری از مردم که در تو مدفون شوند بی حساب داخل
بهشت می شوند تو فرمود هفتاد هزار نفر چنین فرمودند بسیاری از مردم محشور میشوند از تو
و داخل بهشت میشوند حالا اختلاف کرده اند که زمین نجف شرافتش بیشتر است یا کربلاء
بعضی می گویند اگر چه همان موضع دفن حضرت امیر المؤمنین اشرف است از کربلا ولکن باقی
زمین نجف اشرف تر از زمین کربلا نیست خود من هم این جمله بنا نیست که اگر ملک بشود دفن در کربلا
بهتر است از نجف اگر چه آن موضع دفن حضرت امیر المؤمنین ع اشرف است از زمین کربلا ولکن زمین
کربلا اشرف است از زمین نجف بجز موضع دفن علی بن ابی طالب ولکن این قدر هست که در کربلا
جای ضیقی است که دست بخورد و باشد مخصوصا این محل مقدس همه اش استخوانست بیش قبرست می بینی
هنوز یک سال نگذشته است که کسی در او دفن کرده باشند که دیگر دفن می کنند لکن غرض جای
خود را از برای دفن مقدار دهد ابتدا سپرده بود شهر پیش یاد فن بکنند چون حیثیات که تا ربع

مناسبت تخلل
خریدن ان ارض
اسلام
وقتیکه

فرسخی از کربلا محسوب است بلکه چهار فرسخ تا چهار فرسخی از کربلا است و اما صحن یا حنه کاه یا قریب
بیرون شهر جای بلدیه عمل نمی آید و اما وادی السلام جای خوبی دارد از برای دفن و دیگر از جمله
خصوصیات حضرت ابراهیم این بود که اراده احیاء اموات از برای او شد این خصوصیت در خاک
دشت کربلا نبود و لکن خود سر مبارک حسینی بود بلکه مقتول حسینی که هم مقتول بود و هم زنده
بود مگر نشنیده اید که زید بن ارقم گوید من در اطاق نشسته بودم که دریچه داشت
میان کوچه دیدم که اطاق روشن شد نگاه کردم دیدم که بالای سر مطهر بالای نیزه
بلند شده بود و یکا سنان به حزن و سوره کهف را میخواند این آیه را میخواند در وقتی که
از آنجا گذشت ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و بعضی از روایات
دارد که دیگری این آیه را خواند آن سر بریده فرمودند امری اعجب ایشان و بسته بود که حضرت
حرف زدند بعد دیگر هم آن سر بریده مطهر در شام هم قرآن میخواند نحن نقص علیک نبأهم
بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی حالا این هم نکته این دارد که چرا حضرت در کوفه
این آیه را خواندند و در شام این آیه را خواندند انشاء مناسبت مقام شاید وجهش را گفته بشود

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

اللهم انا نسئلك باسمك العظيم الاعظم الاجل الاكرم بالله بحرمات یا الله و یا سیدنا
~~المجلس ... بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا الله و سیدنا~~ و یا مولانا
هد یا مولانا نسئلك بجلال وجهك الكريم ان توفقنا توفيق الطاعة و بعد المعصية
و منعون و تغفر ذنوبنا و تستر عیوبنا و ترحم على امواتنا و تشفي مرضانا و توسع
ارزاقنا ما ان ... فجعلنا ... و تجعل عواقب امورنا خيرا
وان تصلح امورنا باصلاحها
بحق محمد و آله المعصومين
وبحرمة سورة المباركة الفاتحة

المجلس الثالث

~~حائل شد ما بین ایشان انذار شد غرق کرد که خداوند به نوح فرموده این که اهل تو را نجات میدهم رب ان ابنی~~
~~من اهلی وان وعدك الحق وانت احكم الحاكمين خطاب عتاب با و رسید که این یکی از خاصی نوح است~~
~~که انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لك به علم الی آخر از این جهت ...~~
~~چانا ... جاهل این پسر تربیت نشد ... که علم با و ندارد انا اعظك ان تکون~~
~~من الجاهلین ... حضرت نوح ... که خداوند با و فرمودند انی اعظك یعنی ...~~
~~نصیحت میکنم موعظه میکنم ... که کشتی ساخت ...~~
~~باعث سلامتی مردم شد ... کشتی ساخت که باعث ... مردم شد از غرق~~
~~شدن در آتش ... کشتی شکسته ... طوفان کربلا است یعنی حضرت سید الشهداء نوح آدم تا ...~~
~~کشتی ساخت که مردم را از غرق شدن در آب ... حضرت سید الشهداء مردم را ...~~
~~... شد ... جهنم~~

المجلس الثالث عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ذي الجلال والاكرام والفضل والانعام ~~و...~~ الغافر للذنوب العظام
والصلاة والسلام على محمد الداعي للانام والمبين للحلال والحرام وعلى ابن عمه مولى
الخواص والعوام ومكسر ~~الاوثان~~ الاصنام وآله ولعنة الله على المنكرين والازلام
من اليوم الى يوم القيام

از انجمله بلاد مسلمات از انجمله ... مسلمات
اینها از احکام خداوند ... و از بعضی احادیث
و آنچه در اینها ... فلج زیاد ... دارد و در بعضی ...
و از دیدن دوات ...

در بعضی احادیث وارد شده است که در مجلسی که احکام خداوند مذکور بشوند و ذکر خدا در آن مجلس
بلند و احادیث در آن مجلس خوانده بشود و از موعظه الهی گفته بشود ملائکه میایند و بالهای خود را
در زیر پای اهل آن مجلس پهن می کنند و اهل آن مجلس دعا کنند ملائکه آمین میگویند و ندایی رسد بملائکه که با ملائکه
غفرت ذنوب عبدی یعنی ای ملائکه من همه اینها را آمرزیدم ملائکه عرض می کنند که پروردگارا بعضی
از اهل این مجلس گوش نداده اند ندا بملائکه میرسد چون مجلس کاملی بوده اند که ایشان گوش داده اند
بطفیل اینها بی ادبان را هم آمرزیدم حالا فکر کنید که این مجلس هم داخل آن مجالس باشد حقیقة هیچ مجلسی از برای تو تحمیل ندارد
مثل این مجالس این مجلس نه مثل این مجالس بطالین است نه مثل مجالس ذمیه و با زینت نه مثل مجالس
سر کله هاست ... که این موعظه ... ندارند این باعث شنیدن کلام
حق در گوش و چیزی است سبب تاثیر نکردن کلام حق در این دلها دو امر است اول این حرام خوردنست
کردیم غذاهای حرام میخورند ~~و سبب حرام خوردن ... چند قسمت ... ایمان است~~
~~حرام خوردن را بدانید ... غذای حرام خوردن ... از مجلس~~
~~که ... از حرامت ... ایشان ...~~ و دیگر این اعمالی را که شخص
حاجی اورد همیشه ... تا اینکه مشغول در گناه نشوند ... باعث این میشود که حرف
حق در دلها تاثیر نمی کند اینست که خداوند عالم میفرمایند فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و تولی پس یک
بلکی و رکار بلکی یکی اینکه این چیزی را که میخوری ... از حلال باشد اولا این یک کار را بلکی که مراتبه
ایمانت تاثیر دارد ~~دیگر ... اطاعت ...~~ حالا این نان حرام خوردن هر چند قسمت خوردنست
خوردنت را برادر ربلی و بهترین تو از همه جور حرام میخوری دیده ام بعضی از حکام را که این غذای
خودشان را توزین میکنند که از حلال باشد اما اگر همه چیزهایشان از حرام باشد مثل این سفید این را
که خودشان میخورند سعی میکنند که از حلال باشد لکن نه در این جاها جاهای دیگر دیده ام
حالا مقصود از نان حلال نه حلال واقعی است حلال واقعی ~~از برای هیچ کس میسر نمی شود~~ که واقعا
حلال باشد مگر از برای پیغمبر اکرم حلال واقعی از برای ایشان میسر شد مقصود از حلال یعنی طیب
از برای هیچ کسی میسر نمی شود

٧٤

طیب باشد به حسب شرع حلال باشد ظاهرا حلال باشد والا حلال واقعی اینست که خودت بروی کنار
آب و کف آب خودت برداری و بجز ریگ این حلال واقعی است و این گفتم مخصوص پیغمبر است ولکن ما
باید سعی بکنیم که اقلا بموافق ظاهر شرع این غذایی را که میخوریم حلال باشد و این غذای حلال خوردن
خواص بسیار دارد عمده خواص نان حلال خوردن تاثیر کردن موعظات و کلام حق است در دل و باعث
زیادتی ایمان میشود چون این غذایی را که شخص میخورد این قوه آدمی با این غذا وابسته است و کسی که قوتش
قوه اش از حرام شد البته کارهای او هم همه حرام شد چون این غذایی را که شخص میخورد خداوند چون
که تمامی در بدن شخص قرار داده است که جوهر این نان جوهر را میگیرند و چند جوره هم جوهر میگیرند از
لقمه نان چند جوهر میگیرند و این جوهرها را تقسیم میکنند بر سر این اعضا جوارح رگها پیها قدری را
بچشم میدهند تا ایمان بجوهر کرت وقت ... خداوند نمی ادرسی که جوهر نان
جوهر را که دو چند جوهر ... جوهر باد جوهر چند جوهر ... از نان جوهر میگیرند ایمان
هم با این جوهر کم ... بچشم میدهند که این نور چشمت از جوهرهای غذاست اگر ...
این جوهرها و نور سفید چشم که نور چشم ... میشود اینست که با این ذره و نور چشم ستاره را
میبیند که چند هزار سال راه است خلاصه قدری از این جوهرها غذا را بچشم میدهند قدری را
بدست میدهند قدری را بپا میدهند حالا بعد از آنکه قوه چشمت از حرام شد حرام زاده میشود تا ...
و اقتضائش اینست که نگاه بنامحرم بکند و قوه دستش از حرام که شد حرام زاده میشود تقاضای
این میکند که دراز بشود بجائی که خداوند راضی نیست خلاصه اعضا و جوارحی که قوت ایشان از حرام
شد اعضا و جوارح حرام زاده میشوند چشمی حرام زاده است دستش حرام زاده است دلش
حرام زاده است اعضا و جوارح خبیث میشوند و خبیث داخل بهشت طیب نمی شود حضرت
پیغمبر میفرمایند که اگر کسی یک لقمه حرام را تجرد ... از انبیا دو هزار رکعت نماز بکند یک
لقمه کمتر عذای حرام خوردن مثل اینست که دو هزار رکعت نماز ... کرده باشد و این حرام خوردن
... قدری از این کیفیات حرام خوردن را بگویم تا معلوم بشود که حرام ...

بیان چیزهایی که باعث حرمت می‌شوند مانند حلال و حرام و غیره

خوردن مخصوص حکام نهایت سادات ملا تجار عطار [illegible] میشود که حرام
بخورند حالا این چیزهایی که باعث حرمت می‌شوند بعضی از اینها از ضروریات دین‌اند مثل دزدی کردن
مال مردم را چرا که غصب مال مردم راه زنی اینها حرمتشان واضح است معلوم است حالا این حرام
حلال [illegible] بدین مانهایت در هر ملتی یک حلال و حرامی هست نه اینست که همه چیزها را حلال بدانند
یا همه را حرام بدانند این قدر هست که پاره چیزهایی را که ما اینها را حلال میدانیم کفار اینها را حرام میدانند
و پاره چیزهایی را که ما حرام میدانیم کفار اینها را حلال میدانند اینست که در حدیثات است که خوب نیست
کفار را ظلم کنند حرام زاده بگویند [illegible] در خانه خودشان یک
عقد و نکاحی هست لکن نه مثل عقد نکاح ماها یا مثلا این کفار [illegible] اگر از حلال [illegible]
گناه دارد شخص اینها را بگوید حرام زاده حتی در حیوانات هم حلال و حرام هست که [illegible]
چه حلال است چه حرام است مثلا این [illegible] چنانچه یک وقتی شخصی [illegible] جای
او را میخورد [illegible] دزدید [illegible] نان را [illegible] میداند دزدی
حرام است که خلاصه در میان حیوانات هم حلال و حرام را [illegible] میدانند چنانچه مشهور است [illegible]
او را همه جا نوشته‌اند که یک میمونی بود در جهاز نشسته بود چند تا پول داشت هر روز [illegible] اینها را
با ملاحظه [illegible] در این شهر [illegible] داخل میکرد
[illegible] خلاصه [illegible] در جهاز بود یک روز کیسه پول را [illegible]
[illegible] بالای دکل آنجا می‌نشیند پولها را [illegible] اشرفی [illegible]
یک اشرفی در آب [illegible] خلاصه میمون هم حلال و حرام را میداند خلاصه چیزهایی که حرمت اینها ظاهر است احتیاج بگفتن اینها نیست باید آن [illegible] را گفت که مردم
[illegible] نان حلال میخورند و لکن حرامست [illegible] حالا اینها هر چند [illegible]
بلکه از اینها مکاسب و مراتب است که شخص کاسب [illegible] و لکن حرامست [illegible]
حرام [illegible] باید کنند [illegible] مثلا از جمله کسبهای حرام اینست که کسی بیلی از دشمنان دین اسلام خلق
بزنند

کهانت [illegible]

که حرامت آن پیدا که از آن کسب [illegible] تحصیل میشود مانند مکاسب عرفه اینها [illegible] [illegible]

یک قدری از آن [illegible]

بوده شد یا اینکه مثلا سرب [illegible] یا باروت [illegible] که اینها هم فروختنشان بدشمنان دین حرام است
لکن حالا [illegible] فروختن بدشمنان دین یا [illegible]
باشند [illegible] و بعضی در این صورت [illegible] میدانند احوط این است که شخص اینها را
موقوف بکند تا اسلحه حتی یا اینها بوده شد نه هم سرب و باروت یا اینها بوده شد حالا اینها هم [illegible] قطاع
الطریق چه [illegible] قطاع الطریق اینها را میگویند که راه مردم را میزنند [illegible]
یا اینها جایز است فروختن اسباب و آلات حتی یا اینها هم جایز نیست [illegible] جمعی از علماء [illegible]
اینست که با اینها حرامست که شخص یکی از این چیزها بوده شد [illegible] که مقدس اردبیلی [illegible]
[illegible] حرام میدانند فروختن اینها چیزی از اینها را مطلق ظلم [illegible] از جمله کسبهای
حرام [illegible] اینست که کسی [illegible] و مستوفیهای دیوان [illegible] بوده شد
یا بیل یا کاغذ که اینها [illegible] دیوان یا [illegible] و دیگر از جمله کسبهای
حرام [illegible] باطل [illegible] که از برای مرده [illegible] میخوانند که هیچ
[illegible] مثلا [illegible] مرده [illegible]
و [illegible] با سیخ [illegible]
بوده است [illegible] مثلا [illegible] که از برای [illegible]
حرامست [illegible] و دیگر از جمله کسبهای حرام خواننده [illegible] که شخص
خواننده [illegible] پول [illegible] که این حرامست خود [illegible]
حرامست که اگر کسی خواننده [illegible] هم کسی گناه کار است [illegible] گوش [illegible]
[illegible] حدیث دارد شخصی [illegible] حضرت صادق [illegible] دارم خواننده [illegible]
از صدایش خوشم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] خداوند [illegible] ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا
یعنی روز قیامت خداوند از همه اینها اعضاء و جوارح از چشم گرفته تا گوش تا دل [illegible]
سؤال میکند

جمعی از [illegible] [illegible]

لا بد [illegible]

که اگر همین نور قادر بودی روز قیامت با تمام نمودیها خبر یا با تقصیرها خدای بود عرض کردی بس حالا

چه باید کرد بی نمود بند غسل بلکه دو رکعت نماز هم بلکه بعد از آن تدبیر کن شاید امید هست که توبه

قبول بشود ما به بین این چه بود که کی هست که حضرت به تدریج نمودند که او زنده و چه سنوی و دیگر

نمود عذم بلکه نماز بلکه خلاصه این عنایم خودش خاصیت دهم که کسب کردن یا درخواست ها

هر دو خواست حالا که .... و دیگر از جمله کسبهای حرام غش با تخوانت

مثلا اینکه کسی آب توی شیر بگذارد بفروشد که این درست معلوم نمیشود و همچنین تدلیس یا تطبیق

شد مثلا نگاه بکنی به بینی یک پیره زن را به توری جلوه بدهند که دیگر بیچاره خاطر با بسته

جوانند مثلا صورتش کاشته بذار که گرداد دیگر دوایی بزند صورتش چاق جهانیکه بنماید

یا اینکه سرش کلاه خوبی عاریه آنرا براش درست بکنند و ده که بیچاره اینها که جزی بندارد بعد که

عقد کرد دگذشت انوقت بپسند که گرفتار عجوزه در القاهر شده است حالا این مشاطه ای

اینکه این را کسب خودش قرار داده است این کسبش حرام است حالا این ملک قسم بود

از محرمات ..... قسم دوم از محرمات این معاملات فاسده اند یا از بابت ربا یا از

مشتری یا از بابت هر دو و دیگر قسم سیم از اقسام حرام خوردن خوردن میراث است که خداوند در سوره والفجر

میفرماید و تاکلون التراث اکلا لما و تحبون المال حبا جما حالا اینها که مال میراث را می خورند

چند جور اند یا ..... وصیت را جا ..... یا دیگر و مالش را می خورد یا اینکه بیند

خمس یا زکوة یا .... بر همه میت باشد و ندهند هیچ کسی هم نان حرام میخورد یا

خمس میدهند ولکن حساب نمیکرد و یک دیگر ببیند حقیقت که کسی حق در دمرایش باشد

از مردم باشد و ندهند مثلا وارثی خیال کند نان حلال می خورد ولکن اگر زکوة را نداده است

نان حرام میخورد چون از این نانی که میخورد قدری فقرا در این نان شریکند چون زکوة

بعین مال تعلق میگیرد حالا مقصود از گفتن این حرفها اینست که مسلمین بلکه یک کسی در بین

این همه جمعیت هدایت شد ولکن این مشکل است کسی که مدتیست عادت کرده است

بنان حرام

تکالیف را دارم بخصوص چند باوفر مرده اند که برایه بعضها تکالیف ...... نفرموده

٧٦

بنان حرام خوردن حالا باید ترک بکند میگویم مدتیست این تو رو میخواهم که هیچ خیری

به من نرسیده است نه کور شده ام نه شل شده ام نه چه شده ام خوب حالا این خیالها

.... ضایع کرده اند همیشه این توری هم این چشم از تدارک نمیشود هم قدرتش هم قدرت .....

باشد همین خیالها باش سعی یابد بنا را خوب بشوی بناد الکلام حق در تو تا نه بکند حالا اینهم

یک قدری از احوالات عباد الله بگویم از جمله عباد الله حضرت ابراهیم است که ..... خصوصیات حضرت

صلوات الله و سلامه علیه پیغمبری بفضلت حضرت ابراهیم نمی رسد اینست که در حدیث است

در روایات اول ..... حضرت پیغمبر بعد از آن حضرت ابراهیم در ..... که ابراهیم

تا آن پیغمبر اینست که پاره ایه از احکام دین ابراهیم باقی مانده است و منسوخ نشده اند

مثل این غسل جنابت میگویند این از دین ابراهیم ..... و در بعضی از ....

سوالی میکنند از ملت هم سوالی میکنند باید در جواب گفت ملت ابراهیم خلیل الله .....

حضرت ابراهیم یک پاره خصوصیاتی داشته از جمله اینها این بود که خودش تنها ....

اینست که خداوند میفرماید و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن یعنی امتحان کرد خداوند عالم

ابراهیم را بکلمات چند و ابراهیم اینها را تمام کرد و وفا کرد یا سوره .... که خداوند به پیغمبرش میفرماید

واتبع ملة ابراهیم حنیفا مسلما و دیگر از جمله چیزهایی که مخصوص بحضرت ابراهیم اینست که خودش

فکر و تامل خدای خودش را شناخت چون نگاه کرد در آسمان وقتی که ستاره را دید گفت هذا ربی

یعنی این خداست نه بطور اعتقاد حقیقی بطور استفهام انها یعنی این خدای منست وقتی که

غروب کرد گفت انی لا احب الافلین یا .... ماه را دید بعد بطور آفتاب را دید بعد بطور احتمال

دیگر هم دارد که چون بعضی .... که آفتاب را میپرستیدند یا میگفتند که آفتاب خداست

ابراهیم باشان گفت این خداست که غروب میکند و میزرد و فانی میشود و همچنین انهایی که

ماهتاب را میپرستیدند که در مقام انکار با ایشان بود و گفت وجهت وجهی للذی فطر السموات

والارض حنیفا .... و ما انا من المشرکین و یکی دیگر از مخصوصات او این بود که ابدا سوال از کسی

کفته

نکرد هیچ که حتی اگر چیزی دستش بود و از دستش می افتاد خودش او را بر میداشت که بلی نمی
این را نمی بدهد و دیگر از مختصات او این بود که خودش تنها خداپرست بود و [illegible] دیگر کسی نبود
که ایمان اورده باشد هیچ کس ایمان نیاورده بود مگر خودش که تمام مردم کافر بودند حالا اشخاصی
هستند که می گویند این معصیت را [illegible] می گویید هم نه همراه این معصیت را می کنند خوب هم معصیت می کنند
خودشان می دانند تو چرا معصیت می کنی حالا پیش همراهانش [illegible] تو را تنها جا می برند که کسی
در انجا نباشد حالا امام حسین بعد از این چه می کنی که هیچ کس پیشش نیست و دیگر از خصوصیات
حضرت ابراهیم این بود که با انکه خودش تنها خداپرست بود و همه کافر بودند هیچ خوف از کسی نداشت
و با ایشان می گفت تَاللهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم یعنی بخدا قسم که بتهای شما را خواهم شکست که هیچ ترسی خوفی
از این همه مردم نداشت و دیگر از خصوصیات او این بود که خداوند او را امتحان کرد به هر چیز
امتحان کرد یکی به فرزند یکی بمالش بواسطه ان که شیطان زد که ابراهیم دولت دارد که عبادت
تو می کند چون دولت باو داده ای از این جهت عبادت تو می کند این بود که خداوند ملکی را فرستاد
و ان ملک ذکری خواند ابراهیم ان ذکر را نفهمیده بود نصف مالش را باو داد بعد از ان ابراهیم باو
گفت که یک مرتبه دیگر این ذکر را بخوان تمام مال را بتو میدهم و یکی امتحان [illegible] که [illegible] را
باید بکشی و یکی دیگر او را خداوند امتحان کرد بعیالش و اولادش که مامور شد که ایشان را
بصحرائی ببرد که نه اب باشد نه علف این بود که جبرئیل امد براق را از برای ایشان اورد
سه تاشان را جبرئیل سوار براق کرد ایشان را اورد تا بصحرای مکه که هیچ کس در انجا نبود
ابادی ای علفی نداشت انوقت این چاه زمزم را [illegible] نبود این بود که وقتی که
ایشان را در انجا گذاشت یک بته خاری بود سایه ای [illegible] هاجر بچه اسمعیل در سایه کرد یک
قدری اب هم داشتند [illegible] حضرت ابراهیم امد برگردد هاجر باو گفت که پیغمبر خدا
این قسم می کنی که دو نفر را در میان صحرای بی اب بی علف میگذاری و میروی ابراهیم
باو گفت که شما را بان کسی می سپارم که مرا مامور [illegible] کرده است این بود که ابراهیم امد

تا پیش

۷۱

سوره ابراهیم

تا پیش یک دره ای دلش را جا گذاشت دعا کرد عرض کرد ~~فاجعل [illegible]~~
~~[illegible]~~ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ
فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ خداوند این عیال را
گذاشتم که کسی پیش نیست حضرت با ایشان رزق بده از هر میوه ای این بود که دعای او مستجاب شد
حالا هم می گویند در انجا اوقات میوه چهار فصل در مکه پیدا می شود هر چیز خوبی را از انجا می اورند
حالا گفتیم [illegible] که بر جمیع پیغمبران وارد شد بر حضرت ابی عبدالله هم وارد شد انشاء الله کم کم
مطابقه می کنیم امتحاناتی را که خداوند ابراهیم را امتحان با انها کرد با امتحاناتی که خداوند [illegible]
سید الشهداء را با انها امتحان کرد او در یکی از انها را مطابقه می کنیم می گوییم [illegible] ابی الحسین [illegible]
مجلات تا نهم یکی از ان کلمات این بود که ابراهیم عیالش را اورد در صحرای [illegible] گذاشت [illegible]
و رفت تا [illegible] سید مکوی [illegible] دلش را جا گذاشت عرض کرد خداوندا اینها را در صحرای [illegible] گذاشتم
رفتم [illegible] همچنین حضرت سید الشهداء او را هم خداوند امر کرد که اهل و عیالش را بیاورد
[illegible] در میان دشمنان [illegible] ایشان را بگذارد و خودش برود و با [illegible] جنگ کند همینکه حضرت
خواست [illegible] دختر کوچکش باو گفت پدر جان ما را بکی می گذاری و می روی نه کسی داریم نه پناهی داریم
بعد از تو پناه بکی بیاوریم حضرت باو فرمودند نزد دیده کسی هم خداوند است عرض [illegible]
او را تسلی داد و باقی زنها و دخترها را همه را تسلی داد و رفت [illegible] که یک قدری راه رفت و دید [illegible]
می رود حضرت نگاه کرد و دید که دختر کوچکش خودش برد دست دیار [illegible]
عرض کرد حضرت پدر جان که یک حاجتی دارم فرمودش نور چشم چه حاجت داری [illegible]
از اسب پیاده شوی و یک دفعه دیگر مرا در دامنت بنشانی و دست [illegible] کردست
بر سر یتیمان می کشند بر سر و صورت من هم دستی بکشی این بود که ان حضرت پیاده شد و [illegible]
نشاند در میان دامنش و [illegible] او را تسلی داد فرمودند نور دیده [illegible]
هنوز [illegible] هنوز وقت نشده است که کوچه بکشی هر وقت ملاحظه دیدی که سرم [illegible]

انشاء الله هر چه بخواهی که کسی تو را انکار نمی‌کند ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس الرابع عشر بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه سوره النور [illegible] ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة
دیروز مقداری از مکاسب محرمه گفته شد ولی امروز میخواهم یک معصیتی به شما را بگویم
که زیاد متداول شده است و مردم زیاد مرتکب او میشوند و این معصیت نه معصیتی است که ترک کنند بلکه
از بابت خوف از خداوند و نه هم معصیتی است که او را از بابت خوف از مردم ترک بکنند آخر بعضی معاصی
هست که مردم آنها را ترک میکنند از بابت اینکه از مردم میترسند ولکن این معصیت هیچ معصیتی نیست
مردم او را میکنند و هم از خلق هم خوفی ندارند نه خوف خلق دارند که او را از بابت خدا خوف از خداوند
ترک نمیکنند و نه هم این معصیت بصورتی است که حکام او را بگیرند بترک او و [illegible] از همه معاصی
بیشتر است و همه کس هم او را بجا میآورد الا بعضی از مردم را [illegible]
ولی حالا همه کس این معصیت را بجا میآورد و همه باب در دسته مسند حتی سادات حتی
~~ملاها حتی که ادعای علم و فضل میکنند حالا این معصیت [illegible]~~

این غیبت کردن است که همه کس باید در مبتلاست و بخیال شان هم خوب میکنند نه خوفی دارند نه هم
نه ترسی بجز این گناه بزرگ را میکنند و بخیال شان هم خوب میکنند در وقتی که او را هم
میکنند نه خوفی دارند و نه ترسی [illegible] اگر کسی معصیتی را بکند [illegible]
و به ترسد یا از خوف [illegible] ولکن با جرئت این معصیت را میکنند اگر چنانچه کسی کار خود
بکند و خود را خوش به باید بکند [illegible] حالا ای حزب [illegible] تمام جا کسی
که معصیت بکند [illegible] غیبت کردن این معصیت حالا او از این دلیل دارم همه این چهار
اینها چهار دلیلند که یکی کتاب باشد یکی احادیث باشد یکی اتفاق علما باشد یکی عقل باشد و
این چهار دلیل همه دلالت میکنند بر حرمت غیبت [illegible] تا این احکام
یا از روی کتاب که قرآن باشد یا از روی احادیث [illegible] یا از روی اجماع
علما هستند و یا از روی عقلند و این غیبت کردن حرمتش ثابت است به این چهار دلیل
که از احکام شرعیه هست که هم قرآن دلالت بر او میکند و هم احادیث و هم اجماع و هم عقل
لکن غیبت کردن حرام بودنش ثابت است به اینها که هم قرآن دلالت میکند بر اینکه غیبت حرام
و هم احادیث دلالت میکنند و هم علما اتفاق کرده اند بر حرام بودنش و هم عقل
~~دلالت میکند~~ بر حرام بودنش اما اول که از قرآن دلالت بر حرام بودن غیبت میکند اینها جمله
این است که خداوند در چند جای از قرآن [illegible] فرموده است
فرموده است ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
یعنی غیبت نکنید بعضی بعضی را آیا دوست میدارد کسی از شما که گوشت برادر مرده اش را
بخورد اگر چنانچه دوست میدارید خوردن گوشت مرده را غیبت هم بکنید که کسی
که غیبت کسی را بکند مثل اینست که گوشت مرده خورده است این اگر آن کسی را که غیبت
میکنند ندانسته باشد که فلان کس او را غیبت کرده است و اگر دانسته باشد گوشت
زنده را خورده و [illegible]

جای در جهنم هست از برای کسی که غیبت کسی میکند که جز بلا بعضی

از مفسرین گفته اند که مقصود خداوند عالم از همزه ولمزه غیبت کردن است

از بابت غیبت کردن است واما احادیثی که دلالت میکند بر اینکه غیبت کردن حرام است

اینها که بیان کنند مثلا یک حدیث هست که غیبت از زنا بدتر است واین حدیث از حضرت پیغمبر است

که مسلمانان را تبدیل دارید ... میفرماید که چرا از زنا بدتر است ... که مرد جاه

چه علم اگر کسی زنا کرد بعد توبه کند کارش درست میشود اما اگر کسی غیبت کسی کرد بعد توبه کند کارش درست

نمیشود باید برود از آن کسی که غیبتش را کرده حلالی بطلبد ودیگر در حدیث دیگر هست

که کسی که غیبت مردم میکند وادعا میکند که من حلال زاده ام دروغ میگوید حقیقت این حدیث

که ادم را میشکند حدیث هم باز از حضرت پیغمبر است گذشته از این دو حدیث باز میفرماید

شبی که بمعراج میرفتم دیدم یک جمعی هستند که صورتشان را با ناخنهاشان ... کنده اند بعضی

گردیده گوشت صورتشان نمانده است از جبرئیل پرسیدم که اینها چه کاره اند گفت اینها

کسانی هستند که غیبت مردم را کرده اند ودیگر در حدیث است که خداوند وحی فرستاد بحضرت موسی

که کسی که غیبت کسی را بکند وبی توبه از دنیا برود اول کسی است که داخل آتش جهنم میشود واگر

توبه هم کرد آخر کسی است که به بهشت میرود ... خوب ... معطل بشود

تا همه بروند آنوقت او برود این هم گاه بهتر کرده باشد والا هیچ حسابش پاک است

ودیگر حدیث هست از جابر که میگوید در صدر اسلام روزی خدمت حضرت پیغمبر بودم میرفتیم جائی اتفاق

عبور ما افتاد به یک قبرستانی وقتی که بآن قبرستان رسیدیم حضرت همانجا ایستاد

دو قبر نشان داد فرمود صاحبان این دو قبر را عذاب میکنند عرض کردم بچه جهت فرمود

بجهت اینکه یکیشان غیبت مردم کرده است ویکیشان از بول پرهیز نکرده است مثل اینها

اگرچه دار هستند

۷۹

از بول اجتناب نمیکنند

اگرچه دار هستند یعنی این زنهای بچه دار کارشان خیلی صعوبت دارد اگر نشان ...

میشود ... اینها را همان جا ... بالای قبر فرمود تا اینها ...

که عذابشان کمتر ... احادیث خیلی هست حالا ما که بخواهیم همه را بگوئیم مجلس طول میکشد

لله دو تایی از اینها را باز بگوئیم یکی از این دو حدیث این است که غیبت کردن میخورد صفات

حسنه را بطوری که آتش هیزم را میخورد مثل آتش چه طور هیزم را

میخورد غیبت هم صفات حسنه را همانطور میخورد حالا این سه معنی دارد اول اینکه غیبت

باطل میکند اعمال حسنه را حتی واجبات را که بسبب غیبت حتی واجباتش هم باطل میشوند

دوم یعنی غیبت کردن بطوری است که معطل میکند صفات حسنه را یعنی با طاعاتش میکند

سیم یعنی افعال حسنه را بر میدارند از نامه عمل آن کسی که غیبت کرده است و در نامه

عمل آن کسی اینها را می‌نویسند که غیبت او را کرده است واین معنی مؤید خیلی دارد از جمله

مؤیدات این معنی ... که در حدیث است که روز قیامت نامه عمل شخصی ...

نگاه میکند می بیند چیزهای در او نوشته است که اینها را در دنیا نکرده است مثلا نگاه میکند

می بیند حج نوشته است زیارت نوشته است چیزهای دیگر نوشته است آن شخص عرض

میکند خداوندا این نامه عمل من نیست من در دنیا نه حج کرده ام نه زیارت رفته ام خطاب

با او میرسد خداوند سهو نمیکند این حج واین زیارت مال فلان شخص چون او در دنیا

ترا غیبت کرده است ما اینها را ... بتو داده ام بعوض اینکه او ترا غیبت کرده

وهمچنین دیگری را می اورند وقتی که نامه عملش را بدستش میدهند نگاه میکند نمی بیند

با اینکه در دنیا هم حج کرده است وهم زیارت کرده است نه حج در نامه عملش است

ونه زیارت ... عرض میکند خداوندا من در دنیا حج کرده ام زیارت کرده ام واینها را

نمی‌بینم در نامه عملم خطاب میرسد که افعال حسنات را داده ایم بکسی که در دنیا

غیبت او کردی این حدیث دوم از دو حدیثی که میخواهیم اورا بگوئیم حدیثی است که از حضرت

۲ شخصی را می اورند ونامه عملش را بدستش میدهند که نگاه بکند می بیند در دنیا حج کرده است وحج نکرده است وقتی که نامه عملش را بدستش میدهند

بیغمبر روایت شده است وان حدیث اینست که یک روز حضرت بیغمبر تشریف داشتند بالای منبر

ومردم را موعظه میفرمودند از جمله چیزهایی که بیان می فرمودند بدیهای زیادی عقوبت ربا خوردن

(خوردن یک شخص بخورد) بود یعنی نفع پول خوردن فرمودند که یک درهم ربا [illegible] مثل یک درهم هم نزد پیشگاه

یک درهم از نیم فرات [illegible] ذوالجلال کمتر است شد اینست که سی شش زنا کرده باشد با محرمهای

خود شده زنا کرده با مادر یا خواهر یا عمه یا خاله وان زناها هم در خانه خدا باشند

که خلاصه یک درهم نفع پول خوردن شد اینست که شخص سی وشش مرتبه مثلا با مادر خود مثلا

در خانه خدا زنا کرده باشد بعد فرمودند که بدتر از ربا خوردن غیبت کردنست بنابرین

چه قدر بد است گناه بزرگیست این غیبت کردن که از ربا خوردن که یک درهمش موافق

سی شش مرتبه زنا کردنست با مادر در خانه (مثلا) از این هم بدتر است حتی از ظلم

کردن هم بدتر است [illegible] ظلم کردن پول گرفتن از مردم [illegible] بدتر است [illegible]

در [illegible] ابرو ریختن مردم این گناهش بدتر است از ظلم کردن از پول گرفتن از مردم بسیار

از مردم هست که غیرت دارند اگر چنانچه هزار تومان از او بگیرند بهتر است پیش او از اینکه

عرض او را بباد دهند غیبت او را بکنند [illegible] او را گناه نمیدانند که آنچه خود [illegible] هم

یک عیبی است حالا [illegible] ذوالجلالی از کیفیت غیبت کردن بگوییم که غیبت چیز

چه چیزهاست اصل غیبت کردن اینست که کسی عیبی داشته باشد مستور و پنهان [illegible]

وعیب او را بمردم [illegible] بگویی که مقصودت اینست که او را رسوا بکنی حالا اگر کسی عیبی نه

از برای کسی از خودت بگویی که آن کس آن عیب را نداشته باشد این را تهمت میگویند

تهمت غیر از غیبت کردنست غیبت اینست که کسی یک صفتی داشته باشد مستور و تو او را

فاش بکنی و تهمت اینست که آن شخص نداشته باشد و تو نسبت بدهی و اما گفتن

عیبهای ظاهری که بعضی دارند مثلا بلکه کسی کور است [illegible] این هم در [illegible]

مثلا اگر بگویی فلان کس کور [illegible] این هم غیبت است واگر بگویی [illegible] فلان کس

کرد الجزای

[illegible] غیبت که غیبت چه چیز است

۸۰

کرد الجزای چشمش ضعف دارد اینجا عیب ندارد واگر کسی بخواهد عیب چیزی از کسی بگوید

مثلا [illegible] کسی بگوید میخواهد بگوید که فلان کس خیلی است [illegible] با فلان کس خیلی ملا

[illegible] اینجا اگر مقصودت ابرو ریختن آن شخص است این هم غیبت است واگر [illegible]

[illegible] مقصودش نه اینست که ابرو ریختن [illegible] اینجا هم عیبی ندارد واگر کسی در غیاب کسی [illegible]

کسی را غیبت بکند و لیکن در مقابلش خود او را بگوید که دو رو و دو زبان باشد خداوند

او را دو عقوبت میکند و عقوبتش اینست که [illegible] از برای او خلق میکند

از آتش [illegible] های عقوبت کسی است که ذواللسانین باشد یعنی دو زبان داشته باشد

که اکثری از مردم حالا این طورند که پیش روت [illegible] زبانی دارند [illegible] در غیاب

زبانی دارند تا پیش [illegible] اظهار دوستی و صداقت میکنند [illegible]

وعقب سرت که هستند بنای ضد کیری را میگذارند که دلهاشان با هم خوب نیستند

اینست که نگاه میکنید می بینید برکت از مردم سلب شده است چونکه هر چیزی یک تأثیری

دارد مثلا نماز کردن تأثیری دارد روزه گرفتن تأثیری دارد دلها با هم خوب بودن هم

تأثیری دارد که برکت باشد چنانچه این را حضرت امیرالمؤمنین فرموده اند در آن موعظه های

که آنها را بعد از ضربت زدن فرموده است [illegible] که به هم [illegible] اینست که مردم دلهاشان

با هم خوب باشند که باعث برکت است اینست که می بینی کارها همه خراب و ضایع و اسباب شده [illegible]

که این سبب اینست که دلهاشان با هم [illegible] هر جا [illegible] می بینی [illegible]

کار [illegible] روز بروز [illegible] سلب برکت از مردم میشود از اینست که دلهاشان [illegible] با هم خوب

نیستند می بینی که روز بروز فقرا زکوة خوردنها [illegible] بیشتر میشوند یک فقیری صاحب

چیز بشود [illegible] صاحب [illegible] میشوند و حال اینکه مداخل کیسه هر کدام از کیسه

که [illegible] مداخل کیسه جاهای دیگر بیشتر است مثلا [illegible] که

[illegible] اینجا تا جای دیگر [illegible] اینجا تا جای دیگر [illegible] اینجا تا جای دیگر اگر

حالا اگر کسی که غیبت کسی را بکند [illegible] باطنش [illegible]

[illegible]

مدا خلا اینها از جمله که جاهای دیگر هست است لله لکنه کرینته پس بسبب این را دست
دست بیاورید به بهشت چه باعث [illegible] است که روز بروز هر کس از شماها
می رود دو مردم جاهای دیگر روز بروز صاحب اسباب و اوضاع می‌شوند ملاحظه کرده‌اید
می‌بینم هیچ سببی ندارد مگر اینکه دلهاشان با هم خوب نیست تا خیالات شما ظلمات ظلم
همه جا هست ظلم بحقه با اینها تنها نیست همه جا ظلم هست سبب همین است که می‌گویم چه بگویم دلهای
مردم با هم خوب نیست این باعث شده است که سلب برکت از شما شده است حالا
غیبت را هم که خداوند حرام کرده است از آن جهت این است که مردم با هم دیگر خوب بشوند
دشمن هم دیگر نشوند حالا این غیبت کردن که حرام است هر حرام بودنش در چند جا
استثنا شده است که در چند جا جائز است غیبت کردن حرام نیست بلکه نصیحت مشیر است
که مثلا کسی میخواهد کاری بکند می‌آید با تو مشورت می‌کند مثلا میخواهد با کسی وصلتی بکند
می‌آید چون مصلحت با تو مشورت می‌کند که میخواهم فلان کس را با فلان کس وصلت بکنم یا کسی
میخواهد با کسی شراکت بکند می‌آید با تو مشورت می‌کند که فلان کس میخواهم با فلان کس شراکت
بکنم اینجا اگر جانب او را نگوید که مطلقا مصلحت نیست این وصلت را [illegible] با فلان کسی
بکنی وصلت با او [illegible] فلانه عیب را و فلان عیب را دارد یا [illegible] مصلحت نیست با فلان
کس شراکت بکنی همه این که مالت را میخورد که [illegible] اینجا [illegible] عیبی ندارد دیگر یا مجمل
با او بگو که مصلحت نیست یا چه عیبهایش را اگر هم بگوئی ضرر ندارد اما بشرطی که اینکه راست
بگوئی آن عیبها را که از برایش می‌گوئی آنها را داشته باشد نه اینکه از راه دشمنی باشد
که خلاصه اگر [illegible] در همه جای جائز است غیبت کرده [illegible]
مردم را که [illegible] بلکه واجب است چون با تو مشورت کرده است و [illegible]
خیانت کرده باشی در مؤمن حالا مردم کارهاشان همه چیز شده اند در جائی که عیبی
ندارد غیبت کردن و جائز است غیبت نمی‌کنند میگویند تا چه سر بهشت [illegible]

از زبان ما

اینکه غیبت را خدا حرام کرده است

جاهائی که غیبت کردن جائز است

از زبان ما تا شام هم بشود که خلاصه نمی‌گویند از وقت [illegible] در دو میاید و تلک اینجا
که غیبت کردن جایز است صبح تا شام مشغول غیبتند که خلاصه یک مردم میخواهند عملی که
خداوند زحموده است بکنند همه حال می‌کنند در مقام لجاجت با خداوند افتاده اند بلکه هم
این بیچاره فقیر میخواهی با کی لج بکنی با مخلوق ضعیف نمی‌توانی لج بکنی با خالقت میخواهی
لجاجت بکنی نمی‌ترسی خدا [illegible] رزق بندها اگر یک روز رزق
بندها را ندهد چه خواهی کرد مایه روز بیشتر نمی‌ترسی خدا حکم بکند به زمین زمین یک دفعه
همه را فرو میبرد و دیگر از جاهائی که غیبت کردن عیبی ندارد غیبت کردن کسی است که متجاهر
بفسق باشد که همه علانیه و آشکار معصیت خدا بکند و [illegible] بکند بلکه بیشتر کند که خیلی از
احادیث بر می‌آید که مستحب است غیبت کسی که معصیت را آشکارا بکند چون که دیگر
ترس و شرم پیش خداوند ندارد از بابت بی حرمتی او حلال می‌شود غیبت کردنش خلاصه
کسی که معصیت را آشکار می‌کند همه کس غیبتش جایز بلکه مستحب است مثلا کسی علانیه و آشکار
شراب می‌خورد تو هم غیبتش بکن تا چشمش بشنود در مجلس بلکه نقل مجلس او را بکن [illegible]
و اگر چنانچه کسی پاره‌ای معاصی را علانیه می‌کند و پاره‌ای معاصی دیگر بخفیه می‌کند
اینجا اگر آن معصیت را که علانیه می‌کند معصیت شدیدی است مثل [illegible] در همه
صورت هم غیبتش همه کس عیب ندارد حالا اگر کسی [illegible] می‌کند علانیه و آشکار
و شراب میخورد بخفیه اینجا در همه صورت غیبت کردنش عیبی ندارد و اما اگر آن
معصیتی را که آشکار می‌کند معصیت شدیدی نیست اینجا در مسئله دو وجه است اقوی
جواز غیبت کرده است و احوط [illegible] غیبت کردن اوست حالا اینها همه در خصوص
غیبت کرده بودند اما کسی اگر گوش بغیبت بدهد غیبت نمی‌کند گوش بغیبت بدهد
همه کسی گناهش [illegible] بعضی از روایات مثل گناه غیبت کننده است و بموافق
بعضی از روایات دیگر گناهش مقابل غیبت است و واجب است اگر کسی غیبت

کسی را ببینی که کار کرد آن کوشش و سعی او را منع بکند باو بگو بد این تو رهیت که تو چی کول
شاید دروغ باشد این حرفها بتو چه این حرفها را می زنی حرف دیگر باش حتی اگر چنانچه
شخص مشغول نماز باشد و پهلوی او جمعی نشسته اند غیبت کسی را می کنند واجب است
بر آن مستمع ایشان را منع بکند ~~اگر چه در نماز است~~ هر چند که مشغولست بنماز مشغولند
حالا چه تو منع بکند هم مشغولست نماز می کند اگر ممکن است بگوید این آیه از قرآن بخواند
مثلا الحمد بخواند ولا یغتب بعضکم بعضا و اگر چنانچه ایشان نمی دانند یا اینها نمی فهمند
در اینچه صورت جایز است که نماز را قطع بکند و ایشان را منع بکند ما در حرمت
غیبت کردن همین کفایت میکند که جایز است قطع نماز واجبی اگر وقت موسع باشد جهت
اینکه غیبت کننده ها را منع بکند هیچ ملا کسی را جبر کرده باشند بر غیبت کردن اینجا
عیبی ندارد و در همه معاصی اگر چنانچه شخصی را جبر کردند بفعل این معصیت که اگر این معصیت را
نکند ضرر بادمی رسانند مثلا ضرر مالی یا عرضی یا جانی تفاوت نمیکند اینجا بجا آوردن
همچه معصیتی که مجبور باشی بجا آوردن آن عیبی ندارد ملا در قتل نفس که اگر چنانچه
کسی را جبر بکنند که فلان کس را بکش یا اگر نکشی خودت را می کشم اینجا باید هم بهای خودت را
باشند و کسی را نکشی و لو اینکه مقطع داری اگر فلان کس را نکشی ترا می کشند اینجا خود
باید کشتن بدهی و کسی را نکشی ملا هیچ در مقام دفاع باشد که مثلا قطاع الطریق می آیند
که مال ترا ببرند یا خودت را بکشند اینجا جایز است کشتن آن قطاع الطریق یا مثلا
دزدی می آید که چاره ای نیست مگر کشتن او اینجا عیبی ندارد کشتن آن دزد چنانچه کسی
عرض کرد خدمت حضرت امام جعفر صادق عرض کرد یابن رسول الله بلی دزدی هست که در شب
می آید اسبابهای ما را می برد چاره ای نیست مگر کشتن او حضرت فرمودند او را بکش و خونش بگردن
من خلاصه اگر کسی را جبر بکنند بغیبت کردن عیبی ندارد اینجا غیبت کردن حالا راه خلاص
شدن هم از این معصیت بزرگ اینست که شخص برود حلالی بطلبد ~~از [illegible]~~ ازاله
کسی
که همه کس او را جا بیاورد چاره خلاص شدن از این معصیت

مسئله منع

مسئله

خلاصه

۸۳

از آن کسی که غیبت او را کرده است و اگر آن کس مرده باشد یا اگر چنانچه باو بگوئی که تو را
غیبت کرده ام بدش می آید تو را اذیت می کند یا اینکه آن کسی که او را غیبت کرده ای نزد اینجا
یا او را نمی شناسی کیفیت خلاص شدن اینست که طلب مغفرت بکنی از برای او و سوره قرآن
بخوانی این کفاره غیبت کردنست بیا بر سر مطلب خود که آن ماه مبارک رمضان گذشت نصف
بیشتر گذشت یعنی عمر ما گذشته است والا ماه رمضان نگذشته است اگر بگویند فلان سال یا فلان ماه گذشته عمر گذشته است
والا و در این ماه رمضان چرا باید نمی دانم در این چند روز این ماه بر ما چه حاصل شده است آیا بیشتر گناهان رو به زیاد
مثلا بهتر باید بشیم از سابقیم آن گناهان رمضان که هر گناهی هفت گناهست اگر چنانچه گناهان زیادتر شده اند
خیلی خوبست و اگر چنانچه خدای نخواسته که پناه می بریم بخدا گناهان بیشتر شده اند و حالات پیش از رمضان بهتر از حالات ماه رمضان
بوده اند که پیش از رمضان بهتر بوده ایم بدان که تو دخل باین ماه نداری این ماه نه ماه توست و داخل می شوی در [illegible]
که او را بعضی نموده است و جبرئیل امین گفته است که حضرت فرموده اند کسی که ماه رمضان بر او بگذرد و او آمرزیده نشود
ملعون است از جبرئیل امین گفته است بدرستی که دخل در [illegible] کسی شده باشی که میخواهی آن کس ترا شفاعت بکند حالا
این معصیت خداوند را چه می شود از چه جهت است که شخص معصیت پروردگار را می کند با وجود این مواعظ و آیات
و این احادیث که اینها هر روز خوانده می شوند و هیچ تاثیر نمی کند سببش چه چیزست هیچ ملتفت نمی شود باید که چه
این مواعظ و آیات قرآنی و احادیث در این دلها تاثیر نمی کند سببش اینست که هیچ ملتفت نیستید بان عالمهای که در پیش دارید
که هیچ نمی دانید که چند عالم دیگر در پیش دارید غیر از عالم الآن و عالمهای که گذشته اند حساب آن همه عالمها را نمی فهمید
باین عالمهای حالا حتی سه عالم دارید که هر عالمی چند عالم است عالم اینها گذشته است که آن ابتدای خلقت آن باشد
که اول خالق بود و بعد شهید الحی و بعد عالمهای الآن دارید و بعد عالمهای بعد از مردن دارید که سه عالم دارید عالم
ماضیه عالم آتیه عالم الآن حالا این عالمهای حالا نیست همه از قبیل ~~[illegible]~~ که ~~[illegible]~~ للابد و الی
که در شکم مادر بوده ای تا وقتی
تا وقتی مثلا وقتی که متولد شدی در عالم تولدت دستت بسته بود و بلکه در این عالم که میخواهی از دنیا بروی بادست
گشوده می روی دستت که بسته است در آن عالم کنایه از حرص است و بلکه در این عالم کنایه است از اینکه بهر بپسندد در
چیزی از مال دنیا نبرده ام و با دست خالی از دنیا رفته ام حالا هیچ نفهمیده اید که در شکم مادر چه تو زنشته بودی

در بیان عالمهای از

خابیده بوده‌ای تشنه بودی حالا اعراض از آن نیست خوب عواطف آن هم هست که از آنچه خداوند جناب شما را خلق کرده است
از این یک قطره آب نجس که دیده شد متعفن خلق شده این همه را در ماه با تشخیص دقیق هیچ کیفیت خلقت خودت را بدانی
بعد از آنکه این آب نجس در رحم مادر قرار گرفت اول یک نقطه قوی در آن نطفه عمل آمد که نقطه دل باشد بعد از آن
نقطه دماغ بعد از آن ~~نقطه جگر اینها اعضای رئیسه‌اند بعد از آن نطفه~~ عمل آمد بعد از آن نقطه کبد عمل آمد که سه نقطه
اول در آن نطفه عمل آمد اول نقطه دل بعد از آن نقطه دماغ بعد از آن نقطه جگر اینها اعضاء رئیسه‌اند بعد از آن نطفه
خون می‌شد و بعد علقه می‌شود بعد عظام می‌شد ثم انشاناه خلقا آخر یعنی او را مصور کشیدند و تصویرات انسان
ادراک دادند بعد از آن روح حیوانی در او دمیده شد بعد از آن روح انسانی بعد از آنکه تمام روح در بدنش دمید
تو را نشانده‌اند که زانوها پیچیده بودند به پهلو و دست را به سر زانوها گذاشته بودی و کفهای دست بر سر زانوها
گذاشته بودند و تو را چهار میخ کشیده بودند و صورت تو را به جانب پشت مادر قرار داده بودند چون پشت شکم مادر
استخوانست صورت طفل را از صدمات محافظت می‌کند که اینست که هرگاه طفل مسلم در شکم زن کافره‌ای باشد
و آن زن بمیرد چون جایز نیست که آدم زن کافره‌ای بگیرد حالا اگر زن کافره‌ای گرفت و آن زن حامله شد و طفل
هم در شکم بود اینجا باید پشت آن زن رو به قبله کرد که طفل مسلم رو به قبله باشد خلاصه هر صفتی که آن وقت در شکم
مادر داشته‌ای همه آن صفات را حالا هم داری و همچنین صفات را در وقت مرتبه بینی ملاحظه صفات را بکن اگر چه عجز
تمام معصومیت در دنیا زندگانی دنیاست و بکن معصومیت نداری بدان که در آخرت مشغول می‌شوی با آتش سوزانی
که بهتر است از آتش جهنم در دنیا چون آتش دنیا حرارت دارد نوری دارد و آتش آخرت نوری ندارد و لکن حرارت دارد لکن
حرارت را دارد و لکن آتش سوزان و سینه محبت دنیا غیر از احراق چیزی ندارد و این آتش محبت سوزان هم در دل است
که خدا دل آتش ... کرده تا اینجا باشد برویم بر سر احوال بعضی از احوالات انبیا از جمله انبیا یکی حضرت موسی است
الحال اراده نمی‌خواهیم بگوییم از احوالات حضرت پیغمبر بگوییم لکن ذکر می‌کنم از احوالات حضرت موسی بگوییم خیلی حکایت
حضرت موسی عجیب‌تر است از حکایات سایر انبیا دخلی ندارد افضل و غیر افضل هم حکایت حضرت موسی عجیب بود
... از وقتی که مادرش به دریا انداخت تا وقتی که متولد شد تا بزرگ شد خلاصه پیغمبر شد بعد از آن آمد پیش فرعون
فرعون او را کرد تا او را بیش نیز ببندازند او را انداختند نیز بار از هیبت او فرار کردند خلاصه بعد از آنکه آمد پیش فرعون

امد

~~... ادراک ...~~

مسئله متعلق بالنکاح

از احوالات حضرت موسی

آمدن موسی پیش فرعون

امد عصا را انداخت لباس ... که بعد تا ... ندانست که بعد تا شاید ... کشته شد ... خلاصه
امد عصا را انداخت عصا اژدها شد اژدها یک دهانش ... و لبهایش هشتاد ذرع بود و اژدها یک لبش را پایین قصر فرعون
گذاشت یک لبش را بالای قصر فرعون بلندیش هشتاد ذرع بود آن کسی که ادعا می‌کرد انا ربکم الاعلی اسهال عارضش شد
در بستر ... شد از هیبت اژدها ... حضرت موسی هم ... قرار که در قرآن هم این را دارد
... که بگویم در روغن ... رسید که خدا ... و ... از این بچه ... حوادث او را ...
... دستش را در ... و در روغنش ... ادراک ... حضرت موسی ... کرد ...
... رسید ... خلاصه فرعون ... که این را
سحره را جمع کرد بعد از آنکه فرعون سحره را جمع کرد بنا شد که هم سحره سحر خودشان را ببندازند موسی هم عصا را ببندازد
در میان این سحره یک نابینایی بود که استاد همه سحره بود از سحره پرسید که این کسی که ادعا پیغمبری می‌کند چه تو را دعوت
... دارد ندارد با و گفتند خودش باید ... بگوید ... باشان گفتند ... بدارید که این بود
که سحره بار گفتند یا موسی اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین یعنی ای ... یا شما عصا را بیندازید یا ما بیندازیم
موسی با شان گفت شما بیندازید این بود که همه آنها سحر خودشان را انداختند ... موسی عصا را انداخت
اول عصا ... شد ... که آب ... شود بعد از آن اژدها شد و همه آن سحرها را ... دفعه فرو برد خلاصه
هم جز حضرت موسی ~~عجیب بوده است~~ ... باشد ... قربت ... در خانه‌هاشان
در ... خیلهاشان بود هم با هم عصا بود ... که با ... وقتی که گفتم که یک نابینایی بود در آن
صحرا که حضرت موسی بود و سفارش موسی را ... صحرای کربلا که یک نابینایی بود که با ... ملک
بگوید حضرت حسین بن علی بن ابی‌طالب را ... بدارید و او را ... که یک نابینایی هم ... او را ...
می‌کردند ... باو ... گفت یا حسین ... تمام صحرا ... باشد ... داد ... خودت گفتی ... ذکر آنرا است

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

در میان سحره یک نابینایی

از نسخه اصل سقط شده و به مجلس دوازدهم بردیم
و چهاردهم را خودم نیز اضافه کرده ام

بگیم کیفیت موعظه کردن چه طور است چه قسم باید موعظه کرد مردم را باید رجاء و امیدواری از برای
مردم گفت که موعظه را رجائیه قرار بدهیم یا باید موعظه را خوف و تخویف قرار داد که مردم را باید
ترسانید آخر واعظ مثل حکیم است همچنانکه حکیم بموافق مزاج ان و بعض نسخه را می‌پیچد همچنین
کسیکه موعظه می‌کند باید موعظه را بموافق حالات و مرضهای مردم ترتیب بدهد که آن واعظ مثل
حکیم باید ملاحظه مرضهای مردم را بکند حالا بعضی مطلب را این طور فهمیده اند که رجاء باید گفت و بعضی
مطلب را این طور فهمیده ام که موعظه باید تخویف باشد رجا باید گفته نشود من این طور مطلب را
فهمیده ام که هم خوف باید گفته بشود آخر از چه بابت رجاء بگوییم هیچ رجائی داشته باشیم از بابت
~~صفاتمان رجائی داشته باشیم که با این صفات امید دار باشیم از بابت صفاتمان که رجاء بگوییم که شخص~~
~~رجاء داشته باشد بصفاتش که صفات داشته باشد و رجائی بصفاتش باشد این را حقیقه مشکلات~~
~~که داشته باشیم یعنی با چه رویی باشیم که امیدواری و رجامان بصفات و اعمالمان باشد~~ مشکل‌تر بفهم
که هیچ عملی داشته باشیم که ~~شخص~~ امیدوار باشیم ~~بعملش~~ پس از این بابت رجائی نداریم اگر
از بابت رجاء ~~جهت~~ در رجائی داشته باشیم بدان که رجاء هیچ ندارد که دیگر احتیاج نداری که
ملاها از بابت بگوییم این قدر شیطان از برای تو رجاء می‌گوید که دیگر احتیاج به رجاگویی دیگر
نداری حالا با وجود اینکه این همه خوف می‌گوییم این همه از عذابهای الهی می‌گوییم می‌بینیم هیچ این دلها
متاثر نمی‌شوند هیچ کدام از این تخویفات تاثیر نمی‌کند پناه بر خدا اگر رجاء بگوییم آن وقت دیگر
تمام کار رجامان ضایع می‌شود ما شیطان تنها بس است از برای رجاءگفتن دیگر لازم نکرده است
که ما رجاء بگوییم عارفی گفت ~~حالا از چه~~ که آن عالمی که رجاء از برای مردم می‌گوید دیگر شیطان
بان اشخاص کاری ندارد می‌گوید که فلان ملا کار مرا می‌کند دیگر چه ضرور که من بروم
~~نیابت ملا کار مرا می‌کند~~
تو رجا بدهم ایشان را فلان ملا ~~کار مرا می‌کند~~ پس از این بابت هم رجاء نمی‌شود گفت
~~حالا اگر رجاء می‌خواهید بگویم خیلی خوب رجاء بگوییم می‌گوییم اما از چه بابت رجاء بگوییم~~
از چه جوره رجاء بگوییم آخر رجاء گفتن چند جور رواست از چه جوره‌ای می‌خواهید رجاء

ترتیب می‌دهد

و امیدواری

خوف صفات خود داریم که از بابت صفاتمان رجائی داشته باشیم نه اعمال خوب داریم که از بابت اعمال رجائی داشته باشیم آخر با این صفاتمان رجائی و امیدواری داشته باشیم با اعمالمان و مشکل می‌بینیم

المجلس الخامس عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک یا علیما بالخفیات و یا ~~مالک~~ ~~الملک~~ و یا حیا باقی ~~البحر~~ البحار الغامرات و الارحام
و یا مجیبا للدعوات العاصفات نحمدک و الحمد من الائک و نشکرک و الشکر من نعمائک و نصلی و نسلم علی اشرف رسلک
و غافرا للخطیئات و انبیائک و علی ~~خلفائه~~ محمد ائمتک و اصفیائک و صلحائک و شهدائک و لعنتک علی اعدائک و اعداء اولیائک
امروز می‌خواهیم موعظه مان را قرار بدهیم که این چند مطلب است و رابطه موعظه چه طور باید بگوییم ~~لیث~~ من الان
الان بیم
بگیم حرکات درشت امیدوار

بگوییم یعنی میخواهید این نور رجا بگوییم که بگوییم بدانید که هیچ رحمتی از برای شما نیست نه در حالت
احتضار و نه در قبر و نه در عالم برزخ نه در قیامت نه در میزان نه در صراط تا وقتی که بهشت برید
این نور رجا میخواهید بگوییم که از اینجا که رفتید بان عالم دیگر تا عالمی دیگر داری غیر از این
عالم که تو که اینجا نشسته ای سه خانه داری دو که کدام از این خانه ملکیت یک زمان معینی
دارد یک خانه ان شکم مادر است بود که در او بودی مدت ملکیت نه ماه بود و یک خانه دوم این عالم
که الان در او هستی و مدت ملکیت منتهایش صد و بیست سال است و یک خانه دیگر هم داریم که
قبر مان باشد مدت ملکیت ما در ان خانه خدا میداند چه قدر است حالا میخواهیم که این نور رجا
بگوییم که از اینجا که رفتید بان عالم دیگر زحمت و رنج زجر نیست پس روید هر چه هم میخواهید معصیت
بکنید بسیار خوب بخور نمی گوییم که شخص در وقت احتضار بعضی مرادش این است که روح از بدنش
بیرون نمی اید مثل اینکه تمام این رگها همه از هم جدا جدا میشوند ~~نمی گوییم که وقتی که شخص را در قبر گذاشتند~~
~~انتهی موسی بغیر از خار و~~ نه میگوییم که همینکه شخص را میخواهند او را در قبر او را بگذارند
مثل این است که گویا او را از اسمان هفتم بر زمین انداخته اند نمی گوییم که قبر شخص را چه نور فشار
می دهد چنین می گوییم این همه عذابها مثل یک کلینه به بین اگر یک دانه کیک یا دو دانه در رختهات
باشد تا وقت داری میتوانی متحمل شوی ده دانه کیک بشویه نمی گوییم که این همه عذابها مثل
نیش زدن کیک است اگر میتوانی متحمل بشوی بسیار خوب ولکن این بیچاره ضعیف اگر دو تا کیک
در رختهایت باشد تاب نمی اوری تا انها را از رختهایت بیرون نکنی حالا میخواهی کیفیت خلاص
شدن از کیک را و دفع کیک را بگوییم یا کیفیت فشار دادن قبر را که چه نور قبر مردم را فشار میدهد
یقینا کیفیت دفع کیک را بگوییم بهتر خوشتان می اید ~~چون حالا دیگر اول کیکها است~~ تا اینکه
کیفیت فشار قبر را بگوییم بلکه معالج کیک بهتر دل میدهد تا بعالم فشار قبر این کیک
خلقتش مثل خلقت فیلات هر عضوی که فیل دارد کیک هم انها را دارد با چهار چیز اضافه
که این کوچکی که هست خرطوم دارد و استخوان دارد رگ دارد پی دارد که خلاصه هر عضوی که
در فیلات

ومای مسیوند

نمی گوییم که وقتی که شخص را در قبر گذاشتند انتهی موسی بغیر از خار و مور ندارد هم

چون حالا دیگر اول کیکها است

بیان خلقت کیک

بیان صفات کیک رحلت ان

در فیلات در کیک هم خداوند انها را قرار داده است با چهار چیز اضافه که فیل انها را ندارد یکی دو بال
دو تای دیگر خرطوم هست و اصل این کیفیت فرار کردن کیک غیر از کیفیت فرار کردن باقی حیوانات است
باقی حیوانات وقتی که میخواهند فرار بکنند رو به ان طرفیکه به ان طرف فرار میکنند ولکن کیک رو بطرف را
خلاف ادم میکند در وقت فرار که پشتش را نمی کند در فرار کردن خیر رویش بطرف دشمن ادمست
و فرار میکند که میخواهد ببیند که از کدام طرف او را میگیرند و در این کیک خداوند یک پاره چیزها
قرار داده است که مثلا یک پاره حالات خداوند در این بدن انسان قرار داده است که نه علاجش دفع
میشود و نه بفصد ... مگر بخوردن کیک او را علاج میکند این بعضی شکایت کرد از دست کیکها خطاب
باو رسید که ما در بدن انسان خونی قرار داده ایم که نه علاجش دفع میشود و نه بفصد کردن مثل اینکه
کیک او را میکند از بدن انسان حالا معالجات از برای ابهام هست مثلا پوست نارنج را با ... کیک
دود بدهند در انجا یکه شخص میخوابد یا شونیز را دود بدهند یا اینکه یک پاره دعاهاست که در وقت
خواب او را بخوانند یا او را بطرفی از اب بخوانند و در ان حال که شخص میخوابد بپاشد خلاصه رجاء اهل
از این بالاتر میخواهی که این فشار قبر مثل کیک باشد طاقت داری یا هم عاجزی از کیک حالا کسی که
از کیک عاجز باشد تاب فشار قبر را دارد مردی هستی با قوه و از همه چیز هم ضعیف تر از کیک عاجزی
رجاء بگوییم نمی گوییم که جهنم بقسمیست که اگر یک ذره از اتش او بالای کوهها بگذارند کوهها را
اب میکند چنانچه حضرت امیر فرموده است نمی گوییم که اگر یکی از اهل جهنم بیاید در دنیا نفس بکشد
از تعفن نفس او تمام اهل روی زمین هلاک میشوند نمی گوییم که مار دارد که ادم را ابلع میکند
نمی گوییم که عقرب دارد بقدر قاطر چنانچه همه اینها در روضه اعتقاد یا بپس حرفها ملتفت نمی تو ر
میشود که مار ادم را یک دفعه فرو میبرد با اتش جهنم این نور است که اگر یک ذره از ان بالای باشد
کوه بگذارند ان کوه اب میشود چنانچه این حرفها اعتقاد ملتفت جهنم را نمی بینید مثل چاره
چاره همه اتش بقدر یک مثقال نه مثقال بیشتر نیست دیده اید کسی را که چاره می زنند چه نور را
مرهم ها میکنند میشوند و بدنش سیاه میشود و بعضی مثل گوشت بد میشود با وجود اینکه

بیان معالجات کیک

نیش او مثل یک مثقالی نیست و همی زدنش صد مثل یک مثقالی نیست با وجود اینکه
کسی را چاره زده مو را بدنش سیاه می شود و موهایش ریخته می شوند و بدنش پوست و گوشت
می شود حالا جهنم را فرض بکنید مثل چاره ای به بینی تاب نیش چاره را ندارید بالاخره این
رجاء بگوییم جهنم را فرض بکنیم مثل حمام که می دادیم را یک دو سال در آنجا نگاه می دارند به چه
طاقت این را دارید چه برسد یک سال در حمام می دارند چه یک ماه میتوانی متحمل بشوی یک
روز یک شب میتوانی یا دولت ضعف میکند جهنم را فرض کن که کسی مثل خاکستر گرمست
دو دو سال تو را در این خاکسترها می نشانند طاقت دارید دیگر چه گفتم از آن عذابهای
دیگر از آن عذابهای اهل جهنم از آن ابهائی که با اهل جهنم می دهند یک جوره دیگر از رجاء گفته
اینست که از بابت خودمان رجاء بگوییم که رجائمان از بابت خودمان باشد خودمان چه
چه رجائی داریم وقدمنا … الایسین … یعنی نازل می شوم
بر خداوند مثل نازل شدن کسی که مایوس باشد امید به رحمت خداوند نداشته باشد
از بابت استراحتهای بعد از این رجاء بگوییم چه راحتی از برایمان نیست یعنی هیچ وقت راحتی
از برایمان نیست خیالتان در عالم بعد از این عالم تنها راحتی نداریم چرا که خوب تا حال بگویی در هیچ
کدام از این عالمهای که بوده ای و الان هستی و بعد از این هم می روم راحتی نداشتم یعنی …
ما راحتی در آن عالم دیگر نیست و الا از برای مؤمنان … اول راحت است … رجاء
از بابت رجاء رحمت خداوند که رجائمان به رحمت خداوند باشد بلی رحمت خداوند بیشتر است
از غضبش یا من سبقت رحمته غضبه ولکن ما رجاء نداریم رجاء حقیقی را داریم اگر
کسی حقیقة رجاء بخداوند داشته باشد کارش درست می شود چنانچه در روز قیامت بعضی را
از جهنم بیرون می آورند بعد از هزار سال که در جهنم بوده و … یا حنان یا منان بعد زمانی
که او را از جهنم بیرون آوردند خطاب … می رسد که او را دوباره بجای خودش برگردانید
این … تامل میکند خطاب باو می رسد چرا نمی روی عرض میکند که خداوندا من چه گمانی … [illegible]

کو او را بیرون

جوره دوم از رجا

دامید داریم که بعد از این استراحتی از برای ما هست

یک جوره دیگر از رجا گفتیم گفته اینست که از بابت رحمت خداوند رجاء بگوییم که رجائمان

٨٦

کو او را بیرون بیاورید دو مرتبه او را بر می گردانند در جهنم بر می گردد می گوید که دیگر من امیدواری داده ای خداوندا
یقین می دهم اخر اگر ما حقیقة رجاء داشته باشیم و … رجاء حقیقی بخداوند داشته
باشیم باز کارمان درست می شود چنانچه بعضی از … وقتی که اهل جهنم می خواهند بجهنم
ببرند اینها نمی روند تامل میکنند خطاب باینها می رسد که چرا نمی روید عرض میکنند که خداوندا
ما امید برحمت تو داریم و رحمت تو بیشتر است از غضبت اینست که او را بجهنم نمی برند که امید حقیقی
ولو آن ساعت هم باشد … خوف … ولکن نه ما امید حقیقی نداریم حالا رجاء چه چیز است
معنی رجاء چیست که باید شخص رجاء داشته باشد معنی رجاء را باید … که شخص تحصیلش
بکند سه جوره رجاء داریم یعنی کسانی که ادعا می کنند که رجاء داریم سه جوره اند بعضی رجاء
دارند بعضی تمنی دارند بعضی غرور دارند مثالی بیاوریم که خوب واضح بشود مثلا بعضی از مردم
می روند زمین زراعت را پاک میکنند خوبش میکنند تخم می پاشند آب … رحمت
زراعتها میکنند بعد از آن امید دارند از خداوند که آفتی از برایش نیاید و زراعتشان
خوب بیاید تا آنکه درو کنند و حاصل اینها بکنند این قسم را رجاء می گویند و بعضی دیگر از مردم
این … یک خورده ای زراعت کشته اند یک قلیل آب هم باو می دهند و امید دارند
که خداوند بعوض این قلیل زرع خیلی گندم باینها بدهد این هم خوب است لکن این تمنا است
نه رجاء است و بعضی از مردم نه زمین … نه خوبش کرده اند نه تخمی پاشیده اند و با وجود
این میخواهند که در خانه اینها گندم بیاید که اینها مغرورند این قسم از مردم هیچ چیز دستشان
نمی آید حالا ما هم باید … زمین زراعت را درست بکنیم خوبش بکنیم تخم بپاشیم آب باینها
بدهیم بعد از آن امید داشته باشیم که خداوند اینها را از برای ما از بلاها محفوظ بدارد نه اینکه
نه تخمی پاشیده … و با وجود این … که خداوند ما را به بهشت ببرد
این غرور است نه رجاء … و مغرورین جای اینها با جای کفار یکیست مغرور
و کفار یک منزل دارند در جهنم دیگر … این غرور است نه رجاء است چونکه ما هیچ کاری نه تخمی
نه خوبش کرده

بیان معنی الرجاء والتمنی والغرور

بیان معنی الغرور

با اید امید بخدا داشته باشیم باید خوف داشته باشیم اخ بعد از همه این حرفها چه باید بکنیم

باشند ~~منتهی~~ و با وجود این ~~امید دلیلیم~~ خدا نا کند) بد هدایت از محالات اگرچه از قدرت خداوند بعید نیست ولکن همیشه این را گفته‌ام که عالم عالم اسباب است والا خداوند خو میتوانست که نان بدهد خشک یا مائده مثل بنی اسرائیل از برایمان نازل بفرمایند یعنی قادر را العیاذ بالله نیست قادر است ولکن عالم را عالم اسباب قرار داده است خلاصه این رجائی را که ما داریم غرور است ~~وحق درین جای لنگا~~ در جهنم مثل کافرین است معنی رجا اینست که شخص عبادات بکند ترک معاصی بکند ایمان تحصیل بکند بعد زان هم این هم باور بد هد و امید هم داشته باشد که بلای بیاید واو را ضایع بکند معنی رجا را خود خداوند هم بیان فرموده اند که چه جور از مردم رجاء بخداوند دارند اگر بخواهید تحصیل بکنید میفرمایند ~~الذین يلجدون~~ ان الذین امنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم حضرت امیر میفرمایند یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب والله العظیم حالا اگر بگوید که اخر چه باید بکنیم میگویم که خداوند دو قاعده در قران بیان فرموده است که هیچ تخلفی در این دو قاعده نیست حضرت را در موضع این دو قاعده بیرون بیاور یک قاعده اش اینست که میفرمایند ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون یعنی کسانی ~~از مردم هستند~~ که در وقت احتضار ملائکه می ایند ایشان را تسلی ~~تسلی~~ میدهند با اینکه خوف و حزنی از برای شما نیست الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون این یک قاعده است قاعده دوم اینست که میفرمایند بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک هم فی جهنم خالدون یعنی کسی که کسب کند گناهی را و فرا گیرد آن کس را گناهانش همچو کسی در جهنم مخلد است حالا برادر دل بر این بنا کن گناهان تو را احاطه کرده باشد کسی که گناهان او را احاطه بکند در جهنم مخلد است حالا این احاطه گناهان از این بابت است که ~~بعد از آنکه~~ دل شخص بطوری باشد که وقتی که گناه میخواهد بکند در دل او یک چیزی ~~نیست~~ باشد که باو بگوید ملک یا انگلم در وقت گناه ترسی از خداوند ندارد که با خوف و ترس آن گناه را بکند و نه هم بعد از اینکه گناه را کرد پشیمان میشود که چرا من این گناه را کردم

اینست که بعد زانی

اینست که بعد زانی که در دلش اینها راست دیگر اعضا و جوارحش احاطه میکنند گناه را اما معصیت با خوف و ترس از خدا خوبست بعد از کردن معصیت پشیمانی هم خوبست در دل شخص چیزی باشد که باو بگوید این معصیت را مکن و اگر بکند هم بکند خوبست ملک گناه کردن از زندگی جهت ایمان کار را دام صایع میکند آخر اگر کسی گناهی از دستش بیاید و او را بکند میشود بواسطه همین مثل این گناه کار ادم درست نشود ملک اگر از بابت خوف از خداوند نیز از بابت خوف از مردم یا از بابت اعتبار یا از بابت اینکه از دستش نیاید مثلا شراب خوردن که ~~خداوند نخت~~ از دستش بر نمی اید این ترک گناه نیست یا قتل نفس یا ظلم کردن اگر چنانچه بتوانی ظلم بکنی دیگر نکنی بتوانی مردم را اذیت بکنی و نکنی قتل نفس از دستت بیاید و نکنی شر دارند مثلا بعضی را دیده‌ام همینکه با ینها گفتی که چرا همچو میکنی ملک میگوید مگر چه کرده‌ام شراب خورده‌ام ادمی را کشته‌ام ظلم کرده‌ام این بیچاره از دستش بر نمی اید دستش کوتاه است اگر از دستش بیاید مضایقه ندارد خلاصه همینکه دل تو این طور شد که معصیت ملک بکنی و هیچ خوفی و تشویشی و ترسی از خدا نداشته باشی آن وقت دیگر هر چه معصیت میکنی هر چه میتوانی بخشند گناه نابالغ میکنی هر چه میتوانی بزن بابت معصیت میکنی انقدر اگر شده هر چه میتوانی بدست شنت معصیت میکنی هر چه میتوانی بعورت از زنا از لواط میکنی که خلاصه دیگر تمام اعضا و جوارحت را مشغول بمعصیت میکنی اینست که داخل بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته میشوی حالا هر کسی خودش را باین دو قاعده برادر در بکند حالا اگر بگوید که من داخل اولیاء الله هستم نمی دانم داخل بلی من کسب هستم یا نیستم بگو باشم بگو نباشم چه میدانم تقوا این را بگو که من باید رجاء داشته باشم یا خوف میگویم نمیدانم ~~نمیدانم~~ که چه بگویم میگویم که امید برحمت خداوند داشته باش چونکه این رحم را خداوند صد جزء فرموده است که یک جزء او را بهمین مردم ~~دانسته~~ تقسیم کرده است که این رحمهای که همه مردم دارند بعد رفت باولاد مادر رفت بفرزند رفیق نسبت برفیق این همین رحمهای مردم یک جزء از آن صد جزء رحمت و نود و نه جزء دیگر رحم را خداوند از برای خودش قرار داده است که در روز قیامت اینها را بر بنده کانش

نازل بلبند ولکن باز می‌گویم ~~تشویش نداشته بعضی~~ که بی تشویش هم مباش بلکه در روز قیامت در
رحمة اللهی پر تو نازل شد باز می‌گویم که تشویش نداشته باش اول کلام خداوند بسم الله الرحمن الرحیم است
و این بسم الله را خداوند در چند جای از قرآن ذکر فرموده اند که خداوند ارحم الراحمین است ولکن
باز بی تشویش هم مباش که خداوند اول بسم الله الرحمن الرحیم الله را ذکر فرموده الله اکبر یعنی خدائی
که حکیمست قادرست علیم است که ملاحظه معنی الله را هم بکنی میگویم تشویش ملک ملاحظه صفات
خداوند بکن خداوند غفارست غفار ~~رحیم با الرای نیست عز غفار رحمن حقیقی داریه~~ یعنی
بسیار آمرزنده غفاری دارم غافری دارم خداوند غفارست ولکن ملاحظه صفات دیگرش را
هم بکن که قهار هم هست جبار هم هست باز می‌گویم که تشویش نداشته باش حضرت امام رضا علیه السلام
وقتی که میخواستند بمشهد بروند وقتی که بنیشابور رسیدند مردم آمدند عرض کردند که یا ابن رسول الله
یک حدیثی از برای ما بیان بفرمائید چند نفر هم دواتهای نقره در دستشان ایستاده تا حضرت
حدیثی از برای ایشان بخوانند حضرت سرشان را از سایه کجاوه بیرون آوردند و فرمودند که از پدرم
شنیدم که او از پدرش شنیده بود که او از پدرش شنیده بود که او از رسول خدا شنیده بود که رسول
خدا از جبرئیل شنیده و بود و جبرئیل از خداوند شنیده بود که لا اله الا الله حصنی فمن دخل فی حصنی
امن من عذابی لا اله الا الله قلعه من است وکسی که داخل قلعه من شد ایمن است از عذاب من
از این بابت تشویش ملک ولکن باز می‌گویم که بی تشویش هم مباش چونکه حضرت بعد از آن فرمودند
بشرطها وشروطها یعنی لا اله الا الله را با شرایطش بگوئی باشی باز می‌گویم تشویش ملک از رحمة
اللهی روز قیامت کسی ~~را روز قیامت~~ کسی را میآورند در صحرای قیامت که دیگر تمام نامه عملش سیاه
و هیچ عمل با نیتی هم ندارد امر میشود ملائکه که او را بجهنم ببرید یک موی از موهای چشمش
حرکت می‌کند عرض میکند که خداوندا من یک شهادتی دارم خطاب بار میرسد که بگو عرض می‌کند
که خداوندا من اشکی که از خوف تو از چشم من بیرون آمده است از آن اشک اشک چشم تر شده ام
خطاب میرسد که او را داخل بهشت بکنید ولکن باز بی تشویش هم مباش کسی را در قیامت میآورند

کهی

معنی الله

۲ از پدرش شنیده بود که او از پدرش امام حسین شنیده بود که او از پدرش علی بن ابیطالب شنیده بود که او از رسول خدا

اشکی از چشم این شخص

بقیه ۸

کهی اعمالش خوبند همه با قیمتند ولکن خودش بهره ای از آنها ندارد همه را مردم می‌برند یعنی کسانی می‌برند
که حقوق ایشان در دنیا بگردنش آمده است باز می‌گویم تشویش ملک بعضی را در قیامت می‌آورند
که نامه اعمالش سیاه و ملائکه بازوهای او را می‌گیرند مثل دزدی دیده اید چه طور دزد را می‌گیرند
همینطور او را گرفته یک نگاهی ببالای سرش میکند عرض میکند خداوندا رحمت تو از غضبت بیشترست و من
پناه بتو آورده ام رحمتم امید از تو دارم خطاب میرسد که اگر چه در دنیا می‌گوید ابدا امید به ما نداشته است
ولکن چونکه حالا پناه بما آورده است او را داخل بهشت بکنید ولکن باز هم ~~تشویش داشته باشید~~
بی تشویش هم مباشید که در روز قیامت شهیدی را میآورند که در رکاب حضرت امیر کشته شده است و دور خودش
خودش غلطیده است و با وجود این امر میشود بملائکه که او را بجهنم ببرید آن شخص خودش رو بجهنم
میرود و بجهنم تعجیل میکند تندتند ملائکه بجهنم میرود ملائکه باو میگویند که چرا این قدر تند میروی رو بجهنم
و تعجیل داری میگوید من میدانم که خداوند ارحم الراحمین است معلوم است که مستحق آتشم حالا که مستحق
آتشم خودم میروم بسوی آتش اگر معصیت خدا را نکرده بودم مستحق آتش نمیشدم اینست که همینکه
اقرار کرد با اینکه معصیت کارم و مستحق جهنم ندا بملائکه میرسد که او را بجهنم نبرید او را داخل بهشت
بکنید ولکن باز بی تشویش هم مباشید کسانی هستند که آنها در جهنم استغاثه میکنند و فریاد میکنند
خطاب میرسد بآنها که اخر از آنها ولا تکلمون حالا آخر کارچه بکنم میگویند چه میدانیم از آنها
ما هستیم نمیتوانیم آخر کار چه باید بکنیم می‌گویم که همه وقتی که خوب ملاحظه بکنم می‌بینم کسانی که خوب صفات
خداوند را میدانند و معانی آنها را بهتر از ما میدانند و عبادتشان از ما خیلی بهتر است و مقبول
بهترست مثل ما عبادت مقبول شده‌ای داشته باشیم لکن عبادات آنها هم مقبول نشد خالصا از برای
خداوند شریک در عبادت خداوند قرار نداده اند وقتی که خوب ملاحظه میکنم می‌بینم ~~بجهنم~~ که آنها همیشه
خائف بوده اند از خداوند عالم با وجودی که ایشان بهتر از ما صفات خداوند را میدانند می‌بینیم
جبرئیل با آن عبادت با وجود اینکه امین وحی بود و ذو کارست از عذاب خداوندی میترسید یک روز
خدمت حضرت پیغمبر نشسته بود اسرافیل آمد جبرئیل یک حالتی بر او روی داد که رنگش متغیر شد

چونکه مقصودش خالص نبوده است
دنیا را شریک در این شهادتش قرار داده است باز می‌گویم که تشویش مکنید از رحمت خداوند مایوس مشوید از رحمت خداوند در روز قیامت
کسی را میآورند که دیگر کارش تمام ضایعست امر میشود که او را بجهنم ببرید آن شخص ها

بیان (حالت) حضرت یحیی و پیغمبر از جهنم

بدانه حضرت یحیی اسرائیل از او پرسید که این چه حالت است بود گفت که وقتی که تو امدی بخیالم که میخواهد
عذاب الهی بر قوم نازل بشود این که جبرئیل به یحیی بر ذکر با من که اسم جهنم را میشنید سر بصحرا
کذاشته میرفت و زیاد میکرد الویل الویل حضرت پیغمبر هم مثل اسم جهنم را میشنید غشی بدنش
میلرزید حضرت امیر وقتی حضرت پیغمبر باو فرمود که تو را در روز قیامت نامه دم ... اسباب راه گرفته
میزنند عرض کرد یا رسول الله اسلام دینم ایا دینم سالمست که تشویش میکرد که مبادا دینش
از دستش برود با وجود این همه عبادات که ایشان شمشیر زدنش مقابل است با ثواب عبادت جمیع
جن و انس ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین با وجود این تشویش داشت که مبادا
دینش سالم نماند حضرت سید الساجدین با این همه کثرت عبادتها با وجود اینکه پسر حضرت
سید الشهدا بود پس کسی بود که پدرش را کشته بودند و گریه بر پدرش کردن شخص را مستحق بهشت
میکند با وجود این راوی میگوید [illegible] دیدم سید الساجدین را در حجر اسمعیل
در نصف شب انجا ایستاده است و گریه میکند از خداوند مثل ابر بهار این کارش بود که شبها
که میشد در این صحرا با پای برهنه میرفت و مناجات میکرد و گریه از خوف خدا میکرد راوی میگوید میدیدم
ان حضرت را که شبها میرفت در مسجد و این قدر گریه از خوف خدا میکرد تا اینکه بیهوش میشد خلاصه
حالات انبیا و اولیاء و ملائکه مقربین و ائمه را که ملاحظه میکنیم میبینیم باز همه خائفند همه اضطراب
دارند از عذابهای الهی پس حالا ان بگوئید ما چه باید بکنیم چاره مان چه چیز است اخیرا چاره این
بلایکه فکری بکنیم باید امید بخداوند داشته باشیم یا خوف از خداوند داشته باشیم میگویم که حقیقت
اینست که هم باید خوف داشته باشیم و هم باید رجا داشته باشیم [illegible]
خوف تنها ادم را ضایع میکند رجاء تنها هم ادم را ضایع میکند باید هم خوف و هم رجاء هر دو را
داشته باشیم و مثل هم هم باید باشند نه خوفمان بیشتر باشد نه رجامان نه باید عاصی راجی باشیم
نه باید عاصی خائف باشیم نه باید مطیع خائف باشیم نه باید مطیع راجی باشیم باید جنبه خوف
و جنبه رجامان علی السویه باشد که باید تقسیم کرد این قرار اول باید قلب را تقسیم کرد باین

قسمی که لقمان

قسمی که لقمان به پسرش تعلیم فرموده اند اگر جمیع گناهان ثقلین را از برای تو بنویسند نباید
مایوس از رحمت خداوند بشوی و قطع بکلی امید نمائی و اگر حسنات ثقلین را از برای تو بنویسند
نه باید امید در رجاء داشته باشی بعد از آن که دل را تقسیم کردی بیا و قرائت تقسیم بکن بیا اول الفاظ را
بعد فقرات را تقسیم بکن الهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک
فتعظم علی بلیتی یعنی [illegible] خلاصه بیا که تو فقرات را تقسیم بکن یعنی گاهی فکر بکن در ارحم
الراحمینی خداوند گاهی فکر بکن در قهاریت و جباریت خداوند بعد از آن حالت را هم تقسیم بکن
یعنی گاهی خیال بکن که خداوند تو را در بهشت میبرد و متنعم میشوی و گاهی خیال بکن که الان
در جهنمی بعد از آن دعا کردنت را هم تقسیم بکن گاهی که مطلبی را از خداوند میخواهی دست را رو و دعای رغبت
باسمان بکن و گاهی چیزی را که از او میخواهی پشت دستت را باسمان بکن که این دعای رهبت
و گاهی این هر دو کفهای دست را بالای دوشت بگذار و دعا بکن که این کنایه است از اینکه خداوندا
من خودم را مقصر کار میبینم میبینم که مستوجب رحمت تو نیستم که اینها مستحب است در وقت دعا
کردن و گاهی این انگشت شهاده را حرکت بده به طرف راست و دست چپ یعنی خداوندا نمیدانم که از اهل
بهشتم یا از اهل جهنم و گاهی هم این انگشت شهاده را به طرف اسمان بلند بکن و به طرف زمین پایین
بیاور یعنی خداوندا نمیدانم که از اهل اسمانم یعنی از اهل بهشتم یا از اهل زمینم یعنی از اهل جهنم
که خلاصه در دعا مستحب است که دعا را که در نصف شب هر چیزی یک جای خلوتی بروی با خداوند
مناجات بکن حقیقة خیلی برخاستن نصف شبها فوائد دارد هم فوائد دنیوی هم اخروی بعد را
چشمت را هم تقسیم بکن که گاهی نگاه برحمت خداوند بکن و گاهی نگاه بغضب خداوند بکن بعد را
این اب را که از چشمت بیرون می اید او را هم تقسیم بکن گاهی گریه بکن از بابت محبت و شوق گاهی گریه
بکن از بابت خوف که هم محبت و شوق عزیز از گریه از خوفست این که گریه محبت و شوق الکی خیلی
گریه کرد از بابت محبت و شوق میشود که چشم را ضایع بکند مثل گریه یعقوب و شعیب این قدر
گریه کرد که چشمش نابینا شد خداوند چشمش را روشن کرد باز این قدر گریه کرد که نابینا شد باز خداوند

الله ندریه که حضرت امیر علیه کردند بشب که نیز باید

گریه یعقوب و شعیب

چشمش را روشن کرد تا سه دفعه از خدا باو رسید که ای شعیب چرا این قدر گریه می‌کنی اگر گریه‌ات
از برای بهشت است ما بهشت را بتو دادیم و اگر گریه‌ات از آتش جهنم است ما تو را نجات دادیم
خود چه خواهش این قدر گریه می‌کنی عرض کرد خداوندا گریه‌ام نه از بابت طمع بر بهشت است و نه از
بابت خوف از جهنم نه طمع به بهشت دارم و نه از جهنم خوفی دارم ولکن محبت تو در دلم افتاده است
گریه می‌کنم گریه‌ام از بابت محبت است بتو والا نه از بابت خوف است و نه از بابت طمع این بود
که خطاب باو رسید که من هم کلیم خودم را موسی بن عمران را نوکر و خادم تو قرار داده‌ام این بود
کرده سال موسی خدمت شعیب را کرد بعد از ده سال دختر بی باو داد که خلاصه گریه‌ات را
هم قیمتی باید معین را او بباید و یک گریه ترحمی هم باید یعنی دو گریه باید ولکن سبب این درد و گریه
ترحم باشد که از بابت ترحم این دو گریه را باید یکی گریه ترحم باید برای جان عزیز بیچاره است
که در موکب گناهان افتاده است و گناهان خود دیانت که او را ملائک بلند که بابت حالت
مجروحیت و زخم داشتنش او را این گناهان نمی‌گذارند و دست از او بر نمی‌دارند بیچاره مند
که تمام این جان عزیز تا ملائک باشند و یک گریه دیگر هم باید بر کسی که اهل کوفه او را در موکب
شمشیرها و نیزه‌ها انداختند ~~از بابت ترحم گریه ترحم~~ و آن خامس آل عبا است یعنی مظلوم
فنای دشت کربلا حضرت سید الشهداء که قرار بدهیم یک قسم از این اشک‌ها را اشک ترحم بیچوایم
مجروح از این اشک‌ها درست بکنیم تا مثل در آن حالتی که آن حضرت در میان خاک و خون
افتاده بود نه کسی بود که در آن حالت سر شریفش را بدامن بگذارد و نه کسی بود که یک ابریق آب
پوست انداخته‌اش بریزد و یک ... که از علیا جناب زینب باشد ولکن با وزن مود که ای
خواهر چرا از خیمه بیرون آمدی برو و تا ما بر سر شمشیر نزنی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس السادس عشر　　بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله قاسم الارزاق و فاتح الاغلاق و منور الاحداق و الصلوة و السلام
علی سیدنا محمد و آله الذین هم رؤساء اهل الوفاق و مظاهر الصفات

حکایت ذکر حضرت شعیب و موسی

دنا ظم الاوراق

المجلس ... و الاخلاق

٩١

گری سازد نه بقصد استحباب باشد نه وجوب مثل وضوء وضوء حج الاسلام که وضوء او بسا خفت فقدش
قربت بود نیت قربت بکند که اگر صلوه بعد در وقت وضو واجبی انداخته می‌خواهد این وضو بعوض او باشد حال
داک و ضوا واجبی انداخته نمی‌خواهد خود وضوی مستحبی کرده‌ام و اما طهارت از تعفن که این چرک که از الله
به بدن باشد بدن را از این نجاسات تعفنیه طاهر کردن خیلی ثواب دارد و فوائد دنیوی و اخروی دارد
از آن جمله ازاله کردن موی زیاد است که در بدن شخص پیدا می‌شود مثل موی سر و موی زیر بغل و موی ظاهر که
از ازالش با نوره کشیدن باشد حالا این نوره کشیدن که گذشته ... از این که او مستحب است
چنانچه شخص ترک کرد او را ترکش ملامت بلکه اگر چهل روز گذشت و ازاله این موها نکرد ثواب نمازش
کم می‌شود که این زیادتی مو باعث نقصان ثواب نماز می‌شود حالا اینها یا ره این چیزها پیش که ... هیچ کس
حکمت اینها را نمی‌داند و الا این موها چه دخلی بنماز دارند و دیگر از جمله اینها ازاله کردن زیادتی ناخن است
و شارب که ناخن گرفتن حالا شارب گرفتن را خیلی مردم بد شان می‌آید می‌خواهیم او را یک توری بگوییم که بد شان
نیاید و عمل باو بکنند شارب گرفتن که گفتن این موهای را می‌گویند که در وقت آب خوردن در آب می‌افتد
حالا گرفتن اینها مستحبات این جور شارب گرفتن هم بخصوص باشد حالات او حالا شخص کرده است
و هم از ثواب اینها محروم شده است و اما این موهای که این طرف و آن طرف لبهایند اینها باشند بجهت زینت
اینها را بگذارد اگر این هارا گرفتن بجهت بی شود دیگر بیشتر در انظار مردم بدار بی خود اینها باشند
بجهت زینت آن موهای را بگیرد که بالای لبها افتاده است این قدر هم ضرور ندارد است اینها را بگیرید
که مردم بنشینند و ببینند سبیل چیده چه خیر ملامت عمل باین حدیث کردن بهتر بی که کسی ... نکند
این را عیبی میدانی این گفتن تو سبیل چیده عیبت چه خیر متحمل این سرگو مردم نمی‌شوی مشو
هیچ زده ای اسرها بلکه امتثال قول رسول مرام کرده‌ای می‌خواهیم ثوابش را اجرش را ببرد و بگیری
در حدیث است که اگر کسی در روز جمعه شوارب را بگیرد و ناخنهایش را که ابتدا بکند در ناخن
گرفتن از انگشت کوچک دست چپ که او در ناخن انگشت کوچک دست چپ را بگیرد و آخر انگشت
کوچک دست راست را خداوند عالم بعوض هر موی ثواب یک بنده آزاد کردن از فرزندان

فرزندان

اسماعیل در نامهٔ عملش می نویسند ثواب یک بنده از غلام یا کنیز ثواب یک بنده ازاد کردن از
اسماعیل در نامه عملش می نویسند حالا می بینید چند مونه بعد در هر مولی ثواب یک بنده ازاد کردن
از فرزندان اسماعیل در نامه عملش می نویسند و دیگر از چیزهایی که داخل در نجاسات تفتیش اند رخت
کثیف است حالا دیگر لازم نکرده است که رخت نو بپوشد چه رخت کهنه باشد ولی پاک و پاکیزه باشد
چنانچه یک روز حضرت امیر ملاحظه نمودند که چار رخت هاست شخص گوسفند عرض کرد که فقیرم چیزی ندارم حضرت
فرمودند اب هم نداری که رخت هایت را اب بشوری پس معلوم است که شخص رخت هایش ده ملوث
باشند کهنه باشند ولی پاک و پاکیزه باشند و دیگر خاک گذاشتن در خانه است که این هم باعث فقر است
دیگر جاروب نکردن در خانه است و دیگر ازاله خانه عنکبوت است که اینها باعث فقر و مذلت شوند
و دیگر خاک انداختن در شوارع که این خاک انداختن در شوارع بدتر است از ظلم که ظالمان بول
بلکه بدتر از مظلومان که حاجت خاک انداختن در راه مسلمانان که باعث اذیت مردم باشد بعضی نشسته
که وقتی که جاروب کردند خاکها را از میان بر سر مردم می ریزند انداختند این حاجت از گناهان
کبیره است حالا بعضی از مردم جای زراعت را پاک کرده اند در خت زراعت را کشیده اند خشن کرده اند
شخم زده اند تخم هم پاشیده اند زراعتشان سبز هم شده است ولیکن ریشه اش سنگ رسیده است که
نمی گذارد این زراعت خوب ریشه بدواند و بعضی دیگر از مردم زحمت زراعت را کشیده اند خوب شخم کرده اند
شخم کرده اند ولی تخم هم پاشیده اند ولی از پای زرد شده اند نزدیک است که خشک بشوند و بعضی از مردم
زراعت کرده اند و اب نقوی هم باو داده اند ولی کاری می کنند که زراعت را خشک بکنند که هم خوش کرده اند
هم تخم پاشیده اند هم اب باو داده اند سبز شده است بلند شده است ولیکن افتی خودشان از برای
این زراعت عمل می اورند که زراعت را ضایع بکنند مثل اینکه غیبت می کنند حالا اگر شخصی غیبت کسی را
کرد زراعتش از دستش می رود و اورا بلای دیگر می رسد چنانچه بیت از این گفتم چون گفتم حدیث است که در روز
قیامت بعضی از مردم هستند که در دنیا کار خیر کرده اند زیارت رفته اند نماز شب کرده اند ولی روز قیامت
وقتی که نگاه می کنند بنامه اعمال اینها را نمی بینند که هر چه کار خیر کرده است اینها را در نامه عمل شان نمی بینند و بعضی

ازدرم

ازدرم هست که وقتی که نامه اعمال را باو داده می بینند در او کار خیرهایی که اینها در دنیا انجام نکرده است اینست
که عرض می کنند خداوندا من زیارت نکرده ام نماز شب نکرده ام خطاب باو می رسد که اینها اعمال فلان شخص
ولیکن چون غیبت تو کرده است اعمال خیر او را از نامه عملش برداشته ایم و در نامه عمل تو اینها را نوشته ایم
حالا این جزرعه هایی که این تو رباشند که ریشه اینها بسنگ رسیده باشد یا از بی اب زرد شده باشند
یا از بیت یا بت اینکه افتی امده است واو را ضایع کرده است اینها هم چاره دارند هم اب میشود پیدا کرد
هم میشود این سنگ را نرم کرد که زراعت ریشه در او ریشه بلند وهم می شود که افتها را از او دور کرد و هم
میشود که زمین میفش را از خار و خاشاک پاک کرد اینها هم چاره دارند چاره نیستند همچنانکه
اگر این زراعتها باران نباشد باید نماز استسقا اگر هیچ اگر ایمان نزدیک است که خشک بشود باید
طلب باران رفت بلکه معلوم است که شخص جزرعه ای عمل بیاورد و بی زمین معلوم است بی زمین جزرعه
بی زمین دیده ایست که شخص جزرعه ای تحصیل بکند هم کلاه داشته باشد هم لالر داشته باشد هم کار باشد
داشته باشد هم درخت داشته باشد و بی زمین این جزرعه از چه حاصل می شود پس معلوم است که شخص
تحصیل این جزرعه را بکند بدون زمین بدون اب محال است که شخص تحصیل این جزرعه را بکند و مردود
این و دو اب منبعشان یکی است یعنی یک سرچشمه دارند یعنی از یک جا بیرون می ایند یک اب اینست
که از حوض خدا از چشمه بیرون بیاید یکی اب اینست از جهت گریه بر حضرت سیدالشهدا بیرون می
اید و دیگر این اب وقوع می کند افاتی را که باعث خشک کردن زراعت می شوند مثلا نه باد سموم
باعث این میشود که زراعات را خشک بکند ولی این اب که از چشمه بیرون می اید بجهت گریه کردن بر حضرت
سیدالشهدا این خودش باعث دفع باد سموم می شود چنانچه در حدیث است که اگر از این اشکی که بر حضرت
سیدالشهدا ریخته شده است یک قطره او را باتش جهنم بریزند اتش را خاموش می کند بلکه
بعضی اوقات میشود که شخص تحصیل این جزرعه را بکند نه از بابت گریه کردن بر حضرت سیدالشهدا بلکه
از بابت اینکه خودش شبیه بلایه کننده کان بدارد که تباکی می شود که معلوم است کسی که گریه اش نمی اید
و دلش بر حالات حضرت سیدالشهدا نمی سوزد ولی خودش را شبیه بلایه کننده کان قرار می دهد

و بعضی از اعمال کرده اند اسباب ...
و بعضی ازاد سوال او و ...
ولیکن راه سوال از او جاری ...
اینهایی که اب زراعت ...
می شود و یا بی زراعت ...
ان را کار ها ... که کار ...
یا باید دفعان کار ...
یا از سوال دیگر اب باران
زراعت بد ...
...

کسی که گریه اش نمی آید و دلش بر حالات حضرت سید الشهدا نمی سوزد و دلش خود را شبیه

بلابه کننده کان قرار بدهد که خدا وند بر خود ش واجب فرموده است که او را بهشت ببرد معنی

تباکی این است که شخص مثلا دلش بر حالات آن حضرت نمی سوزد و دلش سر سختی زیاد پیدا کرده او

خود ش را شبیه بلابه کننده کان میدارد و دلش کسی که مصیبات آن حضرت را بخاطر بیاورد

و رحمش بر آن حضرت بیاید و اشکش جاری شود از ابن سعد بدتر است ابن سعد هم

با وجودی که خودش قاتلان حضرت بود باز بر حالت آن حضرت گریه کرد علیا جناب زینب می گوید

وقتی که برادرم در میان میدان افتاده بود من رفتم بالای سر برادرم دیدم که ابن سعد گریه میکند

و هم چنین از یزید بدتر است او هم ملعون در جای تاریکی میرفت و گریه بر آن حالات حضرت

سید الشهدا میکرد حالا اگر چه گریه شان ثمری بجهت ایشان ندارد و لکن دلشان با حالاتشان حضرت

سوخت حالا حالی که ابن سعد یزید اند که رحمشان بیاید بر آن حالات حضرت سید الشهدا

اما ما بار جمان بر غریبی وی کسی او نمی آید که در میان میدان ایستاده بود گاهی نگاه بطرف دست

راست میکرد و کسی را نمی دید گاهی نگاه بطرف دست چپ میکرد کسی را نمی دید فرمود هل من ناصر

من ناصر ینصر آل محمد المختار اگر کسی باید حالت حضرت گریه اش بیاید و دلش رحمت بر آن حالت

تشنگی او بیاید که در حدیث است آن حضرت بعینی تشنه بود که لبهای مبارکش مثل کباب پوست

انداخته بود و نه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس الثامن و العشرون بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد … مواعظ … که … [illegible]

المجلس الثامن والعشرون

را از نسخه ما نقص من السابق

المجلس السادس عشر من شهر بسم الله الرحمن الرحیم من مواعظ شهر رمضان المبارک

~~اما بعد فقد قال الله~~ اما بعد فقد قال الله تعالی حکایة عن نبیه عیسی قال انی عبد الله آتانی الکتاب

وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا خدای اقدس

اللهی جل جلاله در این آیه شریفه بیان بعضی از صفات حضرت عیسی را فرموده حاصلش

که حضرت عیسی بعد از آن که از مادر حضرت مریم متولد شد مردم مادرش مریم را سرزنش میکردند

که این بچه را از کجا آوردی مگر تو زنی بدکاره ای پدر تو مرد بدی نبود و مادرت هم بدکاره نبود

از این حرف ها همه شدی اینها پی سرزنشش میکردند و او هیچ حرف نمیزد چون که از جانب خدا مامور بود که روزه

~~بحرف زدن بنشود و مامور بود که با اینها با حرف زدن بگوید~~ که شما از خود طفل بپرسید این بود که با اینها

اشاره کرد که شما اگر میخواهید جواب را بشنوید شما حرف خود را از این طفل بگوید او جواب

شما را میگوید اینها همین که این و ستادند شان شد گفتند چه گونه بگوییم این چه حرف است که تو میزنی

حالا همه علامتی که کردی این بت نیست حالا اینها از ما میگیری که تازه در شده است که طفل

بیاید روزه حرف بزند اینها در این صحبت بودند که دیدم حضرت بیچاره را نشان داد دستش کند که حال

حضرت عیسی از پستان مادرش را گذاشت رو کرد با ایشان و بنا کرد بحرف زدن ~~که انی عبد الله~~

~~من هم تا~~ شروع کرد ~~ن مضمونها~~ و صفتهای خودش را از برای مردم بیان

بلا ماد خود … را که … مرحوم آبگون در مادر …
… ولکن بیلد … مرم

شاهد این مرتبه ... ز بنده ... (حاشیه)

اول منصب و مرتبه‌ای که از برای خودش بیان کرده این بود که فرمود انی عبد الله یعنی ای قوم من بنده خدا هستم
بعد فرمود بیان باقی منصبهایش را که در فرموده علاوه بر اینکه بنده خدا هستم خدا به من کتاب داده است و مرا
پیغمبر قرار داده است و مرا خداوند عالم وصیت کرده است که تا زنده هستم روزه بگیرم و زکوة بدهم حالا از اینکه
حضرت عیسی اول فرمود انی عبد الله معلوم می‌شود که مرتبه بندگی بالای همه مرتبه‌هایی که داشت بالاتر
از مرتبه عبودیت و بندگی بنده که حتی از مرتبه پیغمبری هم بالاتر بود که اول فرمود انی عبد الله بعد مرتبه
پیغمبری را بیان کرد که فرمود اتانی الکتاب وجعلنی نبیا حالا اگرچه علاوه بر این هم خیلی باز دلیل
دلیل دلیل داریم بر اینکه مرتبه بنده خدا بودن بالاتر از همه مرتبه‌هاست ... حالا همین قدر
در اثبات این مطلب کفایت می‌کند حالا که بنده خدا بودن چیزیست که از مرتبه پیغمبری
بالاتر است ... تمام اینها بنده خدا بشوی ... جهت اینکه
بنده خدا بودن خوب چیزیست که ... بنده خدا هستم ... بنده خدا بودن ...
و خداوند عالم ... در قرآن در چند جا ذکر فرموده است یعنی در چند جا بعضی را ...
ذکر فرموده است همینکه ... جمع باشند ...
... حضرت را ملاحظه کن ... که خدا ...
بنده خدا هستی ... معلوم است ... بنده خدا ... حالا ...
بنده که خدا فرموده است همین است که میفرماید ان عبادی لیس لک علیهم سلطان که از این هم
معلوم میشود با اینکه بنده خدا کسی است که شیطان بر او تسلطی نداشته باشد ...
شیطان را ... در بعضی از کارها ... کرده است ... میگویند که شیطان مسلط
شده است باشد ... (حاشیه)

شده است ... چونکه بعضی از مردم هستند که هیچ شیطان مسلط بر ایشان که دیگر انها
خودشان عقب ... میروند چنانچه این مشهور است که یکی از ... در نجف اشرف شیطان را خواب
دید و دید که چند لجام در دستش است از او پرسید که ای ... این ... چه چیز است گفت که اینها
... می‌خواهم ... گفت پس ... گفتش که تو قابلیت داری که لجام از برای
تو درست کنم ... حقیقت ... کسی که شیطان بر او مسلط
شده باشد چونکه هرکس که شیطان بر او مسلط شده باشد خیلی زحمت ... هرکسی که شیطان
بر او مسلط شده است در وقت احتضار معلوم می‌شود چونکه تا وقتی که قوه داشته است تبعیت
شیطان کرده است حالا که ناخوش شد و ... خواب ... شیطان ...
او را ... حالا که ... حالا این ...
که خدا او را ... اما ... از برای بنده خدا بودن ...
است که ... من اصبح والدنیا اکبر همه فلیس من الله فی شیء یعنی کسی که صبح بکند و دنیا اعظم امورش
باشد که صبح از خواب برخیزد ... دنیا باشد ... حالا ...
... صبح کند ... اعظم امورش ... دنیاست ... بنده خدا ... حالا ... اعظم
امورشان دنیاست مختلفند بعضی ... کرده بعضی بعضی در ظلم کرده
... و غیر ذلک خلاصه حالا ... از روی حقیقت بگوید که بنده خدا
هستم ... دو سؤال ... بکنم ... میخواهم ...
... اینها را جواب بگویم ... از شما پرسیدم که بنده خدا هستید

واگر باید که خراب بت پرستان مذهب انشا پرست را غیب ... یعنی بار با پدر [illegible]
رفته اند هم بار با پدرم یکویم بت رحمت [illegible] شده انها رفته بلکه انها قاعده شان است
که هنگامی که از آنها ... قدری همه جمع میکنند و انها را شد تخت میچسبند و بت را بالای او
میگذارند که او را بسوزانند بعضی انشا واگر زنی دارد که بت رنجبر است پیش خودش نه اوهم از آنها
میکند و پایه پیش خودش میشنیند او را هم همراه خودش آتش میزنند حالا مطلب اینجاست که
همچنانکه نفت روحش را از دنیا به بهشت از آنجا ... دهند [illegible] از برای آن حاصل میشود
چنانکه در شخص شد اینجا است و مطالعه میکنند از لوح محفوظ لهذا هرکس در آنجا می بیند جزوه
حالا اگر جوهر ما هیچ نمیدانیم چنانکه اینجا ملائکه مشده است بدنیا و زنده اگر فته است
[illegible] والا مام ... زنده همه جز میدانیم حالا بهمه جهت زنها که از جای هند
[illegible] ارواح است از دنیا میکشد و بجهت خلافت که خلقت کرده است در زن بتو ... را باید
~~از دنیا بر سر ... حالا ... بابایم برسم آنهم ...~~
~~... که ... که هستند ... که اینها~~
~~یعنی ... دارد ... که بعضی ...~~
~~... کی برند ... ماه رمضان ... مسجد ...~~
~~... پیغمبر ... نشسته ...~~
~~... حضرت ...~~
~~... بایا ... راه ...~~

[illegible]

... ا ... چهره دنیا از دور بزنا ادور در حضرت ای طلب بود حالا ادور اول ازشما پرسم که مذهب از کی
... چنانکه از مذاهب بسیار بدست پرستش است پرستی کوسال پرستی و غیره ذلک اگر بلکه بالعیاذ بالله
... بت پرستم ... چنانکه این مذهب مذهب چیست واز زمان حضرت نوح این راست اعتقاد
... پرستم از نوح پرسم که نالعیاذ بالله است پرستی چه بتر را پرستی اگر بتها پرستی
... خدا انها ~~[illegible]~~ وقتی که حضرت نوح کشتی را ساخت و عالم غرق شد غرق شد مذهب اگر بتها
~~[illegible]~~ که چنانکه را به پرستی خدا انها را هم حضرت پیغمبر امیرالمؤمنین را بالای دوشش
سوار کرد و همه را از خانه کعبه شکاند حالا چرا حضرت پیغمبر امیرالمؤمنین را بدوشش سوار کرد و حال
آنکه موافق قاعده حضرت پیغمبر باید سوار بشود بر دوش امیرالمؤمنین اینقدر رسمی نکته دارد یکی
از انها اینست که چنانکه پیغمبر معصوم بدوشش باز میکرد که پیغمبر را حضرت امیرالمؤمنین را بدوشش
سوار کرد بجهت این بود که معلوم کرده باشد که حضرت امیرالمؤمنین معصوم است واگر بتها را حالا را پرستی ... شان اینست
حالا در هندوستان هم از آنها هست به همه جهت نمیتوانی شد خودشان انها را بپرستی خودشان قاعده دارند
~~[illegible]~~ که از بالا راه بزیارت بتشان میروند هم بر روی شکم بر میرند اینها جرکسند از برای
بتشان که بالا راه را آنقدر بشکم میروند بجهت زیارتش ~~[illegible]~~ نه خیال بلکه با پاشان خبر برید
شکم انها انها از هند از چند ... باید مسجد ... چه مذهب ... بر خدا میگذارید که
اما در زمان مسجد رفتم آن دیدگی قاعده شان اینست که اینها دیدن اینها را نظر کنند و مقابل
بت برا ... خود شان را ... شیرا ... بیا دبت حالا بهمه جهت بنا ... بنده کی ...
خداوند بت پرستها حرف خالق را ... را ... خلق کرده است هم زنت ... میدهد

واگر ...

مرد ... با وجود اینکه در نماز ... قدرت ... درد و بود

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

چنین ... بیابیم و قدری دیگر از اقسام عبادت بگوییم چونکه دیروز گفتیم عبادات

بر چهار دسته‌اند و تا از اینها را دیروز گفتیم ... را هم خوب ... بگوییم که انس

بگوییم تا تمام بشود ... بگوییم باعث ... همین باعث

حضرت ... از جمله عبادات یکی عبادات ترک ... یعنی شخص ترک کند بلکه ...

ترک کند و شرائط دارد یکی آنکه باید قدرت بر گناه داشته باشد و او را ملتفت ... اگر کسی ترک

کند بلکه چونکه قدرت ندارد ... ترک کند ... نکرده است ... ترک کند و از این باب

نباشد که ... بترسید یا جانی یا مالی یا اعتبار ... اگر کسی جهت اعتبار

یا جانش یا مالش ترک کند بلکه حقیقتاً ترک کند ... نکرده است ...

... ترک کرده‌ام چونکه قدرت ... ندارم و از برای ...

... ترک کند ... ظلم ... چونکه

دست ... قدرت ندارند ترک ... نکرده‌اند ...

قدرت

قدرت ندارند ... قدرت ... ...

... قدرت ... ظلم ... صورت ...

قبول است ... ترک کند ... قدرت و عدم خوف جانی یا مالی یا اعتبار بعضی

اوقات همین ترک کردن باعث میشود که خداوند او را ...

که ... کشتی غرق شده بود ... از جمله ... که این حکایت

مشهور است که ... کشتی غرق شده بود و اهل کشتی هم همه غرق شده‌اند ... زنی که ...

او را ... جزیره‌ای انداخت و آن زن بسیار جمیله و عفیفه بود و هم ... بود هم صاحب

عفت بود ... کار بدی ... نکرده باشد که ... جزیره افتاد دید

که ... صورت ... درآنجاست ... گرفت ... آن زن ...

خدا ... از ... بترسید ... آسمان ... از خدا ...

آن ... از عذاب ... حال ...

... باید ... از خدا ...

بلکه ...

... دعا کنم ... سر ...

...

...

... رفتند ... رسیدند ... راه رفت

وآن مردم از نیک راه راهب دیدند که آن ملک را به همراه آن مرد رفت راهب هیکل او را این را دید
باو گفت که تو گفتی من کاری نکرده‌ام نجات دارم حالا معلوم شد که این ملک را بر جهت خواهد تو بوده است
باید بگوئی که تو چه کرده‌ای آن مرد گفت که من مردی بودم کاری چه بدی نمانده بود [illegible] که من ملک
[illegible] نکنم و او در زمین اتفاق شده و من متنبه شدم و از خوف خدا دست برداشتم [illegible]
راهب گفت که همراهش جهت همین بوده است که خداوند از تقصیرات گذشته است خلاصه از این
جوره چیزها بسیار است من جمله نوشته‌اند یکی بود عاشق زنی شده بود و از برای او خیلی خرج کرد
تا مدتی که اتفاق همدیگر را دیدند در خلوت و خواستند که مشغول بشوند آن زن پرسید که امشب
چه شب است گفت که نیمه شعبان است دست برداشت گفت که در این شب هم جدا
وصل می‌شوند من امشب از خدا جدا بشوم و حرمت نیمه شعبان نگاه ندارم خوب چنین کاری
نمی‌کنم این بود او دست برداشت حالا این نور شده است که ماه رجب که [illegible] می‌کنند روز جمعه
نمی‌کنند شعبان هم همین نور ماه رمضان هم همین نور رسیده است که بیشتر معصیت می‌کنند خلاصه
خلاصه ~~از جمله~~ اصل کلام ما که گفتیم در اقسام عبادات بود این است که یک را هم گفتیم
که گفتیم از جمله اقسام عبادات عبادات ترکیه است و از جمله عبادات عبادت تولیدیه است
یعنی عبادتی است که اگر کسی او را بجا بیاورد ثواب از برایش می‌زاید که بعد از خودش هم [illegible]
از برایش ثواب می‌نویسند همچنانکه بعضی از گناهان هستند که بعد از شخص که مرده هم گناه
از برایش می‌نویسند بعضی [illegible] عبادت هم هست که اگر کسی او را کرد بعد از خودش هم ثواب از برایش
ثواب می‌نویسند حالا ببینیم این گناهان که هرگاه کسی آنها را کرد بعد از مردنش باز از برایش
گناه می‌نویسند

گناه می‌نویسند کدامند و همچنین ببینیم این عباداتی که هرگاه کسی او را بجا آورد بعد از خودش هم از برایش
ثواب می‌نویسند چه چیز عباداتی است اما گناهانی که هرگاه کسی آنها را کرد ~~و بعد~~ از بعد از مردنش
باز گناه از برایش می‌نویسند یکی ~~از آنها این است~~ مثل اینکه هرگاه کسی بدعتی گذاشته باشد که این بعد از
مردنش هم این از برایش گناه می‌نویسند یا مثل مثلا کسی زمین کسی را غصب کرده باشد این هم کسی
هم بعد از مردنش [illegible] گناه از برایش می‌نویسند و اما عباداتی که هرگاه کسی آنها را کرد باعث این می‌شوند
که بعد از مردنش هم ثواب در نامه عملش بنویسند یکی از آنها صدقه جاریه است مثل اینکه شخص
جائی از برای مردم درست بکند که مردم از او منتفع بشوند یا اینکه کاروان سرائی در راه مردم
بسازد که مردم از او منتفع بشوند یا پلی قنطره‌ای یعنی پلی سر راه مردم درست بکند که مردم
از او عبور کنند غرض هر کس ~~هر کار [illegible]~~ همه کار را که کرد و خود بعد از مردنش هم ثواب
از برای او می‌نویسند و یکی دیگر آنکه کسی کتابی بگذارد که مردم از او نفع ببرند حالا دیگر چه
این کس خودش کتابی نوشته باشد مثل این مجتهدین علماء و چه وقف بکند حالا اینجا یک چیز دیگر داریم
که اگر چیز کسی او را داشته باشد هم باز بعد از مردنش از برایش ثواب می‌نویسند حالا ببینیم کدام است
این همه چیز ولد صالح است یعنی شخص پسر صالحی داشته باشد که این پدر یا مادر وقتی که مردند بعد
از مردنشان از برایشان ثواب می‌نویسند حالا صالح هم یعنی ملا باشد یا اینکه تاجر خوبی باشد
یا اینکه صاحب حسب دانسته باشد خیر صالح یعنی ~~[illegible]~~ مؤمن باشد متقی و پرهیزکار باشد
که این تقوای پسر بجا پدر و مادر هم می‌آید مثل اینکه حضرت عیسی روز رفته قبرستان شده دید
که از یک قبری آتش بیرون می‌آید بعد از چند روز که گذشت دید که آتش بیرون آمدن از این قبر موقوف شده

صدقه جاریه

معلوم شد که این پیدا و آشکار است که هر کار خوبی داده است که نفعش به دیگران رسیده است و از جمله

عبادات عبادات اختیاریات یعنی شخصی یک عبادتی بکند ثواب چند سال مثل آن عبادت

با وجود این مثلا هر گاه شخصی نماز جماعت بخواند ثواب چند سال نماز در نامه عمل او می نویسند

و همچنین هر گاه شخصی روزه ای مستحبی بگیرد و افطارش بدهند ثواب چندین سال روزه از برای

او می نویسند لکن به قصد قربت و همچنین هر گاه شخصی تسبیح تربتی در دستش باشد و ذکری هم

با او نخوانند همین محض اینکه در دستش باشد ثواب ذکر کردن با او می دهند و همچنین از جمله عبادات

عبادت مباحیات است مثلا خواندن اذکار و اوراد و ادعیه و خواندن اینها بر وجه [illegible] بعضی

گفته اند اگر شخصی معنی ادعیه را نمیداند مثلا اگر دعای ابو حمزه را یا معنی باقی

دعاها را نفهمد چیزی از برای او دارد و اگر نفهمد چیزی ندارد ولکن خیلی هم ثمر دارند چه بلکه از زبان

هم ذکر و نجوا است او بخواند چه در دلش جای خودش باشد چه معنی نفهمد و چه بفهمد و مثلا اینکه

هر گاه کسی بدیدن برادر مؤمنش رفت لکن به قصد قربت نه به قصد اینکه او دیروز آمده از بعد از این

محتاج شدم کارسازیم بکند یا به قصد اینکه او دیروز آمد او هم فردا باز دیدم بیاید بلکه به قصد

قربت بلکه با او می رسد که این بنده من خوشا به حال تو که به زیارت بنده من رفتی و از جمله عبادات

~~عبادت تخلیه است مثلا تو خالی مقصود از تو خو خالی از رب یعنی چیزی که داشته باشد تو خو~~

~~حقیقی خلیق این که چیزی داشته خوب بلکه تقی است که اینها در دست داشته باشد مثلا هر گاه~~

~~شخص غیبت باشد و قصد کند و خلوت نکند و سؤال نکند خود و تمام درجات بار این خود بغیر~~

~~بیند خود که خود و حق داشته باشد و هم ابدا یعنی همیشه با اینکه از پیغمبر خدا منفعت [illegible]~~

و دیگر از جمله

97

~~مثلا هر گاه چیزی اسبابها و زینتها همه بر بنده ندارند از زن یا نفقه کافی که هر یک سال یک دانه اولاد~~

~~در جو [illegible] اینها تمام میشود و آن نفقها و قدرتی تمام نمیشود خلاصه تقسیم تکلیف بار میشود~~

~~[illegible] کامل [illegible]~~ و دیگر از جمله عبادات عبادت غیر اختیاری است

یعنی عبادتی که شخص اختیار نداشته باشد مثلا نفس زدن روزه دار که در حدیثات نفس زدن

شخص روزه دار عبادت و همچنین در حدیث است که خواب شخص روزه دار عبادت و همچنین

خوابیدن در اماکن مشرفه مثلا نجف که هر شبی که شخص آنجا بخوابد هفتصد سال عبادت از برای

او می نویسند و ایضا از جمله عبادات عبادت صفاتیه است یعنی هر گاه شخص صفات خوب داشته

باشد مثلا اینکه خوش خلق باشد یا سخی باشد اینها هم عبادت و همچنین از جمله عبادات تحمل مصائب

مثلا اینکه شخص را اذیت کنند و او تحمل کند اینهم عبادت و حقیقتا هیچ کس متحمل مصائب

مثلا علیا جناب زینب نشد ~~با وجود [illegible]~~ هیچ کس چه ~~[illegible]~~ مثل جناب زینب نبود

که حتی چه شد از مهر امام زین العابدین هم بیشتر بود این خیلی غریب است که از همه چه شد از امام بیشتر

باشد با این همه مصیبتها حضرت امام زین العابدین بیمار بود وقتی که ما را از قتلگاه گذر دادند

و چشم به بدن بابا و برادر افتاد نزدیک بود که جان از تن بیرون رود [illegible]

~~[illegible]~~ جمیع اعمام همه که در اینجا افتاده بودند تسلی داد و حدیثی از بهر ام خواند

و گفت ای چه ~~[illegible]~~ تا کی بگذرد این به نماز زیارت چند اینها [illegible]

مسلمانان نمی دانند کفت [illegible]

اینها را دفن میکنند و علامتی بر قبرها از برای اینها قرار میدهند و مردم فوج فوج دسته دسته به زیارت

[illegible]

اثری ابنه بیت امام را تسلی داد حالا با این جرئت که داشت وقتی که در کوچه های کوفه رفتند و خطبه
می خواند چشمش بسر بریده و جهرییه عاشق بر حسین برادرش افتاد آن وقت بی اختیار شد و سر را
بچوب محمل زد بقسمی که خون از زیر مقنعه اش جاری شد گفت برادر حسین ریش تو پر خون باشد
کیوان خواهرش پر خون نباشد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون

المجلس السابع عشر

المجلس السابع عشر بسم الله الرحمن الرحیم من مواعظ شهر رمضان المبارک

اما بعد فقد قال الله تعالی و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرا للمتقین
الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعة مشفقون

المجلس الثامن عشر من مواعظ بسم الله الرحمن الرحیم شهر رمضان المبارک

اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه الکریم بسم الله الرحمن الرحیم سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا

فیها آیات بینات لعلکم تذکرون جناب اقدس الهی جل جلاله در مقام تعریف و

توصیف این سوره مبارکه است و [illegible] تعریف کرده است [illegible]

در تعریف این سوره [illegible] حالا که این سوره را تعریف کرده است [illegible] بزرگ کرده است

که میفرماید این سوره ای بود را به سوره است که [illegible]

ذکر کرده ایم [illegible] را بیان کرده ایم از حدود و احکام هر از حلال

و هر از حرام همه را واضح بیان کرده ایم تا شاید بعد از آن که [illegible] اینها را فهمید پند بگیرند

بشوید بعد به راه خیر باید و بمقتضای آنچه که برای تان بیان کرده ایم عمل کنند [illegible]

[illegible] این احکام را [illegible] کرده ایم که راه عذری در دستشان نباشد

که بگویند ما این امر مخالفت ما معنیش را نمی فهمیم یا نمی دانستیم که از کجا این حکم را که خدا در سوره [illegible]

بطور وجوب باشد [illegible] احکام این سوره را بطوری قرار داده ایم که دیگر شما

راه بحثی نداشته باشید حالا [illegible] الرجب نجم کسی ارتکاب [illegible] فی الحقیقه [illegible] باشد

[illegible] نشنید و راه روشن را ترک کند و هدایت نشود اگر چه آیات و احکام قرآن هم [illegible]

[illegible] این آیات این سوره را

در حاشیه: [illegible] روز قیامت ... مستحق عقاب [illegible] ... بعد خداوند عالم برای تان ... علت بیان کرده است ... معنی آیه چنان ... واجب کرده ایم ... برایتان واضح کرده ایم

هر چه بیشتر موثرند هم تأثیر دارند ولکن این احکام را چنانکه خداوند عالم واضح‌تر از همه قرآن ذکر کرده است

تأثیرشان باید بیشتر باشد چنانچه اخبار هم واضح‌تر شده‌اند که در دل باید زودتر و بلندتر حقیقة

الکن قرآن در دلها تأثیر بلند با وجود این تأثیر قرآن [illegible] هیچ چیز دیگر در دلها تأثیر

نمی‌کند چنانچه اخبار [illegible] کلام کسی دیگر تأثیر نمی‌کند و کلام خدا تأثیر بلند با وجود این

که تأثیرشان هم چنانچه [illegible] بیشتر است تأثیر نکند نوشته‌اند که این قرآن در دلها چطور تأثیر دارد ولکن

در هر دلها جز در دلهایی که قابلند از برای تأثیر اگر شخص دلش قابلیت [illegible] ایراد از قرآن

برایش خوانده شود در دلش تأثیر می‌کند و اگر که دلش قابلیت نیست اگر صد سال هم برایش قرآن بخواند

[illegible] بدتر می‌شود [illegible] خوب نشده بود باز بدتر بود [illegible] بدتر می‌شود

[illegible] مثلاً حالا در کار گلاب را در آفتاب بگذارند بوی بهتر [illegible]

[illegible] و در آفتاب بگذارند بوی او بدتر می‌شود حالا آفتاب [illegible] است

چه تقصیر شده است که گلاب را بوی خوب می‌کند و [illegible] را بوی بد [illegible] تا به [illegible]

چه باشد گلاب قابلیتش این است که آفتاب بوی او را بهتر بکند و [illegible] قابلیتش این است که بوی او را

بدتر بکند حالا ما هم خود را [illegible] از اول ماه مبارک رمضان تا حالا که هر روزی

چند جزو از قرآن خوانده‌ایم فایده این کلمات بخشیده است [illegible] متأثر شده است

یا خیر بدتر شده است [illegible] از قرآن [illegible]

[illegible] شده است ما را [illegible] کرده‌اند و ایمانمان کامل شده است [illegible]

[illegible] ایمان ما کامل است

[illegible]

اين مجلس در نسخه اصلاحیه

۱۰۳

المجلس السادس عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

در ماه مبارک رمضان اگر از برای شخص سببی شد که امر زیده بشود [illegible]

خوشا با حوالش خوب نعمت بزرگی خداوند به او داده است و اگر العیاذ بالله سببی شد از برای

امر زیده نشد به احوالش [illegible] که خداوند عالم [illegible]

[illegible] از خود شخص [illegible] حالا [illegible]

[illegible] که او زیده بشویم [illegible]

[illegible] پناه می‌برم بخدا اگر این ماه بلند رفقاء و زیده بشویم حالا

امروز [illegible] که بیست [illegible] حالی از ما بشنا به هم رسید حقیقة بسیا

از راه دور افتاده‌ایم [illegible] که امروزی [illegible] رفقا [illegible]

[illegible] از ماه گذشت ماههای رمضان سابق هم [illegible] از برکت زبان و مکان

و رفقا [illegible] طریق شد که [illegible] از کجا ما [illegible] و زیده شدند اگر تمام امر زیده نشدیم

[illegible] از کجا ما [illegible] داده بشود هم خوب [illegible]

[illegible] جزئی که [illegible] اگر [illegible] پادشاهی

تمام روی زمین را [illegible] بدهند [illegible] کار باید او را گذاشته و رفت

[illegible]

[illegible] تمام [illegible]

نمی‌رسد [illegible] در وقت [illegible] ارزو [illegible] داری که او را بگذر

[illegible]

کراو را بلور حواب برد اگر چنانچه همه زمین در دست باشد و پادشاه تمام روی زمین
باشی غصه پادشاهی آسمان را می خوری اینست که حدیث دارد که اگر بنی آدم دو ته خداوند
هر یک از این ته [illegible] از طلا و یکی از نقره باز غصه سیومی را میخورد که خلاصه اگر چنانچه
روزی دارد که دیگر آرزوی نداشته باشید محالست [illegible] آرزوها تمامی دارند و نه شکم
سیاه کرده را شکم هر چه [illegible] بگذاری پر نمی شود مگر خاک که خاک قبر او را پر میکند لا یملأ
جوف ابن آدم الا التراب یعنی هیچ چیز شکم انسان را پر نمی کند مگر خاک قبر حالا این همه
[illegible] شمامی که [illegible] آباد در اینجا که نشسته خواهید ماند یا می روید اینجا می مانید یا نمی مانید
معلوم که نیست که از اینجا میروید اگر [illegible] که از اینجا می روید باور کنید اعتقاد [illegible]
دروغ می گوید همیشه اینجا هست از اینجا [illegible] انظار [illegible] سحر مسحور [illegible]
همیشه صحیح [illegible] هستی [illegible] با نقل با عزل جوان قدم خوبی داری [illegible] دولت
بیا ندارد [illegible] از دست نمی رود هر چه داری بدست خود [illegible] خالق حضرت
هستی حضرت رازق حضرت هستی خوشت آمد اعتقاد کردی دولت خوشحال شد نه چنین
باور مکن دروغ گفتم ریشخند کردم نه چنین است دولت از دست می رود [illegible] اینجا
جوان پیر می شوی [illegible] همیشه صحیح نیستی سالم نیستی هیچ قولی نداری
هیچ دوامی نداری ثابت نیستی در محل زوال و فنا هستی هدف تیر های بلا ما هستی
اگر چنانچه این بلاها بر آفتاب نازل شوند آفتاب سیاه می شود قوه ندارد [illegible] ندارد
[illegible] از برگ کاهی کمتر است [illegible] برگ کاه قوه او بیشتر است دوامش بیشتر است بلای او
از تو کمتر است دو بلا او دارد یکی کوبیدن او دیگری خوردن حیوان او را دیگر تو همیشه
بلا بر تو نازل می شود پس نه قوه داری نه دوام داری نه [illegible] نه اینجا [illegible] تو را
خواهند برد اینجا تو را نخواهند گذاشت حالا هر کس اعتقاد به حرف او [illegible] هر چند [illegible]
دیگر [illegible] هر چند [illegible] اعتقاد [illegible] ندارید که حیوانی بی ردیه

و تو را بر زمین می زنند پس حالا چاره ای بکن از برای خودت یک خداشناسی پیدا کن بیا بیا
بنده گی را بگذار و خداوند را بنده گی بکن تمام راه را با خداوند [illegible] یک رشته ای بگذار
همه تمام تمام تعلق می کنی بنده گی خدا را همه یک یک راهی با خدای خودت بگذار حالا [illegible]
میخواهیم در [illegible] مقام حرف [illegible] بلکه [illegible] معاینه شده اگر حالا معاینه نشده
ولیک حالتی از [illegible] گفتم [illegible] مقام اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چند مسئله [illegible] مسائل [illegible] شده است بلکه [illegible]
این [illegible] چند قسمت

ای کسی که بیست سال از عمرت گذشته است

ای بیست ساله‌ها حالا پنج سالت یا شش سال که از حد تکلیف گذشته است حساب
بکن ببین چند گناه کرده‌ای حساب بکن هر روزی یک گناه نه بیشتر حساب بکنید
روزی یک گناه ببینید چه قدر گناه میشود سی ساله‌ها شما حساب بکنید
چهل ساله‌ها پنجاه ساله‌ها خودتان حساب بکنید روزی یک گناه والا یک گناه چیست
ده گناه چیست صد گناه چیست [illegible] بعضی [illegible] خوشحالی میکنند که ما
یاره گناهان درشت که اینها را نمی‌کنیم مثلا [illegible] خوشحالند یا اینکه شراب نمی‌خورند یا زنا نمی‌
کنند شریک از برای خدا قرار نمی‌دهند خوب شراب نمی‌خوری دروغ نمی‌گویید که بدتر است
از شراب خوردن زنا نمی‌کنی ولی غیبت که از زنا بدتر است [illegible] شریک از برای خدا قرار
نمی‌دهی ولی ریا که شرک خفی باشد در اعمالت خود بکار میبری خلاصه هم گناه صغیره
هم کبیره چون بعضی این گناهانی که داری اینها بزرگ و درشتند یاره‌ای از گناهانند که اینها را
گناهان کبیره میگویند و یاره‌ای از اینها [illegible] هست که اینها را گناهان صغیره می‌نامند حالا [illegible]
آیا میزانی در [illegible] هست که با آن تشخیص بدهیم که بفهمیم که این گناه [illegible]
کبیره است یا صغیره است یا خیر [illegible] میزان نیست [illegible] در اینکه میزان هست این محل اشکال
نیست اشکال هست که در خود این میزانست که بجهت اینکه علما در او خلاف کرده‌اند
بعضی فرموده‌اند یا اینکه گناه کبیره آن گناهی را میگویند که خداوند در قرآن وعده فرموده است
که مرتکب او را [illegible] جای با درد او را [illegible] روز قیامت عذاب بکند بعضی فرموده‌اند گناه کبیره
گناهی را میگویند که [illegible] عذاب [illegible] باید شده
باشد یا در حدیث و بعضی فرموده‌اند که [illegible] گناه کبیره گناهی را میگویند که حرام بودنش دلیل
قطعی برای باشد غرض هر کس یک چیزی فرموده است که [illegible] العالم [illegible] بنظر
بنده میاید اینست که گناهان کبیره گناهانی هستند که اینها را حضرت [illegible] امام
جعفر صادق علیه السلام در یکی از احادیث صحیحه فرموده‌اند حالا این گناهان را [illegible]

سال سعید [illegible] شود
گناه می‌شود در بیست
دو سال چه قدر
گناه می‌شود سی سال
چه قدر می‌شود پنجاه
ای بیست و پنج ساله‌ها
حساب [illegible]
یک گناه ببینید
چه قدر می‌شود

مقام دوم اینست که بیا و خودت با خودت حرف بزن و خودت از جانب خداوند
ملک بر خودت بکن خودت را ملامت بکن خودت با خودت بگو که من چه قدر باید
نافرمانی خدا را بکنم بیا و حساب بکن ببین چند سالت است که از حد تکلیف گذشته است

ای بیست ساله‌ها

بیان بلکه [illegible] بعضی از اینها گناهانی اند که متعلقند
بقلب و بعضی از اینها گناهانی هستند که متعلقند بباقی اعضا و جوارح از دست و پا و چشم
و گوش و زبان و غیر ذلک حالا معاصی دل بسیارند گناهان قلب اینها خیلیند یکی
حب دنیاست که سرآمد همه گناهان است هر گناهی که شخص میکند بواسطه محبت دنیاست چنانچه
الدنیا راس کل خطیئة یکی دیگر حرص است حقیقة آدمی در دنیا زیاده حریص میشود
یک انسان [illegible]
[illegible] اگر ده [illegible] داشته باشد یکی از طلا و یکی از نقره
باز فکر اینست که یک [illegible] را بدست بیاورد [illegible] که همیشه کارش دزدیست
[illegible] چه از چیزی که بکارش بیاید مثل خوراکی و چه از چیزی که بکارش نمی آید مثل
پول [illegible] حالا ببینید که دزد [illegible] از [illegible] دارد او را دزد همه اینها میگویند
[illegible] است که او همیشه کارش ذخیره کردنست خداوند
عالم هم [illegible] داده است که [illegible]
[illegible] میکند که [illegible] و چون این را فهمیده است که گندم [illegible] شد
[illegible] شوند حالا اگر این چیزی که ذخیره کرده است کشمش است [illegible]
میکند چونکه [illegible] فهمیده است که کشمش [illegible] هم سبز میشود اینست
که او را [illegible] میکند [illegible] یکی از معاصی قلب طول امل است که کمتر کسی هست که این ناخوشی
نداشته باشد [illegible] باغ را درست میکند که کاشت ده سال
[illegible] از این جمله اشخاص خیلی هست حدیث دارد اینهای
[illegible] غفلتکم [illegible] الرحیل
[illegible]
[illegible] طول امل داشته باشد [illegible] طول امل [illegible]

اینهای

اینهای که [illegible] حدیث [illegible] از [illegible] حدیث است
[illegible] الانسان [illegible] خصلتان الحرص
و طول الامل [illegible] که حریص [illegible] طول امل [illegible] است که هیچ
[illegible] حالا این حدیث را که گفتم این از حرف
پیغمبر است [illegible] هارون الرشید [illegible] خلفا [illegible] گفت [illegible]
پیغمبر رسیده باشد [illegible] از [illegible] که خود [illegible] واسطه از حضرت پیغمبر
شنیده باشد نقل بکنند بعضی از اینها [illegible] بودند [illegible] گفتند [illegible]
در [illegible] اینجا [illegible] در بغداد خیلی
[illegible] روان [illegible]
[illegible] در بغداد [illegible]
گفتند [illegible] خلیفه خواسته است [illegible] گفت [illegible] تا اینجا [illegible] رسید
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible] خلیفه [illegible] خلیفه از او پرسید که [illegible] حدیث از حضرت پیغمبر
شنیده ای که خودت بی واسطه از حضرت [illegible] شنیده باشی گفت بلی گفت [illegible] شنیده ای
[illegible] شنیده ای [illegible] گفت حدیث [illegible] از حضرت شنیده
است [illegible] الانسان [illegible] خصلتان الحرص و طول الامل گفت [illegible] گفت بلی
[illegible] از [illegible] شنیده ام [illegible]
چهار صد اشرفی [illegible] انعام داد [illegible]
[illegible]
وقتی که از شهر بیرون رفت [illegible] که او [illegible]
گفت [illegible] عرض دارم [illegible]

عرض کردند که این مرد همیشه می‌گوید که یک عرض دارم خلیفه گفت بیا و ربید به بینم چه می‌گوید
وقتی که او را آوردند خلیفه گفتش چه می‌گوئی گفتش چیزی نمی‌گویم میخواهم بر بینم این چهار صد
اشرفی را که هیچ التفات کرده ای این مستمری است که همه ساله این را بمن میدهی یا چیز دیگر
مخفی است بعنی بیا دو مرات خلیفه گفت چیز خواطرت جمع باشد هر ساله بتو میدهیم
الغرض خلاصه ان مرد برگشته هنوز راه بلخ نرسیده بود که فوت شد اولهای مرد و هم برگشتند
مردن او را شنیده خبر دادند بعد روز که در راه فوت شد مردن گفتند صدق رسول الله
راست فرموده است رسول خدا که انسان هر چه پیر میشود طول امل زیاد تر میشود و دیگر
از گناهان قلب است یعنی عجایبات که بسیار عجیب یعنی کبریت بحر یعنی بخل است یعنی کینه
یعنی حسد است یعنی غرور است یعنی شهرت کمان بد در حق مردم بردن است یعنی شره است
یعنی شوق داشتن بچیزهایی که دخل بدنیا دارند از خوردن و پوشیدن و امثال
اسباب اینها حالا هر کدام از اینها بیانش و یک تفصیل دارد که اینها حالا انسان کم
که بلکه اگر زنده ماندیم فردا بعضی را انشاء الله بگوییم علی العجاله هیچ قدر بدانی که گناه نیست که ما هم
اورا تکلیم هر گناه صغیری که کنیم هم کبیره هر جوره ای از گناه که تو اسم بیاوری ما او را میکنیم
اگر خودمان گناه را نمی‌کنیم یک چیزی گناهی میکنیم که از او صد مقابل بد تر است مثلا هیچکس
با مادر خواهر خودش زنا نمی‌کند لکن زنا میخوردگر هم خوردن یک درهمش مثل این است که
هفتاد و پنج بار با مادر خودش زنا کرده باشد انهم در خانه مکه یا مثلا هیچکس با زوج مادر خودش
نگاه نمی‌کند لکن میرود پیش قمار بازها می‌ایستد تماشا میکند که آنجا هیچکس مثل این است
که بزوج مادرش نگاه بکند غرض هر جوره گناه را میکنیم حالا خودت خودت را حالا
بلی بخودت تلمه بلوکه چرا تو باید معصیت خالق را بکنی که جمیع امور حتی نفس
زدنم در دست او است خودت خودت بگو چرا باید معصیت بکنی و ملامت بکن به
خودت را مقام سیم بیا و خودت با خودت حرف بزن خودت را خطاب بکن و با خودت

حرف بزن

حرف بزن باید با من از اینکه قد از عاقلی کرده ای که تو الی زمان بلا جواد زیاد دارع قد اشرفت علی الحصاد
یا العمر الاجال قد لمن کان شیئ الدنیا منه الی زمانی تعاطی صاحب صحب القبر ای مالی
بی تو شربت شیرای از برای خودت مهیا کن دنیا را احلا بلا جواد و این ساقی که حالا سواری
نداری و یا زارعا قد اشرفت علی الحصاد ای زراعت کننده ای که نزدیک شده است درو
کردن تو یا العمر الاجال ای لغزه اجلها قد لمن کان شیئ الدنیا منه الی ای زمان تعاطی
بلکه از برای کسی که مال را دامدال جمع کرده است صاحب صحب القبر صدا بزن اهل قبرستان را
بگو قدری پیش آنها برو بلکه از آنها احوال بپرسی که حالا که ناشکر کردند این چه خیال
که خودت با خودت زده ای اگر ارزه افتادی بید ننت تکاد هو خوردی بدان که امید هست که
که مهایت بشوی آخر یک قدری از خوف خدا بلکه زنگار خوردن حالا خبر دارد لکن
وقت احتضار تلک خوردن زنید که حالا باید به ترسی حالا باید که به یاد بیاوری گویم
بیا و نشد حضرت امیر المؤمنین گویند یک پیری کهیم چیزی بیا وشد عبادت که کی جا بچه نوشته اند
کردی رفت در حیا کوه دید یک جوانی ایستاده است زرد ضعیف که میرود کنده از آن
پرسید که چرا اینجا هستی جوابش گفت که غلام آن آقا که نخواهم یاد گفت عذری بیاورد که گفتنه
عذری ندارم از او پرسید که کیست آقای تو جواب گفت که آقای من مولی که تو یا ای صغیره
و عصینه کبیره این را گفت و جان از بدنش مفارقت کرد حالا ندیم الله این یک ساعت را
که در اینجا نشسته ای باید خالقی پیدا کن بلکه در خزانه خدا بعد از نماز خدا بعد از خدا
کلام خداوند جعفر جمع است ماه مبارک رمضان است در ماه رحمت الهی کشوده اند
بالمره قدری شد که دعا نمی‌کنیم سالی را که زنجبار الشیطان ملعون که شیطان باشد
نجات به بالی بیا سهل امروز از خوشحالان بلکه دادی سوخته سحره فرعون ونی که چگونه
حضرت موسی را دیدند ایمان آوردند بیا دیدیم ملاحظه کن بر بین ایمان آورده ای با این موسی اگر
ایمان آورده ای فنعم المطلوب و اگر ایمان نیاورده ای دیگر از دنیا سحر کرده است که مسحوری

جاده بشوکه والله بیاد هر حوزت که بیابی نوحه بلی بعد از توکسی بر تو گریه نخواهد کرد بیا خود
بر حوزت گریه کن یک نوحه کن از حوزت بعد آن در نوحه کن و گریه کن کسی بعد از تو بر تو
نخواهد کرد بر که اولادت که پریشان بجهت خود شانت زنت بجهت خود شش گریه می کنند برادرش
که پریشان بجهت اینکه کرکش را شکسته ای حوزت بر حوزت گریه کن نوحه کن بگو و بعد ستاره
نگاه بکن اگر حوزت نوحه [illegible] بلی بر بی نوحه گرد [illegible] چیست چه نوحه می کنند وارانها
یاد بگیر [illegible] نوحه بکن مثلا حضرت نوح که از بس که گریه کرد آدم را نوح گذاشتند
نوح یعنی نوحه کرد خلاصه بیا و بر حوزت گریه کن که گریه از خوف خدا خیلی [illegible] دارد حالا
[illegible] که بر خوف را [illegible] بلیغم با گریه بر حضرت سید الشهداء چون حقیقتاً در این ماه
گریه کامل بر آن حضرت [illegible] را که بر حضرت سید الشهداء خیلی [illegible] دارد حالا چه بگویم
از مصیبتها یاد گریه کامل بکنیم [illegible] از حضرت [illegible] ورود اهل عیال آن حضرت
در مجلس یزید [illegible] که همه را در [illegible] تمام داخل مجلس کردند [illegible] را از زبان [illegible]
[illegible] و آن [illegible] که [illegible] وقتی که [illegible] وارد مجلس یزید [illegible]
آن ملعون [illegible] و بعد [illegible] که گریه [illegible] دیده بود [illegible]
[illegible] دلش [illegible] سوخت که گریه کرد حالا بعد از موعظه بعد از [illegible] حرف بعد از
گریه بر حضرت سید الشهداء دعا بکنیم التماس دعا [illegible] اگر العیاذ بالله [illegible]
همه [illegible] و [illegible] کارها [illegible] درست بشود دعا بکنیم اللهم انا نسئلک
وندعوک باسمک العظیم الاعظم الاعز الاجل الاکرم [illegible] اللهم انا نسئلک بجلال وجهک الکریم
ان توفقنا لتوفیق الطاعة وبعد المعصیة واغفر لنا ولوالدینا [illegible] علینا
نسئلک اللهم ان تصلح امورنا باصلاحک وان تدیم علینا نعمک التی انعمت بها علینا
وان تجعل عواقب امورنا خیرا [illegible] اللهم [illegible] بجلالک عن حرامک وبطاعتک عن
معصیتک [illegible] المبارکة الفاتحة ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الملک العلام خالق الانام رازق الانسان والانعام مبین الحلال والحرام
الذی لا تقطعه الاوهام نحمده علی الائه العظام ونشکره علی نعمائه الجسام ونصلی
علی نبینا المبعوث علی الخاص والعام وشافع یوم القیام وآله الذی هو علی مولانا
امام وعلی سائر الائمة الکرام علیهم الافضل التحیة والسلام فی جمیع اللیالی والایام
قال الله سبحانه ونعم الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله الی آخر آیه شریفه
فی سوره الحدید
[illegible] نازل شد از برای [illegible] که ایمان آورده بودند
و دلهای ایشان [illegible] خشوعی پیدا نکرده بود و معنی این آیه شریفه این است که آیا [illegible]
وقت نشده است [illegible] از برای آنهایی که ایمان آورده اند اینکه خشوع پیدا کند
دلهای ایشان یعنی خدا که [illegible] و خشوع کرده [illegible] دلهای ایشان از برای
[illegible] حالا آنهایی که ایمان آورده بودند و دلهای ایشان خشوعی پیدا نکرده بود
خیلی [illegible] که ایمان آورده بودند با وجود اینکه خداوند [illegible] وقت
نشده است که دلهای شما خضوع و خشوع بکند [illegible] دلهای شما خشوع پیدا کند
از برای خداوند عالم [illegible] که ایمان آورده ام بعضی
ده سال است بعضی بیست سال است بعضی چهل سال است و هنوز دلهای ما خشوع
پیدا نکرده اند از برای خداوند از شما [illegible] هنوز وقت نشده است که دلها خشوع [illegible]
از برای خداوند عالم [illegible] و مسلمان هم بوده [illegible]
[illegible] ایمان هم [illegible]
[illegible] که دلها [illegible] خشوعی پیدا [illegible]
[illegible] از شما [illegible] سؤالی بکنم آیا [illegible] کرده [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] بارچه [illegible]

باشی اورا نشان با مدد جزو یدهی میدیا می و میدالبته اورا خدای نشان داده بعنی
نه بادحاجی باشد نه با دارنک رو باشد نه با داسته باشد نه با دانو نه باد رنهی
کول زده باشد خلاصه اورا بی بی نشان با مدد جزو یدهی با اینکه هر چه میخواهی
یک خانه ای بخری چند ملاحظه میکنی یکی اینکه روی خود خانه را بینی دیگر
احوال الهمسایه های این خانه را بپرسی اگر چه تو رو در ماشید ملاحظه محله را بکنی
ملاحظه اهل محله را بکنی ملاحظه اهالی محله را بکنی حتی ملاحظه کدخدای محله را هم بکنی
خلاصه همه چیز را بپرسی خدمت یکروی از مردم می پرسی یا مثلا اگر بخواهی یک قبائی
بکنی بتو بد بده اگر خدمت بزرگ شناسی میروی او را نشان بمصاف میدهی نه با داتله
باشد نه باداکم باشد نه با داید سلم باشد خلاصه هرچه میخواهی بخری بدون یکی
اگر خدمت سررشته نداشته باشی او را نشان میدهی [illegible] صاحبان ورشت
دا انصاف ایا هیچ شده است که پارچه ایمانت را نشانت با مدد جزو بدهی امد جزو این
پارچه حقت از المراتب است پارچه جنت را نشان با مدد جزو یدهی اما پارچه
ایمانت را هیچ نشان با مدد جزو نمیدهی ایا زبان قلبت را نشان بهران داده ای
هیچ میدانی که زبان قلبی داری با اینجا [illegible] زبان داری قلب که خدمت باشی
خدمت قلبی خدمت نا رواجی [illegible] خدمت را نشان بهران بده [illegible] قلبی
پااگر بخواهی سفر بروی از [illegible] می پرسی که چه تو راه خود امشب دور
نزدیک میدانم [illegible] است که احوال این راه را بپرسی احوال راه از اینجا
تا عقیل را می پرسی [illegible] احوال این راهی را که لابد تو را از این راه می بر [illegible]
هیچ [illegible] این منزلی را که تو را در ان منزل میبرند [illegible] میدانی کجاست [illegible]
[illegible] البته در [illegible] اسند [illegible] چه بخواهی اگر خدمت را
معلوم دگردن [illegible] حالا که نشسته ای در اینجا میشود [illegible] خدمت به بعنی

دلی بعنی

دلی بعنی کرد را وجهت مثلا بر ادر دیلی به بهت دلت میدانه دارد اگر مثلی خداوند
عالمت و مائل بعبادت کردن هستی دانسته باش با اینکه قد تو پست از نوز ذاکری بعنی
کردلت پست از بخل حسد کینه ضیاع شیطانی بدان قد تو پست از مار مور عقرب دیست
قد تو از انش بس ملاحظه بکنه سینه خود را به بیه در سینه ات چه خوابیده است چنانچه
بعضی از عرفا گفته اند انا اردت تنظر قبرك فانظر صدرك یعنی اگر بخواهی قبر خود را
خدمت را به بعنی که چه تو رست نظر بکنی بسینه خود شانها همه مقدمات بوده از برای
اینکه خواسها قدری جمع بشوند حقیقه و بنا [illegible] خواسی از برای مردم نگذاشته است
پس این مقدمات را که میگویم از برای اینست که بلکه حواستان جمع بشود فرد دیلی است
که دو ثلث از ماه مبارک رمضان گذشته است با اینکه هر از گناهان ما هیچ
گذشته است سعی بکنید بلکه قدری از گناهان در ماه مبارک رمضان کم
بکنید والا چه تو سعی بکنی که امید شفاعت از او داریم تو توبه بکنیم بلکه
بجا نیست حدیث است از پیغمبر که هرکس ماه رمضان داخل بشود و طی بکند ان
ماه فا بکلی از [illegible] خود [illegible] خدا [illegible] این شخص را از رحمت
خدمت دور بکن چه میتوان امید کرد حالا جائی که افضل مخلوقات هر کسی توبه
نکند چه میتواند امید داشته باشد البته توبه اکبر خواهد شد حالا بعضی واسطه
دارم که در ماه رمضان گناهان ایشان زیاد تر میشود چه بکنیم معصیت که در غیر ماه
رمضان چه کرد حالا هم چه میکند و حدیث است که معصیت در ماه رمضان مضاعفه میشود
بهفتاد و بلکه الی چند ان معصیت کشید باشد معصیتش مضاعف میشود بعد و چهل دیگر
از این جهت گناهان ایشان زیاد تر میشود پس بنا بر این معصیت در ماه رمضان گناه او هفتاد
مقابل عقیبات در غیر ماه رمضان وکذلک دروغ گفتن غنا خواندن وکذلک بالاکه
حالا درین ورزه و عده کرده بود که این چند کتاب که مشغول بنقلیه بعضی از گناهان تلک
بعضی از گناهان

او را بتفصیل بیان بکنیم لله الحمد گدا هیچ از اینها را بگوییم چون که بیان تلبث کنم خیلینه
لکن چون بکی از اینها او عمده است ما واعظ در پیش این گناهان است او در پی این اخلاق
در او حرف بیان بکنیم این باب ولیکن از گناهان دو مثل حرص طول امل غفلت در که تخلق کنیم خود
بحسب ... معلوم شد لله ولکن بر بفهم از حب دنیا چه منظور ست چه قسم
از حب دنیا رأس کل خطیئه است بر بفهم آن حب دنیای که در قلب آن نبی اسرائیلی بود
که خداوند بجهت موسی فرمود که اگر چنانچه این قدر در سجده بماند تا به چشمهایش
آب شود من او را نخواهم او زید چونکه محبت دنیا در دل اوست آن چه حب دنیایی بوده
بر بفهم آن حب دنیا که خداوند در دوازده جا یا چهارده جا فرموده عذاب
حب دنیا را چه منظور ست از حب دنیا آخر البته هر کسی را که ملاحظه بکنی دلش میخواهد
خانه داشته باشد زن داشته باشد اولاد داشته باشد اوضاع اسباب داشته
باشد زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة
هیچ کس نیست که طالب اینها نباشد پس باید دید که مقصود از حب دنیا چه چیز است
که این همه مذمت شده در قرآن و چه در احادیث وارد شده است در حب دنیا از آن
سنخ باشد من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له
یعنی کسی که اراده بکند عاجله را یعنی نقد را بخواهد عاجله یعنی نقد کسی که نقد را بخواهد
یعنی بگوید دنیا نقد ست و آخرت نسیه است عجلنا له فیها ما نشاء یعنی چیزی نقدی
با او در دنیا میدهیم ما نشاء یعنی نه آن قدری که او دلش بخواهد و بموافق خواهش
خواهش خود بلکه هر قدر که ما بخواهیم با و میدهیم که باز آنچه حالا که نقد را بنسیه
هم نداده این بموافق خواهش حاضر است نقد را بتو میدهند که با زارو ما را قبر کو رحمت
خدای بره کسی نیست که ارزوها را در گور نبرد این حرف که نقد را بنسیه نمی دهم
حرف این سعد ملعون است که ملک ری نقد ست و آتش قد حیف نسیه است خلاصه

حلوت

حلوت در ری می‌کند آخرش آرزوی ملک ری را بگور برد و یک نان از ملک ری نخورد
حالا بعضی از مردم این حرف را که می‌گویند حالا دنیا نقد است و دنیا نسیه است
خلاصه دوازده این یا چهارده آیه قرآن دارد همه در مذمت حب دنیا حالا بر بفهم مقصود
چه چیز است این همه اشاره و کلمات که کدام قسم از محبت دنیا مهلکات راس کل خطیئه است
اصل این محبت دنیا اگر از این باب باشد که دنیا را بالذات دوست
می‌دارد بلکه اگر دوست می‌دارد از این باب است که در دنیا بنده کی خداوند را بکند
یا اینکه بنده کی بکند اگر چه بکند که محبتش به دنیا و اوضاع و اسباب دنیا او
جهت این است که یا بنده کی بکند یا اینکه بلکه بنده کی بکند اگر چه این اوضاع و تجارت را
ولکن باز هم اگر این مقصودش باشد این قسم محبت دنیا ضرری ندارد دنیا را
میخواهد بالذات دوست می‌دارد که خشمش به بندگی خدا نیست که نه خشمش باید باشد که بنده کی خدا را
بکند و نه هم خشمش باید باشد که بلکه بنده کی خدا را بکند اینجا بدانکه هیچ کسی داخل آیات شریفه
ولیس له فی الآخرة الا النار نمیشود مثلا اینست که کسی میخواهد حج برود تهیه و تحصیل میکند
اوضاع و اسباب راه حج را که بایستی تعلقی دارد با اسباب و اوضاع حج از بابت اینکه اینها سبب وصول
شخص به حج میشوند ولیکن هر جا اینست که غیر از حج منظور نظرش هست و به چیزی دیگر تعلقی دارد
بجز اوضاع و اسباب راه مکه رفتن که تعلقش با سباب و محبت حالا هم اگر
کسی دنیا را میخواهد از بابت اینکه یا بنده کی خدا را بکند یا اینکه بنده کی خدا را بکند اگر چه
محل درگذشت لله باز هم خوب است که شخص طالب دنیا باشد از بابت اینکه بلکه بنده کی خدا را بکند
ولیکن اگر دنیا را میخواهد که طالب خود دنیاست نه بنده کی خدا منظورش نیست نه قیامت
بخاطرش هست چنانچه اکثری از مردم این طورند که دنیا را که میخواهند بجهت اینکه دنیاست که میخواهند
او را طالبند هیچ کس چشمش سفید نمیشود راحت از برایش نیست ملا اینش جهنم حالا این که
که دنیا را میخواهند بجهت اینکه بنده کی خدا را بکنند مختلفند بعضی این قدر طالب دنیا هستند

کرفت لا امیدی تحصیل بکنند و بنده کی خدا را بکنند حضرت مثلا ادریس [illegible] این قدر طالب
دنیا بود که توریت شد و بود [illegible] رفت [illegible] کوچها و حسنه جو کرد اگر خلقی چیزی داشتند
با بنا اضطار می کرد و بنده کی خدا را می کرد اگر [illegible] خلقی نداشتند حسنها را [illegible] دیدل
انها را می داد [illegible] اما نشد [illegible] رسیده بود که حضرت پیغمبر [illegible] بوی بهشت را
از بهم می شنود ادریس با این مرتبه رسید و بود آخر این توریه چند و فقیر بود و رختهایش پاره
پاره شده بود [illegible] که مردم می گفتند دیوانه است و بچه ها سنگ با و می زدند با بشان می گفت ای
برادر سنگ کوچک [illegible] بزنید سنگ بزرگ [illegible] می زنید [illegible] و اشکال بچه [illegible] دارم
دارد [illegible] بود بالای [illegible] یک سگ با و حمله کرد با و گفت که چه کار بمن داری [illegible]
بهشت رفتن [illegible] وقت [illegible] از تو [illegible] هستم والا [illegible] از من چه کار [illegible] داری خلاصه این
تو ربود که همین مقصود شان بود [illegible] در دنیا بنده کی پروردگار بود بعضی این قدر طالب هستند
بعضی دیگر چیز زیاد طالب اوضاع اسباب دنیا هستند ولکن باز مقصود شان بنده کی است
و اطاعت پروردگار [illegible] هرکس اوضاع دنیویش بهتر باشد [illegible] غرض [illegible] محبت
دنیا با این قسم که گفته شد یک گناه از گناهان [illegible] حالا [illegible]
ببین الکفا می کنیم چونکه اگر بخواهیم با ن گناهان قلب را هم بتفصیل بگوییم مجلس طول می کشد
می خواهیم و تمام هم نمی شوند دیگر می خواهیم بعضی از گناهان با ن اعضاء و جوارح را هم بگوییم
اگر چه این مطلب را از اول [illegible] دست گرفته بودیم [illegible] هیچ چیز از او گفته نمی شد ولکن [illegible] از جمله
اشاره ای باید بعضی اینها بشود از جمله اعضاء و جوارح چشم و گوش است که اینها عضو
رئیس عمده اعضاء و جوارح هستند بعد از دل که اینها در نعمت بزرگند اینست که در دعا است
اللهم واجعلهما الوارثین منی خداوندا این چشم و گوش را وارث من [illegible] قرار بده یعنی اینها
شریک عمر [illegible] قرار بده خلاصه اینها در نعمت [illegible] بخصوص چشم که هیچ
بهشت نمی آید حالا کسی که خداوند این دو نعمت را با و داده است بعوض اینها یک نعمتی دیگر خداوند
[illegible] برکات.

[illegible]

باو کرامت میفرماید که بالا تر است از نعمت گوش و چشم در حدیث است که خداوند عادل است نمی شود
بلکی که [illegible] را [illegible] نداده باشد و در قیامت هم حساب او را بکند یعنی بی حساب او را
داخل بهشت خواهند کرد [illegible] که اینها را ندارد [illegible] حالا این چشم گناهان متعدده دارد
یک گناه ندارد یا دو گناه چند چند گناه این چشم دارد یعنی میشود با این چشم از چند راه معصیت
خدا کرد از جمله معاصی چشم یکی این نگاه کردن [illegible] کردن [illegible] نامحرم از روی شهوت
[illegible] حدیث دارد که کسی که نگاه بنامحرم بکند [illegible] نامحرم از روی شهوت روز
قیامت کور می شود یک میل از آتش در چشمهای او می کنند تا وقتی که مردم از حساب فارغ بشوند
و او را جهنم ببرند که همان میل آتش را در چشم او کشیده [illegible] سرش بجوش می آید [illegible]
داریم در این دفعه [illegible] نگاه [illegible] حالا دیگر تفاوت نمی کند چه این نگاه کردن از روی شهوت
[illegible] باشد چه بطفل بی موی باشد بلکه گناه نگاه کردن بطفل بی مو از روی شهوت بدتر است
از نگاه کردن بزن نامحرم حالا اینها که نگاه باطفال بی مو می کنند بعضی می گویند ما دلمان
پاک است خوشمان از محض نگاه کردن با و می آید [illegible] مخلوق خدا [illegible] نگاه بمخلوق خداوند
می کنیم مثل سایر مخلوقات [illegible] حالا اینجا خوش [illegible]
در نگاه کردنش را بطفل بی مو [illegible]
الناظر [illegible] طفل [illegible]
نمی کند [illegible] از خود [illegible]
کردن با و می آید میلش هم میشود [illegible]
می شود که او را ببوسد [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] مخلوقات خداوند [illegible]
خوشش می آید که نگاه با و بکند [illegible] نگاه با این طفل بکند [illegible] اینجا عیبی ندارد

اگر کسی از روی شهوت بطفل بی موی نگاه بکند [illegible]

[illegible]

[illegible]

وخود شاد دیل عین گناه و معصیت شده است حالا اگر از گفتن تقدیر ذلت خاطر خوف
بهم رسانده است که بنا دارد از اشخاص باشد که خداوند او را ببخشد بلکه به کسب سیئه
و احاطت به خطیئه بیاید و بعد حدیث رجا که امیدواری هم بگوییم اگرچه غرور ونه بعد بسبب
کرازالله گفتن انما ذا الخزای قلب ملول و محزون بشود لله یکو بیم بگلم تا بید نو قلبش
محزون شده باشد بلی و الا این قدر مغرور شده ای بعد بسبب ورات شیطان اگر عذاب
جهنم را بحسب که بینی باز بمثل از آتش دور شده ای همان گناهان معاصی خلاصه چه قلم
اعتقاد یه زود که بلا تو باشد که فیض دلت از جا کنده شده باشد و تکان خورده باشد بیایم
و بعد حدیث رجا و امیدواری هم بگوییم که بنا داما یوس از رحمت الهی بشوید حالا حدیثی
که دلالت به جای کند این حدیث است که کسی که در دار دنیا محبت که در باره مؤمنش دلگرم اهل کند
یا بطعام دهد یا بکلامی یا به سلامی یا بچیزی از و خلاصه احسانی به او
منت کرده باشد هم عوض می کند که خداوند تمام میخواهیم بعوض این احسان که با این مرد مومن
کرده است بلکه تحفه این بلکه صلوات باو بدهیم بلکه بنت هم بلکه تحفه است
حرف میزند خلاصه خطاب باو میرسد که هر چه میخواهی
طلب کن اوخواهی تا روز قیامت حاجت از تو
به کسانی که در دنیا هستند مثل انبیا و اوصیا، اثبات اینست که این عمل
رضیه می کند روز قیامت که شد بلکه این عمل را در میان طبق
میگذارند طبق پوشی ازبا قوت این عمل را در آن طبق و سر پوشی
از مروارید بالا نعمت می گذارند و او را محبت آن شخص میفرستند آن شخص
که خداوند این نعمت تا آتش جهنم در مقابل منت ندا با وی نرسد که کسی
که از میوه بهشت بخورد دیگر آتش جهنم بر او حرامست حالا اکرام و احسان نسبت
به برادر مومن این قدر با فضیلت باشد میخواهیم امروز ما هم با این تو کل

احسانی

بلکه احسانی بلکه صلواتی باو بدهیم حالا آن صاحب احسان واقعی را
که بیدا کردیم دیدیم که آنجا هم میخواهیم صلواتی باو بدهیم حضرت فاطمه زهرا
سلام الله علیها یعنی میخواهیم گریه کنیم بر حضرت سید الشهدا چونکه گریه کردن برای
صلوات فاطمه است میخواهد لباس احسانی حضرت فاطمه
میاید و بر فرزند مظلوم که گریه کنند لکن حالا چه جور از مرثیه بخوانیم که گریه او را
کنیم چونکه میخواهیم که خود حضرت فاطمه مرثیه را
در مصیبت فرزندش گفته است ذکر کرده است حالا از کی که این مرثیه را خود حضرت فاطمه
گفته است چون بلکه شیعی او را خواب دید که در دل چه مطهر
رشید کردن گفتن این داشته ایها العینان فیضا تبارک الصدر
رضیضا یعنی ای چشم گریه کن که سینه مبارک او را شکسته و سینه او را خورد کردند
حالا مقصود حضرت فاطمه از این تبارک الصدر رضیضا
بعید نیست که آن حضرت را کشتند باز هم اسبها را نعل بندی کردند و سینه او را
با سم اسبان را شکستند این منظور آن مظلوم بوده است
ظاهرا این منظور بوده است چونکه بمعنی بعضی از روایات اینست که بلی خواستند
که بدن مطهر او را پامال کنند اسبها را نعل تازه بسته بودند و بلکه
علیا حضرت زینب این را شنید فضه در مکالمه و
در انجا و سلام راچه او نقل کرد این بود که فضه رفت امد
این سعد که این را داشتند تبارک الصدر
رضیضا معنی دارد که از و معنی اینست که تبارک الصدر رضیضا یعنی ای چشم گریه
کن بر کسی که از بس زخم شمشیر و تیر و سنگ سینه او را در هم
شکستند چونکه حضرت ابدا مانده بود آن بود که هی زخمهای تیر و نیزه و شمشیر

همه اینها هر سینه معطر او رسیده بودند و سینه او را درهم شکسته بودند اخذ جهنمی
این قدر زخم بر بدنش زده بودند که وقتی زینب دارد قتلگاه شد و خواست که برادرش را
ببوسد دید جایی درستی ندارد عرض کرد برادر جای بلند بوسم فعدرهم اعضایک تدبیبه
این یک معنی از برای مقتله الصدر رضیضا معنی دیگر هم دارد انشاءالله خواهیم بگوییم وقتی او را
کفته لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس الثامن عشر بسم الله الرحمن الرحیم من مجالس شهر رمضان المبارک

الحمد لله المتوحد بالعظمة والکمال والمتفرد بالکبریاء والجلال المتقدس بالعزة والجمال والمعطی للحوائج والامال الذی لا یحتاج الی التغیر والسؤال محول ~~الحول والاحوال~~ ومنشی السحاب الثقال نحمده بالغدو والاصال ونشکره فی جمیع الاحوال ونصلی ونسلم علی نبیه الشاهد بالافعال والاعمال واوصیائه الذین هم حجج الله الملک المتعال والذین هم لشیعة الله البالغ کمال ولعنة الله علی اهل البغی والضلال قال امیر المؤمنین ساعٍ سریعٌ نجا وطالبٌ بطیءٌ رجا ومقصرٌ فی النار هوی

قال امیر المؤمنین

---

114 صفحه ...

قال امیر المؤمنین ع و سید الوصیین طالبٌ سریعٌ نجا و طالبٌ بطیءٌ رجا و مقصرٌ فی النار هوی
حضرت امیر المؤمنین ع میفرمایند که مردم سه جور اند بعضی از اینها طالب هستند و شتاب و سرعت در طلب
میکنند و نجات می یابند و بعضی از اینها طالبند از برای هدایت ولکن بطیئند و شتاب نمی کنند در طلب
ولکن امید نجات هست که نجات بیابند و مقصر فی النار هوی یعنی و بعضی از مردم مقصرند و مقصر
در آتش می باشند حالا برادر دینی ببینید آیا در این مدت که از ماه مبارک گذشته است داخل
کدام از این سه قسم شده اید آیا طالب سریعید آیا طالب بطیئید آیا مقصرید داخل کدام
از اینها هستید قریب به دو ثلث از این ماه گذشته است نزدیک است که تمام بشود و بگذرد بعضی ها
تمام بشوند والا ماه مبارک تمام نمی شود سال دیگر هم می آید سال دیگر هم می آید این عمر ماست که تمام
می شود و میگذرد والا ماه رمضان تمام ~~نمی شود~~ چه بسا را اشخاصی بودند که پارسال در اینجا
~~نشسته بودند و نمی دانستند~~ که سال دیگر زنده نمی مانند و اینها نمی دانستند که این ماه رمضان ماه
آخر ایشان است و دیگر ماه رمضان برایشان وارد نمی شود ما هم حالا ما هم نمی دانیم آیا سال دیگر زنده هستیم که این
ماه مبارک را درک کنیم یا این آخر ما است ماه مبارک دیگر بر ما نازل نمی شود پس بیایید
و هر یکی برادر در حال خود تأمل بکنید ببینید که آیا در این چند روز که از این ماه شریف گذشته است
آیا راه نجاتی پیدا کرده اید اگر خدا نخواسته راه نجاتی پیدا کرده اید سعی بکنید که در این چند روز دیگر او را محکم
بکنید و اگر العیاذ بالله تحصیل راه نجاتی نکرده اید بیایید بکنیم در این چند روزی که از این ماه شریف
باقی مانده است تدارک کنیم که راه نجات تحصیل بکنیم ما این هم از جمله اغوائات شیطانست
که مردم را اغوا کرده است با اینکه همینکه این دهه آخر می شود دیگر کمتر دعا میخوانند قرآن میخوانند
مسجد نمی آیند که تا پیشتر شب قدر تا حال مشغول بدعا خواندن دارند میل بقرآن خواندن بمسجد رفتن دارند
ولیکن همینکه شب احیا گذشت دیگر مردم رغبتشان بدعا خواندن و قرآن خواندن و مسجد آمدن
کمتر میشود و حال آنکه دهه آخر این ماه از آن دو دهه اولش افضلست حتی آنکه بعضی و لیالی عشر را
که خداوند عالم قسم بآنها خورده است از بسکه فضیلت دارند تفسیر کرده اند به دهه آخر ماه مبارک رمضان

باب ... در بیان این بود که صدقه را به چه کس میتوان داد یا اینکه باید او را با شخاص مخصوصی داد بعد از آن که این را
دانستیم حالا بیاییم برسیم بر سر باب اقسام صدقه چون گفتیم این صدقه اقسامی دارد یکی از اقسام صدقه
صدقه قلیل الکثرت هرچه که بعضی ... دادن

ولکن شیطان اغواء مردم را کرده است و ایشان را از فضیلت این دهه محروم کرده است آخر برادران
بلکه به بهشت ... دعاهای دهه آخر بیشتر ند یا دعاهای دهه اول و دوم ... این را برادر دکرده
که دعاهای دهه بیشتر ند از دعاهای دهه اول و دوم این زیادتی دعاها در دهه آخر دالست
بر فضیلت دهه آخر و همچنین برادر بلکه که حضرت پیغمبر چرا در دهه آخر بخانه نمی رفتند
که دهه آخر را اعتکاف در مسجد می کردند که حضرت بخانه نمی رفتند در این دهه آخر این اعتکاف
رسول خدا که ... در مسجد این دهه آخر دلالت بر فضیلت و شرافت این دهه
بلکه ولکن شیطان مردم را اغواء کرده است که همه شب احیاء ... دیگر ... که میل
ولی رغبت به ... مسجد آمده می شوند حالا اول بخواهیم ... بلویم
بعد از آن برسیم بر سر اصل مطلب بیان کیفیت ... نماز دهم باشد چون ... حالا
~~مسائلی ... متعلق ... صدقه ... حالا از ...~~
~~هر کدام از ... نسبت با شما ... ایشان ... نسبت با شما~~
~~که ... صدقه ... معلومی که صدقه را~~
میشود به کسی داد که ظاهراً فقیر باشد ولو اینکه در متن واقع فقیر نباشد ولی آن فقیر هر کس ... باشد
باشد ... فقیر باشد خوب است صالح فقیر باشد خوب است سنی فقیر باشد خوب است ...
بدر که فقیر است میشود صدقه را باو داد ولی سنی باشد خوب است مؤمن باشد هرچه میخواهد باشد
~~... همه کس ... ت~~ که بعضی اوقات میشود فقیر را چیزی بدهد تا
نرخالتان اغنیاء تنها باید بفقراء چیزی بدهند هر کسی بقدر ... اگر دارد مثلاً یک
مشت خرما بدهد اگر ندارد دو دانه اگر ندارد یک دانه اگر ندارد نصف دانه ای حضرت پیغمبر ...
زمودند که یک درهم تصدق در راه خدا افضل است از هزار درهم ... در راه
خدا بدهد ... که بعضی از اصحاب رسول ... میرفتند دستاس ... چه ... کردند
ولی مشت خرما بایها می دادند ... اعتماد دارد ... وقت ... مثلاً حضرت امیر

آب می کشید بجهت یهودی باغها و بعوض هر دلوی یک دانه خرما باو میدادند تا حضرت امیر آب میکشید
هر دلوی یک دانه خرما خلاصه بعضی از اصحاب آن حضرت بودند که شب دستاس میکردند و یک
مشت خرما ~~بانیه~~ باینها میدادند و اخلاف خرماهای صدقه که ~~...~~ اینها میامدند یک دانه
یا دو دانه از آن مشت خرماها می آوردند و داخل خرماهای صدقه می گذاشتند چون قرار بود که هر کس
که می آید مسجد بقدر ... خرما بیاورد بجهت فقراء اینها هم هر روزی یک دانه دو دانه
از آن مشت خرما می آوردند و اینها را بر سر خرماهای صدقه می گذاشتند حضرت از برای اینها دعا
می کردند بعضی از این مردم بنا را استهزاء و سخریه می گفتند که بلی دیگر خدا غنی شد با این یک دانه خرما
شما ... حالا هم بعضی از مردم استهزاء می کنند سخریه می کنند میگویند ما شوخی کردیم خدا
شوخی دارد ... با کسی دیگر شوخی بلکه خدا کسی است که با او شوخی بلکنند تا اینها هم که طعن
باینها می زدند منافق نبودند مؤمن هم بودند مثل بعضی از مؤمنین حالا که استهزاء و سخریه
میکنند چه شوخی با خدا میکنند خدا هم شأنش نیست که شوخی با او بلکنند هر کس میخواهد شوخی
بکند برود با کسی دیگر شوخی بلکند خلاصه اینها با اینها سخریه و استهزاء می کردند تا اینکه
این آیه نازل شد الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا
جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم یعنی کسانی که استهزاء و سخریه میکنند مؤمنین را
در صدقاتشان خداوند هم ایشان را سخره و استهزاء میکند در قیامت میکند و عذاب ایشان را
شدید میکند بعد از آن اینها آمدند خدمت حضرت و پشیمان شدند خواهش کردند که حضرت طلب
استغفار از برای ایشان بلکند این آیه نازل شد استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر
لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم بعد از آن حضرت فرمودند اگر میدانستم که اگر بیشتر از هفتاد دفعه
طلب استغفار بلکنم خداوند ایشان را میامرزید هر آینه بیشتر از هفتاد مرتبه از برای ایشان
استغفار میکردم این فقره نازل شد فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله والله
لا یهدی القوم الفاسقین یعنی خداوند اینها را نمی آمرزد و نخواهد آمرزید چون اینها کفر ورزیدند

بخدا در سود خدا هر چه حالا هر چه بگلیم پاره گناهان هستند که این تور بند که اگر
بعضی هر چه استغفار برای اینها بکنند خدا اینها را نخواهد آمرزید پاره عبادات هم هست
که اگر اینها را شخص بجا بیاورد خداوند آن شخص را به بهشت می برد و لو هر چه معصیت کرده
باشد که هم پاره گناه هست که تو ریه می شود که بعضی هر چه طلب استغفار بکنند از برای
اینها خدا اینها را نخواهد آمرزید و پاره عبادات هست که تو ریه می شود که هیچ یک عبادت مستحق
بهشت می شود و لو هر چه معصیت بکند لکن حالا معلوم نیست که آن معاصی کدامند و آن عبادات
کدامند همه تو همند معلوم نیست مگر این استهزاء و سخریه کردن بصدقات مؤمنین که این را خداوند
در قرآن بیان فرموده است که خداوند اینها را که استهزاء و شوخی و سخریه می کنند با حکام خدا
و مؤمنین خداوند اینها را هرگز نخواهد آمرزید خلاصه این یک قسم از صدقه بود که صدقه دادن
تملیک المال باشد و یک قسم از صدقه صدقه انظار المعسر است یعنی کسی که مفلس باشد او را
مهلت بدهی حضرت پیغمبر فرموده اراد ان یظله الله یوم لا ظل الا ظله فلینظر المعسر یعنی اگر کسی بخواهد
که در روزی که سایه ای نیست خداوند او را در سایه عرش نگاه بدارد مهلت بدهد معسر را حالا
معسر کیست معسر کسی را می گویند که قوت غیر از یک شب و روز نداشته باشد و صنائع
بقدر ما یحتاج باشد مثلا بیشتر از ما یحتاج چیز دیگر چیزی نداشته باشد این را معسر می گویند
و یکی دیگر از اقسام صدقه قرض الحسنه است بلکه ثواب قرض الحسنه بیشتر است از ثواب
صدقه ثواب صدقه ده مقابل است و لکن قرض الحسنه ثوابش هیجده مقابل چون صدقه
که بمثل کسی را صدقه دادی او را ذلیل خود کرده ای او و ذلیل تو می شود خجالت و لکن
قرض الحسنه این نیست این قرض الحسنه معامله با خداوند است اگر هم بازپس نگیرند
لکن نقصان شخص نمی کند خصوص اگر ملاحظه این را هم کرد که مال خدا را در راه خدا قرض داده
خلاصه این فی الجمله از عبادات مالیه مندوبه بودند و اما عبادات مالیه واجبه مثل خمس مثل زکوه
فطره رد مظالم اما خمس و زکوه را هم باید داد خمس و زکوه را باید بفقیر اینها را داد یعنی

که مؤنه

ثمره مهلت دادن به معسر

بیان قسم دوم از صدقه

ثواب قرض الحسنه

بیان اینکه خمس و زکوه را بکه باید داد

که مؤنه و گذران سال خود را نداشته باشد پس اگر کسی کاسبی داشته باشد که کاسبی
کفایت خرج سالش را بکند چنین کسی نمی تواند زکوه بگیرد و همچنین خمس و زکوه را بکسی باید داد
بلکه که مؤنه و اخراجات سالش را بالفعل یا بالقوه نداشته باشد پس اگر کسی فقیر نباشد و خمس
یعنی غنی باشد که مؤنه و گذران سال خود را داشته باشد خمس یا زکوه بگیرد حرام است بلکه اگر کسی اوضاع
و اسباب زیادی داشته باشد که محتاج باینها نباشد آن هم حرام است که برود خمس یا زکوه بگیرد
و هرگاه فقیر باشد بالفعل الا قوه دارد که کسب بکند و نمی کند از باب تنبل که نمی خواهد نان
بخورد زحمت بکشد اینجا بعضی می گویند کسی می شود خمس داد زکوه داد یا نمی شود در این مسئله علما
اختلاف کرده اند بعضی می گویند که باید باو خمس داد و لکن معصیت می کند که کسب نمی کند
و بعضی می گویند که باید برود کسب بکند که جایز نیست خمس باو داده باشد و هرگاه فقیر ملکی یا باغی
یا اثاث البیت داشته باشد که از منافع آن معیشت خود را می گذراند هرگاه آن منافع وفا بمؤنه
او نکند تتمه را از زکوه می تواند بگیرد هر چند اگر او را بفروشد کفایت خرج
سالش را بکند یا زیاده و الا انکه بعضی گفته اند که باید او را بفروشد و خرج بکند
تا حالا دیگر خدا رفت حالا دیگر خمس یا زکوه بگیرد یا جهت نداره و هم چنین
هرگاه کسی قدری پول دارد که با اینها معامله می کند لکن آنچه از اینها عاید می شود کفاف اینها کار سازی
خرج سالش نمی شود او هم می تواند زکوه بگیرد و همچنین هرگاه کسی غلامی یا کنیزی دارد که محتاج
باینها او می تواند خمس یا زکوه بگیرد یا نمی گویند اینها را بفروشد و خرج بکند یا اینکه چارپای سواری دارد
یا ظروف و فرش خانه نشیمن دارد که محتاج است باینها یا اینکه شخص عالم است قدری کتاب دارد یا اینکه
رختهای خود دارد که در بیرون جهت حفظ آبرو می پوشد اینها هیچ کدام مانع از گرفتن زکوه
یا خمس نیستند و او را امر نمی کنند که اینها را بفروشد بلکه بلکه هرگاه اینها را هم وجود
نداشته باشد و محتاج باینها باشد و تنخواهی داشته باشد که اینها را بخرد او را نمی گویند که آن تنخواه را
اخراجات سالش بکند و اینها را نگیرد بلکه جایز است که با وجود آن تنخواه زکوه هم بگیرد

وهم چنین هر گاه تنخواهی داشته باشد و محتاج باشد چنانچه باید زنی بگیرد یا نمی گویند که تو باید آنها را بگذاری
بلکه چنانچه آنها را هم صرف عروسی می کنند هم چنین هر گاه کسی خانه یا غلامی یا چاروائی که لازم داشته باشد
که منت [illegible] باشند چنین کسی را هم نمی گویند که آنها را بفروشد و از آن بخرد به زیادی راه
اما بشرطی که خارج زینتش باشد مثلا اینکه کسی زینتش اینست که سوار [illegible] بشود و یکی زینتش اینست
که سوار یابو بشود حالا اگر باید سوار [illegible] بشود یا نمی گویند که بیا و [illegible] را بفروش و یابو
بگیر بلی اگر کسی خانه متعدد داشته باشد یا اسباب او خانه زیاده بر قدر آن قدری که حاجت
داشته باشد چنین کسی باید آنها را بفروشد و بقیمت آنها گذران بکند و هم چنین هر گاه ملکی داشته باشد
که از منافع آن گذرانش نمی شود مثلا ضعیفه علویه است قطعه زمینی دارد که [illegible] اغاید ولایت [illegible]
بادمی و [illegible] ثمرات آنجا او را بفروشد کفایت خرج سالش می کند [illegible] آنجا [illegible]
تا سال دیگر خدا رزاقست سال دیگر چنین [illegible] زکوة بگیرد [illegible]
املاک این ولایت این طور شده اند و بعضی [illegible] منافع املاک مردم را [illegible] که لابد بشوند
[illegible] بالکل او را بفروشند و خود [illegible] ظالم که ظلم کرده است [illegible] روزی بیاید
که این اشخاص اولاد و عیالش محتاج زکوة بشوند [illegible] و این خصوص هم [illegible]
[illegible] ضرب المثل [illegible] که [illegible] و دیگر اینجا چند مسئله [illegible]
لکن حالا اجمالا گفتیم آنها اینست و اما رد مظالم این رد مظالم دو جوره است یعنی آنهائی که رد مظالم
بذمه شان می آید دو جوره اند یک دسته اینست که میدانند قدری از مال مردم بذمه اش تعلق گرفته است
ولی [illegible] خلاصه میدانند قدری از مال مردم
بذمه اش تعلق گرفته و صاحبانش را هم نمی شناسد یا دستش بصاحبانش نمی رسد
اینجا باید بقدری که یقین دارد در راه خدا بدهد ثوابش از برای او
باشد نه از برای خودش [illegible] باید نیت بکند که این را میدهم که ثوابش از برای آن کسی باشد که حق
بذمه دارد این یک قسم است از رد مظالم و یک قسم دیگرش اینست که قدری مال دارد هم حلال دارد

هم حرام

هم حرام مثلا اینکه معامله باطل کرده است یا [illegible] کرده است یا [illegible] قمار بازیده است و [illegible]
یا از مردم [illegible] بجبر گرفته است یا ربا خورده است ولکن حالا نمی داند که چه قدرش حلال است و چه قدرش
حرامست و عین حرام را هم نمی داند که کدام حلال است کدام حرامست اینجا باید خمس مالش را بدهد و بیاورند که این را
خمس تطهیر مال می گویند آن وقت حلال می شود ولو اینکه در حقیقت و واقع مال حرام بیشتر از مال حلال باشد یا اگر
کسی مثلا ارثی باو رسیده است و میداند هر که این ارث هم مال حلال دارد هم حرام اینجا هم باید اول
خمس تمام آن میراث را بدهد بیاورد بعد از آن ثلث میته را بدهد بیاورند و ورثه مال را تقسیم
بکنند نه اینکه اول ثلث میته را بدهد بیاورد بعد از آن خمس مال را این مسائل [illegible] عبادات
[illegible] بود [illegible] اصلها [illegible] گفته بشود اینست که باید [illegible] از احکام [illegible]
[illegible] اتفاق شده است گفته بشود [illegible] تا بحال [illegible] حرف [illegible] که می گویند
[illegible] شب پنج شنبه بوده است این اعتبار ندارد یا اینکه می گویند [illegible] بعضی ماه را در شب پنج شنبه
دیده اند این هنوز مشخص نشده است [illegible] هم نرسیده است [illegible] یا باید [illegible] مثلا
دو نفر شاهد عادل ضابط شهادت بدهند که ماه را خودمان دیده ایم شاهد [illegible] با شهادت
زن هم مقبول نیست اینست که اگر کسی روز پنج شنبه را [illegible] که روزه گرفته است بنیت ماه رمضان
گرفته است روزه اش باطلست ولو اینکه بعد هم معلومش هم بشود که از ماه رمضان بوده است باید
بنیت [illegible] شعبان بگیرد خلاصه [illegible] شهادت [illegible] روز [illegible] و شب [illegible]
ما تا بحال شرعی حرف [illegible] که می گویند [illegible] ماه را دیده اند کفایت نمی کند شاید
اینهائی که ادعای رؤیت می کنند اشتباه کرده باشند یا اینکه خیال بنظرشان آمده باشد و ما قدروا الله
حق قدره این آیه اینست که بجهت عتاب به بنده گان گناه کار نازل شده است و ما قدروا الله حق
قدره یعنی [illegible] خدا را نمی دانند و حال اینکه تمام آسمان و زمین [illegible] قبضه ید قدرة اوست
حقیقه و ما قدرنا حق قدره [illegible] عظمت و بزرگی [illegible]
[illegible] از برای این بزرگان مخلوقات [illegible] در حقیقت محتاج [illegible]

پیش مردم دارند اما بنده خداوند را ... خدا اگر باید قدرش را دانست ... نمی دانند قدر
این بزرگان را می دانند که محتاج ... هر کس حالا بیشتر محتاج است اسم او را بزرگ
قرار داده اند مثلا پادشاه احتیاجش از همه کس بیشتر است او را مردم از همه بزرگتر می دانند که بندرا این بزرگان
غیر محتاج را دارند اما الله رضا و به بندی را که غنی است و احتیاج به هیچ کس ندارد نداریم و ما بنده ناحق
بنده حق بنده رضا را اگر هم از بابت حق نعمت هم نداریم اما از بابت این نعمتهایی که خداوند به ما داده است
ما از بابت حقوق بندرش را میدانیم از بابت رفاقت اقلا به همه آن بندری که قدر رفیقت را می دانند
این قدر بنده رضا خداوند را می دانی این تو که ملاحظه حق نمک می کنند با مردم ملاحظه حق نمک با خداوند
می کنیم ما هیچ شده است که نمک خدا را خورده باشید یا نمک خدا را نخورده اید دیده ام بعضی می گویند
ما همه نمک کسی را خورده ایم دیگر با او که خیانت نمی کنیم اقلا قدر خدا را داشته باشید از بابت حق نمک
اقلا قدرش را بدانید از بابت حق تربیت اما خدا هیچ تو را تربیت نکرده است حق تربیت بر گردن
ندارد حق احسان بگردن تو ندارد چرا این قدر خیانت با او می کنید اقلا بجهت حرمت این ماه
قدر خدا را داشته باشید آخر این ماه ماه خداست هیچ ملاحظه می کنی معصیت در خانه [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] همچنانکه کعبه بیت الله است این ماه هم شهر الله است معصیت در این ماه
حکم معصیت در خانه کعبه دارد و ما قدر را هم حق ... از بابت حق سلام هم قدر
خدا را نمی دانیم خدا هیچ تو را سلامت نگفته است اقلا از بابت حق سلام ... قدرش را داشته باشیم
می خواهم بگویم قدرش را هم بقدر دشمن هم نداریم مثل دشمن ما همچه فرض کن العیاذ بالله خدا
دشمن تو است یا تو دشمن خدا آخر می گویند دشمنی را زیاد نباید تاب داد باید شور
هم دارند با دوستان مروت با دشمنان مدارا با خدا هم مثل دشمنان مدارا رفتار بکنیم
رفتار همچه ای معصیت ساعت به ساعت دقیقه به دقیقه آن بآن معصیت خوب جز استثنای قدر
معصیت خیر حالا چه بگویم این فرض ما این قدر شده است که می معصیت بکنیم و قدر خدا را ندانیم
نه از بابت لطف نه [illegible] نه از بابت حق نعمت نه از بابت حق نمک نه از بابت حق سلام
نه از بابت حق رفاقت را دانستی ... نه از بابت

در این ماه مثل معصیت ...

... باشد حق سلام

حرمت این ماه نه از بابت

نه از بابت حق رفاقت داشتی نه از بابت دشمنی از هیچ بابت قدر خدا را [illegible] نمی دانیم حالا این عمر
عمر مان با این طور گذشته است باقی دیگرش هم با این طور بگذرد خوب [illegible] طبیعتمان عادت کرده است
بمعصیت همه هم گناهکاریم چاره ای هم نداریم این طور بمانیم چه طور بمانیم چه بکنیم چاره نداریم ما را
هم همین طور گفتم می بینند چه مال هم نمی کنند معطلی نمی کنند لب و شیرینی بعضی که مرض حلاوت بندهایمه
رد بکند مهلت هم نمی دهند در میان بگردنمان می گذارند و از خوانش ما را می برد حالا باید تدبیری که [illegible]
بخاطرم رسیده است یک مطلب جزئی دیگر دارم بخاطرم رسیده است که بحمدالله عزیز است
و آن اینست که با هم دیگر رابطه ای و دیگر علاقه ای پیدا بکنیم با کسی که صفی الله است امین الله است حبیب الله
[illegible] الله است ولی الله است اسدالله است علی بن ابیطالب حقیقتا اگر کسی ولایت آن بزرگوار را داشته
باشد کارش درست می شود کسی آخوند ملا احمد اردبیلی را در خواب دیده از او پرسید که چه طور به تو گذشت
گذشت با او گفته که بازار اعمال را کساد دیدیم هیچ چیز بکارم نیامد از این اعمال ما ولایت صاحب
این قبه ولایت صاحب این قبه تنها بکارم آمد حقیقتا نمی دانم اعمال ما چه طور خواهند بود در بازار
قیامت اعمال آخوند ملا احمد با آن ورع با آن تقدس کساد بوده اند اعمال ما یعنی که [illegible]
اینست که ملتجی باید کاری کرد که دلمان یک رابطه ای پیدا بکند با حضرت امیرالمؤمنین و ولا
او را در دل داشته باشیم حالا این ولایت آن حضرت مراتبی دارد یک مرتبه اش اینست که دلمان
مملو باشد از ولایت او که همه تمام دلمان را احاطه و استیلا کرده باشد ولایت او چون
ولایت مشتق از استیلاست حالا از برای ما همچه ولایتی مشکل است بعید چون نمی شود
کسی قلبش [illegible] باشد از محبت آن حضرت و خدا را معصیت بکند یک مرتبه اش اینست که
اقلا فی الجمله در دلمان ولایت آن حضرت باشد [illegible]
قل هو الله حالا یعنی همچنانکه یک مرتبه خواندن قل هو الله ثلث قرآن خواندن را دارد دو قل هو الله
دو ثلث قرآن سه قل هو الله تمام قرآن [illegible] ولایت حضرت این هم همین طور است کسی که ولایت
آن حضرت را هم داشته باشد [illegible] بعد ایمانش دیگر تمام است حالا ما اقلا [illegible]

و الائمة الطاهرين صلوات

[illegible] ولایت حضرت امیرالمؤمنین

اگر از ولایت آن حضرت هم داشته باشیم که املاء از الهامات
و در دلهای ولایت آن حضرت باشد باز

این دستبست را کارساز بیان میشود حالا چه گویم که چه بود در ولایت آن حضرت
معانی دارد خود حضرت بهانه را بیان فرموده است در آن خوانده کرد در این جاه دیده است حالا
این ولایت حضرت که بخواهیم دلهای خود را بند بلند بیند چند بود رمی شود بلکی اگر
بیاییم دعشانش بلکم دلهای خودمان را بان چیزی که آن حضرت زیاد آن چیز را دوست میداشتند که بگوید
آن حضرت خیلی دوست میداشت کسی را که بمواعظ اصل خود عمل بلند حضرت خیلی موعظه کردن را هم خیلی
دوست میداشت بلکه همیشه یا موعظه میکرد یا میشنید بالای منبر بود خوب بود که چه بود و
خوب بود باز ابو خوب بود حتی آن دو سه روز که در فراش هم خوابیده بود باز هم موعظه میکرد تا
آن وقتی که نزدیک بود که روح از بدن شریف مفارقت بکند باز هم موعظه میکرد که هر حرف آخر
آن حضرت این بود که فرمودند یا عباد الله تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان
بعد از آن چند مرتبه فرمودند لا اله الا الله و روح مطهرش از بدن مفارقت کرد این هم از خصوصیات
آن حضرت بود چون پاره خصوصیات از برای آن حضرت پیدا کرده ام که بسیاری مخلوقات آن خصوصیات
ندارند حضرت امیر پاره صفات دارد که از صفات خداوندیست منزه و از صفات مخلوقات هم
حتی از صفات افضل مخلوقات که خود پیغمبر هم افضل است از حضرت امیر المؤمنین
ولکن صفاتی دارد که هیچ کس این صفات را ندارد این است که ابن ابی الحدید که یکی از علمای
اهل سنت است در مدح آن حضرت میگوید صفاته اسمها و ذاته جوهر المعانی و صفات
الجواهر حقیقت هیچ شیعه مدح آن حضرت مثل ابن ابی الحدید سنی نکرده است این یک راه
بود از برای ربط پیدا کردن دلهایمان بدل آن حضرت راه دیگر این است که دلهای ما متاثر بشود
و متالم بشوند مثل همانطوری که دل آن حضرت از اعمال ما متاثر و متالم شده است حالا خیال میکنید
که اذیت آن حضرت کردهاست منحصر است به این اتفاقی که در این ماه واقع شد چه
این چیزی بود که مقدر شده بود که بایست بشود و الا حضرت نمیتوانستند ابن ملجم را بکشند

یا حضرت ادرا

١١٧

یا حضرت او را میشناخت حضرت او را میدید یک روزی ابن ملجم عرض کرد که یا امیر المؤمنین من تو را دوست
میدارم حضرت باو فرمودند دروغ میگویی باز گفت بحق خدا من تو را دوست میدارم حضرت فرمود که
دروغ میگویی خداوند ارواح را دو هزار سال پیشتر از اجساد خلق فرموده است یعنی این
روح حیوانیست چون روح انسانیت را دو هزار سال پیشتر از همه چیز خلق فرموده الله
بعد از آن باو فرمود که روح تو در آن عالم با روح من الفتی نداشته حالا هم نمیتوانی دارا باشی
الفت با روح آن حضرت نداشته باشد نه پای تنها که بگویم من شیعه او هستم کفایت نمیکند
باید روحت با روح آن حضرت انس و الفتی داشته باشد این است که حضرت یک شب مهتاب که از کوچه
عبور میکردند دیدند قدری از این جوانها بسر کوچه دکهها نشستهاند حضرت باشان فرمودند که مطلبهم
کیستید عرض کردند شیعتک یا امیر المؤمنین حضرت فرمودند پس بایشان حالی لا اری فیکم سیماء
الشیعه آثار شیعه را در چهرههای شما نمیبینم خلاصه این چیزی بود که مقدر شده بود
مصیبت آن حضرت منحصر باین تنها نبود بقدر هزار زخم بر بدن مطهر آن حضرت زده بودند
و این شمار را وقتی که میخواستند از بدن شریف بیرون بیاورند حضرت تاب نمیآورد همینطور مشغول نماز
میشدند آن وقت آن تیرها را از بدن شریف بیرون میآوردند و ابدا شعور به حضرت نمیرسید حضرت
از آن وقتی که طفل بود همیشه او را اذیت میکردند حتی اهلش خودش میفرمایند که وقتی که چشمهای
عقیل بهادرم را میخواستند دارو بگذارند میخواستند با یکی از ما قدری دارو در چشم من هم میکردند
و حال آنکه نه چشم سرخ بود و نه چیزی ولکن عقیل میگفت که اول دارو بچشم او بگذارید بعد از آن
بچشم من که وقتی که طفل بود باز هم او را اذیت میکردند بعد از آنی که حضرت پیغمبر هم از دنیا رفت
خودتان هم شنیدهاید که چه قدر او را اذیت کردند غصب خلافت کردند زوجهاش را اذیت کردند
که تازه نشنیدید که اینها مالیدند بعد از آن که حق به که خودش نمیکند باز
هم همیشه در زحمت بود حق ایشان زحمت میکشید این بود که خودش فرمود آخر فلان و فلان
حق با طل را الهام کردند کار ایشان گذشت اول میخواستم که تمام راه با طل را در دست بگیرد اولش

ضایع شد حالا میخواهم باد... حرف ... رفتار ایشان ... از ... بدشان می آید و ... اذیت میکنند
مردم از حقد بدشان می آید تا اینکه روز سیزدهم ماه مبارک شد حضرت خضاب نمی بستند
صحابه عرض میکردند که چرا خضاب نمی بندید حضرت فرمودند انتظار ... خضاب دیگر دارم صحابه
خیالشان به خضاب دیگری هست که حضرت انتظار او را می کشد تا روز سیزدهم حضرت بالای منبر بودند
روز را با امام حسن گذراند و فرمودند یا ابا محمد ... شهر ما عرض کردیم ... روز بعد آن روز را
بحضرت ابا عبدالله گذراند و فرمود که یا ابا عبدالله ... شهر ما عرض کرده ... روز
بعد آن حضرت محاسن شریف را بدست مبارک گرفت و فرمود که زمان آن است که ...
مردم خضاب ببندند ... فرمودند ای اهل مسجد ... علی بن ابی طالب انس
بالموت من الطفل ... طفل است تا روز نوزدهم حضرت در سجده خواب
رفت حضرت پیغمبر را در خواب دید با ... فرمود که یا علی ... این قدر آمدن را طول دادی بیا زود
بیا ... طول کشید بعد آن باو فرمود که ... دیدم آن وعده ... را که خداوند
به ... داده است ... عرض کرد ... شیعیان ... جای اینها کجاست
فرمود که خداوند هم از برای اینها منازل در بهشت قرار داده است که منازل اینها همسایه
ما است ... عرض کردم ... شیعیان ... گذشته ... فرمود که خواب
شیعیان تو ... از برای اینها مثل این است که ... باشند ... اینان
که ... مثل این است که شخصی در رختخواب بخوابد و قدری بیدار باشد
تا خواب برود بعد از آن حضرت از خواب بیدار شد و خواب خود را به جماعت صحابه بیان فرمود
... شیعیان ... معلوم ... این ... دو سه روز ... این ... را ...
پست ... حضرت ... این است که میخواهیم در این دو سه روز ... از آن
جاهلی که ... گفته نشود اگر در مجلس توحید حرف میزنیم آن حضرت خودش
توحید است اگر در مجلس صفات خداوند حرف میزنیم آن حضرت خودش دارای تمام صفات است
اگر در عبادت حرف

اگر در عبادت حرف میزنیم آن حضرت خودش عبادتش هیچ کس مثل آن حضرت عبادت پروردگار را
نمی کرد اگر در مجلس قصص حرف میزنیم همه قصه های انبیاء تمام از قصص
آن حضرت اگر در مجلس ... کرد که مصیبت حسین مظلوم باشد حرف میزنیم حضرت امیرالمؤمنین پدر
او است اینست که همه مجالس را قرار میدهیم در ذکر مدح و صفات و عبادات حضرت امیرالمؤمنین
چونکه میخواهیم که اقلا در این چند روز که روزهای ... باشد ... باشد بلکه یک راه
نجاتی پیدا بکنیم حالا گذشته از اینکه احتمال دارد که شب قدر این سه شب باشد خود این سه روز و سه شب
خودشان یک شخصی هستند که ... در این سه شب باشد خودشان فضیلت
بخصوصی دارند ... شب قدر ... این ماه باشد ... عامه میگویند که شب
شب بیست و هفتم این ماه است ...
... شب قدر ... احتمال ... این سه شب شب قدر باشد ...
... خودشان ... این ... پس بیائیم اقلا ...
اقلا ... در این دو سه روز ... معاصی بکنیم اگر ... می تواند ترک ... معاصی
در این دو سه روز بکنیم ... که میتواند ترک بکند ... معصیت
... این سه شب ... حضرت امیرالمؤمنین ... که ... رابطه با دل ...
پیدا بکنند باید ... این سه شب ... ندارد بلکه قلبش ... با ... که ... حضرت را
... حضرت ... شب ... نماز ... بعد از نماز آمد بخانه ام کلثوم کبری که حالا مشهور است
بزینب چون در ماه مبارک قرار داده بود ... حضرت ام کلثوم غیر از زینب از دختر رسول
خدا نداشت ام کلثوم دیگر که ... داشت از زن دیگر غیر از این ام کلثوم کبری ... آمد بخانه
عبدالله بن جعفر که شوهر ام کلثوم کبری باشد چون در ماه مبارک قرار داده بود که یک شب خانه
امام حسین افطار بکند و یک شب بخانه امام حسن و یک شب خانه زینب و قرار داده بود
که در ماه مبارک سه لقمه نان ... از ماه رمضان دو نان ... نان ...

حیف دستخوش نان جو میخورد یکی روز و یکی شب و للّه همینکه ماه مبارک میشد سه لقمه نان جو میخورد
میفرمود میخواهم با شکم پر خدا را ملاقات نکنم خلاصه حضرت بعد از نماز شب نوزدهم آمد بحجرهٔ
ام کلثوم که نزد زینب باشد آن مظلوم در میان طبق یک ظرف نان جو گذاشت و دید خورده نمک و یک
ظرف شیر حضرت فرمود عطر فرمود بابا و فرمود ای دختر میخواهی در مقام حساب در قیامت پدرت را
نگاه بدارند مگر نمیدانی فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب والله تا یکی از اینها را برنداری افطار نمیکنم
علیا جناب زینب شیر را برداشت آن حضرت سه لقمه نان با نمک خورد و برخواست حقیقة نمیدانم
کار خاجه تو رحمانه شد چه قدر عار او در موقف حساب نگاه میدارند ما هم حق تعالی طبق نان خورد
تو هیچ شده است میان طبق نان بخوریم یا باید مجموعه باشد خلاصه آن شب حضرت گاهی
مشغول عبادت بود گاهی مناجات میکرد گاهی بر زینب میفرمود که اهل و عیال را حاضر کن زینب
میگوید هیچ میرفتم اهل و عیال را بخدمت آن حضرت میاوردم حتی در آن شب نصیحتم رفت حضرت
به صحرا رفتن در شبها هم داشت و للّه همینکه صحرا میرفت مشغول مناجات میشد بقسمی که بیهوش میشد
از کریمه آنست که اسمعیل میگوید چه روز دیدم که اختلاف زیاد است و نمیدانم که حق با کیست رفتم
و صومعه‌ای در صحرا بجهت عبادت عمل آوردم تا اینکه یک شب دیدم که صدائی میاید که کسی مناجات
میکند که گریه میکند از خوف خدا میکند میگوید فهمیدم که این از اولیاء الله است میگوید
بعد از مناجات روی آب را گرفت و راه رفت و رفتم میگوید آمدم افتادم که ترا بحق خدا قسم
میدهم که خود را بمن بگو میگوید دیدم بمن فرمود که برو نزد علی بن ابیطالب او برحق است
و ترا هدایت میکند میگوید من برخواستم شد زکلا حال کردم تا شب نوزدهم ماه رمضان
نزدیک کوفه رسیدم با خود گفتم که حالا شب است اینجا میمانم صبح که شد میروم خدمت آن حضرت
میگوید دیدم که در نصف شب صدائی میاید که میگوید خداوندا نزد خودت وعده فرموده‌ای که
هر وقت خودت میخواهی بوصال خودم ترا میرسانم حالا دیگر خداوندا زنده گی را نمیخواهم مردم
از من عاجز شده‌اند من هم از ایشان عاجز شده‌ام مرا ببر میگوید دیدم بعد از آن رفت میگوید

من برخواستم

من برخواستم بعقب او رفتم تا اینکه داخل خانه شد از کسی پرسیدم که این خانه کیست گفتند خانهٔ علی است
من میگوید هیچ فهمیدم که این امیرالمؤمنین بوده است میگوید گفتم حالا شب است میمانم
تا صبح بخدمت او میروم که خلاصه حتی آن شب هم حضرت بصحرا رفتند بجهت مناجات علیا جناب زینب
میگوید دیدم که آن شب خیلی پدرم را اضطراب دارد هر ساعت میرود بیرون میگوید للّه امشب هیچ نخوابیده است
میگوید عرض کردم ای پدر بزرگوار میبینم امشب زیاد واهمه دارید شما را چه میشود
باینده میگوید دیدم که فرمود ان امیرالمؤمنین لذا ای دختر من پدرت زیاد را دیده است وبجا
اینها رفته است و للّه دلم هیچ واهمه‌ای نداشت مگر امشب میبینم دلم از خود واهمه دارد حضرت واهمه
از خودت نداشت تو واهمه نداری حق نداری بعد از آن همینکه نزدیک صبح شد دیدم پدرم خواست
از خانه بمسجد برود مرغابی چند تا مرغابی بجهت حسنین آورده بودند و تا آن روز اینها را اندیشه
صدا بلند نکرده بودند آن شب که شب نوزدهم باشد دیدم همینکه پدرم میخواست بمسجد برود اینها آمدند
و بالهای خود را پهن کردند بر سر راه پدرم و شروع کردند بفریاد کردن میگوید پدرم فرمود
صوائح تتبعها نوائح یعنی اینها حالا فریاد میکنند و نوحه کنها بعد از این بعد از آن
میگوید پدرم بمن فرمود ای دختر من اینها را یا رها بکن یا متوجه آب و دانه اینها بشو تا اینها
زبان بسته‌اند از برای بهانهٔ ام کلثوم همچه واقعه‌ای دیگر هم شد در روز عاشورا وقتی که حضرت
سید الشهدا میخواست بمیدان برود سکینه آمد دامن پدرش را گرفت عرض کرد یا ابتاه ما را
بکه وا میگذاری حضرت سید الشهداء سفارش او را و سفارش باقی عیال را بعلیا جناب
زینب کرد باز فرمود ای خواهر این بچها طفلند یتیم میشوند اینها را خوب متوجه بشو سفارش
عیال آنها میخواهد بنمود و للّه تا زنده بود که اینها تشنه‌اند اینها را آب بده نان بده ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم

المجلس التاسع والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی الفضل والکمال والبهجة والجمال والعظمة والجلال نحمده وله الحمد علی

ملا حال و نشکره علی قضاء الحوائج والآمال و نصلی و نسلم علی نبیه محمد المطلع بالآلا
والشاهد للافعال و علی اوصیائه الذین هم لمشیة الله البالغة محال الرافعین عنا العذا
والنکال والجحیم والاغلال علیه و علیهم صلوات الله الملک المتعال و لعنة الله علی اهل
البغی والضلال الواردین فی موارد النکال [illegible]
عمده مطلب ... [illegible] درست نشود ... [illegible] وعده داده ام اینست که [illegible]
و [illegible] رابطه ای و علاقه ای با حضرت امیر المؤمنین پیدا بکنیم لهذا [illegible] رابطه و علاقه را با خداوند [illegible]
پیدا کنیم این صفات و اعمال که ما دوست داریم اینها صفات و اعمالی هستند که رابطه ای و علاقه ای
با خداوند نداشته باشد و حقیقة اگر خوب تامل کنیم هیچ رابطه ای با خداوند ندارد پس هیچ رابطه ای
و علاقه ای با خداوند ندارد تمام چیزهای دنیا [illegible] را با او [illegible]
[illegible] رابطه ای و علاقه ای پیدا بکنیم [illegible] صفات [illegible]
و اعمال [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] صفات و اعمال [illegible]
و افعال [illegible] رابطه ای [illegible] حضرت پیدا کردیم [illegible] یک راه بجائی از برای ما
حاصل نشود حالا راه رابطه پیدا کردن با آنجا با آن حضرت بچند نحو میشود یکی اینکه با یکدیگر شبیه
باشیم [illegible] که باعث سرور قلب آن حضرت است که انسان گوش دادن بمواعظ آن حضرت باشد
[illegible] برادر [illegible] که ام حضرت امیر هیچ چیز را مثل موعظه دوست نداشته است حتی [illegible]
حتی مثل او [illegible] حضرت خوابیده بود باز هم موعظه [illegible] چون مثل او [illegible] بود
که حضرت با فرق شکافته خوابیده بود و شیعیان او بدر خانه آن حضرت آمدند حضرت بیهوش بود
بیهوش آمدند [illegible] که این چه صداست عرض کردند صدای شیعیانست حضرت [illegible]
اذن بدهیت [illegible] داخل شوند [illegible] را ببینم [illegible] گوید و قتی که
رفتیم دیدیم که حضرت نشسته است و دستمال زردی بر سر مبارک بسته [illegible]
که زردی دستمال بیشتر است یا زردی صورتش چون ابن ملجم ملعون [illegible] هزار درهم

خریده بود و هزار درهم با او زهر خورانیده بود که هیچ انسان زنده نماند [illegible] آن حضرت رسیده
بود حالا [illegible] بیک شمشیر کار حضرت تمام شد کار آن حضرت را آن زهری ساخت که شمشیر را
داده بود که گویا هر عضوی از اعضایش یک جراحت بود در آن حالت [illegible] موعظه
چه کردیا حضرت مواعظی دارند که این بیمار در این دو سه روز فرموده است این هم از معجزات
آن حضرت بود اگر کسی [illegible] شکافته شده باشد [illegible] اعضا و جوارح هم
[illegible] در هم شکسته شده باشد و اینها را با دستمال بسته باشد [illegible]
بلکه در نهایت فصاحت و بلاغت [illegible] آن حضرت که خلاصه از بس که میل [illegible] موعظه
کردن داشتند در آن حالت هم مشغول موعظه [illegible] بعضی اصحاب فرمودند وقتی که آمدند
با حوال پرسی ... قبل ان تفقدونی بعضی چیزها [illegible] که بعد از این بتوجه تو [illegible]
مثلا بحجر ابن عدی فرمود که اگر داعیه بنی امیه تو را بخواهند چه جوابی کرد بعضی دیگر [illegible]
[illegible] داد که خلاصه اینها هم دلیلند بر اینکه آن حضرت محبت داشتند بموعظه حالا اگر ما بخواهیم که پیرو
بر مواعظ آن حضرت بکنیم آن حضرت از ما بیشتر خوشش می آید تا که پیرو معصیت او بکنیم که که پیرو
مواعظ او واجب است نه آنکه پیرو معصیت او است که بخواهیم [illegible] از مواعظ آن حضرت
باید هم و که پیرو آن مواعظ بکنیم که قلب حضرت را مسرور بکنیم و باید سبب یک رابطه ای و علاقه ای
با او پیدا کرده باشیم بمنزله با او رابطه ای و علاقه ای پیدا کردیم رابطه و علاقه ای با خداوند پیدا کرده ایم
حالا از جمله مواعظ آن حضرت یک فقره ای هست که اینها را [illegible]
دنیا فرموده است که فرموده انما الدنیا تغرّ و تضرّ و تمرّ یعنی دنیا مغرور میکند [illegible]
[illegible]
بسرعت ان الله تعالی لم یرضها ثوابا لاولیائه ولا عقابا لاعدائه یعنی خداوند عالم راضی نشد که نه
دنیا ثواب باشد از برای دوستان او و نه عقاب باشد از برای دشمنان او بعد از آن فرمودند
وان اهل الدنیا کرکب بینا هم حلّوا اذ صاح بهم سائقهم فارتحلوا یعنی اهل دنیا مثل [illegible]

کار وانچه کر یاری انداخته باشند و در بهان زمان زیاد کنند دو دو بنده بار کنند و ...

راحل و دلیل از جمله مواعظ آن حضرت قول آنحضرت است که انها را در مذمت ظلم بیان کرده کان حضرت میفرمود

والله لأن أبيت على حسك السعدان مسهدا وأجر في الأغلال مصفدا

أحب إلي من أن ألقى الله ورسوله ظالما لبعض العباد وغاصبا لشيء من الحطام يعني ...

قسم بذات خداوند که اگر شب را تا صبح میان خارهای سعدان ... بر سر خار سعدان ... که ...

خیلی تیزات ... بیدار باشم و بالای آن خارها باشم یا انکه مرا بزنجیر ببندند ...

باهم را بر بند و بکشند ... بهتر است از انکه ... کان حضرت ...

از او ... ظلم در حق بنده خدا ... مال مردم را بزور گرفته چه قدر بدست ...

... خداوند ... بهم را بنجر بلند ...

بر ... چهار روز دنیا ... شیطانی ...

فكيف أظلم أحدا لنفس يسرع إلى البلى قفولها ويطول في الثرى حلولها والله لقد رأيت عقيلا

وقد أملق حتى استماحني من بركم صاعا ورأيت صبيانه شعث الشعور غبر الألوان من

فقرهم كأنما سودت وجوههم بالعظلم وعاودني مؤكدا وكرر علي القول مرددا

فأصغيت إليه سمعي فظن أني أبيعه ديني وأتبع قياده مفارقا طريقتي فأحميت له حديدة

ثم أدنيتها من جسمه ليعتبر بها فضج ضجيج ذي دنف من ألمها وكاد أن يحترق

من ميسمها فقلت له ثكلتك الثواكل يا عقيل أتئن من حديدة أحماها إنسانها للعبه

وتجرني إلى نار سجرها جبارها لغضبه أتئن من الأذى ولا أئن من لظى يعني ...

از برای ... بود ...

... و ... خواهش ... انها ...

تا انکه ... را ... و ... بود ...

بدیدش تا انکه عبرت بگیرد ... که امروز ... بدن او ... باشد ...

تا ... خیلی ... باشد ... او وقت ...

وای ... او ... کرده است ...

بسته ... که خداوند ... او را ... باشد ...

اتت ... وأعجب من ذلك طارق

طرقنا بملفوفة في وعائها ومعجونة شنئتها كأنما عجنت بريق حية أو قيئها فقلت

أصلة أم زكاة أم صدقة فذلك محرم علينا أهل البيت فقال لا ذا ولا ذاك ولكنها هدية

فقلت هبلتك الهبول أعن دين الله أتيتني لتخدعني أمختبط أم ذو جنة أم تهجر والله

لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصي الله في نملة أسلبها

جلب شعيرة ما فعلته يعني ... حکایت عقیل ... دیدات ...

از برای ... حلوای ... که ...

کر ... از ...

که ... را ... باشد ... زکوة

چه ... صدقه ... هدیه ... است ...

چون ... ملعبی ... خدا ...

خدا ... دیوانه ... تمام ...

در ... بد ... مرد ...

... کار ... وإن دنياكم عندي لأهون من ورقة

في فم جرادة تقضمها ... از ...

ما لعلي ولنعيم يفنى ولذة لا تبقى ...

نعوذ بالله من سبات الغفلة و قبح الزلل و به نستعین یعنی پناه می بریم بخدا از غلبه خواب غفلت و از زشتی لغزیدن و یاری میخواهیم در امور ز هم امور دنیه و هم امور اخرویه تو این یک راه بود از برای علاقه پیدا کردن دلهای ما با دل آن حضرت و یک راه دیگر از آن راه‌هایی که سبب می شد از برای علاقه و رابطه پیدا کردن دلهای ما با دل آن حضرت اینست که بیائیم مدح آن حضرت را بگوئیم که بلکه دلهای ما بسبب شوق بآن حضرت رسانیده شود بسبب علاقه‌ای پیدا بشود ما بین دلهای ما و دل آن حضرت حالا نه یعنی مدحش را بگوئیم چیز زبانمان قاصر شد از اینکه ما مدح آن حضرت را بگوئیم ما میخواهیم بلکه مدح مدح آن حضرت را بگوئیم و الا مدح او را ما نمی توانیم بگوئیم اینست که در مدح آن حضرت ابن ابی الحدید که مخالف است گفته است تعالیت الخ و همچنین در جای دیگر گفته است الا لله مجد الخ حالا جایی که مخالف این نوع مدح آن حضرت بلند نماید تو انیم مدح آن حضرت را بگیم بیان بکنیم یکی ممکن است که مدح مدح او را بگوئیم مثلا از جمله مدح مدح آن حضرت یکی اینست که از برای آن مجلس که مدح آن حضرت در آن مجلس میشود چندین خاصیت است در حدیث است که مجلسی که مدح آن حضرت میشود ملائکه می آیند و بالهای خود را فرش می کنند بزیر قدوم آن کسانی که در مجلس مدح آن حضرت نشسته اند ما یک وقتی یکی همین حدیث را میخواند کسی بطور استهزا گفت پس حالا باید هر سر بالهای ملائکه است بنا دارد بالهای ملائکه شکسته بشوند این بود که زمانی نگذشت که پاهاش شخوره کردند و افتادند بالاتر ملائکه تا مدتی می آیند و تبرک می کنند بالهای خود را بآن زمینی که مدح آن حضرت در روی آن گفته شده است و دیگر گوش دادن بمدح آن حضرت کفاره گناهان گوش می شود و گوش‌هان چشمان دستان و پایان اینها همه گناه کارند گوش دادن بمدح آن حضرت کفاره گناهان گوش نگاه کردن یا نوشتن مدح آن حضرت کفاره گناهان چشمست یا ~~...~~ آن حضرت ~~...~~ کفاره گناهان پاهاست در مدح مدح آن حضرت این قدر کفایت می کنند که شیعیان آن حضرت پنهان کرده اند مداحی آن حضرت را و مخالفین هم مستور کردند

کردند مداحی او را حتی اینکه بنی امیه قرار داده بودند تا مدتی که هر کس اسم علی را بر روی اولادش بگذارد تا اینکه بجایی رسید که قدغن کردند که کسی اسم بچه‌اش را علی نگذارد اگر کسی اسم پسرش را علی می گذاشت آن طفل را می کشتند و آن خانه را تاراج می کردند حتی اینکه بطوری شد که آن حضرت را سب می کردند بالای منبر حضرت را سب می کردند و با وجود اینها بقدری هزار هزار کتاب تألیف شده است در مدح آن حضرت و دیگر این شعرا همه عاجز شده اند از مدح آن حضرت چونکه در شعر باید مبالغه و اغراق باشد تا شعر بشود و لکن شعرا هر چه در حق آن حضرت می گفتند حقیقت بود و نبود اینست که هر چه گفته اند شعر نیستند شعر باید اغراق و مبالغه در او باشد اینست که هر صفتی که از برای آن حضرت بیان می کنند حقیقت است و کسی و انگفته است تمام مدح او را کسی با لطف نداشته کجا مدح حاله از برای آن حضرت می گوید گفت چه گویم مدح بلکه کسی را که وقتی که حضرت بمعراج رفتند و خداوند دستش را بلکه بر شانه آن حضرت گذاشتند و بجای دست خدا حضرت این را با پشت را گذاشته است من چه بگویم نمی توانم بگویم کسی را مدح بلکه را حضرت بمعراج وقتی که بمعراج رفتند خداوند دستش را بلکه پشت را بر شانه گذاشتند حالا این معنی دارد خداوند العیاذ بالله دستی دارد خیر این کنایه است ... وقتی بلکه این نه وجهی معینی گفته بشود حالا در مدح مدح آن حضرت ... می کند که همچنانکه کسی بکنه صفات خداوند نمی تواند رسید همچنین بکنه صفات حضرت امیر هم نمی تواند شخص رسید نه یعنی صفاتش مثل صفات خداوند است نه خیر خداوند منزه است از شبیه و مثل خیر می گویم آن حضرت صفاتی دارند که اندکی از صفات خداوند پایین تر و از صفات مخلوق بالاتر نه بخوانده اید زیارت ششم را السلام علیک علی اسم الله الرضی و وجهه المضیء و جنبه العلی و همچنین وارد است السلام علیک یا باب الله السلام علیک یا عین الله الناظره و یده الباسطه و اذنه الواعیه که خلاصه آن حضرت دارای صفاتیست که نه صفات مخلوق و نه صفات خالق که سه قسم از صفات است صفات خالق صفات مخلوق صفات آن حضرت که صفات آن حضرت به ز صفات مخلوق پایینه اید و در قسم صفات نه صفات حضرت باری صفاتست

در بیان علم آن حضرت

خالق چی رسیده در مثل صفات مخلوقند حالا از هر کدام از صفات آن حضرت یک جزئی بگوییم

مثلا علم آن حضرت این قدر بود که یک روز صبح آمد و نشستند که بعد رسید و فرمودند در آن زمین

مور چه بود که خلاصه رسید به بیت وادی النمل اباد عرض کرد که کی میداند عدد این مورچه

بجز بغیر از خداوند حضرت فرمودند که کسی با تو هست که هم عدد اینها را میداند و هم میداند

که چند تایی از اینها نر است و چند تا ماده و همچنین با من مثل یک دقیقه و فرمود که حواطرت

می آید وقتی که طفل بودی با بچه ها بازی می کردی همینطور آمدی الکتاب گفتند پسر

تا این سکها آمد گفت بلی نقد زان با و فرمود که بخاطر داری در فلان روز از یک دیی عبور

می کردی راهی بتو گفت که ای کشنده نا نه صالح گفت بلی نعد زان با و فرمود که بخاطر داری

که در فلان وقت مادرت بتو گفت که نطفه تو در ایام حیضم منعقد شده است اول قدری

بر هم شد بعد زان گفت بلی که حضرت او را خبر میداد از چیزهای مخفی حالا بعضی میگویند حضرت

خود میدانست این قاتل است پس چرا او را نمی کشت این ادعای بود که مقدر شده بود که بشود

والا حضرت ملا چی فرمود که این قاتل منست صحابه عرض کردند که او را چرا نمی کشی حضرت

فرمودند هنوز کاری نکرده است چه تو را در اباشم با اینها می کنند او را حبس کن حضرت

فرمودند چرا حبس بکنم هنوز کاری نکرده است و او را حبس بکنم این اوست که باید بشود

این از جمله ای بود از علم آن حضرت و اما شجاعتش حالا می نویسم که حضرت شجاع بود لکن ابدا

نمی دانست که شجاعت او چه قسم بود حضرت همیشه فتح منسوب با او بود مثلا در جنگ بدر

اگر چه ملائکه با مداد او آمدند ولکن فتح را حضرت کرد و در فتح خیبر و حنین و در بعضی

~~از جاهای حضرت بوده در جنگ ... موقف ... مثلا ... موقف ... بلکه ... جنگ ...~~

~~که ... مقابله ... بود با هزار ... مقابله ... هزار ... ایستاده است مقابله ... هزار ...~~

نفر ایستاده است مقابل بعضی از اینها ~~ایستاده است~~ در این جنگها ابدا فرار نمی کرد و نتیجه

از وقتی که با هجده سال بوده است جنگ کرده است و ابدا در این جنگها پشت بجنگ نمی کرد

وهمینطور کی

وهمینطور کی فرار نمی کرد و بعقب او نمی رفت و جنگش هم با شمشیر بود آن وقت هم جنگ با شمشیر بود

تفنگ نبود و تفنگ حالا زیاد است زمان ما حالا این تفنگها مردها را زن کرده اند ~~حضرت بلکه~~

~~جنگ~~ نمی کرد که با وجود اینکه لشکر دور او را می گرفتند باز حضرت در جنگ این طرف آن طرف

نمی رفتند مثبت ثبات الجبل همچو در میان میدان مثل پارچه کوهی می ایستاد این بود که در یکی

از غزوات کسی جرئت نمی کرد بمحاربه آن جناب بیاید حضرت لباس ابن عباس را پوشید و آمد

در میدان همینطور لشکر معاویه دیدند که ابن عباس آمد و است در میدان شیر را شد آمدند

آمدند بجنگ او حضرت هر کس که می آمد او را فورا می کشت معاویه گفت ابن عباس این شجاعت

نداشته است این گو یا حضرت امیر باشد گفتند چه بکنیم که معلوم بشود بلکه گفت یک دسته دور او را

بگیرید و برای او حمله کنید یک دسته لشکر دور او را گرفتند و شروع بمحاربه کردند حضرت ایستاده

از جای که ایستاده بود حرکت نکرد و پشت بجنگ نکرد آن وقت معلومشان شد که حضرت بوده

خلاصه حضرت با یک نفر که مقابله هزار نفر بوده است ~~...~~ جنگ کرده است

با صد هزار نفر جنگ کرده است با لشکر جن و انس جنگ کرده است با لشکر شیاطین جنگ کرده

با تمام جن تنها جنگ کرده است بالاتر از این را بگوییم الکل بلوم خیلی تعجب می کنی در هیجده جا

با هیجده نوع در یک آن جنگ کرده است در جنگ احزاب و در این جنگها شد که هم ایستاده بود

و با این طرف و آن طرف نمی رفت و در یکی طول جنگهای آن حضرت یک ساعت دارند که همی جنگی یک

ساعت ~~...~~ طولش بوده و ساعت طول کشیده است از صبح تا ظهر طول کشیده است از صبح

تا شب جنگش طول کشیده ~~است~~ و اینقدر است یک شب و یک روز ~~...~~ هم ~~...~~ جنگ کرده است

که متصل شمشیر می زد و با وجود این باز هم در همان شب هزار رکعت نماز را خوانده عبادات را

که همیشه می کردند در آن شب هم بجا آورد که شب لیلة الهریر باشد حتی مثلا او وقتی که در رخت خواب

خوابیده بود و تمام بدن مطهرش از زخم مثل ... نیل کبود شده بود با وجود این باز ~~...~~

رکعت ~~نماز را با او~~ ... حتی در شب هم هزار رکعت نماز را که ... خیالتان دیگر

دسته برداشته از هزار رکعت نماز مستحبی حالا او را نمیخواستم کیفیت جنگ بدر و احزاب را بگویم

ولکن مانند فردا انشاء الله که هنوز در اول موعظه گفته شد گفتم که حضرت مثل همچه روزی بود که خوابیده

بود و شیعیان او دسته دسته جوق جوق با احوال پرسی او می رفتند میخواهیم همین جور شما را

بیاسم بگویم با آن حالتی که حضرت سید الشهداء او را زنده دید رکاب عزیز و آن را در میان میدان

افتاده بود و تمام بدنش مجروح بود کسی بخود از شیعیان هم پیدا نشد که برود و احوال او را

بپرسد چند نفر بودند که میخواستند بروند جهت احوال پرسی آن حضرت ولکن جرأت

بهمرسانیدند مانع شدند یکی ~~طفل~~ علیل بیمار بسیار زیاد دارنده بود همینکه حضرت دید که میخواهد

~~بخش بیاید بزرگ که بخش~~ بیاید حضرت فرزند شیر را اش نمود که او را نگذار بیاید و یکی طفلی بود

برادرش امام حضرت امام حسن که عبد الله باشد او هم میخواست برود احوال عمویش را بپرسد

باز حضرت بخواهرش نمود که خواهر جان نگذار بمیدان بیاید این قوم بر کوچک و بزرگان

رحم نمی کنند و یکی مخدره علیا جناب زینب بود که همینکه دید که تمام رفتند آمد با احوال برادرش

که ببینه احوال برادرش چه نوع است یک دفعه آمد دید برادرش غش کرده است لا لا حول و لا قوة الا بالله

المجلس العشرون — بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ولا یحصی نعمائه العادّون

ولا یؤدّی حقّه المجتهدون والصلوة والسلام

جان لا چیزی که باید بگویم او را دست بیاوریم که حالا دو سه روز است که میخواهیم این را فضیل

بگویم اینست که میخواهیم که در این دو سه روزی که متصل رحمت الهی نازل می شود بدنیا رابطه

و علاقه این بنده بگویم با کسی که متصل رحمت الهی برای او نازل می شود که آن شمس الاولیاء

الاوصیاء علی بن ابی طالب است و دیگر چون این خبر رو به متصل ~~است~~ بان حضرت است

دو سه روز است از ایام شریف متعلق دادم

و عماد الاتقیاء

بلی حضرت ~~اینست~~ قرار داد و ~~~~ در این چند روز ذوالجلال از حالات و صفات آن حضرت بگویم

بگویم باین سبب را این رابطه بین حضرت ~~~~ چون کفتم که رابطه

پیدا کردن بنده هم نمیشود مگر ~~~~ است که ~~~~ آن حضرت را هم بگویم

با اینکه بعضی از صفات و حالات او مخصوص بگوییم چون که گفتیم هر یک یاره صفات مخصوصه دارد که هیچ

اینها را ندارد مثلا خیلی عابد بوده است خیلی شجاع بوده است خیلی عالم بوده است خیلی سخی بوده است

ولکن هیچ کس این صفات را مثل حضرت امیر المؤمنین ندارد حالا هر یک قدری از علم آن حضرت گفته شد

و از شجاعت آن حضرت در ~~~~ و عده هم که بود که او در یک قدری از کیفیت جنگ بدر و جنگ احزاب

بگوییم لکن خوب این را مانند انشاء الله جهت فردا که زنده بشویم او در بیان ذوالجلال از باقی صفات حضرت بگوییم

~~هم~~ مثل عبادتش علمش خوفش ~~~~ سخاوتش جود مروتش فتوت

چون آن روز ... از اینها امروز ذوالجلال از عبادت از اینها بگوییم اما عبادت حضرت او در روح صرف

عبادتش همین کفایت میکند که حضرت سید الساجدین با آن عبادتی که می کرد که چشمها شد از خون

مجروح شده بود پیشانیش از سجده کردن پینه کرده بود با وجود اینها تا سف عبادت جدش را

می خورد و می فرمودند عبادت جدم کو دیدن نسبت بعبادت جدم مثل قطره ایست از دریا

~~~~ حالا جای که سید الساجدین باین قسم بگوید

بیان بگویم کیفیت عبادت او را ~~~~ با وجود اینکه وصف عبادت آن حضرت ...

که حضرت در لیلة الهریر مشغول بود بصف آراییگی لشکر و ابتدا را جمع کردن چونکه کسی که پادشاه است

باید لشکر را نگاه بدارد و بیاره اسباب جنگ کردن را تعلیم نماید و علاوه بر این از اول روز صبح تا اول

صبح متصل شمشیر میزند هم شمشیر میزند همچو هم در این بینها صفوف لشکرش را جاری میکرد

و با وجود این آن هزار رکعت نماز مستحبی را که هر شب میکرده است همه آنها را با تمام و اشاره

جا آوردند این جنبه از عبادت کردن او و اما علم او که اعلم از آن حضرت از آن هم ذوالجلال گفتیم حالا هم

بلکه ~~~~ بگوییم علم آن حضرت ~~~~ بعضی بود که هر چه از او می پرسیدند فی الفور جواب میدادند
~~~~

و هیچ تامل نمی فرمودند و بر بالای منبر می فرمودند سلونی قبل ان تفقدونی یعنی هر کس هر چه
میخواهد از من بپرسد پیش از آنکه بیاید بپرسد تا زنده ام و میفرمودند اگر کسی ادعا کند که هر که
هر چه میخواهد خلاصه علم آن حضرت بقسمی بود که ابداً تامل نمی فرمودند در مسئله اگر کسی از او می پرسید
ملاحظه دقت که تامل فرمودند که تا ملتفت هم چه این قدر بود که نگاهی باسمان کردند نگاهی بزمین بعد از آن
جواب می فرمودند و آن کسی که حضرت در جواب او تامل فرمودند جبرئیل بود که بصورت مردی شده وا امد خدمت
حضرت و از او پرسید که یا علی جبرئیل حالا در کجاست این بود که حضرت یک نگاهی باسمان کردند و یک
نگاهی بزمین بعد از آن فرمودند که خودت هستی جبرئیل بعد از آن عرض کرد که یا علی من جبرئیلم جبرئیل از او
سؤال کردند که از چه دانستی که من جبرئیلم حضرت فرمودند که نگاه ~~بزمین و باسمان~~ کردم باسمان
کردم ندیدمت نگاه در همین زمین کردم ندیدمت فهمیدم که خودت جبرئیلی این هم از جمله ای از علم
~~آن حضرت و اما سخاوتش در وصف سخاوتش همین کفایت می کند که یک سائلی در حال رکوع~~
~~انگشتری داد که قیمتش بقدر مالیات یک سال شام بود که هیچ وقتی نشد که سائلی را رد کند و انگشتری که~~
~~قیمتش بقدر مالیات یک سال شام بود که چهار رشته دار طلا و نشسته مخمل بنفش بود~~ و اما
شجاعت و جرات ایشان در وصف جرات همین قدر بس است کفایت می کند که در یکی از جنگها در بین جنگ که
معصومی که با او جنگ می کرد از آنحضرت خواهش کرد که شمشیرت را بمن ببخش حضرت شمشیرش را پیش او
انداخت آن ~~مرد~~ ملعون گفت وقتی که این را دید تعجب کرد گفت خیلی تعجب است که در همچه وقتی شمشیرت را
بمن می دهی فرمودند چون سؤال کردی بخواستم مایوس بشوی حالا جای که حضرت امیر المومنین حرفشان
نخواسته باشند سائلی ~~از در خانه ایشان~~ مشرکی را نا امید بکنند یعنی شیعیانش را که دوستشان هستند را
می کنند حاشا میشود که شیعیانش بی بهره اینها را مایوس بکنند ما اهالی الحمدلله دوستان
خصوصاً خلاصه آن مشرک یهودی که این را از آنحضرت دید خودش را بخاک انداخت و مسلمان شد
این هم از جوانمردی دیگر جوان مرد به آن این باور نمیشود که در بین جنگ با انکه باین حال
و کشته شدن در بین بلند شمشیرت را بدشمن ببخشی ~~و اما حقیقتش و وصف دیکتش~~
...
و اما سخاوتش

سائل
و اما سخاوتش در وصف سخاوتش همین کفایت می کند که هیچ وقتی نشد که سائلی را رد بکند و یک
~~انگشتری~~ در حالت رکوع انگشتری داد که قیمتش بقدر مالیات یک سال شام بود که چهار رشته دار
طلا باشد و ~~نشسته~~ مخمل بنفش حالا یک حدیث دیگر هست که از آن حدیث بعضی هم سخاوتش
معلوم میشود که بچه درجه بوده است و هم مروتش این حدیث از ابن عصفور نقل کرده اند که او در
اخبار این را نوشته است و حدیث این است که یک روز حضرت امیر المومنین تشریف داشتند در مسجد
کوفه و نشسته بودند بالای منبر مردم را موعظه می فرمودند جمعیت هم خیلی در مسجد بود ~~بعد از آن~~
همه متوجه آن حضرت بودند که ببینند چه میفرماید در این بین یک کبوتری از در مسجد پیدا شد امد
خدمت حضرت ~~بعد~~ از آن جا بالای ~~سر~~ آن حضرت نشست و سلام کرد و بزبان فصیح سلام کرد بعد از آن
عرض کرد که یا پناه ده دشمنی عقب سرم است خواست مرا شکار بکند امدم پناه بشما بیاورم
چاره مرا بکنید و هم بیمن حضرت او را پنهان کردند زیر عبا ~~داخل مسجد~~ در این بین باز یک
~~امد~~ از در مسجد پیدا شد او هم امد نشست بالای پای حضرت جار زد حضرت و سلام کرد ~~سلام~~ بزبان
فصیح سلام کرد بعد عرض کرد که این کبوتری که بشما پناه آورده است این رزق من بوده است حالا از
من گرفته است امده ام حضرت این رزق منست او را میخواهم حضرت فرمودند این باور
ملی می سازد که چیزی که بمن پناه آورده باشد بدشمن بدهم این نمیشود اگر مقصودت اینست که گوشت
است بدی کو این رزق من بوده است خورا کم را میدهم عرض کرد من خوراکم گوشت است حضرت
فرمودند چه عیب دارد هم مرکه گوشت که لذیذتر است و بهتر است میدهم عرض کرد از کجا گوشت تازه
لذیذی که گوشت انسانست که خدا او را حرام کرده است حضرت فرمودند هم گوشت انسان بتو میدهم
~~بعد گفت حالا تو از کجا این گوشت را میخواهی~~ عرض کرد گوشت ران میخواهم حضرت فرمودند
هم ران مبارک خود بعد با ناخن کاردی طلبیدند ~~خواستند~~ که از ران مبارک گوشت ببرند
~~مردم~~ ~~گوشت~~ ~~دادند~~ ~~باز~~ ~~دست~~ که خواست از ران ببرد باز بعد از تأمل عرض کرد یا علی من
میکائیلم و این کبوتر جبرئیل است مقصود ما این بود که میخواستیم سخاوت شما را ببینیم این هم حالا از
با پی صورت که امده ام خدمت

حدیث هم سخاوت آن حضرت معلوم شد و هم مروت آن حضرت این بود که فرمود اینجا زره و شمشیر علی در دست که کسی را
که باد پناه آورده باشد به دست دشمن بدهد و اما گذشتش که در وصف گذشت آن حضرت [illegible]
کفایت می‌کند که بعد از آن که عمرو بن عبدود را کشت ~~زره‌اش را [illegible] [illegible]~~ [illegible]
اسباب و [illegible] رخت لباسش نشد چون میان عرب قاعده این بود که اگر کسی کافری را می‌کشت [illegible] آن کشته
داشت نفائس مال آن قاتل بود ولی حضرت از آن گذشتی که داشت اصلاً متوجه اسباب عمرو نشد
با وجود [illegible] حتی ابلیس یک زرهی داشت که خیلی قیمت سنگین بود و مشهور بود میان عرب تا حتی
[illegible] الا زره را هم بیرون نیاورد و وقتی ~~[illegible]~~ که حضرت ~~[illegible]~~ عمرو را کشت
و آمد خدمت حضرت پیغمبر آنجا ایستاده بود گفتند تو عمرو را کشتی فرمود البته من کشتم گفتند پس چرا
زره‌اش را نیاوردی ~~[illegible]~~ [illegible] مدتهاست که طالب این زره هستم دستم نمی‌آید رسید
تو او را گذاشتی آمدی حضرت فرمودند جواب را بخودم هموار نمی‌کردم که بدن [illegible] او را برهنه
بکنم این بود که خواهر عمرو وقتی که پیش کشته برادرش آمد دید که لباس سپاهش و اسبابش همه هستند
گفت ~~[illegible]~~ آدم صاحب کرمی او را کشته است [illegible] بعضی که ایستاده بودند گفتند بلی علی او را کشته است
گفت اگر غیر از علی او را کشته بود تا دقیقه آخر گریه ساکت نمی‌شدم للّه الحمد که علی او را کشته است لقد شخص بزرگی است
این هم گذشت آن حضرت و اما ~~[illegible]~~ شکسته نفسی آن حضرت همین در وصفش
کفایت می‌کند که یک روز از راه گذشتند دیدند ضعیفه یک ~~[illegible]~~ یک سبوی آب در سر
گذاشته است که بالای شانه‌اش [illegible] و میگوید خدایا علی که [illegible] حاکم میان ما و علی حضرت فرمودند
که علی بتو چه کرده است گفت شوهرم را فرستاده جایی [illegible] و من کسی ندارم که متوجه امورم بشود
از آن روزی که او رفته است همه کارهایم با خودم میشود حضرت کوزه را از او گرفت [illegible] همراهش برد تا خانه
تشریف فرمودند تا شوهرت بیاید هر کاری که داری بمن رجوع بکن و دیگر وقتی که از راه می‌گذشت
[illegible] که گذشته بلکه می‌زد با آن ضعیفه می‌فرمودند که راه دهید این خود را حضرت تا راحت کند و [illegible]
سلطنت او در پادشاهی اوا این هم در وصفش [illegible] حدیث بساط نمیدانم هیچ حدیث بساط را شنیده است
کفایت می‌کند

باتمام رسید این

شکسته نفسی حضرت

[illegible]

[illegible]

باشنیده‌اید احتمال دارد که اگر شنیده باشید هم ~~یادتان نباشد~~ خاموش کرده باشید غرض حالا ما این را
که یک قدری ~~[illegible] تازه~~ بجنب در حق آن حضرت زیاده بر زیاده بشود و ایمانتان تازه بشود ~~[illegible]~~
دلیل حالا این حدیث بساط روایت شده است از سلمان فارسی راوی میگوید از زبان [illegible] و
که یک روز حضرت آن حضرت بودم [illegible] هم آنجا تشریف داشتند [illegible] محمد بن حنفیه بود [illegible]
هم مقداد هم بود [illegible] محمد بن ابی بکر و عمار یاسر هم بود و [illegible] جمع بودیم نشسته بودیم حضرت
امام حسن حضرت ~~[illegible]~~ پدرش که خداوند عطا کرد سلطنت پادشاهی که بحضرت سلیمان داود
همچه او ملک و اسباب و همچه سلطنتی از برای هیچ کس [illegible] از این باب پیغمبران و از این اولیاء الله [illegible]
از آنها از آن چه‌ها به حضرت سلیمان مالک آنها خداوند عالم از آنها چیزی داده است بشما حضرت امر فرمودند که
نداده بلکه خداوند عالم بما داده است که هیچ کس نداشته است حضرت سلیمان که با آن سلطنت و پادشاهی رسید
از بابت این بود که یک انگشتری در دستش بود اسم اعظم در آن بود و نوشته بود باین سبب بود که بهشت پادشاهی رسید
حضرت امام حسن عرض دلم میخواهد یک قدری از آنهایی چیزهای که خداوند بشما عطا فرموده است
از آنها ببینیم بما بنما حضرت این فرمود انعل ان شاء الله یعنی [illegible] شان [illegible] اگر خدا بخواهد [illegible]
مشغول نماز شد دو رکعت نماز کرد و بعد تعقیب و عادت که دعاهایش شد بعد از آن بدست مبارک اشاره
بسمت مغرب و دیدیم یک ابری پیدا شد حضرت با دو فرمودند که بیا بیا آمد پایین ~~[illegible]~~
دو یک [illegible] شهادت میدهم بر وحدانیت خدا و بپیغمبری پیغمبر و اینکه تو جانشین بحق و وصی او هستی
بعد از آن ابر این پهن شد روی زمین تا اینکه نصف صحن خانه حضرت را فرش کرد مثل اینکه کسی قالیچه فرش
بلند بلند بیرون ریخت شد بعد از آن حضرت ~~[illegible]~~ امام حسن و باقی دیگران فرمودند که اجلسوا
علی الغمام بیایید بنشینید بالای این بساط [illegible] این بود که همه نشستند هر کس [illegible] سر جای
بنشیند نشست بعد از آن حضرت اشاره کرد که قطعه ابر دیگر آمد جنبید آمد پهن شد تا اینکه نصف دیگر
خانه را فرش کرد و بعد یکی متصل شد [illegible] حضرت خودش تنها بالای او [illegible] نشست
بعد از آن حضرت یک حرفی زد و اشاره با منار کرد که حالا ما [illegible] بلند آن همراه حضرت این را فرمودند [illegible]

که ایتها السحابة

اهبطی باذن الله

[illegible]

سلمان می‌گوید

باد به امر داشان را چه بلندی که بعضی که ملبوس شده و بنا بینی چشمان مثل حلقه سر بریده بر نماید سلمان

می‌گوید در این بین نگاه کردم بعضی دیدیم که آن حضرت خضر بالای کرسی نشسته است و نور از صورت مبارکش

طلطق به کله بعضی کردیم [illegible] و دیدیم که تاج مرصعی سرش

گذاشته جوهرست و کمربندی هم بسته است که سنگهای [illegible] از یاقوت سرخ بود بعد نگاه کردم دیدم به

انگشتری هم در دستش [illegible] این انگشتر هم حلقه اش از یاقوت سرخ بود و نگین نگینش از زمرد سبز

حضرت امام حسن عرض کرد یا [illegible] که خداوند عالم را این همه پادشاهی به حضرت سلیمان داده بود [illegible]

انگشتری بود که در دستش [illegible] پادشاهی [illegible] است حضرت فرمودند [illegible] است

انا عین الله الناظره انا لسان الله الناطق انا نور الله الذی لا یطفی انا باب الله الذی یؤتی منه و حجته علی خلقه

بعد از آن فرمودند [illegible] خاتم سلیمان بن داود [illegible] انگشتر سلیمان را به ایشان بدهم

سلمان می‌گوید [illegible] عرض کردم بلی یا امیرالمؤمنین حضرت دست [illegible] و انگشتری بیرون آورد

که طلا و نگینش یاقوت سرخ [illegible] سلمان می‌گوید ما همه تعجب کردیم حضرت فرمودند [illegible]

شیء تتعجبون تعجب از چه بابت است [illegible] انا اریکم الیوم عالم [illegible]

[illegible] حضرت امام حسن عرض کرد [illegible] یاجوج و ماجوج را

ببینیم [illegible] حضرت [illegible] فرمود

[illegible] ایشان را حرکت داد [illegible]

[illegible] رسیدند [illegible]

[illegible] حضرت امام حسن عرض کرد [illegible]

این درخت چرا این طور خشک شده است حضرت فرمودند [illegible] جواب [illegible]

حضرت امام حسن [illegible] از آن درخت پرسید که چرا این حالت شده [illegible] درخت [illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible] حضرت فرمودند [illegible] علیک الا ما اخبرتنی

[illegible] حضرت [illegible] خطاب

کرده

حضرت بعد [illegible] ذکر [illegible]

فی ارضه

وما العجب [illegible] خلق

سلها فانها تجیبک

۱۲۷

کرده که با وصداند [illegible] عرض کرد که لبیک لبیک یا وصی رسول الله و خلیفته بعد از آن [illegible] عرض کرد حضرت

امام حسن که یا ابا محمد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] تشریف بیاورند [illegible] کردند

بعد از آن [illegible] آمد [illegible] کرسی هم بالای آن

قطعه ابر گذاشته بود [illegible] از نماز فارغ شد بالای آن کرسی نشست و روانه شد [illegible]

[illegible] حالا چهار روز است که [illegible]

تشریف [illegible] بعد از آن حضرت امیر برخاست و دو رکعت نماز

کرده دست به دعا بلند [illegible] بعد از آن از آنجا روانه

[illegible] رسیدیم [illegible] ملک [illegible] در مشرق [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت فرمودند [illegible]

[illegible] بعد از آن فرمود که خداوند عالم [illegible]

[illegible] است [illegible] بعد [illegible] بالا

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از آن سلمان می‌گوید از آنجا [illegible]

[illegible] رسیدیم [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] رسیدند [illegible] حضرت امام حسن خواهش کرد [illegible] سلمان می‌گوید

[illegible] بعد از آن که آنجا رسیدیم [illegible] بسیار بلندی [illegible] حضرت [illegible] فرمودند

[illegible] بعد از آن [illegible] دست مبارک [illegible]

یاجوج و ماجوج را [illegible] سلمان می‌گوید نگاه کردیم [illegible]

[illegible]

سلمان می‌گوید

سلمان می‌گوید عرض کردم حضرت

بعد از آن بالا رفتند

سلمان می‌گوید

اینها سه صنف بودند یک صنف از اینها کدامشان قامتش صد و بیست ذرع بود یک ذرع شاه چهار ذرع
دست معمول است و بعضی بودند کدامشان [illegible] هفتاد ذراع بودند و صنف دیگرشان همه بودند
که دو گوششان یکی فرش زیر پاشان بود و دیگری لحافشان بود [illegible] حضرت خدا را [illegible] قادر است
همه چیز بعد از آن حضرت با ایشان حرف زده بودند که یا ابا محمد انا صاحب [illegible] العبید
من صاحب تسلط بر این بنده گان خدا بعد از آن آن حضرت باد را امر فرموده ما را بر سمت کوه قاف اینجا که رسید
دیدم که [illegible] از زمرد سبز هم یک ملائکه ایستاده است بالای آن کوه وقتی که چشم
حضرت افتاد و سلام کرد حضرت هم جواب فرمودند بعد از آن [illegible] حضرت عرض کرد [illegible]
دارم [illegible] عرض می‌کنم [illegible] حضرت اگر دلت می‌خواهد [illegible]
که چه می‌خواهی بگویی [illegible] عرض کرد [illegible] یا امیرالمؤمنین فرمودند می‌خواهی [illegible] برود بزیارت
حضرت [illegible] عرض کرد بلی [illegible] حضرت فرمودند [illegible] بعد از آن ملک [illegible] و رفت سلام
[illegible] کرد و زیارت کرد و برگشت [illegible] گوید عرض کردم یا امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] فرمودند قسم بخدایی که آسمانها را بنا
کرده است که [illegible] هیچ کدام از ملائکه [illegible] حرکت نمی‌کند و لو [illegible]
زدن باشد [illegible] پادشاهی حضرت را حالا تا اینجا که حرف زدیم این
نصف حدیث بساط است اگر بخواهیم حدیث را تمام بگوییم مجلس طول خواهد کشید [illegible]
طول کشید [illegible] کسل بشود چونکه اگر حرف دنیا باشد هیچ حکایت معامله باشد خوب [illegible]
باشد یا حاصلی [illegible] منفعتی برایت داشته باشد هیچ [illegible] کسل نمی‌شوی
اما از این حرفهای حق از این موعظه از این مناقب [illegible] زود خسته می‌شوی [illegible]
ماه مبارک [illegible] سلطنت آن حضرت
کفایت می‌کند دیگر اگر شد [illegible] حدیث [illegible] بگوییم حالا [illegible]
در بیان [illegible] صفتی دیگر از صفات حضرت که آن صفت خوف باشد [illegible] صفت خوف آن حضرت [illegible]

کرابودردا

که ابودردا می‌گوید یک شب در صحرا [illegible] دیدم که [illegible] ایستاده است و مناجات می‌کند [illegible]
[illegible] رسید که [illegible]
[illegible] آه آه از آتشی که جگرها را پاره پاره می‌کند آه [illegible] آه از آتشی که [illegible]
[illegible] صدا [illegible] نیامد [illegible] دیدم که حضرت
[illegible] افتاده است و مثل چوب خشکی شده بود [illegible] دیدم [illegible]
گفتم از دنیا رفته است [illegible] گفتم [illegible] رسول خدا علی از دنیا رفته است [illegible]
[illegible] از خوف خدا غش می‌کند بعد از آن [illegible] آب آوردند [illegible]
حضرت بهوش آمدند [illegible] بعد از آن که
بهوش آمدند [illegible] ابودردا [illegible] حضرت [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] ابودردا [illegible] قسم اگر جهنم را [illegible]
غلاظ و شداد را [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] از صفات آن حضرت [illegible]
[illegible] رابطه [illegible] آن حضرت بگویم حالا اگر [illegible] از شنیدن اینها [illegible]
[illegible] مؤثر نشده است [illegible] آن حضرت [illegible] است بیاییم [illegible] دیگر بگویم
بگویم [illegible] واسطه [illegible] رابطه [illegible] بگویم [illegible]
بشود [illegible] آن حضرت [illegible] قدری از مواعظ آن حضرت بخوانم [illegible] گفتم که گوش [illegible]
دل حضرت [illegible]
بخوانم حضرت خیلی مواعظ [illegible] این موعظه‌های آن حضرت بعضی [illegible] روز [illegible] بوده
[illegible]
بوده اند حالا [illegible] بیاییم [illegible] بگویم [illegible] از موعظه‌های [illegible] بگویم [illegible]
هم از موعظه‌ها بگویم [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

بعد از آن ... فرمودند اَنَا بِالاَمسِ صاحِبُكُم وَاَنَا اليَومَ عِبرَةٌ لَكُم
وَغَداً مُفارِقُكُم غَفَرَ اللهُ لي وَلَكُم

در وقت خوابیدن [illegible] شیعیان پدر خانه آمده بودند حضرت صدای ایشان را شنیدند فرمودند [illegible]

یا ابا عبدالله برو با ایشان بگو که بروید بخانه های خودتان تاب نشستن ندارم حضرت امام حسین امد

بایشان فرمودند [illegible] پدرم می گوید تاب نشستن ندارم بروید

بخانه های خودتان امام حسین امد بایشان [illegible] بعضی از ایشان رفتند

اصبغ با جمعی دیگر ماندند دوباره حضرت امر فرمودند بامام حسین برو بایشان بگو زحمت مکشید

بروید بخانه های خودتان امام حسین امد بایشان [illegible] اصبغ عرض کرد یا ابا

یا ابن رسول الله [illegible] تا خدمت آن حضرت نرسم بخانه نمی روم بعد از آن حضرت امر فرمودند که ایشان

اذن بدهید بیایند همه شیعیان امدند حضرت ایشان را خوشامدی دادند اصبغ گریه کرد

حضرت باصبغ فرمودند ای اصبغ چرا گریه میکنی این اول راحت منست عرض کرد یا امیر المؤمنین

گریه ام بر حال خودمست که تاب مفارقت شما را ندارم بعد از آن حضرت شروع کردند که آن چیزی

که او را زیاد دوست میداشت که موعظه کردن باشد حضرت خیلی موعظه را دوست میداشت هیچ وقتی

هم [illegible] ضعف او بانتها رسیده بود باز موعظه کردند مردم را وصیت میکردند چنین

بکنید که تقوی و پرهیزکاری را پیشه خودتان قرار بدهید و بمردم فرمودند [illegible]

ناچار [illegible] وفات از او نزدیک است که شخص [illegible] حالا از ظهر تا حال بر احوال مار [illegible]

نزدیک کرده است و [illegible] از او [illegible] از آن راه می آید

آخر الحکم [illegible] آخر [illegible] باید از راهی فرار بکند که از آن راه نتواند بیاید

فرار کنم از ملک الموت [illegible] از آن راه می آید یک سال از او فرار کنم کی یک سال یا دو سال

[illegible] ندارم بالاتر از آن با این روی [illegible]

بعد از آن حضرت فرمودند بشیعیان خود وصیتی [illegible] لا تشرکوا بالله شیئاً و محمد صلعم

فلا تضیعوا سنته یعنی وصیت شما را وصیت میکنم که شریک از برای خدا قرار ندهید و یا پیغمبر را

ضایع نکنید بعد از آن فرمودند با ضعفا خوب رفتار بکنید انها سه ضعیفند که حضرت سفارش

باصحاب فرمودند یکی زنها و یکی غلامها و کنیزها و یکی ایتام فرمودند مال یتیم را مخورید ان الذین یاکلون

اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا که در قرآن [illegible] تمام عمر حتی [illegible] روز

که در بستر [illegible] که نزدیک برفتنش بود سفارش ایتام را فرمود حالا مال یتیم خوردن چند قسم است

یک قسم اینست که میگویند مال بیا در هم میخورم این هم داخل مال یتیم خوردنست یا اینکه از کسی چیزی بگیرد

هست دار [illegible] شده است وان چیز متعلق بیتیم شده است و او را بر نمیگردانند این هم مال یتیم خوردن

بعد از آن قدری نشستند و فرمودند بعد از آن سفارش این [illegible] وصیت کردند بایشان فرمودند

دنیا و او را [illegible] بنیا از بهر [illegible] او بگذارید متوجه آن [illegible] خلاصه موعظه فرمودند

موعظه [illegible] حالا [illegible] این مواعظ قدری [illegible] که تا آنجا که رسیده اند حالا هم

یک چیزی از مواعظ سایر اوقات آن حضرت بگویم دیگر چیزی بگویم که بکار همه حال بیاید نه داد

اینست که حضرت داخل بازار شدند و فرمودند یا عبید الدنیا وَعُمّالَ اهلها اذا کنتم بالنهار تحلفون وبالليل

تنامون علی فرشکم ففی تشتغلون للمعاد یعنی ای بنده کاره دنیا و عمال او روز را که در فکر جمع مال هستید

و شب را میخوابید پس دیگر کی بفکر آخرت میافتید که توشه ای از برای او مهیا کنید آخر این قسم مشغول

بدنیا باشید که هیچ فکر آخرت نباشید دیگر این قسم در فکر آخرت باشید و کاسب [illegible] که عیالشان

اند کسبشان [illegible] در فکر آخرت و قدری در فکر دنیا و آن قدری که هم در فکر دنیا هستند تا از خدا

غافل نشوید اخر الکلام اگر خدا را ملاحظه نمی کنید بجهة آخرت لااقل بجهة دنیاتان در فکر آخرت باشید

[illegible] در دنیا بجهة دنیا نباید نه در فکر آخرت باشد [illegible] هیچ برادر کرده است که این دنیا را

که در اینجا [illegible] بار و [illegible] و [illegible] های دنیا چه تو راست کجا [illegible] اخر باز

اینجا [illegible] یقینا [illegible] است قلبا [illegible] بیشتر ریخته که دیگر [illegible]

[illegible] و [illegible] دو [illegible] چه قدر

شده است که [illegible] دیگر صاحب او [illegible] هیچ این را برادر

کرده اید [illegible] اینجا [illegible] هیچ این [illegible] که چون از اینجا [illegible] در [illegible]

اَنظُروا اِذا اَنا مُتُّ مِن ضَربَتِه فاضرِبوهُ ضَربَةً بِضَربَةٍ وَلا یُمَثِّل بِالرَّجُلِ فَاِنّی سَمِعتُ رَسولَ الله صلی الله علیه وآله یَقولُ اِیّاکُم وَالمُثلَةَ وَلَو بِالکَلبِ العَقورِ

کُلُّ امرِءٍ لاقٍ ما یَفِرُّ مِنهُ فی فِرارِهِ وَالاَجَلُ مَساقُ النَّفسِ وَالهَرَبُ مِنهُ مُوافاتُهُ کَم اَطرَدتُ الاَیّامَ اَبحَثُها عَن مَکنونِ هذا الاَمرِ

ولیکه تند و بی مکاری پرید و بلد هر کس غافل رفته است هر کس حیله رجوع بخودش بلند حیله بازی خود شما را
برانید علاف خانه داخل غازی کشته با جه داخل کند که بقال که چه بسنجد که باس باف ردی که باس را
درست می باند لله اخرش شد بیچیره است عبا باف اسال عبای مرا از برای خودت بکری
تا سال دیگر از برای پسرت که چیزی است بیچیر حالا بچه بیاید و یک سال حیات ندارد در کارها
چه ملینید بر عقید چه قدر بی شود اگر حضرت و ثابت هستند خوشه هیچ کشته که بدست بازدریشد
شد سابق رنگ زلیند بچه بجز هزار تقصان بی کسی بجهت اینها چرا بد دیگر را بچه بر بلی ای
هر بچه بر کن خلاصه این هم قدری از مواعظ ای آن حضرت بود ند در حالت صحتش و این بیان مواعظ
آن حضرت این بود از آن دو کار که گفتم میخواهیم انها را بلیغ چون گفتم یک دو کار دیگر هست که امروز
میخواهیم انها را بلیغ بلکه براسطه انها قدری رابطه ای پیدا بکنیم بلکه از انها بیان
قدری از مواعظ آن حضرت که گذشت و یکی اینست که بیاییم برویم با حوال
پرسی آن حضرت حالا امروز میخواهیم برویم خدمت حضرت امام حسن و احوال پدرش را از او بپرسیم
گفتم حضرت شد هیچ وقتی خوابیده بود دید صدای عزا بلند آید زمود ند چه خبر است عرض کردند که شیعیان
شما هستند امده و انها عیادت شما حالا از شام شیعیان امده است بیاید امروز
احوال او را هم بپرسید امد پیش دید بیچ حضرت را با فرق شکافته محاسن پر خون دستمال
زرد بسته در رواش بیماری خوابیده زند هیچ بدنش که فته هیچ با بیت حضرت امر فرمودند
بیاید بیاید شیعیان هم امدند حضرت نشسته بودند سر متکا از برای او اوردند تا امروز
به سر متکا بخوابیده بود عبد الله فرزند مظلومش روز عاشورا متکای داشت یا نداشت
بلی داشت خاکهای گرم کربلا چون دیدکه از اسب بر زمین افتاد پیچ خواست تکیه به سینه راست کند
بتیرها مانع شدند طرف دست چپ می خواست تکیه کند هیچ نوره بیش روح نیزه عقب سر
این بود که حضرت این خاکها را جمع کرد شبیه متکای سرش بالای ان خاکها گذاشته غریبه که
عرفه چون حقیقتی بیا در دیکر هر کس از شیعیان با امام میخواستند از دنیا چه کنند رحلت بلند اخفه
یدانز

بله تنز با لا سرایش به بو رمثل دار مادینه راکر ملاحظه بکنید زینب یک طرف ادبدوام کلثوم یک طرف
امام حسن یک طرف امام حسین یک طرف شیعیان یک طرف و لکن حضرت سید الشهدا یک تنز بند
که در وقت احتضار بالای سرش باشد لا احد و لا مودة الا بالله العلی العظیم حالا بعد از گریه کردن
بعد از نماز جامع روز جمعه بنشینم ماه مبارک رمضان بیاییم و دعا بکنیم که اسباب رحمت هم جمعند
عرض کنم خداوندا ما امده ایم بامید رحمت ایزدی و با رحمت در خانه تو امده ایم و بضاعت
نموده ایم اگر موالعنیه و لولی که دعا کنم احلط رحلی دیدم دلش دعا با رحمه
ای جلت الله انا نسئلک باسم العظیم الاعظم یا الله یا الله ترتمه المجلس بحمد الله الملک المنان

المجلس الحادی والعشرون بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد

امروز چند روزیست که ما قارحاله باب شده است که هر روز یک قدری از صفات و مدایح آن حضرت
گفته بشود که بلکه باین واسطه انشاء الله یک رابطه و یک علامتی پیدا بشود ما بین ما و آن حضرت چند روز گفتم
متعلق بان حضرت امروز اینست که امروز هم میخواهیم باز یک قدری از صفات و مدایح آن حضرت بگوییم
از انهایی که منسوب است رابطه ای بعلت
حضرت پیدا بکنیم اینست که آن حضرت را مدح بکنیم و مدح او را بگوییم حالا حضرت پیغمبر ملدات اند علم خود فرمایید
که اگر تمام دریاها مرکب بشوند و تمام درختها قلم و تمام جن و انس و تمام ملائکه نویسنده بشوند و از اول
دنیا تا اخر دنیا بنویسند هرگز نمی توانند مدح و فضائل علی بن ابی طالب را بنویسند مثل صفات
خداوند عالم معبود الله ومعدودند اگر نمی ترسیدم که مردم مثل عیسی او را خدا بخوانند هر اینه مدح او را
ظاهر میکردم و بیان میکردم لکن میترسم که مردم او را خدا بخوانند مثل حضرت عیسی حالا جایی که حضرت

عرض بکنم سیدی
علیک معتمدی
و معولی در جالی
و توکلی و رجائی
تعلقی
و یعنی انک

تملک تملک السلیم [illegible]

در نهج البلاغه

در باب مدح او

اگر حضرت بعضی [illegible] دیگر ما نتوانیم مدح او را بگوییم [illegible]

مدح و فضیلت او [illegible] که با وجود اینکه مدح او تمام بظهور رسیده است هزار هزار

مدح از برای او باشد ما نتوانیم [illegible] مدح [illegible] او را بگوییم [illegible] در مدح آن حضرت

کفایت میکند که دشمن او خوشش می آید از [illegible] و مدح آن حضرت [illegible]

حضرت [illegible] معاویه [illegible] گفت صف لی علیا [illegible] اوصاف علی را [illegible] از برای من

از خوف معاویه [illegible] گفت [illegible] معاویه [illegible] گفت که دیدم علی بن ابی طالب

[illegible] رفت [illegible] که [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] الیک عنی [illegible] ام الی تشوقت

هیهات هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثا [illegible] فعیشک حقیر وخطرک یسیر

وأملک حقیر آه من قلة الزاد وبعد السفر [illegible] وعظیم المورد [illegible] معاویه [illegible]

[illegible] از [illegible] معاویه گفت [illegible]

والله ابو الحسن [illegible] بخدا قسم علی چنین بود [illegible] دشمن او [illegible] ما نتوانیم

مدح او را بگوییم [illegible] از صفاتش [illegible]

[illegible] آن حضرت زیاد [illegible]

زیاد [illegible] حضرت [illegible] ایها الناس [illegible]

[illegible] حالا [illegible]

دنیا [illegible] | این موقوف [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] رزق [illegible] | [illegible] باینکه

[illegible] حضرت [illegible] | محبت آنها را داشته

[illegible] فقد ربح فی الدنیا والاخرة [illegible] حضرت [illegible] | باشی

[illegible] دنیا را [illegible]

حالا [illegible]

حالا محبت نه اینست که بزبان بگویی معاویه را دوست میدارم محض اینکه بزبان بگوید معاویه را دوست میدارم

[illegible] کند باید از روی حقیقت باشد حالا باید اگر راست می گویی که حضرت را دوست میداری [illegible]

باید کاری بکنی که حضرت [illegible] باید که همه کاری کرد که حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] موعظه [illegible] دانست دیگر گوش [illegible]

[illegible] موعظه [illegible] حضرت [illegible] دلم [illegible]

از اینکه [illegible] گوش بموعظه [illegible] موعظه [illegible] حالا [illegible] | امروز اول

[illegible] از برای [illegible] دل آن حضرت [illegible] از مواعظ آنحضرت بخوانیم [illegible]

[illegible] آن حضرت

[illegible] حالا که بنا [illegible] شد که از مواعظ آن حضرت بخوانیم [illegible] از آن مواعظ [illegible]

که آنها را [illegible] حالت احتضارش فرموده است

حضرت قریب بحالت احتضارش چند فقره از موعظه فرموده اند [illegible] بحضرت امام حسن و امام حسین

[illegible] و با ایشان فرموده اوصیکما بتقوی الله [illegible] وان لا تبغیا الدنیا وان بغتکما

ولا تاسفا علی شیء منها زوی عنکما وقولا بالحق واعملا للاخرة وکونا للظالم خصما وللمظلوم عونا

یعنی وصیت میکنم شما را بتقوی [illegible] | و دیگر وصیت [illegible]

دنیا [illegible] اگر چه دنیا طالب شما باشد [illegible] | [illegible] می کنم شما را

[illegible]

باشد برای دنیا [illegible] ظالم دشمن باشید [illegible] مظلوم را اعانت کنید [illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] حضرت از مواعظ [illegible]

امروز بلوغ هم حالا میخواهیم بگوئیم جمله اینکه امروز آنها گفته بشوند این [illegible] حضرت اسلام بلند
در پا شدن اسلام بواسطه شمشیر زدن امیر المؤمنین بود اگر شمشیر در میان نبود هیچ کس مسلمان نمی
و اینها سه جنگ بود هم مذکور که باعث قوت اسلام شد یکی جنگ بدر و یکی جنگ حنین بود و یکی جنگ
احزاب بود و حقیقتش فتح را در این سه جنگ حضرت این کرد اما در جنگ بدر عتبه و شیبه کشتند
که جایی [illegible] باید کسی شد خودمان باشد بجنگدان بیاید حضرت پیغمبر هم عمو بن عبیده را فرستاد
مقابل عتبه ایستاد و عمو [illegible] حمزه باشد مقابل شیبه [illegible] ایستاد و علی ابن ابی طالب مقابل ولید
عتبه ایستاد و عتبه با عبیده اینها جنگ کردند تا همدیگر را کشتند و حمزه با شیبه این قدر جنگ کردند
تا شمشیرهاشان شکسته شد بعد زمان کشتی گرفتند و ولید شمشیر حواله حضرت کرد و حضرت
او را رد کرد و شمشیر به دست ولید زد دست ولید را قطع کرد و ولید دست بریده را برداشت
و بر سر آن حضرت زد حضرت [illegible] دست بریده اش را حواله کرد و [illegible] آمد گویا
که [illegible] را [illegible] زد هم [illegible] حضرت او را کشتند بعد آمد [illegible] حمزه بحمزه گفت که خم
بشو [illegible] حمزه بلند بالا بود حمزه خم شد حضرت شمشیر حواله شیبه کرد و شیبه را بعد [illegible] فرستاد
و جنگ [illegible] این جنگ بدر بود که باز امیر المؤمنین فتح را کرد و اما جنگ حنین باز حضرت هم فتح را کرد
[illegible] ملائکه با مدد حضرت آمدند که باز فتح را حضرت کرد حالا چرا ملائکه آمد با مددشان
این [illegible] قاعده نبود چونکه ابلیس خود را به صورت [illegible] و آمد [illegible] لشکر کفار شد و گفت
کفار هم زیاد بود [illegible] لشکر بسیار شجاع داشتند و ابلیس [illegible] را هم [illegible]
[illegible] کرده بود و ایشان را داخل [illegible] کرد و اصحاب حضرت که بودند [illegible] بیست و [illegible]
در میان این صد و بیست نفر دو سوار بود و چند تا شتر سوار و [illegible] اصحاب حضرت [illegible] آمدند
از [illegible] شیاطین [illegible] تا [illegible] از اصحاب حضرت کشتند
و شیاطین [illegible] بنا کردند [illegible] بلند کردن که پیغمبر کشته شد بعضی از اصحاب
هم که مانده بودند این صدا را که شنیدند گریختند این بود که ملائکه نازل شدند [illegible] جبرئیل را

و [illegible] حضرت خیلی سفارش نماز را فرموده‌اند [illegible] حالا [illegible] هیچ شده است [illegible] سفارش آن حضرت را [illegible] درباره
[illegible] باید [illegible] که نماز [illegible] اعمال [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] نماز [illegible] ضایع [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] و در نهج البلاغه است من اصبح علی الدنیا حزینا فقد اصبح لقضاء الله ساخطا کسی که [illegible] بلند
و [illegible] غصه [illegible] هیچ کس [illegible]
حالا [illegible] لازم غصه خوردن
[illegible] عالم [illegible] غصه [illegible]
[illegible] شده است [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ عالم نازل کرده است و [illegible] اعمال [illegible]
باز [illegible] نازل کرده [illegible] حالا [illegible] که [illegible] اعمال
نازل کرده بودند اگر نازل کرده باشند [illegible] اعمال [illegible] تمام بی قیمت شده اند
که هیچ قیمتی ندارند [illegible] قیمتی [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] بی قیمت شده اند [illegible] هیچ قیمتی ندارند همه اعمال
بی قیمتند [illegible] حالا [illegible]
موعظه [illegible] حالا [illegible] هیچ عمل [illegible] موعظه
حضرت [illegible] که [illegible] مقصود تان
باید آخرت باشد [illegible] مقصود تان آخرت [illegible] کارها تان
برای دنیا [illegible]
کارهاتان باید برای دنیا باشد ملاحظه [illegible] همه کارها [illegible] برای دنیا شده است
اگر موعظه [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] شده اند حالا اگر بخواهم [illegible] حالا [illegible]
بیاید [illegible] از شما [illegible]
[illegible]

امروز بلوغ هم

دید علی را انداخته و که بخت جبرئیل تعاقب او کرد و او را که همه فت شیطان باد گفت که چه میخواهی بلی
شما را مهلت داده ایم [illegible] این سال که گفت جبرئیل او را دل کرد بعد از آن ملائکه رفتند و دست بر پشت
کفار رو به پیغمبر آوردند پیغمبر فرمود یا علی این مار را از من دور کن حضرت ایشان را
دفع می کردند [illegible] این هم از جلای از کیفیت جنگ حنین بود که بار حضرت
فتح کردند را اما جنگ احزاب که جنگ عمرو بن عبدود باشد او هم [illegible] قشون زیادی همراه خودش
آورده بود که هجده [illegible] طایفه بودند حضرت پیغمبر همینکه شنید که عمرو [illegible] و فرمود که
خندق دور شهر درست کردند عمرو وقتی که آمد دید که خندق دور شهر حفر کرده اند خودش
با دو سوار آمدند کنار خندق و نهیب دادند با اسبان خودشان از خندق جستند همینکه
داخل شهر شدند مردم از عمرو [illegible] آمد در میان [illegible] میدان ایستاد و کار شمشیر
بازی می کرد گاهی نیزه بازی می کرد و مبارز طلبید کسی جرئت نکرد که مقابلش بیاید آخر گفت
ای اهل مدینه در میان شما نیست که [illegible] بیاید [illegible] که مبارزی طلبم دگر کسی
[illegible] نمی آید ولقد بححت [illegible] حضرت پیغمبر رو به اصحاب کرد و فرمود [illegible] هیچ کس جواب نداد
ووقفت اذ جبن [illegible] همه سرهاشان پایین انداختند مگر حضرت امیر المومنین ع او عرض کرد انا له یا رسول الله پیغمبر فرمود
الشجاع بموقف انه عمرو [illegible] پیغمبر فرمودند که باز کسی جواب نداد امیر المومنین عرض کرد انا له یا رسول الله
البطل المناجز پیغمبر فرمودند یا علی انه عمرو [illegible] فرمودند که باز کسی جواب نداد حضرت امیر المومنین [illegible]
۵ وکذاک انی لم ازل عرض کرد [illegible] پیغمبر فرمودند انه عمرو [illegible] امیر عرض کرد انا علی بن ابی طالب یعنی شما [illegible]
متسرعا نحو الهزاهز این عمرو است [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] عمرو [illegible] چنین مرد شجاع
ان الشجاعة والسماحة بود که یک وقتی بچه شتری را سپر کرده بود در مقابل هزار سوار ایستاد خلاصه قرار شد که حضرت
فی الفتی خیر الغرائز امیر به میدان عمرو برود پیغمبر عمامه اش را به سر علی گذاشت و روانه میدان شد بلند [illegible] صدای
شیون اهل مدینه بلند شد همینکه اهل مدینه دیدند که علی رفت مقابل عمرو و بنا کردند شیون کردن
و همینکه [illegible] از حضرت پیغمبر حضرت پیغمبر مشغول به دعا شد و عرض کرد اللهم احفظه

پهلوان پیر

[illegible] به پیر [illegible] سالی بعد از آن عرض کرد خدایا [illegible] عبیده را در جنگ بدر
کشتند حمزه را در جنگ احد [illegible] این یک علی را دارم [illegible] علی بود [illegible] دارم که او علی
کربلائی یعنی فرزند حضرت سید الشهدا است او هم وقتی که خواستند به میدان بروند سید الشهدا عمامه اش
به سرش گذاشت و کفن [illegible] انداخت و روانه میدان شد [illegible] صدای شیون اهل حرم بلند
شد و حضرت سید الشهدا رو را به آسمان بلند کرد و عرض کرد [illegible] خلاصه
یا عمرو ویحک [illegible] حضرت امیر المومنین آمد میان میدان و بنا کرد به [illegible] لا تعجلن فقد اتاک مجیب صوتک
غیر عاجز ذو نیة وبصیرة والحق منجی کل فائز ولقد دعوت الی البراز فتی یجیب الی المبارز
یعلیک ابیض صارما کالملح حتفا للمناجز انی لا املا ان تقوم علیک نائحة الجنائز
من ضربة نجلاء یبقی ذکرها عند الهزاهز عمرو گفت که یا علی پدر تو با پدر من بسیار رفیق
بودند حالا رحمم می آید از اینکه تو را بکشم و [illegible] حضرت فرمود
[illegible] که اگر تو مرا کشتی بهشت میروم و اگر من تو را کشتم به بهشت میروم ملعون گفت که
از این قرار هر دو سر با تو است که اگر بکشی یا کشته شوی بهشت می روی حضرت فرمودند بلی تو را چه کار
با این حرفها تو خودت این را قبول داری که در زمان جاهلیت عهد کرده ای هر کس که مقابل تو آید سه مطلب [illegible]
[illegible] گفت بلی حالا [illegible] کفار با وجودی که کافر بودند [illegible]
[illegible] ادعای ایمان میکنید [illegible]
[illegible] خلاصه حضرت [illegible] حالا که به عهد خودت وفا می کنی
سه مطلب دارم [illegible] از این سه مطلب [illegible] حضرت
شروع کرد [illegible] مطلب اول [illegible] فرمود که بیا و اسلام را قبول کن [illegible] ملعون گفت [illegible]
درگذر از این حرف [illegible] پیغمبر [illegible] که خدا
او را رسوا خواهد کرد [illegible] ملعون گفت میخواهی
[illegible] زنهای عرب [illegible] بنشینند و بگویند [illegible] کشته [illegible]

جواب نمیداد دانسته شد من هم می‌دانم با وجود آنکه از جمله مبارزین بس بیاده شود بیاده نتوانم
بیابد شد حضرت ولی وقت بسن شانزده ساله یا هجده ساله بود آن ملعون بیاده شد داب
پیکر و دستش قطع شد ملعون ضربتی زد اسب را بدو نیم کرد و وقت مبارک آن حضرت را
شکافت آنجا سجده شد بعد از آن حضرت شمشیری بر ران آن ملعون زد ران شکافت آن
ان ملعون را بشکافت زهرا حضرت او حضرت او را از خود دور کرد ندیم ران آن ملعون بعد
اصحاب جز ملعون را خراب کرد و دور گشت بعد ران آن ملعون کشتی با حضرت گرفت بعد
طول انجامید کشتی آنچه از غبار برخاست نفهمید که نمی‌دانستند که را کشته است تا آنکه حضرت
او را زمین زد و او را تهمتن واصل کرد و ران آن رو بتان هم قدر ذوالجلال از کیف جنگ به روحش واقف
حالا اقویا بقدر از شجاعت آن حضرت گفته شد الفاضح که قلب مؤثر شد ~~ایشان~~ است
و دامنه زیاد شده است ~~بحوصله~~ با وجود این ذوالجلال دیگر از کیف شجاعتش بگویم
که زیادتر شود ~~وجه~~ گفتیم لیکن درابطرات با آن حضرت بیشتر شود دیگر گفته شد که آن حضرت موافق
داده شده است نسبت بلبانی که مقابل ایشان ایستاده است گفتیم مقابل یک نفر که او تعالی
هزار نفر بوده است ایستاده است مقابل تمام هزار هزار نفر ایستاده است مقابل صد هزار نفر
ایستاده است مقابل تمام جن ایستاده است بازی برای طول جنگش موافق بوده است یک ساعت
ایستاده دو ساعت ایستاده است سه ساعت ایستاده است از صبح تا شام ایستاده است از اول روز
تا از داصبح ایستاده است که متصل مشغول شمشیر زدن بوده است دیگر در شب لیلة الهریر که از صبح
تا از داصبح که جنگ کرد با وجود اینکه متصل شمشیر زد و صفوف لشکر را جدا رانید باز هزار رکعت
نماز را که در زبانش از ذکر خدا و تعقیبات از ایستاد حالا این شجاعت آن حضرت وجوهی داشت
که اینها باز دخلی بجود شجاعت ندارد از جمله وجوه شجاعتش این بود که قوة بازو را داشت در کندن
کفایت بر کندن کندن در قلعه خیبر که با دست مبارک در قلعه خیبر برداشت ابن ابی الحدید بیهقی
در مدح آن حضرت بیان کرده است یا قالع الباب الحدید الخ دیگر از جمله وجوه شجاعت آن حضرت
ابیجه اطراز

کندن در قلعه خیبر

که طرف مقابلش هر که بود آن حضرت میرفت لشکری داشت خوب بود ندانست خوب بود یا از نتیجه در اینجا هست
که اگر لشکر شکست میخورد باز حضرت پا ایستاد اگر کسی خودش جرئت داشته باشد که تنها بمیدان
برود ولی اگر قشونش شکست خوردند دیگر خودش جرئت نمی‌کند که بمیدان برود ولی آن حضرت باز
اگر لشکرش شکست میخوردند دیگر که بخندد باز خودش جنگ میکرد در همین کفایت میکند که در جنگ احد
وقتی که اصحاب آن حضرت شکست خوردند پیغمبر را سنگ زدند که دندان پیشانی مبارکش را او شکست
و حمزه را هم کشته بودند با وجود این حضرت به شمشیر زدن از آن طرف حمزه افتاده اصحاب بقدری کشتند
و بقدری فرار کرده و پیغمبر افتاده شیطان فریاد کرد که قتل رسول الله صد صد و دو سقف دولت
سجد سجده میامدند که حضرت پیغمبر را تمام بکشند ندا باد رسید که علی را صدا بزن نادِ علیا مظهر العجائب
حضرت اسدالله ثانی را صدا زد که یا علی ادفع عنی هؤلاء این ها را از من دفع کن حضرت ایشان را از رسول
خدا دفع کرد و بعد بمدینه رسید فاطمه یا صفیه مضطرب شدند سراسیمه از خانه بیرون آمدند خبر دادند
که فاطمه با صفیه که عمه آن حضرت باشد آمده اند حضرت فرمود که فاطمه بیاید ولی صفیه را
نگذارید که بیاید ~~ید~~ بیاید اسدالله اول را که حمزه برادرش باشد او را ببیند که او ~~را~~ ببیند که برادرش را
کشته‌اند آن وقت منادی میان آسمان و زمین فریاد کرد لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و دیگر از
از وجوه شجاعت آن حضرت تندی ضربت است که ضربت را جلد بجا می‌برد و شدت ضربت بود و جلد
دست در صد جلد دستان حضرت و تندی ضربتش همین قدر کفایت میکند که جا دیدند و منافقین اعدا
انها
آمدند مقابل حضرت ایستادند که جنگ بکنند حضرت یک ضربت باین زد و یک ضربت با ...
ملتفت نشدند گفتند که شمشیر علی خطا کرد چون از جای خود حرکت کرد دو نصف شان افتاد فانا
نصفشان از آن طرف و دیگر حضرت هر کسی که تیغش در میان کرده شمشیر که از این طرف میزد
تیغش حالی میشد اگر آن طرف میزد تیغش هوا میشد در همین کفایت میکند ضربت زدن
حضرت که جبرئیل را که تیغ را بر فرقش زد کلاه خود او را دو حصه کرد و او را بدو نیم کرد تا به هفت
طبقه زمین و دیگر هر کس را حضرت میزد لابد او را میکشت دیگر و حتی اگر کسی زخمی داشت باد

بگنند که این زخم علامت از لرزه پرده دیل تیغش گی گی همه رفت همه تیغش راست
کاری کرد الحاصل خلاصه وجوه شجاعت آن حضرت بیان شد [illegible] اگر بخواهیم [illegible]
همه اینها را بگوییم مجلس طول میکشد حالا عمده کاری که باید بگوییم اینست که بگوییم یک رابطه‌ای با سید الشهدا
پیدا بکنیم [illegible] و همچنین با امام حسن و همچنین با حضرت فاطمه و بیاییم ایشان را یک سر سلامتی بدهیم
پیدا بکنیم از بابت ذکر مصائب آن حضرت چون [illegible] کرد [illegible] حضرت
بگوییم اینست که بعضی از مصائب را بگوییم و او که [illegible] شب حضرت علی
ضعفش زیاد شده بود حضرت مثل تشریح افتاده بود حضرت سید الشهدا [illegible] که از انبیا
که آن حضرت [illegible] چشمهایش مجروح شده بود [illegible] حضرت امر او را [illegible]
[illegible] مطلبی است که مطلب [illegible] صفات است که ما او را بگوییم و او اینست که در آن حضرت
صفات جمع شده بود که این صفات همه ضد هم دیگر بودند حالا میخواهیم بیان این مطلب بکنیم مثلاً
شجاعت عبادت اخذ کسی که عابد است زاهد است همیشه ضعیف است نحیف است ولکن آن حضرت
با همه آن عبادت [illegible] کسی مثل او شجاع نبوده است یا مثلاً شرافت و جلالت با آن تواضع
در ذات که وقتی میخواست چیزی برای خودش بگیرد [illegible] قنبر هم که بود با او [illegible] که فقیر کدام
[illegible] قسمت [illegible] که [illegible] شما [illegible] کجا
حضرت میفرمود که من از خدا [illegible] که بگویم [illegible] و [illegible] بیاید [illegible]
[illegible] و [illegible] که با تقوی باشد [illegible]
که فاسق فاجر باشد و دیگر پادشاهی با کاسبی [illegible] این پادشاه که [illegible]
پادشاهی با کسب چه قدر ضد همدیگر آن حضرت هم پادشاه بود هم کاسب و هر روز کسب میکرد
تجارت [illegible] آب میکشید [illegible] با [illegible] داده بود و با وجود این
ابداً در عزت و شرافتش هیچ نقصی پیدا نمیشد روز بروز عزتش و حشمتش بیشتر میشد این هم
از معجزات آن حضرت [illegible] که آن حضرت با وجود این کسب [illegible] روز بروز حشمتش

بیشتر

بیشتر میشد و دیگر سخاوت با فقر اینها هم دو صفت متضادند دیده این کسی را هم فقیر باشد هم سخی
و دیگر عبادت با خودبینی و تواضع این خیلی دیر است که شخص این قدر عبادت بکند و این قدر
خودبینی داشته باشد و ابداً خودش از اعمال خودش خوشش نیاید بلکه آن حضرت هرچه عبادتش
بیشتر میکرد [illegible] خوف و اضطرابش از قیامت بیشتر میشد [illegible]
آخر فرمودند همچه بود که شبی چندین مرتبه [illegible] غش میکرد که مثل چوب خشک میشد که با حضرت این عبادت
همه را معصیت میدانست که این هرچه بیشتر عبادت میکرد خوف و اضطرابش بیشتر میشد و دیگر قوه
با خوردن نان جو اخذ کسی که نان جو میخورد به قوتش قوه ندارد ولکن آن حضرت با آن قناعت
با آن قناعت و با آن شجاعت و قوه حضرت مثل درخت صحرا میبود احتیاج به خدمت نداشت
که خلاصه آن حضرت یک پاره صفات داشت که ضد هم دیگر بودند [illegible]
[illegible] این هم مطلبی بود که باید دانسته شود حالا یک کار دیگر مانده است که باید او را بگوییم و او
اینست که بیاییم یک رابطه‌ای پیدا بکنیم با حضرت امام حسن و همچنین با حضرت امام حسین و حضرت فاطمه
و بیاییم ایشان را یک سر سلامتی بدهیم [illegible] حضرت علی ضعفش زیاد شده بود
وقتی که اصحاب آمده بودند به دیدن آن حضرت حضرت مثل تشریح افتاده بود حضرت سید الشهدا
برادر [illegible] که آن حضرت [illegible] بود چشمهایش مجروح شده بودند حضرت امر او را
[illegible] شاید و اشک از صورتش پاک میکرد و او را تسلی میداد بعد از آن اهل و عیال را طلبید
سفارش با ایشان میکرد و وداع بخصوصی و وصیت بخصوصی فرمود بعد از آنجمله با ایشان خیلی
سفارش یتیمان را کرد و همچنین سفارش همسایه‌ها را کرد ما شنیدیم حقوق همسایه را چه قدر [illegible]
[illegible] و همچنین سفارش نماز را کرد و بعد غیر از سفارشات خیلی کرد و بعد از آن مقداری شیر طلبید
حضرت دیگر قادر به نان خوردن نبود با ایشان فرمود که این آخر چیز خوردن منست دیگر چیز نخواهم
که خوردن [illegible] بعد از آن [illegible] فرمودند اگر مردم یک
ضربت با و بیشتر نزنید ضربت بضربت بعد از آن فرمودند همینها از دنیا رفتم [illegible] است که [illegible]

بر زبر آن و الان خانه که او را نوح نبی الله از برای علی و فاطمه درست کرده است که او را بالای او غسل بدهید او را با بر تابوت بگذارید و بالای او غسل بدهید و بدرید سوره در فلان جا خطی پیدا خواهد شد که نوشته که حضرت پیغمبر بمن داده است در فلان جا گذاشته است بعد از آن برد یمانی دارم که با او بدن رسول خدا را حنوط کردند بعد از غسل دادن حنوط کرده ام او را بیاورید و بدنم را بعد از غسل با او حنوط بکنید بعد از آن بر من نماز بگذارید و هفت تکبیر بگوئید خداوند بجهت تفضل دو تکبیر در نماز من و نماز حضرت قائم زیاده فرموده اند که هرجا جماعت از برای جنازه و جز حضرت قائم نماز هفت تکبیر بخوانند حتی از برای ائمه بعد از آن ~~تخت تابوت را~~ که پیش عقب تابوت را بلند کنید و هرجا که سر تابوت میخواهد بزمین بیاید مراد را آنجا دفن بکنید تا آخر هرچه وصیتها کردند بعد از آن باز موعظه کردند از ابیات قرآن خواندند که تا آن دم مرگ باز موعظه می فرمودند و پاهای مبارک را رو بقبله دراز کردند و سلام کردند و فرمودند السلام علیکم یا ملائکة الله سلام بر شما باد ای ملائکه پروردگار بعد از آن کلامی چند سفارش بملک الموت که چند فرمودند که زهر را ب کسی باو فرمودند که رفتگان یعنی بمدارا با من رفتار بکن حضرت عزرائیل فرمودند مدارا بمدارا جان من قبض کن نمی دانم ما با عزرائیل چه خواهیم گفت بعد از آن که روح مطهر آن حضرت بکلی بریاض جنت خرامید حضرت امام حسن و امام حسین او را بهمان کیفیت که خود حضرت فرموده بود غسل دادند کفن کردند بعد از آن حضرت امام حسن پیشنماز ایستاد و نماز بر آن حضرت کردند بعد از آن بهمان کیفیت که حضرت بایشان فرموده بود عقب تابوت را که برداشتند پیش تابوت خودش برفت که کسی او را نگرفت همین که بمحل دفن او رسیدند تابوت پیشش پائین آمد او را بر زمین گذاشته بیلی کلنگی زدند دیدند که قبری پیدا شد مهیا و حفر کرده و در او لوحی بود که نوشته بود این قبر را نوح نبی الله حفر کرده است بجهت علی بن ابی طالب چونکه حضرت نوح بعد از آن که مأمور شد که کشتی بسازد و آب بیاید و قوم خود را غرق کند مأمور شد که جسد حضرت آدم را هم بیرون بیاورد از خانه کعبه این بود که بدن آدم را بیرون آورد و در کشتی

کذاشته

کذاشته تا وقتی که کشتی او را بزمین نجف رسانید بعد از آن حضرت نوح بجهت آدم حفر کرد و او را در نجف دفن کرد بعد از آن قبری هم بجهت خودش هم حفر کرد بعد از آن پهلوی قبر خودش قبری هم بجهت علی بن ابی طالب حفر کرد حالا اینها را گفتم که هرچه نور آن حضرت را غسل دادند کفن کردند همراه نماز خواندند همه جا بجا آوردن آن امد حالا بسر بهین علی ابن ابی طالب که نه او را غسل دادند نه کفن کردند نه کسی بود که بر او نماز بخواند حقیقة شهید یعنی شهید دشت کربلا خود حضرت امیر را در عهد نجف مثل این روز کشته اند فرمودند بجهت سید الشهدا که شهید حقیقی تو ای یعنی من هم شهید شده ام ولکن ولکن در رختخواب خوابیده ام مثل تو ای مثل امام حسن در بالای سرم حاضر بود در خواب خودم هم خوابیده ام تشنه هم نیستم ولکن تو ای وقتی بیاید که نه برادرت را باشد نه کسی از یاران باشد و بتو در میان خاک و خون غوطه ای خوری بالای زمین که هم حقیقة تو شهید ای امتی حالا حضرت سید الشهدا اینهمه بابا شهید شده است و تو که بر آن حالت نمی کنی که در میان خاک و خون افتاده بود بدن مجروح پاره پاره علاوه برای تشنه هم بعضی که لبهای مبارکش بپوست انداخته بود و چشمهایش کود رفته بود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله وانا الیه راجعون الا لعنة الله علی الظالمین

المجلس الثانی والعشرون بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی العظمة والکبریاء والمجد والعلی والفضل والسخاء خالق الارض والسماء نحمده فی السراء والضراء ونشکره فی حالتی الشدة والرخاء ونصلی ونسلم علی نبینا محمد اشرف الانبیاء وافضل کل الاصفیاء وعلی ابنته فاطمة الزهراء الطاهرة وعلی خلفائه سادات النجباء الاتقیاء الاذکیاء ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم وغاصبی حقهم من الان الی یوم الجزاء

در روز گفته شد که نامه های اعمال را وقتی ~~که بنده~~ که در قیامت ~~بدستش~~ آوردند بهمان نگاه بآن نامه ها کردند ملاحظه می کنند می بینند اگر چنانچه نمازها ضایع ~~شده~~ نشده نگاه بباقی اعمال و بباقی نامه می کنند و اگر نمازها ضایع شده دیگر بباقی اعمال نگاه نمی کنند نه هیچ نه هیچ که تو نه بجهت آن قبلت

قبل ما سوا اما وانه رتّب رو ما سوا اما حالا انهائی که نماز های شان را قضا بعد بلکه مرتبه اینست که هیچ
اعتنا نمی کنند و پایه مرتبه دیگر هم نماز می کنند ولکن باره چیزهای دیگر ضایع میشود شد
اینکه مسائل را ندانسته باشند و الثلث را ندانسته باشند یا طاهر ننموده باشند خلاصه هم کسی
داخل مستخفین بصلوة اینست که حضرت پیغمبر فرموده کسی که مستخف بصلوة باشد خداوند رحمتش را
به او نازل نمی کند [illegible] حالا دیگر چه تارک الصلوة باشد که هیچ نماز نخواند
و چه نماز بکند ولکن نمازش ضایع شده باشد تفاوت نمی کند مگر اینکه در دو احکام تارک
الصلوة با احکام کسی که نمازش ضایع باشد تفاوت دارد که تارک الصلوة جایز نیست دفن و کفن
او ولکن کسی که نماز بکند و نمازش صحیح نباشد احکام اسلام را برا او جاری میکنند ولکن باز از
کسانی است که مستخف بصلوة باشد و دیگر بلکه مرتبه اینست که شخص نماز هایش را ضایع میکند
از بابت نماز پدر [illegible] که بذمه شخص آمده است دیگر باید به کردن پسر بزرگ چونکه اگر چنانچه
نماز چهار روز یا هر روزه ای از پدر و مادر فوت شده باشد اینها بذمه پسر بزرگ شخص متعلق است حالا
درباره که اگر چه نمازی از پدر و مادر فوت شده است بذمه پسر بزرگ می آید یا اگر چنانچه عصیانا
پدر و مادر نماز نمی کردند این نماز ها هم بذمه پسر بزرگ می آیند درباره مسئله چند قول است
مشهور میان بعضی از علما اینست که آنچه نماز از پدر و مادر فوت شده است چه عصیانا و عمدا
و چه سهوا چه در حالت صحت و اختیار و چه در حالت مرض و اضطرار به هر قسم که نماز از پدر و مادر
فوت شده است بعد از فوت ایشان بذمه پسر بزرگ است ولکن جمعی فرموده اند خودم هم بنایم بر اینست
که هر چه نماز از پدر و مادر که فوت شده است آنکه از بابت سهو غفلت [illegible] مرض اینها بوده اند فقط
همین این نماز ها بذمه پسر بزرگ است و اما نماز هائی که از بابت عمد ترک کرده است معلوم نیست که بذمه
پسر باشد اگر چه مشهور اینست که چه نماز را ترک بکند از بابت عمد و چه ترک بکند از بابت سهو
ولکن چیز مثلا کسی پدرش عمدا نماز نکرده [illegible] بذمه پسرش باید این قدری امر مشکل میشود
به مردم و دیگر اینکه نماز که بذمه پسر بزرگ می آید نماز از بابت حبوه است چرا اگر کسی پدر [illegible]

به این کلام مستخف [illegible]

که احکام اسلام برا او جاری نمیکنند [illegible]

پسر بزرگ [illegible] خلاف درباره مسئله خلاف است که آیا نماز هایی که عمدا از ایشان فوت شده است بذمه پسر بزرگ می آید

بچیزی ندانسته

۱۳۷

چیزی نداشته باشد یا نماز هائی که از ایشان فوت شده است بذمه پسر بزرگ نیست حالا این مسائل
باشد و دیگر از چیزهائی که باعث ضایع شدن نماز ها می شوند و خیلی هم مردم پایی در مبتلا هستند
نقل نماز قضاست که نماز قضا بذمه شان هست و بعضی تعقیب ها را می اندازند یعنی تعقیبات
تا چند این معروفات که اکثر این سبب نماز های شان ضایع و باطل می شوند حتی اینکه بعضی
از علما فرموده اند کسی که نماز قضا بذمه اش هست هر چه عمل مستحبی بکند اینها باطلند و آن میخوانند
باطل است زیارت می رود باطل است هر که نموده اند کسی که نماز قضا بذمه اش هست نمی تواند قرآن بخواند
زیارت بخواند نماز مستحبی بکند اگر باطلند [illegible] که در حضرت هیچ بکند مگر اینکه بقدر
قوة لایموت و حضرات که عهد بکند و الا دیگر هر چه بکند ضایع و باطلند و ضایع بعد ولکن اگر این
قائل بشویم خیلی کار دور مشکل می شود چونکه این قدر کار را نمی برویم می گیریم [illegible] هم جای است
تفویت نماز قضا [illegible] که مردم می کنند حالا جاهلیم نمی کنیم [illegible] نماز ها
می باید مثلا حالا اینست این صد رکعت نماز را بقصد استحباب نکنند قرار بدهید بعوض این صد رکعت
نماز نماز قضا بکنید صد رکعت نماز از شب وارد شده است که اگر کسی اینها را بکند باعث توسعه رزق
می شود ولکن اگر صد رکعت نماز را قرار بدهید نماز قضا بکنید باز همان ثواب را دارد و حاجت هر در
شخص نماز مستحبی بکند که یا باطل باشد یا صحیح باید نماز قضا بکند هم واجبی از گردنش ساقط
شده است و هم همان خواص را دارد حالا این شب قدر چرا این شب شب قدر شده است چند
معنی از برای این میشود که دیگر اینکه در مثل اینست قرآن نازل شده است که امشب یکی از منازل
قرآنست و یکی دیگر این شب را شب قدر می گویند چون امور در او فیصله می شوند و قرار داده می شوند
حالا این معلوم نشده است که آیا آن امور حتمیه در او فیصله میشود یا امور معلق چونکه دو تقدیر
داریم تقدیر حتمی که دیگر محو شدنی نیست و تقدیر معلق که محو میشود [illegible] از باره دعاها که وارد
شده اند درباره [illegible] معلوم میشود که امور معلق در این شب مقدر می شوند حالا باید ولابد که
دو تقدیر باشد و اجل باشد اجل حتمی و اجل معلق چونکه اگر دو تقدیر و دو اجل نباشد لازم می آید

معانی شب قدر

بلکه دو تقدیر داریم

لکن کتب السعاده ملتمس من العداد

حتمی و تقدیر معلق

این شبهه ای وارد نیست [illegible] که دعا باید و لابد که این قدر باشد [illegible] دو تقدیر باشد و دو اجل

حضرت از عزرائیل پرسید سبب چه بود نگاه کردنش را عزرائیل گفت که هفته دیگر اجل این جوان می رسد و او را قبض روح می کنم

که این دواها و این دعاها اینها همه بی ثمر باشند چون همینطور شخص که ناخوش شد دیگر چه ضرور حکیم
بیرون دعا بخواند خواه مقدر شده است که بمیرد می میرد و اگر مقدر شده است نمی میرد با اینکه
دیگر چه ضرور شخص عبادت بکند خواه مقدر شده است که شخص بهشت برود می رود و اگر مقدر
نشده است نمی رود خود دیگر چه ضرور که شخص عبادت بکند پس لابد که اجل باشد اجل
حتمی اجل معلق اجل معلق به سبب پاره چیزها بر داشته می شود مثل صدقه که اجلش [illegible]
رسیده بود که حضرت پیغمبر چیز داد یا دو دو ان عروسی که حضرت عیسی چیز داده بود ولکن به سبب
صدقه که داد [illegible] دیگر بعضی اوقات میشود که به سبب پاره چیزهای دیگر اجل شخص رسیده
معلق برداشته می شود مثل اینکه جوانی بود خدمت حضرت داود یک روز عزرائیل آمد خدمت آن حضرت
و یک نگاه تندی بان جوان کرد حضرت داود رحمش بان جوان آمد از او پرسید که عروسی کرده ای
یا نه گفت که چیزی ندارم حضرت همان روز خطبه این جوان را کرد و همان شب زفاف کرد حضرت باو
فرمود که روز جمعه اینجا بیا روز جمعه آمد حضرت دید که طوری شده که اثری از مرگ ظاهر نشد
باز فرمود که برو بخانه خود حضرت داود گفت بعلم سهو کرده ام شاید عزرائیل گفته است دو جمعه دیگر
هیچ گذشت آن جوان صحیح بود تا اینکه دو دفعه عزرائیل بدیدن داود آمد حضرت از او پرسید
که تو بمن گفته بودی که میگفتی که بلی چون که تو بر او رحم کردی خداوند هم بر او رحم کرد و سی سال
دیگر باو عمر داد حالا این خود رحم کردن مخلوق بر مخلوق باعث رحم کردن خداوند میشود این
که پادشاهی که رحم بر رعیت بکند خداوند عزتش را دائمی میکند [illegible] خلاصه
در اجل دار هم اجل معلق برداشته میشود ولکن اجل حتمی همینطور [illegible] آمد او هیچ چیز برداشته نمیشود
و دیگر از معانی قدر اینست که خداوند بر خودش حتم کرده است که سائلی را امشب ناامید نکند مثل
چهار طائفه اند که اینها در این شب هم باینکه رحمت الهی نازل میشود و بر خودش واجب فرموده
که هیچ سائلی را رد نکند اینها را نخواهد آمرزید یکی شارب الخمر یکی کینه مؤمنان
در دل او باشد و یکی کسی که قطع کند صله رحم را و یکی عاق والدین حالا بعضی اوقات میشود که

کسی که باشد که پدر رنج با مادر رنج باهم دو [illegible] پدر و مادرش از او راضی نباشند هم

۱۳۸

که پدر و مادرش در ایام حیوتشان از او راضی نیستند ولکن بعد از مردن عاقش میکنند مثل
اینکه ابدا کار خیری بجهت ایشان نکند ایشان را تمام فراموش کرده باشد که [illegible] میشود که
کرده را ایام حیوتشان از او هم راضی نیستند ولکن بعد از مردن از او راضی میشوند و دیگر از معانی قدر
اینست که ملائکه این شب بزمین می آیند که زمین تنگ میشود از اینها و مصافحه میکنند با کسانی
که امشب را احیا بدارند معنی احیا اینست که شب را زنده بدارند یعنی عبادت بکنند به درد کار را
حالا دیگر لازم نکرده است که همین اعمال مخصوص [illegible] هر چه بخواند شخص خوبست
لا اله الا الله بگوید خوبست گناهان خود را بخاطر بیاورد و عوض بکند اینها را بخداوند خوبست همه قدر
غافل از ذکر خدا امشب نباشد خوبست ولکن اگر کسی همه اعمال مخصوصه را بجا بیاورد بهتر است حالا عمده
چیزی که ما باید بکنیم اینست که یک کاری بکنیم که بطلب رحمت واسعه خداوند شامل احوال ما بشود حقیقة
هر چه میخواهیم نزدیک است که تمام بشود و اضطراب بیشتر میشود ما میترسیم که این ماه بگذرد و ما آمرزیده
نشده باشیم این روزهای جمعه که خداوند در ساعتی هزار هزار نفر را از آتش جهنم نجات میدهد
میترسیم که ما از آن هزار هزار نفر نشده باشیم حالا باید سعی بکنیم که داخل شمول رحمت الهی
[illegible] بشویم یعنی بگوییم که ما بتوانیم یک عملی بکنیم که به آن عمل یک حقی کردن خداوند داشته
باشیم این محال ممتنع است اگر هزار سالهای عبادت بکنیم باز حق بگردن خداوند نداریم نعمتهای
خداوند عالم نه نعمتهائیست که شخص بتواند اینها را بشمارد وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مثلا اگر
می فلان عبادت را [illegible] بجهت خداوند کرده ام بسیار خوب جودت اینکه تو را که خلق کرده است
تو را که تربیت کرده است خود فنی که شخص درست تامل بکند میکند همه چیزش از خداست با اینکه
میگوید فلان چیز را در راه خداوند بفقیر داده ام این مال از کجا این مال را تو از کجا آورده
میگوید از کاسبیم از قوه بازوم خوب این قوه بازو را کی بتو داده است جودت خودت را قوه
داده ای یا کسی دیگر این قوه را بتو داده است پس غرض اگر بگوییم که ما یک حقی بر خدا داشته باشیم
که واجب باشد ما دعا را اینها [illegible] محال ممتنع است که حق [illegible] داشته باشیم هم

هر وقت که رحمتش را شامل حال ما بکند باز از بابت تفضل و مهربانیست که نسبت به بندگان دارد
لکن حالا این شود که رحمت الهی چطور باید بسبب یک سببی باشد یا سبب نمی‌شود عالم عالم اسباب است
ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب عادت خداوند جاری شده است (از برای هر چیزی
یک سببی قرار داده هر چیزی را اگر ملاحظه بکنی یک ماده قابل میخواهد و یک سببی حالا یک
مثال بیاورم که خوب واضح بشود مثلا این همه میوه‌ها که عمل می‌آید همه از آب و خاک عمل می‌آید این را
میدانی که همه این اثمار از این آب و خاک عمل می‌آید حالا همه‌اش چون یک عادت است یک طبیعت و لکن خداوند عالم
قرار داده است که اگر از این چوب در زمین غرس کردید و آن را آب دادید سیب عمل بیاید اگر
فلان چوب را غرس کردید مثلا به عمل می‌آید اگر فلان چوب را غرس کردید انار عمل می‌آید حالا
اگر کسی وسط این چوب انار را بشکافد رنگ مزه‌ای طعمی در آن نمی‌بیند لکن خداوند این چوب را
سبب قرار داده است که اگر کسی او را در زمین غرس کرد و آب باد داد انار با این رنگ با این مزه
با این طعم عمل بیاید یا چوب به را غرس بکند به عمل بیاید که نه رنگش نه مزه‌اش نه کیفیتش ابدا هیچ
شباهت با انار ندارد اینها همه بسته ملا بقدرت کامله پروردگار خالق آسمان و زمین پس حالا اگر
چنانچه ما بخواهیم که رحمت واسعه خداوند شامل احوال ما بشود باید یک سببی و یک راهی پیدا بکنیم که با آن
سبب و آن راه رحمت الهی شامل احوال ما بشود گفتم نه هر چه بی جهت هر چه بکنند ...
~~و نتوانیم بنشینیم بشود چون ...~~
باشیم چه اگر کسی کارش در این جاه درست نشد حضرت پیغمبر نفرین بر آن کس کرده است و جبرئیل
امین گفته است حضرت فرموده است فابعده الله یعنی خداوند او را از رحمت خودش دور بکند
و جبرئیل امین گفته است ~~...~~ که
مطلب اینست که باید یک سببی دست بیاوریم که به آن سبب رحمت الهی در این جاه شامل
احوال ما بشود حالا هر چه برادر روی کنم که یک راهی با خود خداوند پیدا بکنیم می‌بینم از پیشمان
نمی‌شود چه تمام راهها را با خداوند بریده‌ایم یک راهی نگذاشته‌ایم لکن میخواهیم اینست یک راهی پیدا
بکنیم با کسی

که رحمتش را شامل حال ما بگرداند

چرا که تا بحال نمی‌دانم
امرزیده شده‌ایم
یا امرزیده نشده‌ایم
و از این هم ...
که این چند روز دیگر
بگذرد و باز ...
هم امرزیده نشویم
و اگر امرزیده نشده که این ... از بابت چند روز هم گذشته و خدا نخواسته امرزیده نشدیم ولکن ما ...
کس نیست ~~...~~
چه نه چه اگر کسی هم

بکنیم با کسی که آن کس تا ما در بدر طه بخداوند عالم ... راهی با کسی ندارد ما با خداوند میخواهیم بلکه بسبب نزول
رحمت الهی برای رحمت الهی هم شامل حال ما بشود میخواهیم همچه کسی پیدا بکنیم حالا دوسه روز بود که
میخواستیم یک راهی و رابطه‌ای با حضرت امیرالمؤمنین ع پیدا بکنیم این بود که در این دوسه روزه قدری از
~~از فضیلت ...~~ مصیبات آن حضرت گفته شد نمی‌دانم رابطه‌ای از برای ایشان با آن حضرت
حاصل شد نشد اگر رابطه‌ای حاصل شده است از برای ایشان با حضرت بسیار خوب و اگر رابطه‌ای حاصل
نشده است بیاییم امروز یک رابطه‌ای پیدا بکنیم با صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام چون می‌گویم
اگر از این راه کار ما درست نشد بلکه از این راه درست بشود اختیار هم این راهها از یک راهی کار ما
درست می‌شود از این نشد از بابت دیگر بیاییم امروز یک رابطه‌ای با آن مظلومه
پیدا بکنیم بلکه دلمان مؤثر ... شد از ذکر فضائل و مصائب آن صدیقه طاهره و یک موقتی ...
او پیدا کنیم که در حدیث است کسی که قدر فاطمه را بداند مثل اینست که احیا کرده باشد شب قدر را فضیلت
آن معصومه نه از بابت این بود که دختر رسول خدا بود بلی این هم خودش خیلی فضیلت است که کسی منسوب
بخود پیغمبر باشد مثلا حضرت امام حسن فضیلتی یک راهش اینست که جدش پیغمبر خداست
یا حضرت امام حسین جدش پیغمبر خداست که اینکه کسی که دختر رسول خدا باشد خیلی مرتبه است ولکن فضیلت
او راهی دیگر دارد که خداوند عالم نور حضرت فاطمه را از نور عظمت و جلالت خودش خلق فرموده است
همچنانکه نور چهارده را از نور عظمت خودش خلق فرموده است همچنین میخواست که از زنهایم از نور
عظمتش زنی خلق بکند پیدا این بود که از نور عظمت خودش و قدرتش نور حضرت فاطمه را ... خلق فرمود
و آن نور تقدیس و تهلیل میکرد از برای خداوند می‌کرد ... بعد زمانی که بنای خداوند شد
که او را در صلب محمد ص قرار بدهد بعد آن نور بقدرت کامله سیبی شد وقتی که حضرت پیغمبر در بهشت
تشریف داشتند جبرئیل آن سیب را بحضرت پیغمبر داد و حضرت پیغمبر او را میل فرمودند
فاحب الله ان یجعل فی صلبه این بود که آن نور در صلب حضرت پیغمبر قرار گرفت و خدیجه حامله
شد بفاطمه زهرا سبب اینکه او را فاطمه میگویند اینست این فاطمه از فطم است فطم آن بچه‌ای را

سبب اینکه او را فاطمه ...

می‌گویند که او را از شیر بریده باشند فطیم یعنی از شیر بریده شده و قطع کرده طفل از شیر خوردن و حضرت
فاطمه هم در روز قیامت قطع می‌کند و می‌برد محبین خود را از آتش جهنم این است که خداوند امر می‌فرماید روز قیامت
که بعضی از مردم را که ایشان را جهنم ببرند حضرت فاطمه عرض می‌کند که خداوندا اینها محبان منند
و مرا دوست داشته‌اند در دار دنیا خطاب می‌رسد مرحمت کردم که اینها را جهنم ببرند تا تو
اینها را ببری یعنی و شفاعتش را قبول کنم از این است که او را فاطمه می‌گویند یعنی قطع می‌کند محبین
خودش را از آتش جهنم دهم و وجه اینکه او را زهرا می‌گویند این است که چون خداوند نور او را
خلق فرمودند او تمام آسمانها را و عرش را و لوح را و قلم را و کرسی را همه را روشن کرد همه از نوران صدیقه
طاهره روشن و منور گردیدند از این بابت است که او را زهرا می‌گویند اینجا کیفیت وقتی بود
که نور بود و الله بعد زمانی که خدیجه با و حامله شد مردم رفت و شد پیش خدیجه نمی‌کردند چون
راضی نبودند که شوهر به پیغمبر بکند این بود که کسی پیش او نمی‌رفت که همدمش باشد حضرت فاطمه
خودش همدمش بود که در ماه ششمش که بود با او حرف می‌زد با خدیجه حضرت فاطمه حرف می‌زد
بعد زمان بجهت تولدش زنهای اوضاع و اسباب که از برای تولد خود پیغمبر بود از برای تولد حضرت
فاطمه هم بود حوریها آمدند اب از بهشت آوردند در وقت تولد حضرت پیغمبر با فاطمه نظر
پدر و زندی بود چیز در حدیث است وقتی که حضرت فاطمه بخدمت پیغمبر مشرف می‌شد حضرت
پیغمبر از جای خودش بر می‌خواست و سر او را می‌بوسید بلکه پاره‌ای احادیث است که پیغمبر
دست او را می‌بوسید و او را بجای خودش می‌نشانید تا فضیلت او بر مردم را برساند و دکتر که پیغمبر
خدا دست فاطمه را می‌بوسید او را بجای خودش می‌نشانید فاطمه هم همین نحو با پدرش رفتار
می‌نمود دست پدر بزرگوار را می‌بوسید مصائبشان هم خیلی بود زیرا عمرشان هجده سال و صد روز
~~چند روز بود و مصیبت هم خیلی کشید~~ و در این هجده سال خیلی مصیبت کشید خصوص بعد از پدر بزرگوارش
خیلی مصیبت کشید که با هفتاد روز بعد از پدر زنده بود در حالت احتضار امیرالمؤمنین را طلبید یا در گفت
و نصیحت که یا علی این شبی که حالی ندارم که بیست از انگشتهای چشمم که از خوف خدا گریه کرده‌ام

اورا بهراه

او را بهراه در قبر بگذار زیرا که او را این حرف این می‌کند که حضرت فاطمه با آن فضیلت همراهی در قبر می‌خواهد
که گفت یا علی این شیشه را در قبر بهراه بگذار اما ما با همراهی نمی‌خواهیم حضرت فاطمه همراهی می‌خواست پس
ما با چه دار دلیل همراهی نخواهیم که او را در قبر همراه بهره بلکه والله خیلی همراه در قبر داریم عقب داریم
ما مسلمانیم اُلفی داریم و در قبر گذاران عبادات که منسوب بآن معصومانند خیلی با این عبادات بگذار ما
که ایشان خصوصیاتی دارند آن عبادات که منسوب باو هستند مثلاً تسبیح حضرت فاطمه مقابل است
با ثواب دو هزار رکعت نماز زیرا این تسبیح که خیلی آسان است ده دقیقه در نظرهای مردم ندارد
این تسبیح فاطمه زهرا است که این خط است که حضرت پیغمبر باو داد چون حضرت پیغمبر از سفر آمده
بود فاطمه از او کنیزی خواست حضرت باو فرمودند که بیا و بیا چیزی بتو تعلیم کنم که خیلی از کنیز بهتر باشد
این بود که این تسبیح را باو تعلیم کردند دلیل مخصوص بعد خواندن او بود وقتی که بعد از نماز باشد خصوص
در وقت بخواندنش خوب است حتی اگر در وقت خواب تسبیح را بالای سرش بگذارد و بخواند آن تسبیح
ذکر می‌کند از برای آن کس تا وقتی که از خواب بیدار شود حالا دلیل اگر تسبیح از تربت باشد افضلات
چون حضرت فاطمه تسبیح را عملا آوردند از تربت حمزه حالا این تسبیحات تربت پوخته همچه معلوم می‌شود
که فضیلتشان کمتر باشد از تسبیحات تربت پوخته چون حضرت فاطمه آن تسبیح را که عملا در ده بود
پوخته بود خلاصه اگر کسی تسبیح تربتی دستش نباشد و بی او را می‌گذارد ذکر می‌خواند هر چیزی
همین قدر که شخص نیت بکند که اینها را که می‌گذرانم ذکر باشد خداوند عالم ثواب تسبیح را باو کرامت
می‌فرماید والله بعضی احادیث هست که اگر نیت هم بکند خداوند عالم تا وقتی که آن شخص آن تسبیح را می‌گذارد
می‌گذراند ثواب تسبیح باو می‌دهند و در نامه عملش ثواب تسبیح می‌نویسند حالا این تسبیح حضرت فاطمه
مسئله دارد که او این است که شخص باید سی و چهار تکبیر بگوید هرگاه بنا گذاشت شماره از دستش کم شد
و سی و پنج مرتبه بگوید تکبیر گفت یا بنا اینجا باید بگوید بگوید خوانده‌ام که اینها همه را بلکه حساب
بکند دو مرتبه شروع بکند تکبیر کند در الحمدلله هم همین طور الحمدلله را باید سی مرتبه گفت حالا
هرگاه شخص سهوا یا عمدا الحمدلله را سی و چهار مرتبه یا بیشتر گفت باز باید الحمدلله را از سر بگیرد

مقداری از کتاب برداشته

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

و اما در سبحان الله او عیبی ندارد هر چه زیاده گوید از سی و چهار گفتن باز عیبی ندارد و دیگر از خصوصیات

ان عبادات که منسوب بحضرت فاطمه است این دعای نور است دعای کوچکی است ~~یا نور النور یا خالق~~

النور خلاصه خیلی جهت دفع تب خوب است اگر کسی مواظبت باین دعا بکند خداوند او را از جمیع بلاها حفظ

می کند خصوص جهت دفع تب که تاثیر بخصوصی دارد و این دعای نور را سلمان روایت می کند از حضرت

فاطمه سلمان می گوید بعد از فوت رسول خدا بخانه رسول خدا نیز رفتم تا اینکه حضرت امیر المؤمنین بمن

فرمود که ای سلمان چرا پیش فاطمه ای دختر رسول خدا نمی روی احوال او را بپرسی میگوید عرض کردم خدمتش

که من تا حالا بار دادن نبوده است که بیایم ام سلمان می گوید امدم خدمت حضرت فاطمه دیدم ان معصومه

نشسته است و یک عبایی بخود پیچیده است که اگر او را بسر بزند پاهای مبارکش پیدا بود و اگر

بپا بزند سرش پیدا بود می گوید خودش را بان عبا مستور کرد رفتم خدمت و سلام کردم جواب

سلام داد او دید فرمود که ای سلمان می بینم بعد از پدر بزرگوارم هیچ کسی احوال پیش ما نمی اید

بعد از ان چه فرمود که ای سلمان حالا سه زن بیشتر بود که از زنهای این دنیا نبودند از انها

بپرسیدم که شما را خداوند برای کی خلق فرموده است گفتند یکی مان را بجهت سلمان یکیمان را بجهت

ابا ذر و یکی دیگر مان را بجهت مقداد و قدری رطب از بهشت بجهت من اوردند که خودم در خت

در بهشت غرس کردم باین دعا و نور بعد از ان فرمود و خواه این دعا را بیان فرمود و بسته اطاق

و بنده کی را هیچ اهل ملاحظه کنید اسیه که زن فرعون باشد بهمنشینی حضرت فاطمات از این زان

فرعون کسی عمل مرا اید که همنشین فاطمه باشد اینها چهار زنند که هم کفو و هم شانند که هر جا که می روند

با هم می روند یکی حضرت مریم دختر عمران دیگر خدیجه دختر خویلد دیگر اسیه زن فرعون دیگر حضرت

فاطمه عبادت و بنده کی دخل ندارد زن فرعون باشد خوب زن هر کی میخواهد باشد مناط

عبادت هر که باشد خوب و دیگر [redacted]

و دیگر بجهت این

فاطمه ست که

و دیگر

قاب

بعد زان فرمود که قسمت نورا هم از این رطب گذاشته ام اینها بتو میدهم بخورم و دیگر حصه ما بیا و در رشته بنده گی را به چه

۱۴۱

و دیگر گفتم حضرت فاطمه خیلی مصیبتها کشید خصوص بعد از پدر بزرگوارش که ظلمها نماند که برا وی نشود دیگر

~~[illegible]~~ برادر می گفتم اعظم مصائب ان مظلومه چه کیفیت

مکالمات او بود با ابا بکر بجهت فدک این فدک مزرعه ای بود باغ نبود چند مزرعه ای بود در

دست حضرت پیغمبر امده بود و حضرت پیغمبر او را بحضرت فاطمه بخشید چندی که زرع شد خلیفه

خلاصه بعد از فوت رسول خدا ابابکر فرستاد که وکیل فاطمه را از فدک بیرون کردند حضرت

فاطمه نه از بابت اینکه مال دنیا را دوست می داشت چرا از بابت اینکه میخواست خوب بمردم

واضح بکند که ابابکر غصب خلافت کرده است و مقصودش فدک نبود حضرت بهمینکه دید

که ابابکر فدک را از ایشان غصب کرده است ان مظلومه برخاست و چادر عصمت و عفت

بسر کشید خودش با زنان بنی هاشم برخاستند در مسجد پیغمبر گذاشتند حضرت فاطمه را در پیش

در زنان هاشمی بحوالی او بودند با کمال عزت از خانه بیرون امدند در راه رفتن ان مظلومه

مثل راه رفتن پدر بزرگوارش بود هیچ کس مثل حضرت پیغمبر راه نمی رفت مگر دختر حضرت

فاطمه که مثل پدر بزرگوارش راه می رفتند امدند تا داخل مسجد رسول خدا شدند حالا

تمام مهاجرین و انصار همه در مسجد حاضر بودند ابابکر هم ~~[illegible]~~ نشسته بود

همینکه حضرت فاطمه داخل مسجد شد فرمودند که پرده ای از برای او اویزان کردند بعد از ان همینکه

می خواست پشت پرده بنشیند در اثنای نشستن اهی کشید که از اه ان مظلومه تمام اهل مسجد

صدا را بگریه بلند کردند بعد از ان فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله همینکه اینها را فرمود باز تمام اهل مسجد

شروع کردند بگریه کردن حتی ابوبکر هم گریه کرد چون صدایش شبیه بود بصدای پدر بزرگوارش

بعد از ان شروع فرمود بخطبه ای که مشتمل بود بر توحید و تقدیس ذات و صفات خداوند و بلیغات

شریعت دین پدر بزرگوارش از واجبات مستحبات بعد از ان قدری موعظه فرمودند که ملو

زن بود حرف حق دخلی بمرد بودن و زن بودن ندارد خلاصه خطبه ای خواند فرمودند بقدر یک

ورق نیم از این کتابهای بزرگ می شود در نهایت فصاحت و بلاغت است خطبه ان معصومه

بعد از ان با ابابکر مکالماتی کردند حالا اگر بخواهیم این مکالمات را بتفصیل بگوییم خوب نیست

رابعه ما بار به فاطمه

انشاء الله وقتی این مکالمات را می گویم خلاصه کسی بوده است که مثل حضرت فاطمه با این
فصاحت و بلاغت حرف بزند مگر زینب که او هم دخترش بود که علیا جناب زینب باشد
خیلی صدای او شبیه بود به صدای مادرش فاطمه زهرا مثلا حضرت فاطمه مکالماتش با ابوبکر
بوده و لکن علیا جناب زینب مکالماتش با یزید بود اما حضرت فاطمه وقتی که داخل مسجد
شد پرده ای از برای او آویزان کردند لکن یزید ملعون وقتی که دخترش را داخل مجلس یزید ملعون
کردند چادر را بر سرش ندارند بالاتر سرش برهنه بود بلکه او را بازوهایش را هم بسته بودند
آخر بود حضرت فاطمه همه زنهای هاشمی نشسته بودند لکن بدور دختر او در مجلس یزید همه
اطفال یتیم دور سرش را گرفته بودند و روش واداشتند لهذا داشتند جواب علیا هم وا داشتند اینکه
که خداوند عالم در همین ساعت بعد از متأثر شدن قلوب ما از مصیبت حضرت فاطمه
و علیا جناب زینب خواندن روزنه روز جمعه است اینکه در بهای رحمت الهی گشوده اند و گفتیم
بر خودش واجب نموده است که درهای رحمت هیچ سائلی را رد نکند مگر آنکه او را به آمرزیدن و حاجات
و حاجات او را بر آورده بکند انشاء امید داریم که رحمتش شامل حال ما بشود لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم

المجلس الثالث والعشرون بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی سجد له الساجدون و عبده العابدون و سبحه المسبحون الذی یعجز عن اداء شکر نعمه
الشاکرون و قصرت عن تنویر ثنائه المادحون والصلوة علی من صلی علیه المصلون وارسل السلام
الی جنابه المسلمون و علی خلفائه الذین بعصمتهم اعتصم المعتصمون و لعنة الله علی اعدائهم
الذین هم الناکثون و القاسطون و المارقون اما بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه الکریم بسم الله
~~الرحمن الرحیم یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن~~ ترتیلا
~~یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه~~ جناب اقدس الهی جل جلاله به پیغمبر ش دستور میدهد که ای کسی
~~که خودت را جمع کرده ای در رختخوابت بخوابی شب مشغول نماز بشو این اصل خود قیام در دل~~
وشب جزو

اما بعد فقال الله یا ایها المزمل جناب اقدس الهی جل جلاله میفرماید که ای کسی که خودت را در رختخواب
و شب چیزی فواید جسمانیه و ثمرات بسیاری دارد لازم نکرده است جهت نماز شب باشد شخص بر خیزد
و قدری قرآن بخواند یا مشغول به ذکر خدا یا تهجد یا سجده بشود پیشانی را بخاک بمالد گناهان خود را
بنظر بیاورد مناجاتی بکند یا از امثال نعم الله کرده این خود سجده کردن فواید بسیاری
دارد می بینی بعضی اوقات شخص هر چیزی باشد لکن پاره مطالبش بسبب سجده کردن و بخاک
افتادن بر آورده میشود و چون یک بار شکایت ملعنت میکند یک کار مشکلی بر او روی میداد
نصف شب برخواست سجده می افتاد پیشانیش را بخاک می مالید خلاصه خداوند عالم از جائی
که ارحم الراحمین است هیچ سائلی را رد نمیکند مطالب و عرض هم بر آورده میشود خلاصه
اصل شب را بیدار ماندن یعنی قیام در نصف شبها خیلی فواید دارد و بکن مشغول تسبیح خدا
با خود خوب با استغفار می کند خوب تو بر میکند خوب بسجده می افتد خوب نماز شب
می کند خوب این اصل خود نماز شب از میان همه عبادات مستحبه خیلی فضیلت دارد و تاکید
زیاد در او وارد شده است در یک حدیث کسی که ترک بکند نماز های شب را ان از شیعیان
ما نیست در یک حدیث است در یک حدیث هست که مغضوب خداوند عالم است یک حدیث هست که محروم
از رحمت الهی یک حدیث هست با این کسی که نماز شب را ترک کند امثال مجوسند که خلاصه کسی که
تارک نماز شب باشد داخل در مضمون این احادیث است تارک نماز شب باشد یعنی نماز شب را ترک کند
و ترک هم کرده است و نه هم اراده دارد که بکند بچه کسی تارک نماز شب است و داخل مضمون این احادیث
و اما کسی که نماز شب بکند این خود نماز به زحمتی میشود و ما به خود خوشی و حرکت بعنی واسطه میشود ما بین
آن کسی که او را بجا آورده است و ما بین ~~ملک انبیاء و غیره زنده که زیاد کاسب ذخیره دارند هم جهت ملاک~~
این در حال استغفار و دعا و در پیش ~~انبیاء~~ از برای شخص روشنائی جهت قبر و شب در قبر
و در قیامت تا جیبت بر سر بنهاند است و در بدن و سایه است بر سر و در موقف میزان میزانست
بجهت اعمال و در موقف حساب باقیمت و در رفتن و در صراط جواز جهت و در بهشت
کلیدیست بجهت دخول بهشت و بعلاوه کسی که نماز شب بکند فواید دنیائی هم دارد باعث وسعت

رزق می‌شود حقیقت نبود کسی که نماز شب بلند و بلو بود از معاش مضیقت در دنیا گفته است
و دیگر باعث ظهور نور را بر آسمان در صورتی وان خانه‌ای که نماز شب در او می‌شود آن خانه روشنائی
می‌دهد از برای ملائکه هفت آسمان مثل ماه که روشنائی می‌دهد بجهة اهل روی زمین و دیگر کسی که نماز شب
بلند ~~[illegible]~~ تا وقت مردن محسوب می‌شود از شهداء حالا اگر کسی فجاةً مرد یا او را کشتند معلوم است
که چه تر و وقت مردن ~~[illegible]~~ محسوب می‌شود از شهدا چون شب نماز شب را کرده است
در روز شی یا بهمان شب مرده است یا او را کشته‌اند و اما کسی که ناخوش می‌شود بعد بعد از آن
می‌میرد حالا خود در ایام مرضش نماز شب خوانده است پس چه قدر وقت مردن شهید مرده است
چون در حدیث است با بنده کسی که در ایام صحتش عملی را می‌کند بعد که ناخوش شد باز او می‌شود دم
بملائکه امر می‌شود بنویسید ثواب آن عمل را که بنده من در ایام صحتش او را کرده است چون
من او را مبتلا کرده‌ام اگر او را مبتلا نمی‌کردم هر آینه این عمل را بجا می‌آورد و روایت است که ملائکه می‌نویسند
از برای او ثواب آن عمل را که در ایام صحتش او را کرده است پس حالا اگر شخص مرد مثل اینکه نماز
شب کرده است تا وقت مردن و شهید مرده است و دیگر اگر کسی نمی‌تواند تمام این سیزده رکعت را
بلند همان شفع و وتر را بلند اگر نمی‌تواند همان یک رکعت وتر را بلند بار خوبست هر چه بلند
بار خوبست تا قلیل یا بنظر ما می‌آید ولو یک رکعت باشد لکن ما های بدبختیم که هیچ نعمتهای
خداوند بنظر مان نمی‌آید اگر جزئی عبادتی بکنیم بنظر می‌آید ولکن این همه نعمتهای خداوند هیچ
کدام از اینها بنظر ما نمی‌آید هیچ اگر یک ~~[illegible]~~ جزئی عبادتی کردم خیلی بنظر ما قدر و قیمت دارد
بل ما چه کرده‌ام بجهة خداوند ولکن این همه نعمتهای خداوند بنظر ما قدر و قیمت ندارند قدر اینها را
نمی‌دانیم یک عابدی بود هفتاد سال در کوه مشغول عبادت پروردگار بود در آن کوه چشمه
آبی بود جای بسیار خوبی بود بعد از هفتاد سال عبادت خداوند آن چشمه را خشک کرد و ملکی
بصورت انسان شد و یک جام آبی همراه آورد تشنگی بر آن عابد زور آورد رفت از کوه بیرون آمد
بجهة تحصیل آب چیزی ندید مگر اینکه دید یکی رو به او در آنجا ایستاده است و جام آبی در دست

دارد

دارد آن عابد آمد پیش او با او گفت که یک آبی بمن ده با او گفت که چه بمن می‌دهی چیزی بمن بده آب
بتو بدهم آن عابد با او گفت معلوم دیگر هست عابد فقیر چیزی ندارم آن ملک با او گفت من هم آب بتو
نمی‌دهم آن عابد گفت که من هفتاد سال عبادت کرده‌ام یک سال از عبادتم خودم بتو می‌دهم بعوض
آب که تو بمن بدهی آن ملک با او گفت اگر هفتاد سال عبادتت را بمن می‌دهی آب بتو می‌دهم خلاصه
گفت دو سال از عبادتم را بتو می‌دهم قبول نکرد تا اینکه تشنگی زور او رفته بود آن عابد تا اینکه
که هفتاد سال عبادتش را با آن ملک بدهد که او آب با او بدهد هیچ خلاصه هفتاد سال عبادت
با آن ملک فروخت که یا در آن وقت جام آبی بوده است به وسیله عبادت هیچ صیغه ای خوانده
هفتاد سال عبادت را بملک فروخت آن وقت آب با او داد حالا چه خداوند چشمه آب را از او گرفته
چونکه در دلش خیالی کرده بود که بلی هفتاد سال عبادت بجهة خداوند کرده‌ام خیلی کار کرده‌ام
این بود که خداوند میخواست با او نشان بدهد که این همه عبادات قیمت یک آبدان بود که آن ملک
گوش عابد را گرفت و گوشش را به پیچ داد و با او گفت که خداوند آب در این مدت بتو نداده بود
آب خداوند را ~~[illegible]~~ نخورده بودی حالا ما هم که یک جزئی عبادتی کردیم دیگر خیلی هم قدر
دارد پشیمان که یا آنکه منتی بگردن خداوند داریم ولله این نعمتهای خداوند ابدا بنظر ما نمی‌آید
خلاصه این نماز شب خیلی ادبش آسانست در حلی نمازهای واجب جسی ندارد مثلا نماز شب را نشسته
نشسته میتوان خواند نه نشستنی که قادر بر ایستادن نه با نشستن نشستن تنبلی که از بابت تنبلی
میشود نماز شب را نشسته کرد و بعضی از علماء فرموده‌اند که خوابیده هم میشود نماز شب را کرد و دیگر
در حالت راه رفتن هم میشود نماز شب را کرد شخص شب جایی میخواهد برود رو بقبله بایستد
و نیت بکند و بی راه برود و نماز بکند و لو اینکه آن راهی که می‌رود رو بقبله نباشد لکن در وقت نیت
باید رو بقبله باشد و رکوع و سجود را با ایماء و اشاره بکند پس میشود در بین نماز شب حرف زد
جواب دیگران [illegible] خلاصه حمد بی سوره هم کفایت می‌کند و دیگر زیادی رکن هم عیبی
ندارد بخلاف نماز واجبی و دیگر شک در او هم بنا ندارد [illegible] این بنا را بر اقل بگذارد [illegible]

من مسائل صلوة الليل

میخواهی بنا را بر اکثر بگذاری بگو سجده سهو هم لازم نبوده است بلکه علامه علیه الرحمة طمأنینه را
هم در نماز شب لازم نمیدانند که مثلا از رکوع که برخاست باید آرام بگیرد و تمام بایستد بعد از آن
بسجده برود فقط از رکوع همین قدری که سر را برداشته میشود بسجده برود که علامه طمأنینه را هم
لازم نمیدانند خلاصة اگر کسی نماز قضا بذمه اش باشد نماز قضا بکند و در شب بار خداوند
که ثواب نماز شب را بما بدهی و بعد لکن مسائل نماز قضا دخلی بمسائل نماز شب ندارد و او باید
هم حمد و هم سوره خوانده بشود و طمأنینه باید داشته باشد مثل نمازهای واجبی ادای واجب
لکن در نماز شب بارها مسائل نماز واجبی نمی آید حالا بفضل و بعون الله چیزی که این قدر خداوند
او را آسان کرده باشد میشود او را شخص ترک بکند حقیقة چیزی را باین آسانی که ترک بکند این
نهایت تنبلی است یعنی انها نی فی الجمله این از مسائل ~~نماز~~ شب بیداری و نماز شب بود و فی الجمله ای (فضیلت و فوائد)
از مسائل نماز شب که تا اینجا دانسته بشوند اتمام کرده شدند حالا بیاییم یک قدری هم [illegible]
~~[illegible] بزنیم که قرار داده بودیم [illegible] حرف بزنیم [illegible] بودیم که در این مجلس [illegible]~~
حرف بزنیم [illegible] در مجلسی که متعلق است بحضرت سید الشهداء [illegible] بودیم که این آیات را که
متعلقند بحضرت سید الشهداء هر روز قدری از آن آیات بخوانیم چون در قرآن آیاتی هست که انها دخل
باحوالات حضرت سید الشهداء دارند شد در این مدة از آن آیات خوانده بشود یعنی آیات را مطابق
کردیم با حالات آن حضرت و از آن آیاتی که مخصوص بآن بزرگوار هیچ گفته نشد یعنی احوالات او را
مطابق میکردیم با پاره آیات پاره [illegible] پاره از [illegible] میخواهیم که آن خصوصیات را
که در شب قدر هست مطابق بکنیم خصوصیات شب قدر را با حضرت سید الشهداء لکن دیگر نشد
که دیروز خصوصیات شب قدر را مطابق بکنیم با خصوصیات حضرت سید الشهداء امروز هم میخواهیم
مطابق بکنیم پاره ای از آیات سورة مزمل را با احوالات حضرت سید الشهداء ع یا ایها المزمل
یعنی ای کسی که در رخت خود [illegible] غلط میخوری حقیقة وقتی که ملاحظه میکنم میبینم هیچ کس
مثل حضرت سید الشهداء دارای این معنی نبود مثل او هیچ کس در رخت غوطه در نزد وید قم اللیل الا

دو معنی دارد

دو معنی دارد دو معنی از برای قم اللیل هست معنی ظاهری و معنی باطنی و هر دو این معنا را درباره
آن حضرت بود حقیقة هیچ کس اقامه لیل را مثل حضرت ابا عبد الله نکرده اند بخصوص آن شب عاشورا را
که در آن شب آن حضرت گاهی مشغول نماز بود گاهی مشغول تلاوت قرآن بود گاهی مشغول درست کردن
اسلحه جنگ بود گاهی بخیمه های بنی هاشم می آمد و نگاه میکرد و بالای ایشان میکرد یعنی اولاد سعد [illegible]
که آن شب را مهلت با ایشان بدهند میخواست که در همان عصر روز نهم محرم با ایشان جنگ بکنند علیا جناب
زینب میفرماید همینکه عصر روز نهم محرم شده دیدم که شمر ملعون با چند هزار سوار وارد زمین کربلا
شد میگوید آمدم در خیمه برادرم دیدم که سر را بزانو گذاشته است و او را خواب ربوده است میگوید
عرض کردم برادر رجوع ببینم این شنوی این صدا لقد قربت الاصوات حضرت امام حسین عباس را طلبید یاد
فرمودند که ای برادر برو و ببین اینها بر سر چه مقصود شان است حضرت عباس سوار شد آمد پیش ایشان با
فرمود که ای قوم برادرم فرزند رسول خدا پیغام داد که چه خواست چه میخواهید بگویند که الان حکم ابن زیاد
از ابن زیاد آمده است که بیعت با یزید را از شما بگیریم و یا جنگ با شما بکنیم حضرت
با ایشان فرمود پس صبر کنید بروم نزد برادرم و او را خبر دار کنم حضرت عباس آمدند خدمت برادر
و عرض کردند که الان حکم از ابن زیاد رسیده است که یا بیعت با یزید بکنیم و یا محکوم حکم او بشویم
و یا با ما جنگ بکنند حضرت سید الشهداء باو فرمودند که ای برادر امشب شب [illegible] برو
امشب را از ایشان مهلت بگیر جنگ را بفردا بیندازند که امشب میخواهم وداع بکنم عبادت پروردگار را
قدری نماز بکنم قدری قرآن بخوانم ملاحظه بکنید حضرت سید الشهداء با وجود اینکه فردا شهید
میشد با وجود این یک شب عبادت را غنیمت میدانست یک نماز بیشتر بخواند غنیمت میدانست حالا حضرت
حضرت سید الشهداء با این مرتبه و فضیلت یک شب عبادت را غنیمت میدانست که مهلت گرفت از ابن سعد
یک شب که عبادت بکند حالا ما [illegible] همه که یک صفتی داریم دیگر این قدر عمر داریم با این صفت که
که گویا دیگر میگوییم بهتر از ما در عالم نیست و گویا دیگر هیچ احتیاج بنماز و عبادت نداریم همین که دیگر ملائکه
شده ایم یا مثلا سید شده ایم یا یک صفتی دیگر داریم روضه خوان میکنیم یا مرید مسجد شده ایم خلاصه همینکه
دیگر هیچ کس را بنظر نمی آوریم

یک جزئی صفتی در خودمان دیدیم دیگر همچه مغرور می‌شویم که گویا دیگر مستغنی هستیم از عبادت خداوند عالم و لکن حضرت سید الشهداء با این مرتبه جلالت و کرامت از دو شب یک شب که در آن یک شب بانعبادت بلند که خودش را مستغنی نمی‌دانست واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا تبتل الیه تبتیلا در معنی دارد معنای ظاهری و معنای باطنی معنای ظاهری انقطاع از ما سوی الله که شخص خودش را منقطع بکند از تمام علایق دنیا و یک معنی دیگر تبتل آن نوعی را می‌گویند از دعا کردن و حضرت سید الشهدا جمع کرده بود هر دو معنای و تبتل الیه تبتیلا را مثلا هیچ کس مثل حضرت سید الشهدا خودش را بریده و همه منقطع نکرد از برای خدا اول خودش را بریده که از وطن بعد زنان در روز عاشورا خودش را بریده کرد از اصحاب و انصار و نوجوانان بعد زنان خودش را بریده کرد منقطع از اهل و عیال و اطفال با الاستاذ این آزاب خوردن از استراحت بعد زنان خود را بریده از اعضاء و جوارح که هر چه ما سوی الله حضرت اینها را از خود منقطع کرد حتی از کفن از دفن از غسل از کافور از نماز از قبر از لحد از جمیع اینها حضرت خودش را قطع کرد از استقرار هم حضرت خودش را قطع کرد که جنانچه آن حضرت بعد از کشته شدن استقراری نداشت نه زوالتراب داشت و استقراری از برای آن حضرت نبود مثلا سر آن حضرت گاهی این ده بود گاهی آن شهر بود گاهی بالای درخت بود گاهی بالای نیزه بود گاهی در میان خاکستر تنور بود گاهی به دروازه ها به آویزان بود گاهی به رخانه یزید آویزان بود گاهی در میان طشت طلا بود که اگر خیال بکنی که سر آن حضرت قراری داشت قراری و آرامی از برای سر آن حضرت نبود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس الرابع والعشرون

الحمد لله فاتح الابواب و مسبب الاسباب رب الارباب و مالک الرقاب بحمده علی الائه الجسام و نشکره علی منته العظام و نصلی علی نبیه محمد سید الانام المبعوث علی الخواص والعوام و علی اهل بیته الذین هم مصابیح الظلام و ینابیع الاحکام حجج الله الملک العلام علیهم الاف من التحیة والسلام ما تعاقبت اللیالی والایام اما بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه

١٤٥

اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم الکتاب و مبرم خطابه انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون خداوند عالم میفرماید که قرآن ملاحظه دکر هست در کتابی که او را ایجاد کرده ایم که لوح محفوظ باشد و مس نمی‌کند معانی او را و نه کلمات و حروف او را مگر کسانی که طاهر و پاکیزه اند حقیقة این طهارت نصف دین الطهارة نصف الدین بلکه دین بسته است بطهارت تا طهارت حاصل نشود ایمان هم حاصل نمیشود و این صفت طهارت همچه صفت محمود و خوبی که خداوند بامدمی صفت داده است که میفرماید و الله یحب المطهرین خلاصه طهارت او بسته کرده باو وابسته است و این طهارت دو قسمت طهارت ظاهریه و طهارت باطنیه اما اینها دو طهارت اند طهارت ظاهریه جداست طهارت باطنیه جداست عالم هم دو عالم داریم عالم ملک غیر از عالم ملکوت عالم غیب غیر از عالم شهادت که خلاصه طهارت ظاهریه این داریم طهارت باطنیه این داریم مثل عالم ملک و ملکوت عالم غیب و شهادت و لکن بعضی اوقات عالم غیب متصور میشود بعالم شهادت چنانچه در حدیث است که یک روز حضرت نشسته بودند صدای عجیبی بلند شد آن حضرت و صحابه رسید صحابه عرض کردند یا رسول الله این چه صدا بود حضرت فرمودند که سنگی است که حالا هفتاد سال است که او را بجهنم انداخته اند والان بقعر جهنم رسیده بعد معلوم شد که یک ملعونی فوت شده بود و هفتاد سال عمرش بود و همان ساعتی که این صدا آمد آن ملعون تسلیم کرده است که آن عالم غیب تصویر شد بصورت عجیبی که بلند شد حضرت و اصحاب او رسید حالا این طهارت هست قسمند پنج قسم از طهارت داریم که طهارت ظاهریه و باطنیه هست قسمند دو قسم دیگر از طهارت هم داریم که مجموع طهارات ظاهریه و باطنیه ده قسمند هشت تای اینها را همه کس ملامت داشته باشد و یک قسم طهارت است که مخصوص انبیا و ائمه است و یک قسم دیگر هست که او را علم است بجهة مؤمن که خلاصه طهارات ظاهریه و باطنیه ده جور اند اول طهارت سر است از ما سوی الله یعنی طهارت قلب است از هر چیزی که غیر از خداوند است که در دل شخص چیزی نباشد مگر محبت خداوند که باطن دل طاهر باشد از ما سوی الله قسم دوم از طهارات طهارت اعتقادات است از رجس و رجس اعتقادات یعنی ضایع شدن اعتقادات بچند قسم میشود که شخص اعتقادش فقط ضایع بشود یک قسم اینست

که شخص در قلبش ریبی باشد که این ریب یعنی این بلبله‌ها باعث ضایع شدن اعتقادات میشود چون
بعد از آنکه این بلبله‌ها در دل افتادند کم کم منجر به شک میشود شک که شد کفر میشود در
لا ترتابوا فتشکوا و لا تشکوا فتکفروا و اما این خیالاتی که در دل می‌آید و ملک حضرت را منزه نیستی و خودت
بدت می‌آید از این خیالات این قسم ضرری ندارد [illegible] در دلت یک [illegible] چیزی میگذرد و ملک
و ملک حضرت با این راضی نیستی این در حدیث است که خود ایمان است و اما اگر [illegible] شکی است که خود
که حضرت [illegible] این است که ابتدای کفر ناشی از شک میشود و شک ناشی از ریب میشود

حالا این نجاست اعتقاد در حین ریب مطهراتی هم دارد که یکی مطهرات آن اول ماه مبارک تا حالا
کنند شده است که عمده کار همین است قسم دیگر از اقسام ضایع شدن اعتقادات اینست که حقیقة
در قلبش اعتقاد ندارد که تغییر داده است فطرة آنرا یعنی چیزی را که خداوند عالم او را فطرت کرده است و در دل
شخص قرار داده است که آن اعتقاد بوجود صانع قادر حکیم باشد تو او را تغییر داده‌ای خلقت فطریه را
تغییر داده‌ای چون خداوند این اعتقاد بوجود صانع قادر حکیم را در دلت تو قرار داده است و فطرت
شیطانیه فطرت خالقیه را تغییر داده است اینست که دیگر شخص از کافر بودن بدتر میشود چون کافر
کافر باز اعتقاد بوجود صانع دارد منتهاش اینست که شریک از برای او قرار داده است و این هم بعنوان
هم که آمده‌اند همه آمده‌اند جهت اعتقاد بوجود صانع همه آمده‌اند توحید را درست بکنند نفی شریک
بکنند اینست که اکثری از زمان همه‌اش در توحیدات است و اگر کسی این قسم باشد که اعتقاد حقیقة نداشته باشد
و تغییر داده باشد فطرة الله را این کارش دیگر مشکل است باید برود در صدد تحصیل معالج بیفتد اگر چه
خیلی مشکل است که معالجه این ناخوشی بشود و لکن تا وقتی که شخص زنده است امید هست که معالجه‌اش بشود

قسم دیگر از اقسامی که اعتقادات شخص را ضایع میکند این هم بر چند قسمت که اینها هم چند حالتند
که باعث ضایع شدن اعتقادات‌اند یکی سهو القلب عن الله و یکی طبع بر قلب است که خداوند میفرماید
و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون و یکی دیگر نکس قلب است و یکی دیگر استعارت مستودع است
که اینها چهار حالتند از برای قلب در قلب پیدا میشوند و باعث ضایع شدن اعتقادات میشوند

اما سهو القلب

مطهرات نجاست اعتقاد

[illegible] علی قلوبهم ... لا یفقهون

اما سهو القلب از چه حاصل میشود این سهو القلب عن الله این از این خوشیهای دل دنیا که فایده‌ای حاصل
میشود چون همیشه شخص مشغول این خوشیهای چند روزه دنیا شد دیگر خدا را غافل میکند خدا را
که شخص غافل که داینست که دیگر قلبش سهو عارضش میشود اینست که میگویم شخص باید همیشه متذکر
باشد خدا را منتظر داشته باشد ولو در حین معصیت ما شخص مشغول معصیت باز باید در آن حین
معصیت خدا را هم بنظرش در بیاورد همچنانکه راوی میگوید خدمت حضرت صادق بودم هم مجلس بودم [illegible]
چه تو راه خوب بوده است که هم محضر حضرت بوده است حضرت [illegible] بودند که قرآن بخوان میگوید من قرآن خواندم
و حضرت گوش داد و گریه کرد تا بارش حالا حضرت خودشان گوش دادن بکلام الله مستغنی نمی‌دانست
با وجود اینکه خودشان کلام الله ناطق بودند و دیگر یک روز دلاک شارب حضرت صادق را درک کرد
دلاک عرض کرد که یا ابن رسول الله [illegible] حرکت میدهید به مقراض حضرت فرمودند نمیخواهم که یک آن از ذکر
خدا غافل باشم خلاصه این غفلت از ذکر خدا باعث سهو القلب میشود و مثل آن حالتی که شخص میخوابد
بخوابد یا از خواب برخیزد چه تو را آن وقت شخص هیچ چیز بخاطرش نیست که از برای شخص سهو القلب حاصل
میشود غفلت از ذکر خدا هم همین قدر و اما طبع بر قلب این حاصل میشود از معاصی ~~که اینست که همینکه~~
~~شخص معصیت کرد~~ یعنی معاصی که از روی استخفاف باشند یا از بابت متعرض شدن عقوبت پروردگار
که این معصیت را که میکند یا از بابت استخفافست یا از برای اینکه خود را در مقام عقوبت در بیاورد
اینست که در دعای ابو حمزه هست [illegible] ولا بامرک مستخف ولا لعقوبتک متعرض ولکن خطیئة عرضت
و سولت لی نفسی و غلبنی هوای خلاصه این طبع قلب حاصل میشود از معاصی که گفته شد اینست که همینکه
شخص معصیت کرد نقطه سیاهی در دل او پیدا میشود کم کم معصیت کرد این قلبش سیاه میشود و دیگر نور را
در قلبش تجلی نمی‌کند چون خداوند این قلب را مثل آینه قرار داده است که همینکه چیزی در او تجلی کرد دیده
دیده میشود و ملک معاصی او را سیاه میکند اینست که دیگر نه آیات نه احادیث هیچ چیز در او
تجلی نمی‌کند اینست که همینکه با اینها میگویی این گناه است ملتفت نمی‌شوند دیده‌ام بعضی را که با ایشان میگویی
فلان کار را مکن گناه دارد میخندد و تبسم میکند خیال احکام خدا را مسخره میکند اینست که خداوند مهر کرده است

که خلاصه شخص باید دقیقه‌ای از خدا و ذکر خدا غافل نباشد

نقطه سیاهی در قلبش پیدا میشود

ولا لوعیدک متهاون

قلوب ایشان را و اما تنکس قلب یعنی چپ شدن قلب این حاصل میشود از متابعت کردن جهل چون
خداوند در قلب دو چیز قرار داده است یکی عقل و یکی جهل عقل را در زیر عرش عظیم خود قرار
داده است و جهل را در هفت طبقه زمین بعد از آن بعقل فرمود اقبل فاقبل ادبر فادبر و بجهل
فرمود اقبل و ادبر جهل معصیت کرد این است که جهل هی غالب میشود بر عقل که کم کم زوری می‌کند که علاقه
عقل از زیر عرش کنده میشود تا اینکه قلب را چپ می‌کند و اما استعاره [illegible] بودن قلب این است
که شخص ایمانش عاریه است یعنی هم عبادت می‌کند و هم معصیت که ایمانش عاریه است این است
که آن وقتی که ملک الموت می‌آید اگر با آن حالت خوب آمده است آن ایمان عاریه را پس [illegible]
و اگر با آن حالت بد آمده است آن ایمان را هم از او میگیرند این است که در دعا است اللهم لا تجعلنا
من المعارین طهارت سیم طهارت قلب است از صفات ذمیمه چون دل جای خداست [illegible] خانه
خداست و تو خدا را بخش [illegible] این دل اشرف منازل خداوند است تو او را [illegible] کرده‌ای
از نجاسات از هر نجاستی که برادر دیگری دل را پر کرده‌ای حضرت پیغمبر امیر را بالای دوشش سوار
سوار کرد که بتها را از خانه کعبه بشکند و تو در دلت که کعبه باشد بر هم چند بت قرار داده‌ای
به همه خانه‌ای را که جای خداوند است تو او را جای شیطان قرار داده‌ای این دل مسجد است
تا مسجد نجس است نماز نمی‌شود خواند اول باید نجاسات را از مسجد دور کرد بعد از آن نماز خواند
حال در دل [illegible] آیا دلت نجس [illegible] نجاسات [illegible] پاکی از نجاسات شراب است
که خدا لعن کرده است هم خوردن شراب را و هم [illegible] که درختش را بنشاند [illegible] انگوری [illegible]
بقصد اینکه انگور [illegible] شراب درست [illegible]
لعنت کرده است [illegible] نجاست [illegible] شراب [illegible]
که هر [illegible] نجاستش ثابت است [illegible] رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون و دیگر گذشته از این اخبار هم زیاد است که دلالت بر نجاستش می‌کند بعد از آن که
نجس شد پس خوردنش هم حرام میشود [illegible] حالا [illegible]

می‌گویند

می‌گویند [illegible] را [illegible] این حرف [illegible] و دیگر گذشته از این عقل هم حاکم است
که عقل هم حکم می‌کند که حرامست خوردن شراب چون که مقصود خداوند عالم از اینکه انسان را خلق کرده است
این است که تحصیل معرفت بکنند و او را برای عبادت خلق کرده است و این نمیشود مگر بعقل تا کسی عقل نداشته باشد
[illegible] تحصیل معرفت بکند [illegible] است که عبادت خدا را بکند [illegible]
بمقتضای این باید شراب حرام باشد بجهة اینکه این یک چیزی است که باعث این میشود که عقل برطرف بشود که [illegible]
شبهه این در حرام بودنش نیست هر چند یک قطره‌اش هم باشد که یک قطره‌اش هم حرامست و دیگر اخباری که دلالت
می‌کند بر اینکه حرامست [illegible] مثلاً [illegible] حدیث [illegible] شراب خورند [illegible]
پس [illegible] شراب خوردن [illegible] شیطانست [illegible] شراب خورد شیطان با او [illegible]
می‌کند این است که حدیث دارد که باید بعد [illegible] غسل جنابت بکند [illegible] دیگر [illegible]
بر [illegible] مکنید اگر [illegible] مکنید نمازش را مکنید بعد از
اینها [illegible] فانهم کلاب اهل النار [illegible] حالا اینها اگر [illegible] حضرت پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه [illegible] از اینها [illegible] تاکید [illegible] مثلاً [illegible]
که نماز [illegible] جنازه‌اش [illegible] این از بابت [illegible] تاکیدات [illegible] از اینها [illegible] و الا [illegible]
که نماز بر جنازه هر مسلمانی واجب است و لو شراب خور باشد لکن این فرمایش حضرت پیغمبر [illegible]
منتهای تاکیدات که ببینید این گناه چقدر گناه عظیمی است که می‌فرمایند نماز هم بر جنازه‌اش
مکنید [illegible] اینقدر گناه بزرگیست که [illegible] از یهود و نصاری بدتر است که حضرت پیغمبر فرماید یهود و
و نصاری سلام بکنید اما شارب خمر سلام مکنید بلکه اگر سلام کرد دیگر چاره [illegible] جوابش لازمست
اگرچه در حدیث [illegible] که جواب [illegible] حدیث [illegible] جواب واجبست
لکن با کراهت مثل نماز کردن در حمام [illegible] جواب سلام [illegible] شارب
خمر [illegible] حالا [illegible] حالا ببینم این کسی که شراب میخورد حالش روز قیامت
چه [illegible] رحمت الله

بازند برای اجابت دعاهای بندگان ولی چه کسی چه تقصیری داشته باشد که در بیان وصف حالش
هیچ کتابت می‌کند که حضرت پیغمبر فرمایند نام کلاب اهل النار را اینها سگان جهنم حالا اگر جهنم با اینها
می‌کنند اخسئوا فیها و لا تکلمون خلاصه این کسی که خورده است در جهنم جای مخصوصی دارد که آن
یک تابوتیست از آتش و اینها دیگر [illegible] مخصوصی هم دارد که آن هم توی آن تابوتست که او نیش می‌کند
حالا این [illegible] یک ماریست که هزار سر دارد و در هر سری هم هزار دهن دارد و در هر دهنی هزار نیش دارد
که بلندی هر نیشی هزار زراعست که پانصد زرعی باشد حالا اینها هم از برای کسی است که شراب [illegible]
خورده باشد حالا ببینیم کسی که با دست [illegible] اینها [illegible] چه [illegible]
می‌زنند اینها چه تقصیر [illegible] اینهام حالشان [illegible] حالا حضرت [illegible] حدیث دارد کسی که شراب خورده
یک لقمه [illegible] بدهد که بخورد خداوند عالم در قبرش چند تا مار و عقرب بر او مسلط می‌کند که در [illegible]
صد و بیست رکعت که اینها او را اذیت می‌کنند تا در قیامت روز قیامت که شد هم جاش در جهنم
خوراکش هم چیه به جهت [illegible] یک خوراک مخصوصیست حالا این از برای کسی است که با اینها چه بد [illegible]
و هم کاری از اینها [illegible] که [illegible] است که [illegible] خانه کعبه را
خراب کرده باشد [illegible] متصل [illegible] و خانه کعبه را خراب [illegible] با اینها [illegible]
کشته باشد [illegible] حدیث دارد [illegible] روز قیامت [illegible]
بیرون می‌آید [illegible] که اینها در دنیا [illegible] کرده‌اند حالا اول [illegible]
[illegible] که [illegible] در آسمان [illegible]
[illegible] حالا اینها را [illegible] اینها [illegible]
پنج طائفه‌اند یکی تارک الصلوة [illegible] تارک الصلوة تفاوت می‌کند چه هیچ نماز نکند چه نماز باطل
بکند و یکی مانع الزکوة کسی که زکوة به مالش تعلق بگیرد و ندهد که این هم در دست [illegible] شراب خوار است
یکی کم منفعت [illegible] و یکی شراب خور و یکی که [illegible] توی مسجد
حرف [illegible] بزنند [illegible] مسجد جای عبادت [illegible]

مسجد [illegible]

۱۴۹

برای حرف و [illegible] ساخته‌اند مسجد را برای عبادت خدا ساخته‌اند برای [illegible] بلا [illegible]
خلاصه گفتم یکی از نجاسات شراب است [illegible] با این نجاست [illegible] با [illegible] بنده [illegible]
که شراب محبت دنیا باشد که از آن شراب ظاهری بدتر است [illegible] محبت دنیا [illegible] کرده است و یکی
از نجاسات [illegible] تمام اقسام [illegible] موجودند چون [illegible] دارد [illegible]
[illegible] ابو جهلی [illegible] اقسام [illegible] ابلیسی [illegible]
یا [illegible] از چه [illegible] بود [illegible] که گفت انا ربکم الاعلی حالا [illegible]
نسبت [illegible] چه [illegible] داری [illegible]
دار [illegible] اظهار [illegible] ابو جهل [illegible] بود [illegible]
بر [illegible] و حضرت [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] حالا [illegible] آیات قرآنی [illegible] موعظه [illegible]
حالا پیغمبر [illegible] معلوم [illegible]
بدی [illegible] خداوند [illegible] از نجاسات [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] بیت الخلاء [illegible] شیطان قرار
داده‌ای [illegible] خداوند [illegible]
از جای [illegible] خطاب [illegible]
و [illegible] دنیای [illegible] زمین [illegible]
خداوند [illegible] جواب [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
اینها [illegible] پادشاه حقیقی [illegible]
از [illegible] بیت الخلاء شیطان قرار داده‌ای حالا [illegible] نجاسات [illegible] اخلاق [illegible]

علم اخلاق را تحصیل بکنند ولی حالا این علم منسوخ شده نزد ما ایرانیها [illegible] که درس بگویند

قسم چهارم از اقسام طهارت طهارت اعضا و جوارح است حالا این اعضا و جوارح نجاسات ظاهریه

دارند [illegible] باطنیه‌ای دارند یعنی این اعضا و جوارح بعضی اوقات نسبت بباطن نجس میکنند

که باطن انسان نجس است و بعضی اوقات نسبت بظاهر نجس میکنند حالا نجاسات ظاهره اعضا و جوارح

سه چیز بود حدث خبث نفث که اعضا و جوارح بیکی از این سه چیز نجس میشوند اما نجاسات باطنیه

اعضا و جوارح که باطن اعضا و جوارح را نجس میکنند این هم چند چیز است از بابت ذات انسانست

که دخل بذات انسان دارد از بابت نجاست اصل ذات شخص اعضا و جوارح انسان نجس میشوند

و یک چیز بالعرض اینها نجس میشوند که دخلی بنجاست خود ذات ندارد اصل ذات انسان پاکست

ولکن بواسطه اسباب باطن اعضا نجس میشود حالا اما آن نجاستی که دخل بذات دارد این است

ولد الزنا حالا اگر کسی العیاذ بالله ولد الزنا شد بعضی از علما میفرمایند که پاک نمیشود [illegible]

نجس است حالا [illegible] که بعد از هفت پشت

پاک میشود که مثلا زنی از حلال بگیرد اولادی از این بشود و اولاد هم زن حلالی بگیرد تا هفت

پشت [illegible] هفت پشت [illegible] پاک میشود [illegible]

اعضا و جوارح پاک میشوند [illegible] پاک میشود که خلاصه بعد از هفت

پشت که گذشت [illegible] پاکست ولی [illegible]

اگر چه شرارت و خباثت ذات را دارد ذات [illegible] اقتضا میکند ولی [illegible] پاکیزه [illegible]

جز نسبت دادن این حرف را بمردم خداوند این را خیلی [illegible] کرده است که از برای کسی که این نسبت را

بکسی میدهد حدی قرار داده است احکامی قرار داده است مثلا در هر چیزی شهادت دو شاهد عادل

کفایت میکند ولی در این فعل که چهار نفر عادل باید شهادت بدهند و دیگر این حرف [illegible] پیش هیچ کس

نه محل است [illegible] نسبت دادن [illegible] تنها نه محل است این نسبت را دادن [illegible]

بر [illegible] هیچ کس این حرف را نه محل است [illegible]

قسم چهارم

یعنی نجاسات دوم

که شیخ صدوق و ابن ادریس حکم بنجاست داده اند

مسئله ولد الزنا

ولد الزنا بعد از هفت پشت پاک میشود

حد ولد الزنا گفتن و احکام او

یک قاعده‌ای [illegible] نسبت دادن [illegible]

یک قاعده‌ای در زن که فتح نداشته باشد لابد یک قاعده‌ای دارند و آن قاعده‌ای که دارند همان عقد

صحیح است [illegible] که فتح اینها باید [illegible] باطل ولی هر عقد شانرا خداوند صحیح

و حلال قرار داده است که هر کس بر مذهبی که دارد عقدش صحیح است که عقد شان شد عقد کردن

نیست ولی باز صحیح است مثلا بعضی عقد شان اینست که یک درختی دارند [illegible]

زن یک [illegible] عقد شان [illegible]

در باب [illegible] خلاصه این نسبت را [illegible] است [illegible] که یک شخصی غلامی داشت

با کاری [illegible] آن شخص [illegible] یا ابن الفاعله حضرت صادق با [illegible]

با و [illegible] این حرف را [illegible] عرض کردم یا بن رسول الله اینها [illegible] عقد

[illegible] عقد و نکاحی دارند حتی در بعضی از حیوانات این هم [illegible]

میشود که [illegible] لقلق [illegible] گذاشته [illegible]

[illegible] لقلق [illegible]

آن لقلق ماده گذاشته است این رنگی دیگر است [illegible] لقلق [illegible] و هر چه لقلق بود

اینها را جمع کرد [illegible] آن لقلقهای نر با [illegible] آن لقلق ماده را پاره پاره کردند

که خلاصه در حیوانات هم معلوم است در زن و مرد شان قاعده و قراری هست که [illegible]

[illegible] سابق [illegible] لقلق ماده [illegible] حالا این ولد الزنا بعضی اوقات میشود

که شخص [illegible] زن [illegible] ولد الزنا میشود مثلا در ایام حیض

[illegible] زن [illegible] روز ماه مبارک این هم اگر نطفه‌ای در آن اوقات منعقد بشود

احکام ولد الزنا را دارد یا اینکه در حال احرام با زن [illegible] این کار را کرد یا [illegible] طواف [illegible]

در [illegible] این کار را کرد بلکه اگر کسی در حال احرام عقد [illegible] آن زن [illegible] حرام مؤبد میشود

که خلاصه [illegible] نجاست اعضا و جوارح از بابت نجاستیست که دخل بذات دارد حالا

این [illegible] که اگر کسی اینها را ندانسته باشد [illegible] که اگر نطفه‌ای از اینها عمل آمد

[illegible] در [illegible]

زن شوهرداری رفت دیدان زن هرایں جوان پیشخدمت بداشت یا اینکه یعنی کسی یا دختر کاری کرده است
~~یا با مادرش حالا خواهد شد اینکه با دختر شد اینکرد~~ یا اینکه با دختر کاری کرده است بجائی حالا مادر شرا
پیکرد که خلاصه از اینکه رایی این مسئله را ضایع میکند از بابت ندانستن احد در همه چیز خودت را بسعادت
بر زنی سپرد است لله این احوز رجات این نزریشخندیت این را اقلاً درست ملاحظه بکنید واما
نجاست اعضا وجوارح که بسبب او عارض ~~اعضا وجوارح نجس میشود این~~ میشود و بیه اینست
از بابت اینست که شیطان در وقت نطفه شریک است شخص میشود در وقت نطفه و شارکهم فی الاموال
والاولاد حالا شاید اینهم اینست که کسی که فحاش باشد و بدش از فحش دادن و شنیدن نباید در ذر
نباشد که چه با فحش بدهند چه خودش بدهد فحش بدهد این معلومست که شیطان در نطفه اش
شریک بوده است ولکن و بنابراین از بابت مال حرام خوردن از بابت این غذاهای حرام اعضا
وجوارح شخص نجس میشود غذای حرام تا به این نگاه نامحرم ~~کردن~~ چشم را گوشش را دست را پا را همه
نجس میکند حالا که میگویند فلان کس چشمش نپاکست یعنی نجاست نه به چشمش هست یعنی به نگاه
بنامحرم میکند یا دستش پاک نیست یعنی نجاست نه به دستش هست یعنی دزدی میکند حالا که
اعضا وجوارح بسبب این امور نجس شدند پاره از نجاسات اعضا وجوارح هست که اثرش کند
و بعضی اثری نیستند مثلاً نجاست چشم اثر نیست چونکه همینکه شخص نگاه بنامحرم کرد کم کم کار
میشود که کارش بجایی میرسد که در مهلکه می افتد یا نجاست گوش مثل گوش دادن بملاهی یعنی الات
~~لهو و لعب اینها باشد که هیجان دل میشوند که~~ در عقب شخص با اینکه حالا این گوش
دادن بلهو ولعب بملاهی لهو لعب دادن یعنی اثر است که غیرت شخص را هم میبرد که در حدیث است
کسی که گوشش بملاهی لهو و لعب و غنا بدهد همچه بی غیرت میشود و غیرتش هم دیگر میرود که اگر
مقابل چشمش ببیند که کسی با زنش زنا میکند هیچ در بندش نیست که این الات لهو لعب این قدر
شخص را میکنند حالا چرا مثلاً خدا و ندا الات لهو و لعب را و گوش بغنا را حرام کرده است چون گوش
دادن بانها باعث تحریک و هیجان دل میشود که ~~باعث تحریک شهوت~~ و همینکه نفس تحریک شد

دختری را بیجا استند شبیه بدلدان نامی شود و لو اینکه عقدهم کرده است بلی اینکه میگویند باید در دختر بکر و بیه اختیار دختر دست من است
باب باید اورا شوهر بدهیم و حال اینکه دختر راضی نیست حالا اگر زن بیوه باشد که ان ولی اشکال با بد
خودش است اذن بدهد و اگر بالغه باکره باشد بعضی فرموده اند که بدر ولی اوست و بلا اذن که دختر
از دختر لازم ندارد است و بعضی اذن دختر را شرط میدانند ولی اذن ولی را شرط نمیدانند و بعض
هر دو را شرط میدانند تا بر بینی تقلید کی میکنی که خلاصه خیلی از این بابت مردم کارشان مشکل میشود
و یک این مسئله طلاق دادن و ثانیا عقد کردن همان زن چون اینجا مبتلا است که زن و شوهر
که باهم سلوک ندارند یا اولادی از برای اینها نمیشود میایند زن را طلاق میدهند بعد ثانی دو مرتبه
عقدش میکنند حالا از این بابت کار مردم در بعضی از مسائلش مشکل میشود چونکه اگر اورا طلاق
~~خلعی بدهد هیچ این عیبی ندارد اگرچه در خلعی زن باید کراهتی داشته باشد ولی حالا اگر~~
~~وقتی که زن را بیجا امد طلاق بدهد هیچ قصد معنی طلاق را نداشته باشد که همان مجرد زبانیست~~
~~اینهم عیبی ندارد اما اگر قصد معنی طلاق را داشته باشد حالا و طلاق رجعی هم اورا داد حالا~~
~~اگر بعد از گذشتن عده اورا عقد کرد هم عیبی ندارد اما اگر در بین عده او را عقد کرد حالا اگر هم~~
~~طلاقش برجوع نیست که همان بخیال اینکه باید عقد و ... حلال میشود که چشم بعقد ثانی~~
~~هیچ رجوع اینها بطلاقش نیستند و قصد رجوع ندارند اینجا لازم میاید که شخص خودش زن~~
~~خودش را عقد بکند و این جایز نیست چونکه در بین عده میتوانست رجوع بکند در رجوع~~
~~را دو عقدش کرد هم ثانی که محلل را عقد ثانی میدانست اینست که مشکل میشود و اولادی~~
~~که عمل میاید شبیه بولدالزنا میشود و اما اگر مقصودش رجوعست ولکن این صیغه عقد را~~
~~بجهت تحلیل میخواند که رجوع را محلل میداند اینجا عیبی ندارد ولکن~~ خودش یا بجهت مقصودش
تحلیل بود و دیگر از چیزهایی که باعث اشکال این مسئله میشود اینست که اگر کسی زنی داشته باشد بعد زن
دختر رضیعی را هم بجهت او عقد بکنند یا بجهت محرمیت بعد زن آن زن بخواهد این زن که حلیله را
شیر داد یا ده مرتبه یا یک روز و یک شب اینها هر دو زن براو حرام میشوند با اینکه کسی که بیشتر

امد شخص در معصیت می‌اند حالا بعضی اوقات میشود که شخص یک عضوش نجس است و یکی دیگر
پاک، خداوند هم در قیامت همان عضوی را که معصیت کرده است او را تنها در جهنم می‌سوزاند چنانچه
در حدیث است که خداوند در روز قیامت بعضی را محشور می‌کند که همان میل آتشی در چشمهای ایشان است
که چرا نگاه کرده اند به چیزی که خداوند راضی نبوده است یا هیچ شده است که نگاه کنید
با اینها که قمار بازی می‌کنند تخم مرغ بازی هندوانه بازی اسب بازی آنها یا هیچ شده است سیل برابر
به بینید چه بدکاری می‌کنند یا چه تو بر رقصند یا هیچ شده است یا شنیده‌اند هر کس خودش را
بیاورد بلند به بیند حالا این هم از قدرت خداوند خیلی عجیب نیست مثلا وقتی که حضرت ابراهیم را در آتش
انداختند آتش او را نسوخت ولکن زنجیرها آب شده بودند آب بود که بعضی او وقتی که ابراهیم را
دیدند که سوختنی است گفت من با آتش گفتم که او را مسوزان همان ساعت خدا و بیدار کرد با آتش
و شعله‌ای آمد از او و امد و او را سوخت ولکن رختهایش را نسوخت و همچنین در حدیث است که بعضی
هستند که خداوند می‌فرماید با آتش که او را مسوزان ولکن او را به سال چنانچه در حدیث است
یک گاز بهشت که در دنیا جا داده است مومن را خداوند هم با آتش جهنم میفرماید که او را مسوزان
ولکن او را به سال و طعامی هم دارد غیر از طعامهای بهشت حالا این اعضا و جوارح [illegible]
دارند [illegible] است همچنانکه مطهرات از برای نجاسات ظاهره همچنین مطهرات از
برای نجاسات باطنی [illegible] نه آب حوض یا آب چاه [illegible]
که از بابت خوف الهی از چشم جاری می‌شود [illegible] که بعد از آنکه از برای
حالت ندم و پشیمانی حاصل شد از قعر دل آب بالا می‌آید [illegible] با [illegible] شخص
شخص که معرفت [illegible] باشد و بعد از آن آب را اثر حاصل می‌شود بعد از آن آب از میزاب
چشم جاری می‌شود و همه [illegible] صورت می‌ریزد که هم نابعت و هم جاری در حدیث است که این [illegible]
اشک از خوف خداوند شخص را بخداوند نزدیک کند [illegible] از یک چشم بخشم در حدیث است
که اگر کسی [illegible] از رحمت الهی [illegible] فاصل باشد ما بین عرش خداوند و [illegible] طبقه زمین [illegible]

این قدر که فاصله است

همینکه گریه کرد

[حاشیه: مطهرات اعضا و جوارح — یکی از مطهرات انسان — و این آب هر چند قسم است یک قسمش آن است]

151

همینکه گریه کرد از بابت خوف و پشیمانی یعنی [illegible] رحمت الهی میشود [illegible] یک چشم بخشم
که این را تو بر چه گویند و یک قسم دیگر از آب [illegible] که [illegible] در چشم گردش کرد [illegible] جاری نشود
[illegible] باعث این میشود که خداوند عالم گناهان او را [illegible]
و آن آب این است که در مصیبت حضرت سید الشهداء در چشم پیدا میشود که همینکه شخص [illegible]
آن حضرت سوخت و اشک در چشمش پیدا شد خداوند گناهان او را [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
بالای منبر [illegible] بود که شنیده‌ام که معاویه [illegible] فلان [illegible] غارت کرده است و [illegible] خلخال و قلاده‌ها
زنها را بیرون آورده است چه از زنهای مسلمانان و چه از زنهای اهل ذمه اگر چنانچه شخص
از همین غصه بمیرد که خلخالها و قلاده‌های زنهای مسلمانان و اهل ذمه را بیرون آورده‌اند
جا دارد [illegible] حالا [illegible] خلخال و گوشواره از زنان مسلمانان و اهل ذمه گرفته‌اند [illegible]
که اگر شخص از غصه بمیرد جا داشته باشد پس اگر چنانچه شیعیان بفهمند که در یک زمینی ابن سعد
خلخال از پاهای [illegible] دختر حضرت سید الشهداء بیرون آورد اشکشان جاری نمیشود یا اینکه
گوشواره را از گوش فاطمه صغری بیرون آوردند اشک جاری نمیشود حالا اینها به خیالشان که
[illegible] بیرون آوردن اینها بود [illegible] وقتی که اینها را بیرون [illegible] اوردند گوشش را پاره کردند
دو گوشش در آن روز پاره شده یکی گوش فاطمه صغری [illegible] وقتی که میخواستند گوشواره [illegible] را
گوشش را پاره کردند و یکی گوش ام کلثوم [illegible] حضرت ابا عبدالله که [illegible] گوشش را پاره
کردند و خون بر شانه‌های مبارکش جاری [illegible] حالا ببینید [illegible] کردند [illegible] حدیث دارد
حتی مقنعه‌هاشان هم بردند که سرهاشان برهنه ماند یعنی وقتی که میخواستند سرشان را برهنه کنند
[illegible] ولکن [illegible] تازیانه و کعب نیزه [illegible] کعب نیزه [illegible]
بودند که بدن مبارکش سیاه شده بود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

[حاشیه: گر دیگر جاری نشود — مقنعه‌هاشان را]

دیروز گفتیم که از جمله اقسام طهارت طهارت اعضا و جوارح است و گفتیم این اعضا و جوارح
طهارت [illegible] باطنی‌ای دارند و طهارت ظاهری‌ای دارند طهارت
باطنیه را دیروز گفتیم باقی ماند طهارت ظاهری اعضا و جوارح که اول باید اعضا و جوارح را
طاهر کرد بعد از آن اینها را مشغول بعبادت پروردگار کرد حالا [illegible] که اعضا و جوارح را
از اینها باید پاک کرد سه چیزند حدث و خبث و نجاست که باید بدن را از این سه چیز نجس پاک
بکنند اما طهارت از خبث این چند چیز حاصل میشود لکن چیزی که [illegible] از اینها بهتر است
[illegible] چونکه او [illegible] هر نجسی را پاک میکند مگر اینکه آن چیز نجس چیزی باشد که قابل
پاک شدن نباشد چونکه بعضی چیزها هستند که اگر نجس شدند دیگر قابل پاک شدن نیستند مثل
[illegible] خود نجاسات که نجاسات خودشان قابل پاک شدن نیستند مثل مرده آدمی که او تنها
پاک میشود بتمام شدن غسل که تا او را غسل نداده‌اند نجس است همین که غسل دادند پاک میشود و دیگر
از چیزهایی که قابل پاک شدن نیستند هر چیزیست که نجس شده باشد و روان باشد مثل روغن
غیر که آب باشد حالا روغنی که آب باشد هرگاه نجس شد دیگر قابل پاک شدن نیست یا سرکه یا گلاب
هرگاه نجس شدند قابل پاک شدن نیست خلاصه هر چیز روانی همینکه نجس شد دیگر قابل تطهیر نیست
پس آب که گفتیم پاک کننده است و طهارت از خبث با او حاصل میشود در صورتی [illegible] پاک کننده است
که آن چیزی که نجس شده است قابل باشد از برای اینکه او را پاک بکنیم حالا [illegible] که طهارت از خبث
بسیار [illegible] مسئله این را میگوییم که خیلی لازمست و آن اینست که [illegible] که نجس میشوند و باید اینها را

فی الطهارة عن الخبث

اینهاست که [illegible] چند قسمند بعضی از اینها نجاساتی است که [illegible] پاک میشود بمجرد آب ریختن که همین
که آب بر او ریخته شد بمجرد آب ریختن پاک میشود دیگر که چه غساله‌اش جدا شده باشد یا جدا نشده
بلکه احوط اینست که غساله‌اش جدا بشود حالا این [illegible] نجاستی است که بمجرد آب ریختن بر او پاک
میشود این بول طفلی است که شیرخواره باشد [illegible] یعنی آن که شیرخواره باشد
یعنی غذا خور نباشد [illegible] که شرطش اینست که باید غذا خور نباشد و دیگر هم دارد و آن اینست
که باید پسر باشد اما اگر دختر باشد اینجا [illegible] بمجرد آب ریختن کفایت نمیکند و شرط دیگر هم دارد و آن
اینست که باید هنوز به دو سال نرسیده باشد که اگر پا به دو سال گذاشته دیگر این حکم را ندارد که هنوز غذا خور هم
نشده باشد لکن دیگر بمجرد پا به دو سال گذاشتن حکم بولش هم تغییر میشود خلاصه این یک قسم بود از نجاسات
قسم دیگر از نجاسات نجاستی است [illegible] که پاک
نمیشود بمجرد آب ریختن مثل باقی نجاسات حالا [illegible] این چیزهایی که نجس میشوند بسیارند و نجاسات
اینها چند قسمند بعضی چیزها هستند که اینها را باید دو دفعه شست یعنی از اینها چیزهایی هستند
[illegible] دو دفعه شستن هم پاک نمیشود حالا این جا یک مثال
که باید گفت بشود [illegible] لازمست که خیلی از مردم هستند که مدتها از
[illegible] رفته است و هنوز نمیدانند [illegible] را چه‌طور باید بشویند و این مسئله اینست که [illegible]
که دو مرتبه باید او را شست لابد است که در مرتبه اول وقتی که آب را ریخت تامل بکند همینکه قطرات
غساله اولی تمام شدند بعد از آن دو مرتبه آب بریزد یعنی نه خیلی تامل بکند که (تا) قطراتش ریخته بشوند
خیلی هم [illegible] تامل کرد دو مرتبه آب بریزد که اگر متصل از صبح تا شب آب بریزد بمجرد آن چیز پاک
نمیشود این در غیر [illegible] است و اما در کر [illegible] عیبی ندارد تا دستش را از آب بیرون آورد و هنوز
قطراتش نچکیده اند دو مرتبه دست را در حوض فرو بکند عیبی ندارد و اما آب غساله را ببینیم
کدام است چون چیزی را که میشویند سه غسله دارد یک غسله آن اینست که از او بتوسط جریان جاری
میشود و یک غساله آن اینست که حالا قطره شده است و [illegible] از دست هنوز [illegible]

بیان معنی الطهارة من الحدث

ولی غسل از این است که دست چپ شد ولی اگر دست راست بگیرد و تا مدتی بلند آب از او جدا شود
حالا آب این غسل سوم طاهر است اینست که اینها که تا آب بالای پاهایشان بریزند با لنگ پارا
خشک میکنند اینها با پاهایشان نجس است چون هنوز آن آب مشغول آمدن [illegible] بوده است
و لو او را خشک کرده باشد و اما طهارت از حدث آن طهارت را میگویند که باعث استباحه [illegible] دخول
در نماز میشود چه نماز واجب چه مستحب حالا دلیل آن وضو [illegible] بقصد [illegible] استباحه
در [illegible] حدث شد دلیل آن وضو میشود نماز خواند چه آن وضو بقصد دخول در مسجد باشد چه بقصد
طواف باشد چه بقصد قرآن خواندن باشد بهر نیت که آن وضو را گرفته است نماز میتوان خواند حتی وضوی
که بجهت خوابیدن چون مستحب است که در وقت خوابیدن شخص وضو بسازد حالا اگر کسی
وضوی ساخت بقصد اینکه وضوی عبادتی است بعد از آن خوابید نشد میتواند با آن وضو نماز بخواند
اشکالی که هست این است که اگر کسی وضوی تجدیدی گرفت چون جایز است شخص وضو داشته باشد
بالملازم [illegible] باشد بعد از آن بقصد تجدید وضو بگیرد [illegible] وضوی تجدیدی گرفته بعد از آن معلوم
که پیش وضو نداشته است اینجا با این وضو شخص نمیتواند نماز بخواند و اما اگر بقصد استحباب وضو
گرفته است بعد از آن معلوم شد که وضوی سابقی نداشته است یا داشته است و باطل شده است اینجا میتواند
نماز بخواند با آن وضو که وضوی تجدیدی غیر از وضوی استحبابی است یک مسئله دیگر هست که خیلی
مشکل است و آن اینست کسی که نماز قضا بذمه اش باشد بعضی از علما فتوی داده اند بلکه ادعای شهرت
کرده اند که هر کسی که نماز قضا بذمه اش باشد همچنانکه جایز نیست نماز مستحبی بخواند همچنین جایز نیست
که وضوی مستحبی بگیرد چون کسی که نماز قضا بذمه اش هست همیشه بر او واجب است که وضو بسازد چونکه
تا نماز قضا بذمه شخص هست بر او واجب است که نمازهای قضا را بکند بعد از آنکه واجب شد بر او
کردن نمازهای واجبی دیگر وضو هم بر او واجب میشود اینست که همچنانکه جایز نیست نماز مستحبی بکند
چونکه نماز قضا بذمه او هست همچنین وضوی مستحبی نمیتواند بسازد چونکه وضوی واجبی بذمه او هست
حالا که جایز شد [illegible] نماز [illegible] حالا اگر کسی بخواهد از این اشکال [illegible] وضو
که میسازد

۱۵۳

المجلس الثالث والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه وعنت الوجوه للحی القیوم وقد خاب من حمل ظلما
و [illegible] اثبات قبح ظلم [illegible] از ظلم چیزی بدتر نیست همین آیه شریفه است که در سوره طه است
~~که [illegible] وعنت الوجوه للحی القیوم وقد خاب من حمل ظلما [illegible]~~ که در سوره
ابراهیم [illegible] میفرماید ان الظالمین لهم عذاب الیم حالا این ظلم کردن اقسامی دارد انواعی دارد
دو قسم ظلم داریم این ظلم کردن دو نسبت قسم اول از اقسام ظلم ظلم کردن و تعدی [illegible] بذات کبریائی
خداوند عالم است حالا این ظلم کردن بر ذات کبریائی و عظمت خداوند چند بابت میشود یک [illegible]
از بابت اینست که شخص شریک از برای خداوند قرار داده است این شریک از برای خداوند قرار دادن ظلمیست
به خداوند یک [illegible] ظلم بر خداوند از بابت اینست که شخص پاره صفاتی از برای خداوند قرار بدهد مثلا
مثل اینکه میگویند خداوند [illegible] بالای عرش عظیم است که همه [illegible] اعتقاد میکنند که خداوند جائی دارد و مکانی دارد
و حال آنکه تمام عرش عظیم با حاملان عرش آنها همه [illegible] به قدرت کامله [illegible] که عرش عظیم با حاملان عرش
مکان داشتن اینها به قدرت کامله [illegible] که اثبات این صفات مثل جا داشتن مکان داشتن
با جسم بودن به خداوند [illegible] ظلمیست بر خداوند بلکه اثبات [illegible] صفات [illegible]
و موجب نجس شدن شخص [illegible] که مثلا [illegible] نداشته باشد با [illegible] اثبات این صفات
از برای خداوند باعث نجاست شخص میشود [illegible]
هر کسی [illegible] از بابت نفهمی بگوید که خداوند جا [illegible]
که شخص در دعا کردن دستها را بسوی آسمان بلند میکند این از بابت [illegible] که رحمت نازل شده است
که رحمت خداوند بر بنده ها از آسمان نازل میشود حالا [illegible] شخص دستها را بسوی زمین بگیرد

فی اقسام الظلم
[illegible] بسیار [illegible] هست
از آنجمله خداوند عالم در سوره ابراهیم
که موجب قرار دادن آنها از برای او باعث کفر شخص و نجس شدن او می شوند
[illegible]

یا نظر جب درایت بلی دو دعا بکنند خداوند در همه جا هست ولکن جائی و مکانی ندارد اینما تولوا فثم وجه الله خلاصه کسی که هرچه بلوید باید که بلوید خداوند جایش در عرش است یا جهت بخصوص

این حرف باعث بجا سنن میشود یا انکه بلوید که خداوند مرا که روز قیامت حق مظلوم را از ظالم

میگیرد و مرا که هرچه کرده این هم باعث این میشود که شخص نجس بشود یا اینکه بلوید خود خداوند

ما را بقدرت [illegible] انجا بر معصیت کردن واداشته این هم مثل این است که کسی کسی را

از پشت بام بیندازد بعد او را چوب بزند چون خداوند انسان را فاعل مختار کرده است قسم

دوم از اقسام ظلم ظلم کردن نسبت بمخلوق که شخص ظلم بکند بمردم و این چند قسم میشود یکی دیگر از ظلم

از بابت پول گرفتن از مردم یکی دیگر از بابت اذیت کردن مردم است دیگر با زبان یا با دست

ظلم کردن مخصوص بظلم نیست هر کسی نسبت بخودش و علی قدر قوه اش بمردم ظلم میکند و در حقیقه

حرام بود نه ظلم کردن بر مردم هیچ قدر کفایت میکند که نماز که این قدر واجب است که شخص

در هر حال که هست او را باید بکند و لو اگر در آب غرق شده باشد که باز باید نماز با ایما و اشاره

نماز را کرد و هیچ وقت نماز ساقط نمیشود و لکن یک وقت هست که نماز از گردن شخص ساقط میشود مثل

اینکه کسی را در جای غصبی حبس کرده باشند و او را وقتی مرخص بکنند که وقت نماز مضیق است

هرچه تا آنجا تا وقتی که محبوس است هیچ باز نماز از او ساقط نمیشود و اما اگر او را وقتی مرخص

کرده اند که وقت نماز مضیق است اینجا اگر لازم نمیاید که ملک و منزل غصبی کرده باشد هیچ باید

تیمم بکند و مشغول نماز بشود و بیرون بیاید که در حال راه رفتن باید نماز را بکند و در اینجا تمام شد

و اگر لازم میاید که ملک در این منزل غصبی بکند اینجا جائز نیست که بقدر تیمم بماند و تیمم

بکند با اینکه در حکم فاقد الطهورین میاید چونکه اگر بخواهد وضو بگیرد یا تیمم بکند لازم میاید که یک ملکی

در جای غصبی بکند لذا نماز از گردنش ساقط میشود و لکن قضایش را باید بکند در حرام بودن ظلم همین

قدر کفایت میکند قسم سیوم از اقسام ظلم ظلم کردن است بجان عزیز خود که هیچ چیز از همه چیز قدر

حرمت ظلم بجان عزیز خود میکنی یا غافلی از ~~ظلمهای که بجان~~ ظلمهای که بجان عزیز خود میکنی

در حقیقه هرچه

ص صفات الله

و همچنین هرگاه کسی م

که ظلم کرده ابن ظلم

کردم

رد ابن ام

من ملک الصلوة و المکان الغصبی

که نماز از گردنش ساقط میشود

در حقیقه هرچه ظلم بمردم میکنی بر کسی ظلمی نکرده ای ظلم بجان خود کرده ای خیانت ظلم بمردم میکنی

چنین ظلم بجای جائی میکنی که با دعا خود از همه چیز بیشتر عزیز است اخر دیدی که کسی ظلم به

عزیزش بکند اگرچه کسی را ببینند که با یک جزئی ملکی داشته باشد و ظلم با و بکند ~~[illegible]~~

تیمش میکنید ولکن عیب خود را نمیکنی که این هم ظلم بجان خود بیچاره است میکنی قسم چهارم

از اقسام ظلم ظلم کردن بر اموات که بر مرده ها ظلم میکنند این هم چند قسم میشود یکی مرتبه

از این بابت است که این هیچ کار خیری برای ایشان نمیکنی هیچ از زبان اینها نمیخوانید که تمام مال اینها را ظلم

فراموش کرده اید بعد این بر گشتها اموات را فراموش کرده اید شما را هم اولاد تان فراموش

میکنند [illegible] هر قدر که تو الان با مرده های رفتار میکنی اولاد تو هم این طور با تو رفتار میکنند

وقتی که مردی دیگر مرتبه ظلم بر اموات از بابت اینست که او را معذب کرده ای بعذابهای الهی و تو هم

در اینجا استراحت و کیف میکنی مثل اینکه مال مردم بذمه او هست و تو مال مردم را بصاحبانش رد نمیکنی

اینست که او مشغول الذمه رفته و او را عذاب میکنند تا وقتی که تو اینها مال مردم را بصاحبانش

رد بکنی و یا چه وصیت کرده باشد چه وصیت نکرده باشد که اگر هم وصیت کرده است باز از اشتغال

بیرون نمیاید مگر تا وقتی که عمل بوصیت او بکنند یا اگر صاحبان ورثه آن مال مردم را بذمه گرفته

باشد هیچ اینجا دیگر او حیث مشغول الذمه نیست پس اگر کسی بخواهد مشغول الذمه نماند در وقت

وصیت باید ورثه بگوید که من این قدر باید بفلان کس اگر بذمه اش گرفت و آن مدعی هم قبول کرد

دیگر آن شخص مرده ال ورثه مشغول الذمه اند تا وقتی که مال مدعی را بدهند خلاصه اگر کسی بخواهد

که مشغول الذمه مردم نباشد باید ورثه او در حال حیوة تش مال مردم را بذمه بگیرند و مدعی

هم قبول بکند ویک مرتبه ~~اینست کرده~~ ورثه معذب بعذاب بهودی یا نصاری میکنند

مثل اینکه کسی مستطیع شد و نرفت تا مرد حالا هم از برای او حج نمیدهند اینست که او را عذاب میکنند

یا بعذاب یهود یا بعذاب نصارا حفت بعضی نموده به ترسید از ظلم کردن بر کسی که یاور

او خداوند باشد که این ظلم بر اموات حتی ظلم بر اموات بدتر است از ظلم بر یتیم ما که چه قدر معصیت

ظلم بر اموات از این

با ما ست کرده

حقیقه این ظلم بر مرده ها

بدتر است از ظلم بر کسی که

زنده است

ظلم بر یتیم دیگر ظلم بر اموات از ظلم بر یتیم بدتر است آخر ظلم بر یتیم میشود که شخص وقتی که آن یتیم
بالغ شد از او حلیت بطلبد ولکن ظلم بر اموات دست رس آدم نیست که حلیت بطلبد ما که [illegible]
مرده نباشیم ما با هستیم مرده ها چیزی دیگر نیستند [illegible] حالشان آن حالی که در [illegible] اینها
مرده باشند چه مرده باشند ما هم مرده نبودند اینها رفتند ما هم خواهیم رفت ما خیال میکنیم
که مرده ها یک چیز دیگری هستند که غیر از ما باشند چه اینهام مثل ما بوده اند اینها هم قدری در این عالم
آمده بودند رفتند ما هم قدری اینجا می‌مانیم آنچه مقدر شده است بعد از آن میرویم قسم پنجم از اقسام
ظلم ظلمت که در برابر آن شخص ظلم میکند به تمام اهل عالم این هم یک قسم از ظلمت که یعنی شخص
در برابر آن ظلم [illegible] یک کاری میکند که آن کار ظلمت به تمام اهل عالم از مسلمان
از یهود از نصاری از کفار خلاصه به همه عالم در برابر آن ظلم میکند مثلا اینکه چیزی را تصرف میکند که
جمیع اهل عالم در راه شر باشند چه آنهائی که الان زنده اند و چه آنهائی که بعد از این بدنیا می‌آیند مثلا اینکه
شارعی را که متعلق باشد یک چیزی بسازد سر راه مردم که باعث اذیت مردم بشود یا اینکه میزابی قرار
بدهد سر راه مردم که این اینها خیلی متداول است که مردم را اذیت [illegible] از او اذیت بشوند این هم
ظلم به تمام عالم است قسم ششم از اقسام ظلم ظلم کردن به حیوانات است به مملوکات است به زن است به
اولاد است رفتار با اینها هر کدام یک قاعده دارد هر کس از حد و قاعده خودش بیرون رفت ظلم است
مثلا بار کردن حیوانات قاعده‌ای دارد اگر چه مملوک کسی است ولکن اگر بارش زیادتر از قاعده متعارف
کرده باشد یا در ایستادن از قاعده اذیت کند ظلم کرده است خلاصه این ما پاره‌ای از اقسام ظلم بود
حالا اگر بخواهیم اینها را تماما بگوئیم مجلس طول میکشد برویم بر سر مطلب خودمان که این عمده است مطلب خودمان
که موعظه کردن باشد [illegible]
بگوئیم چه قسم باید مردم را موعظه کرد ولکن امروز میخواهیم موعظه‌ها را قدری بدهیم در اینکه موعظه‌ها
هیچ ثمری ندارند امروز میخواهیم که این مطلب را بگوئیم که موعظه کردن با شما ثمری ندارد امروز این
موعظه‌هائی که صحبت‌ها موعظه کردن بد نیست ثمری ندارد و موعظه‌ها بی ثمر شده اند چون

می‌بینیم

می‌بینیم که از اول ماه مبارک تا حالا هر روز موعظه میکنیم هم از قرآن هم از احادیث هم از حالات
انبیاء و مرسلین و هیچ ثمری نکرده است حالات همان حالات اعمال همان اعمال صفات همان
صفات بگوئید که یک تغییری در احوالمان پیدا شده باشد نمی‌بینیم چون می‌بینیم هیچ کدام از
صفات قرآن در ما ظاهر نشده است قرآن [illegible] صفت دارد [illegible]
ذکر نیست [illegible] است هدایت است شفا است موعظه است خلاصه یک صفت از صفات
در ما معلوم نیست که ظاهر شده باشد این که قرآن می‌بینیم هیچ این صفاتش در ما [illegible]
اگر قرآن در دلهای ما اثری کرد البته یک صفتی از صفاتش در ما ظاهر میشد صفات ماه
مبارک رمضان هم [illegible] ماه مبارک رمضان او هم صفاتی دارد
نمیدانم صفاتش در ما ظاهر شده اند ماه رمضان ماه نزول رحمت اللهی است نمیدانم رحمت
اللهی بر ما نازل شده است یا نه ماه رمضان ماه استغفار است ماه توبه است نمیدانم
آیا یک استغفاری یک توبه‌ای از روی حقیقت کرده‌ایم ماه رمضان ماهی است که خداوند هر روزی
هزار هزار نفر را از آتش جهنم آزاد میکند و در روز جمعه هر ساعتی هزار هزار نفر را نجات میدهد
از آتش جهنم نمیدانم آیا ما را خداوند از آتش جهنم نجات داده است آزاد شده‌ایم که
از مخلدین در جهنم نباشیم این ماه ماهیست که در رحمت اللهی گشوده اند نمیدانم
آیا داخل رحمت اللهی شده‌ایم ماه رمضان شهر الله است نمیدانم ما خدائی شده‌ایم ماه رمضان
ماه عید اولیاء الله است نمیدانم عید ما بوده است ماه رمضان ماه روزه گرفتن است
نمیدانم روزه‌ای گرفته‌ایم روزه حقیقی تمام سال را از خود رد [illegible] ماه رمضان
ماه عبادت است ماه قیامت ماه قرآن خواندن است نمیدانم آیا عبادت کرده‌ایم قیام کرده‌ایم
قرآن خوانده‌ایم وقتی که خوب ملاحظه میکنیم می‌بینیم نه صفات قرآن در ما ظاهر شده است نه
صفات ماه مبارک رمضان پس موعظه‌ها بی ثمر شدند این همه موعظه هیچ ثمر نکرده
فائده‌ای نکرد پس حالا چه بگوئیم این ماه هم خوب گذشت تمام شد رکارها درست نشد بیا بیت

نکنی بلکه تدبیری بکنیم بلکه از کار مان درست بشود بیائید وداع بکنیم این ماه مبارک را
این مهمان عزیز را که از جانب خداوند بر ما نازل شده است او را وداع بکنیم اقلاً یک وداعی
در این دم رفتن با او بکنیم بیائیم تدبیری از او عذرخواهی بکنیم معذرت بجوئیم آخر مهمان
ما بوده است لکن ازلا به هیچ او را رنجانده گذاشته ایم که با او وداع بکنیم یا او را گشته ایم آخر
شخص با رنجیده وداع نمیکند من با گشته شده به هیچ نه با دا او را گشته باشم چون در ماه
مبارک ~~[illegible]~~ حرمتش خوب نکرده ام عزتش خوب نکرده ام الحمد حقش را خدا دا
خوب نکرده ام اینها همه جهت خود حاله احترامش را نگاه نداشته ام باشد عزتش نکرده ام باشد
ملک به هیچ نبا دادا بتنگ کرده باشیم نه با دا ~~[illegible]~~ باشم به هیچ چند زخم با او زده ام آخر
حالا که میخواهیم ~~[illegible]~~
بلکه ملاحظه بکن آخر اگر چه نعم بزرگی تو کرمش را ببیند تو ببوسند و تو حرمتش نگهنی نه اینکه هم
اذیتش بکنی چند حرمتش نگهنی به هیچ چه بندگان بزرگ از تو بدش میاید حالا [illegible]
~~که این مهمان~~ از نزد پادشاه حقیقی بیاید و خاطر او اذیت بکنیم حالا بعد
بعد از آن که خوب [illegible] کردی که این مهمان را رنجانده گذاشته ای یا گشته ای به هیچ بنا دادم
در این ماه مبارک خانه خدا را خراب کرده باشی خانه ای ~~[illegible]~~ دارد کعبه ای دارد
خانه او را خراب کرده باشی که این دلت باشد دلت ~~[illegible]~~ خانه خداست منزل خداست
~~[illegible]~~ اگر چه خداوند منزه است از خانه داشتن و منزل داشتن ولکن دل مؤمن خانه خداست
محل نظر خداست کعبه است خوب برادر دل به هیچ چیزهای را که خداوند راضی نیست
جا داده باشی در خانه خداوند حضرت ابراهیم بتها را از خانه خدا شکاند حضرت امیر هم
بالای دوش رسول الله سوار شد و بتها را از کعبه شکاند اینها هفتاد و پنج بت بودند که حضرت
امیر اینها را از خانه خدا شکاند بنا ما تو بتها را در خانه خدا جا داده باشی حالا اینها هفتاد و
پنج بت بودند به هیچ نه چند بت در این خانه قرار داده ای ان بتها او بنا بودند تو بنا دا

الها را در حق

الها را در حق خانه گذاشته باشی به هیچ بنا داد در این ماه مبارک مسجد را طویله کرده باشی
هیچ خبر داری که مسجد را طویله کرده ای یا خبر نداری حالا برادر دل نگاه در مسجد بکن
به هیچ طویله اش کرده ای طویله اش نکرده ای اگر طویله اش کرده ای به هیچ در او چه بسته ای
الاغ بسته ای اسب بسته ای سگ بسته ای خوک بسته ای خرس بسته ای میمون بسته ای
مسجد که دل باشد به هیچ در این دلت چه بسته ای بنا دا مسجد را نجس کرده باشی حرامست
نجس کردن مسجد این دلت مسجد است بنا دا او را ببول و غائط نجس کرده باشی یعنی ببول و غائط
شیطان به هیچ در این ماه مبارک بنا دا پیغمبر کشته باشی قتل نبی در این ماه رمضان
کرده باشی اقلاً اگر همه سال مشغول پیغمبر کشی هست لکن در این ماه بنا دا پیغمبر
کشته باشی ما هیچ خبر داری که خداوند در تو ~~در باطنت~~ یک پیغمبری در باطنت قرار داده
یا خبر نداری خداوند هر چه خلق نموده است از آسمان از زمین از دریاها ماه آفتاب
ستاره کوه که همه اینها را در این جسم ضعیف تو هم خلق کرده است و فیک انطوی العالم الاکبر
تو هم آسمان داری هم زمین داری هم دریا داری هم ستاره داری که خلاصه هر چه خداوند
در این عالم ظاهری خلق نموده است همه اینها را در این خلقت ظاهری تو خلق نموده است
و همچه در عالم باطن هم خلق نموده است در باطن تو هم خلق نموده است از عالم ارواح از عالم
اشباح از عالم نور از عالم ظلمت حالا کیفیت گفتن اینها تفصیلی دارد وقت هم مضیق است
همین کیفیت ~~خلقت~~ پیغمبر را میگویم که خداوند ~~[illegible]~~ در باطن از برای ما پیغمبری خلق نموده
بعد از آن ملاحظه بکنیم به بینیم بنا دا در این ماه شریف او را گشته باشیم خود ماه رمضان را
گشته ایم خانه خدا را هم خراب خود کرده ایم مسجد را هم خود طویله کرده ایم اقلاً اگر پیغمبری در این
ماه نکشته باشیم باز خوب است و این پیغمبری که خداوند در باطن ما خلق نموده است این
عقل ماست که این عقل را خداوند پیغمبر از برای ما قرار داده است که بسبب این پیغمبر باطنی ایمان
با آن پیغمبر ظاهری بیاوریم اگر این پیغمبر باطنی را نباشد هیچ کس ایمان با این پیغمبر ظاهری نمی آورد

را این پیغمبر باطنی هم پیغمبر است که امر شد ملائکه که براو سجده بکنند حالا هر بنده ای پیغمبری که ملائکه
براو سجده کرده و پیغمبر نبوده او را کشته باشی و هر این پیغمبر باطنی با همه صفات این پیغمبران ظاهری را
دارد که صفات این پیغمبر باطنی تمامه اینها از صفات پیغمبران ظاهری صفات آدم صفت را دارد
صفات نوح هم را دارد که هم آدمی است مثل حضرت آدم هم نوح هست مثل حضرت نوح کشتی
مثل کشتی نوح دارد همچنانکه هر کس که در کشتی نوح نشست از غرق در آب سالم ماند و هر که
نه نشست غرق شد همچنین در این کشتی این پیغمبر باطنی هر کس در او نشست او را از غرق
در آتش جهنم نجات می دهد و هر کس در او نه نشست در آتش جهنم غرق می شود صفات ابراهیم
خلیل الله هم دارد همچنانکه خداوند آتش نمرود را بر بدن ابراهیم خلیل الله ظاهری برد او سلاما
و سلاما کرده است همچنین آتش نمرودی را بر این ابراهیم باطنی برد او سلاما
کرده است صفات موسی بن عمران را دارد عصایی ید بیضایی دارد صفات عیسی بن مریم را
دارد تمام این از محمد [illegible] که پیغمبر آخر الزمان باشد هم دارد مثلا اول چیزی که خداوند خلق
فرموده است نور محمد بن عبدالله بوده است همچنین اول چیزی را که خداوند خلق فرموده است عقل بوده
اول ما خلق الله العقل وحی که به پیغمبران ظاهری می رسید وحی هم با این پیغمبر باطنی می رسد خداوند
امر با ابراهیم [illegible] که بتها را از خانه کعبه بشکن امر با ابراهیم باطنی هم شده است که بتها را
از خانه تن بشکن امر به موسی بن عمران شده است که برو بجانب فرعون و را هر ما با [illegible]
که معصیت بکند امر با این موسی هم شده است که برو فرعون را راه نمایی کن و مگذار معصیت
بکند فرعون تو این نفس اماره است تو هم فرعون داری هم نمرود داری فرعونت را
[illegible] دارد [illegible] دارد حضرت پیغمبر امر شد که برو [illegible] را موعظه کن
نصیحت کن با ایشان بگو بگویند لا اله الا الله ابو جهل را ابو لهب را نصیحت بکن با فلان فلان
بکن با [illegible] فلان فلان بکن با این پیغمبر باطنی هم همین امر شده است که ابو جهلش را نصیحت
بکند ابو لهبش را نصیحت بکند با فلان فلان بکند با فلان فلان بکند [illegible]

لکن در اینجا همه جا

لکن در اینجا همه جا فتح با پیغمبر آخر الزمان بود فتح را آن حضرت می کرده لکن هیچ دائم این پیغمبر باطنی
هیچ فتحی کرده است بلکه هر جا که می رود او را شکست می دهند ابو جهل او را شکست می دهد فلان او را شکست
می دهد فرعون او را شکست می دهد نمرود او را شکست می دهد همچنانکه پیغمبر آخر الزمان
که [illegible] نور دیده ای داشته است همچنین این پیغمبر باطنی هم نور دیده ای دارد
نور دیده پیغمبر ظاهری حضرت سید الشهدا است [illegible] نور دیده
پیغمبر باطنی که عقل باشد ایمان است [illegible] که آن نور دیده
پیغمبر ظاهری کشته شد همچنین نور دیده پیغمبر باطنی نور دیده پیغمبر ظاهری را اهل کوفه بعنوان امامت
و پیشوایی و مهمانی طلبیدند و آب را بروی اهل و عیالش بستند و او را از شط فرات منع کردند
برهنه بنا دادند اهل کوفه تو هم نور دیده پیغمبرت را بعنوان امامت و مهمانی بطلبیدند و آب را بر رویش
بستند که او را نگذارند از شریعت تقوی آب بخورد اهل کوفه اصحاب و انصار و نوجوانان و برادران
و پسران برادران نور دیده پیغمبر را کشتند و بعد از آن بدن مطهری را که حضرت فاطمه او را بناز
پرورده بود در میان خاک و خون او را انداختند بعد از آن سر مطهر او را از بدن جدا کردند همچنین
[illegible] اهل کوفه تو هم اصحاب و انصار و برادران
و نوجوانان نور دیده پیغمبرت را کشته باشند و بعد از آن هزار هزار بلکه بیشتر بر بدنش زخم زده با
داو را در میان آتش گناهان انداخته باشند و سر شریفش از بدن جدا کرده باشند که سر شریف برده
باشند سر مطهر نور دیده پیغمبر را در مقابل یزید گذاشتند و آن یزید ملعون چوب بر لب
و دندان او می زد به بت بنا و آن سر بریده نور دیده پیغمبر را در مقابل یزیدت که نفس اماره باشد
بگذارند و یزیدت چوب بر لب و دندانش بزند یزید شراب می خورد و ذرات او را نزدیک
سر مطهر نور دیده پیغمبر آخر الزمان می ریخت بر باد ای یزید تو هم شرابت بخورد [illegible] و آتش
به سر نور دیده پیغمبرت بریزد همچنانکه این نور دیده پیغمبر ظاهری واقعه ای دارد که در دم الدار
[illegible] میخوانند و براو گریه می کنند همچنین این نور دیده پیغمبر باطنی تو هم واقعه ای دارد هیچ شده است

که واقعه نور دیده پیغمبر با لطف را بخوانی و برادر که به بلقی اگر خوانده ای واقعه اش را و کرد بیاد بلاده ای
بیاد او و زیارت ای از واقعه سبقت پیغمبر بخوان و برادر که به یک بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت
الواقعة لیس لوقعتها کاذبة اذا رجت الارض رجا و بست الجبال بسا فکانت هباء
منبثا یعنی در وقتی که واقع بشود واقعه روز قیامت که زمین در آن روز بلرزد [illegible] و کوهها
از هیبت آن روز پاره پاره بشوند بعد از آن می فرماید که مردم در روز قیامت سه جوره اند فکنتم
ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة یعنی مردم در آن
روز سه جوره اند یک جوره اصحاب یمین اند یک جوره اصحاب شمال اند یک جوره سابقون اند بعد
آن نعمتهای را که با اصحاب یمین و سابقین در بهشت میدهند بیان می فرمایند که باشان چه میدهیم
چه میدهیم اگر کسی از اینها است اینها را با وعده میدهند در بهشت که ما [illegible] بعد از آن بیان حالات
اصحاب شمال را می فرمایند و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل من یحموم
لا بارد و لا کریم یعنی و اما اصحاب شمال اینها [illegible] سموم و حمیم است که [illegible]
از کله پا [illegible] عضو به عضو که میرسد آن عضو را پاره پاره میکند و ظل
من یحموم یعنی سایه اینها آن دود سیاهی است که از جهنم بالا می آید دیگر انجا [illegible] باد و جود
این عذابها باز نمی میرند اهل جهنم نه مردنی از برای اهل جهنم هست و نه از برای اهل بهشت چون
با اهل بهشت خطاب می رسد که [illegible] الجنة و خطاب با اهل جهنم می رسد که [illegible]
مع النار [illegible] که دیگر مردنی نیست حالا به بینیم نشانه های اصحاب شمال کدام چیز [illegible]
نیست سه نشانه خداوند از برای اصحاب شمال بیان می فرمایند که اصحاب شمال این صفات را دارند
انهم کانوا قبل ذلک مترفین و کانوا یصرون علی الحنث العظیم و کانوا یقولون ائذا متنا و کنا ترابا
و عظاما ائنا لمبعوثون او اباؤنا الاولون یعنی اصحاب شمال آن کسانند که خیلی بدنها [illegible]
نازک بوده اند نازک مزاج بوده اند [illegible] و اصحاب شمال کسانی اند
که اصرار میکنند بر گناه [illegible] یصرون علی الحنث العظیم [illegible] اینها اگر ما مردیم و استخوان شدیم
وخاک شدیم

خافضة رافعة

۱۵۸

وخاک شدیم آیا خداوند ما را مبعوث میکند و ما زنده می شویم ما خود دیده ایم که آبا و اجداد مان را
زنده بکنند دیگر [illegible] قل نعم و انتم داخرون [illegible] زجرة واحدة
فاذا هم ینظرون یعنی ای پیغمبر [illegible] که این جهانها را زنده [illegible]
کردن شما پیش ما طولی ندارد همچنانکه یک نهیب دادن شما را [illegible] می میرانیم
یک نهیب شما را هم زنده میکنیم زنده کردن شما نزد ما طولی ندارد همراه یک نهیب است
بعد از آن می فرماید در سوره واقعه ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجر
من زقوم فمالئون منها البطون فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم هذا
نزلهم یوم الدین حالا چه بکنیم ماه مبارک که گذشت دیگر یک شب دیگر [illegible] باقی
نمانده است [illegible] چه بکنیم موعظه ما [illegible]
[illegible] باید یک فکری بکنیم بیاییم در این یک روز و یک شب [illegible] باستغاثه
دعا بگذاریم [illegible] دعا و استغاثه را [illegible] فکر تازه ای بخواطرم رسیده است
میخواهیم [illegible] این فکر [illegible] فکر تازه که حالا بخواطرم رسیده است
اینست که بیاییم متوسل بشویم بکسی که او زیاد اهتمام دارد در راه شفاعت که خیلی سعی میکند
که امت پدرش را شفاعت بکنند و آن کسی که زیاد اهتمام دارد در راه شفاعت صدیقه
کبری فاطمه زهرا است که او خیلی اهتمام می کند در شفاعت مردم حتی اهتمامش از حضرت پیغمبر
[illegible] بیشتر است [illegible] سید الشهداء بیشتر است با وجود آنکه آن حضرت خودش را
کشتن داد بجهت شفاعت کردن و با وجود این مادرش حضرت فاطمه بیشتر مردم را شفاعت میکند
تا خود حضرت سید الشهداء اینست که امروز میخواهیم متوسل باو بشویم دیگر مردم هم چون [illegible]
این ماه تمام شد دیگر مسجد آمدن و گوش دادن بکلام الله را ترک میکنند خیال شان مسجد آمدن
و گوش بموعظه دادن مخصوص است بماه مبارک که دیگر بعد از ماه مبارک رمضان مسجد آمدن را
ترک میکنند اینست که میخواهیم امروز متوسل بآن معصومه بشویم حالا [illegible]

۳ آیت که خداوند
عالم در جای دیگر
از قول [illegible]
به پیغمبرش میفرماید
که قل [illegible]

نه از آنها همین بابت است که دختر رسول خدا بود چنین مرتبه دارد چندین بابت است این دختر رسول
خدا بود نسبش هم ملک انسان با بتهای مرتبه داشت حضرت فاطمه همچو مرتبه‌ای داشت که دشمن او این
حدیث را روایت می‌کند ... می‌گوید همیشه حضرت فاطمه بخدمت پدرش می‌آمد حضرت
برمی‌خاست و دستهای او را میبوسید و او را بجای خودش می‌نشانید و همیشه پیغمبر هم بخانه
فاطمه می‌رفت فاطمه هم برمیخاست و دستهای پدر را میبوسید و او را بجای خودش می‌نشانید این تواضع
کردن پیغمبر فاطمه را و او را بجای خودش نشانیدن در چند روایت دیدم روایت باین خصوص
تعظیم بسیار است ولکن بخصوص دست بوسیدن پیغمبر دستهای فاطمه را در یک روایت بیشتر
ندیده‌ام که دشمن این را روایت می‌کند لکن چون دشمن او در روایت کرده است می‌گویم صحیح است
چون دشمن او با روایت کرده است در مرتبه حضرت فاطمه همین قدر روایت کفایت می‌کند که
که کسی که صلوات بر این پیغمبر حضرت فاطمه بفرستد خدا بر آن شخص صلوات می‌فرستد
تا کسی که صلوات بر فاطمه بفرستد خدا هم صلوات بر او می‌فرستد زحمات او را شنیده‌اید که چه قدر
زحمت کشیده است زحمتش این قسم بود که خودش باید ... پشم می‌ریخت و جو را می‌گرفت
بعد از آن جو را دستاس می‌کرد آسیاب ببندد چه خودش آن جوها را دستاس می‌کرد اگر هم کنیزی
هم داشت همچو ببندد که هر روز کارها باید بر فضه باشند چه یک روز کارهای خانه با فاطمه بودند
یک روز با فضه پیغمبر هم این قرار داده بود فرموده که حیا میکنم از خدا می‌کنم که تو هر روز خدمت
مالکی یک روز خدمت خانه با تو باشد و یک روز با فاطمه که خلاصه خودش همان جوها را می‌را
گر بکذیبهن می‌گرفت اینها را دستاس می‌کرد بعد از آن خمیر می‌کرد بعد نان او را می‌پوخت و خودش
و حسنین گرسنه می‌بودند و آن نانها را بفقرا می‌دادند که خودشان که روزه بودند آنها را
نمی‌خوردند و بفقرا می‌دادند و خودشان افطار با آب می‌کردند تا سه روز همچو بود که هر روز
جو را می‌گرفت او را دستاس می‌کرد خمیر می‌کرد او را می‌پوخت و در وقت افطار سائلی می‌آمد
آنها را بسائل می‌دادند و خودشان افطار با آب می‌کردند حضرت پیغمبر میفرموده باید که یک

روز بجاز

روز بخانه فاطمه رفتم دیدم که فاطمه تکیه را به دیوار داده است و از گرسنگی رنگ مبارکش زرد شده
بود مثل زردی شکم ملخ دیده‌اید که شکم ملخ چه قدر زرد است همان قدر روی آن معصومه از گرسنگی
زرد شده بود حضرت پیغمبر هم یک روز در مسجد فرمودند که کسی هست که این اعرابی را توشه‌ای بدهد
تا خداوند او را توشه‌ای از تقوی در حالت مردن بدهد عرض کردند یا رسول الله زاد تقوی
چه چیز است حضرت فرمودند که توشه تقوی این است که در وقت مردن شخص تلقین برا و بشود کلمه
اخلاص که اشهد ان لا اله الا الله باشد سلمان برخاست آمد بخانه فاطمه و عرض کرد که اعرابی آمده است
توشه‌ای میخواهد و پیغمبر فرمود کسی که این اعرابی را توشه‌ای بدهد خداوند او را توشه تقوی
در وقت مردن میدهد فاطمه فرمود که ای سلمان سه روز است که حسنین و خودم گرسنه‌ایم
ولکن بیا و این چادر را ببر نزد فلان مرد یهودی با و بگو که دختر پیغمبر خدا می‌گوید که این چادر
چادر را بگیر و یک صاع جو و یک صاع خرما بده سلمان می‌گوید چادر را گرفتم و آوردم نزد
آن یهودی آوردم و با او گفتم که این چادر دختر رسول خداست فاطمه می‌گوید این چادر را بگیر و یک
صاع جو و یک صاع ... بده آن یهودی گفت این چادر دختر خداست ... دوازده وصله
داشت آن چادر و وصلهایش را هم با سعف نخل ... آن یهودی گفت این
پیغمبری را که خدا در تورات خبر داده صفتش کرده است همین پیغمبر است این جهت که آن یهودی بسبب
دیدن چادر رشته مسلمان شد خلاصه سلمان جوها را و خرماها را آورد جوها را دستاس
کرد بعد نان آنها را خمیر کرد و پوخت و آنها را بسلمان داد و خودش را و حسنین را گرسنه
گذاشت و دیگر پیغمبر هم او را ام ابیها صدا می‌زد با وجود اینکه دختر بود حضرت فاطمه چند اسم
دارد و چند کنیه دارد فاطمه او را می‌گویند زهرا او را می‌گویند ام الحسن ام الحسین ام المحسن ام
ابیها او را می‌گویند ولکن حضرت پیغمبر اکثر اوقات او را صدا می‌زد بام ابیها حالا این وجهی دارد
چرا او را زهرا می‌گویند چرا او را فاطمه می‌گویند چرا او را ام الحسن ام الحسین ام المحسن می‌گویند
به وجه بشنوید خلاصه حضرت فاطمه زیاد زحمت کشید او را زیاد اذیت کردند خصوصا

بعد از وفات پدر رسول ملوچه قدر بعد از پدر رسول زنده بود هفتاد روز بعد از پدر رسول زنده کانی کرد
ملا همی عمر شاچه قدر بود هیجده سال بود همی عمرش هیجده سال بود در وقت احتضار به علی
فرمود که مرا هیچ در بند گذاشتی شنیدی دارم که او را بد کرده ام از اشک چشم از خوف خدا و را همراه
در بند بلکه از کار پدرم شنیدم که یک عقبه ای هست در جهنم که باید از آن عقبه باشد از خوف
خدا در شد خلاصه وصیت کرد که شب او را دفن بکنند اینست که الان قبر مطهرش معلوم نیست
معلوم نیست که کجا او را دفن کرده اند این دلیلیست که میشود چشم عامه را بان کور کرد که فاطمه از عمر
و ابو بکر راضی نبود و برا ظلم کرده اند اگر از ایشان راضی بود چرا وصیت کرد که در شب دفن بکنند
که تا عمر و ابو بکر بر جنازه من نیایند اینست که عمده دلیلی که میشود چشم عامه را با او کور کرد اینست
که حضرت فاطمه از ایشان راضی نبوده بعلاوه پیغمبر فرمود که فاطمه نور دیده منست من اذاها فقد اذانی
اذانی من اذانی فقد اذی الله که ان ملعونها خلیل آن مظلوم را اذیت کردند اول غصب خلافت
ان بسر عمش کردند بعد ازان که فدک را که از ارث پدر رسول باو رسیده بود او را هم غصب کردند
که حضرت فاطمه بنا شد که برود در مسجد دیدم نیامد که عمر و ابو بکر اینها غصب خلافت کرده اند
خلافت حق علی بن ابی طالب بوده است و عمر و ابو بکر غصب خلافت کرده اند علاوه برا این هم غصب
کرده اند مال دختر رسول خدا را و بنا و ظلم کرده اند این بود که چادر عصمت بر سر کرد و خدمه های او
و زنها دور او را گرفتند و همراه او آمدند راه رفتنش مثل راه رفتن پیغمبر بود صدا بش
و حرف زدنش هم بعینه مثل حرف زدن پیغمبر بود که بهمان طوری که پیغمبر راه میرفت و حرف
میزد آن معصومه هم بهمان طریق راه میرفت و حرف میزد این بود که آمد در مسجد بجهة اتمام حجت
بر مردم پیغمبر خدا اولادی بغیر از فاطمه نداشت این همه سادات که از هر جا که برخیزند اینها اولاد رسول اند
همه از نسل حضرت فاطمه اند همینکه در مسجد آمد تمام مهاجر و انصار نشسته بودند ابو بکر
هم نشسته بود از برای آن معصومه چادری زدند پرده آویزان کرده بودند حضرت فاطمه همینکه
نشست یک آهی کشید که از آه او تمام اهل مجلس مسجد همه بگریه درآمدند بعد ازان که همه از گریه
ایستادند

ایستادند شروع کرد در نهایت فصاحت و بلاغت بخطبه خواندن فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و اشهد ان لا اله الا الله کلمة جعل الاخلاص تأویلها در روایت حضرت
فاطمه همین سه کلمه کفایت میکند و بعد از حمد و ثنا پروردگار و ذکر عظمت و قدرت پروردگار
گفت و اشهد ان محمدا ابی عبده و رسوله و اصطفاه من بریته بعد از آن شروع کرد در کیفیت
ذکر واجبات و مستحبات سر اینها علم اینها بعد ازان رو را با ابو بکر کرد و او را مخاطب ساخت و فرمود
~~غصب امره و ثلمه و اشار الی انه انکم الذی حواب ان معصومه که او را رو اینها جواب کرد~~
فرمود اعلموا انی فاطمة و ابی محمد ثم دعا محمد الا رسول فی الاحتی ان لا نورث و لا رحم بینی
و بینه ابی یا معشر   بحفظ زبینه هیچ کس از مهاجرین جواب آن معصومه مظلومه را نداد
بعد ازان رو را کرد بطائفه قبیله و قبیله طائفه ای بودند از مهاجرین انصار و با قوة و شجاعت
بودند فرمودند بخوة که زنها و بچها را بخوه بدهید حضرت فاطمه هم با ایشان بخوه داد فرمود اینست
بد قبیله بالقدرة التی استطلب و سیعلم الذین الخ ایشان هم جوابی ندادند رو را با ابو بکر کرد
با و فرمود که حق ما را غصب کردی صبر کردم چه کردی صبر کردیم حالا ارث که بمن رسیده است بچه جهة
او را هم بری مگر نیست در کتاب الله و لله که مثل حظ الانثیین ابو بکر گفت که من از پیغمبر شنیدم که
او فرمود نحن معاشر الانبیاء لا نورث فاطمه با و فرمود حالا ما را غصب کرده ای دروغ هم
بر پدرم میبندی الیوم فی کتاب الله ورث سلیمان داود الیوم فی کتاب الله بریخ و بر شال
یعقوب ابو بکر گفت ای فاطمه چه از مال خودم میخواهی من بتو بدهم و لله فدک را بجهة مسلمانان
گذاشته ام نمیشود که او را بتو بدهم بعد ازان رو را بقبر پدر رسول کرد و عرض کرد یا ابتا انا رزینا
بعد ازان که دید که چاره ای نیست بادل شکسته و دست نا امید برخاست از مسجد بیرون آمد که بخانه
بیاید حضرت امیر بدر خانه منتظر او بود که ببیند فاطمه کی میاید همینکه فاطمه بدر خانه رسید حرف
تند شد گفت یا ابن عم لیتنی مت قبل هنی حضرت باو فرمود ای دختر رسول خدا پدرت بمن
وصیت کرده است که بعد از تو مستحق ذلت شم صبر کن بعد ازان گفت حسبی الله و نعم الوکیل و نشست

بالذب
الی اشالها واشهد
ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له
کلمة جعل الاخلاص
تأویلها وضمن
القلوب موصولها
انتم عباد الله
نصب امره
ونهیه وحملة
دینه ووحیه
وامناء الله علی
انفسکم
ایها الناس
اعلموا انی فاطمة اقول
عودا وبدوا
ولا اقول

وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَعْزُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ

تا آنکه فرمود بنده کرا انتم ... تعلمون

... رفتن حضرت فاطمه را بمسجد که چون رفت و گفت تکلم کرده او را با ابو بکر و گفت تکلم ابو بکر را که بعد از باب معصومه از برای دختر علیاجناب زینب آب وا مقرر شد فاطمه خود در مسجد رفت و لکن علیاجناب زینب را به پردو با سر برهنه و دست بسته ابو بکر بتور ادب با فاطمه حرف می‌زد و لکن ابن زیاد ملعون بنده را استهزا با آن معصومه حرف زد گفت الحمد لله الذي فضحکم واکذب احدوثتکم زینب تاب نیاورد فقالت انما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وهو غیرنا سواد میشود ملک فاسق و دروغ میگوید ملک فاجر و آن او ما نیستیم و دیگران هستند ابن زیاد گفت دیدی خدا با برادرت چه کرد فقالت ما رأیت الا جمیلا ... در قتلگاه او رفت چه جزای کرد ابن زیاد ... ابن ... شنید او ... کرد ...

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظیم امید داریم که در این ... شب جمعه ماه مبارک بعد از موعظه و بعد از متوسل شدن به بلی که او ابتهام در او شفاعت دارد که در حدیث است در وقتی که از صراط مجموع امتحان بگذرند بازهم مردم متمسک با و می‌شوند و ایشان را از آتش به در می‌آورد ما هم او در متمسک با و شده‌ایم امید داریم که شفیع ما باشد در روز قیامت صلواتی که در حدیث است کسی که صلوات بر آن معصومه بفرستد خدا بر آن کس صلوات می‌فرستد و در قیامت هم منزل حضرت پیغمبر است صلوات را هم بفرستیم صلی الله علیک یا فاطمة الزهراء صلی الله علیک یا سیدة النساء صلی الله علیک یا ام الحسن والحسین والمحسن دعا بکنیم اللهم انا نسئلک وندعوک باسمک العظیم الاعظم یا الله ... اللهم بحق فاطمة وبحق بعلها وابیها وامها وبنیها ان تغفر ذنوبنا وتستر عیوبنا وترحم علی امواتنا اللهم ~~ ... ~~ وتقضي حوائجنا وترزقنا خیر الدنیا والآخرة ... بلاء الدنیا والآخرة ... اللهم انا ندعوک کما امرتنا فاستجب لنا کما وعدتنا بمحمد وآله

وبجهز سورة المبارکة الفاتحة

موعظه روز ... ماه مبارک ... در ... که ...

المجلس التاسع والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

المجلس التاسع والعشرون

الحمد لله فاتح ~~البرکات وکاشف الکربات~~ فاتح البرکات وکاشف الکربات رفیع الدرجات مبدل السیئات بالحسنات والصلوة والسلام علی الآیات والبینات والدلائل الظاهرات والبراهین الواضحات والحجج البالغات طه والمکارم یس والذاریات والطور والعادیات محمد ... المبعوث علی الارضین والسماوات الذي تجاوز عن الوشر والحجب والرادفات وعلی خلفائه الشموس الطالعات والبدور البادرات والانجم الزاهرات وعلی اعدائهم رفیع الطبقات ولعن الدرکات

حالا عمده کاری که باید از حالا تا مغرب بکنیم اینست که ببینیم در این دو سه ساعت دیگر که باقی مانده است بلکه ثمره زندگانی ... تحصیل کنیم که اگر زنده شده باشد حقیقة ثمرة عمر انسانی و فایده زندگانی ... امر زنده شده ... هم که در اینجا آورده اند برای جهت اینست که از زنده شدی و تحصیل بکنی نزول رحمت الهی را جهت این در این جا آورده اند ثمره زنده کاینست ... از زنده شدی والا اگر پادشاه تمام روی زمین باشی ثمری از برایت ندارد هیچ چند روزی اینجا استراحت میکنی و همینکه از اینجا بروی عذاب ابدی را تحصیل کرده ای اگر حالا گذشت و از زنده شدیم داخل در ... حضرت رسول خدا شده ایم تا مغرب شده است خوشا بحال ... داخل ... فائزین و رستکاران شده ای یا داخل ... ملعونین ... رجیم شده ای چون مغرب که شد مردم دو جور می‌شوند بعضی فائز و رستکار شده اند و بعضی ملعون و مردود رجیم شده اند که همینکه مغرب شد مردم دو جور می‌شوند حالا هر کسی خودش را باید در دل بلند به بیند اگر ثمره عمرش را تحصیل کرده است خوشا بحال او واگر ثمره عمر را تحصیل نکرده است باید تا مغرب نشده است و داخل ... معصود ... شفاعت بنده کاشته ... ~~... شفاعت ... کی ... تمام ... شود ... ~~ ... ~~ ... ~~ بن مطلب بزرگ ... تا ... ~~ ... ~~ تحصیل بکنیم حقیقه کار ما خیلی مشکل کار عمده است

که او زنده شده باشد

~~مطلب بسیار~~ امروز دیده شود ما حالا عهده کاری که باید بکنیم اینست که ~~باید~~ بیایم

و یک چیز گم شده ای را که از ما گم شده است پیدا بکنیم و ببینیم این عوض شده مال

کجاست و چه عوض شده است در مسجد ملاوست که گم شده را و عوض شده را پیدا

بکنند که اگر کسی چیزی از او گم بشود یا عوض بشود در مسجد ملاوست که بر خیزد در مسجد

بگردد و گم شده یا عوض شده را پیدا ~~بکنند اگر کسی چیزی~~ تحصیل بکند بگم

یک روز کسی چیزی از او در مسجد گم شده بود برخواست و فریاد کرد که گم شده پیدا بکنند

حضرت فرمودند یاد کن بنشین خداوند را بشناس که خیلی کرامات دارد پیدا کرده چیز

گم شده را در مسجد و یک از ما یک چیزی گم شده است که میخواهیم او را ~~مسجد~~ امروز در مسجد

پیدا بکنیم این چیز گم شده از ما یکی قیمت او هم هست که قیمت هست قیمت او بسیار است

حلواهای او هر ده تومان صد تومان هست جز تمام عالم حلواهای او نمی شود تمام پادشاهی

روی زمین به حلواهای او نمی شود خیلی این گم شده چیز عزیز است هر کس او را دیده است

بهتر خود شده است برای خود شده ما دیگر کسی دیگر او را نمی برد حالا این چیزی که از ما گم

شده است و این قدر قیمت دارد این جا عزیز مانده این جان عزیز ما که گم شده است

نمی دانیم کجا رفته است میخواهیم امروز او را بگم پیدا بکنیم ببینیم کی او را برده است

کجا رفته است و یکی عوض شده است ~~هیچ جز و ازینها که ماه رمضان ما عوض شده~~

~~هیچ نشد که ما ماه عوض شده اند~~ ماه رمضان شهر العبادت بر ما و شهر الله عوض

شهر الشیطان کرده باشیم بر ما قرآن خواندن در ماه رمضان که باعث هدایت است

عوض شده باشد بر ضرر چونکه بعضی هر چه قرآن خوانده اند باعث رحمت شده است

فنادیتم رحمتی الی رحمتهم بر بست ما و از نزول رحمت خداوند در این ماه عوض بنزول

غضب خداوند شده باشد که مستحق غضب خدا شده باشیم نجات دادن خداوند ما

را از آتش جهنم عوض شده باشد بسوزاندن ما در آتش جهنم بنا داعبادات ما

عوض شده باشند

۱۶۳

عوض شده باشد بمعصیت بر ما دار روزه ما عوض شده باشد به جوع و عطش بنا دانما

عوض شده باشد ثواب چونکه بعضی نماز ها شان مثل نقل الغراب جا شده شده است

بر ما در احسان کردن خداوند ما را در این ماه عوض بذلت شده باشد که خدا ما را ذلیل

کرده باشد هیچ خوب بر ما در دلی به بینی این ~~تو رحمت اکثر کم یا خطی~~ خداوند بر

عقلی بتو داده است شعوری داده است قوه فکری بتو داده است که اینها را بکار ببری

خوب تامل بکن ببین این اعمال و افعال ما در این ماه عوض شده است ~~یا نه~~

یا عوض نشده اند اگر عوض شده اند ببین چه عوض شده اند اینها را پیدا بکن بعد تا ان

بیا و اینکه گم کرده ایم را که جان عزیز ما است او را پیدا بکن که این مهم است ببینیم داخل چه

~~چه جوره از مخلوقات~~ هستیم آیا نمی شود که داخل یکی از این مخلوقات خداوند باشیم پس

حالا باید ~~مخلوقات~~ خداوند را بگوییم که چند جوره اند و صفات اینها را هم بگوییم

بعد از آن خود مان را پیدا بکنیم به بینیم داخل چه جوره از ~~مخلوقاتیم یک جوره از مخلوقات~~

~~خداوند عباد الله~~ این عباد الرحمن چند جوره اند یک جوره عباد الله المتعبدین

یک جوره عباد الله المتقین یک جوره عباد الله الصالحین یک جوره عباد الله

المخلصین اند یک جوره عباد الله ~~المذنبین~~ که این جوره از عباد الله

بسته شده اند ما داخل این جوره از عباد الله بوده که عباد الله المسرفین باشند

~~یعنی کسانی که تفریط کرده اند جانهای خودشان را هم باز خوب بود ولکن~~ عباد الله

المسرفین انا سایند که جان خود را تفریط کرده اند و انا باهم برید درگاه خداوند

کرده اند ولکن ما ما جانهای خود را تفریط کرده ایم ولکن انابه ای نبرید درگاه خداوند

~~نکرده ایم خاطب کند این ایه تام با عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله~~

~~ولکن نکرده باطل~~ ~~و انیبوا الی ربکم~~ حالا که کدام از این عباد الله صفاتی

دارند نشانه هایی دارند که ما باید خودمان با این نشانه ها برابر بکنیم تا ببینیم .

این کم کرده مان را در اینجای ببینیم یا نه می‌بینیم اما داخل عباد الله المکرمین که یقیناً نیستیم و اما عباد الله
المتقین چه‌طور عباد الله المتقین یعنی کسانی که پرهیزکار باشند حالا برادر ویلیت به بینید
آیا هیچ شده است که یک دقیقه از معاصی خداوند پرهیز بکنیم پرهیز از هر چیزی که ...
ضرر ... در دنیا وارد می‌کنیم ولکن ابدا پرهیز از معاصی خداوند نمی‌کنیم به بینیم داخل
عباد الله الصالحین هستیم یعنی بندگان شایسته خداوند به بینیم داخل عباد الله المخلصین
هستیم که یک عبادتی را از برای خداوند خالص کرده باشیم بالاتر از این داخل عباد الله المقربین
هستیم اگر انصاف داشته باشد داخل هیچ کدام از این اقسام عباد الله نیستیم چون صفات‌شان را
در خودمان هیچ نمی‌بینیم حالا که این جا پیدا نشدیم بیاییم بر سر ... جوره
دیگر از مخلوقات خداوند یک جوره دیگر از مخلوقات خداوند کسانی هستند که عابد نیستند
که مخلوقند ولکن عبادتی ندارند و همان اعتقاد بخدا تنها دارند که عبادتی نمی‌کنند
ولکن اعتقاد بخداوند ... دارند بر بیه خودت را اینجا پیدا می‌کنی بر بیه اعتقاد
بوجود خداوند داری یقین داری که خدائی داری حلیم قادر متعال اگر یقین داری
که خدائی داری پس چرا از عذاب او نمی‌ترسی چه طور شده است از مخلوق ضعیفی که دانسته
باشی قوتش از تو بیشتر است یا عزتش از تو بیشتر است می‌ترسی ولکن از خداوندی که قدرتش
دائمی است عزتش دائمی است هیچ نمی‌ترسی آیا اعتقاد بعظمت و کبریائی او داری هیچ عظمتش
در دلت جا کرده است پس چرا هر کس را تعظیم می‌کنی و حرمت بهمه کس نگاه میداری
مگر از برای خداوند آیا اعتقاد بمالکیت او داری هیچ میدانی که خداوند پادشاه توست
و تو نوکر او هستی اگر اعتقاد باین داری پس چرا نوکری او را نمی‌کنی وقتی که در مقابل او
می‌ایستی ملتفت نمی‌شوی که در مقابل کی ایستاده‌ام دیده‌ای این نوکرهای پادشاه
چه طور نوکری این پادشاه ضعیف را می‌کنند و شما هم دیده‌اید چطوری که نوکرها با پادشاه
رفتار می‌کنند با پادشاه حقیقی رفتار بکنید آیا اعتقاد بمالکیت او داری میدانیست

که خدا مالک زمین و آسمانست پس از مملکتش بیجائی و روی بیرون میدانید که خداوند سمیع است
بصیر است پس چرا در مقابل چشم او معصیت می‌کنید پس معلوم است که نه اعتقاد بوجود داریم
و نه بعظمت و کبریائی او و نه بمالکیت او و نه بمالکیت او و نه بسمیع بصیر بودن او اعتقاد با اینها
که گفتم پس داخل این جوره اشخاصی که عبادتی ندارند و اعتقاد دارند نیستیم به بینیم
داخل اینها نه هستیم چون یک جوره از مردم پیدا شدند که کفار باشند به بینیم ما داخل اینها
هستیم برادر ویلیت کفار را ... جوره از کفار را که برادر ویلیت می‌بینیم که نه عبادتی یک
بندگی از برای آن معبودشان می‌کنند هیچ از بت پرستها گرفته تا آتش پرستها تا سایر
پرستنده‌ها کدام از اینها یک آیینی یک طریقه‌ای دارند بر بیه آیین اینها را داری طریقه
مثل طریقه اینهاست ابدا مثل این اینهاست هیچ خوب خودت را برادر ویلیت بلکه داخل
اینها باشی والا اشکالست که داخل این جوره از مردم باشیم پس نه داخل عباد الله هستیم
نه داخل معتقدین هستیم و نه داخل کفار آیا اینها هستیم داخل بنی نوع انسان که نیستیم بیاییم
حیوانات را ملاحظه کنیم بلکه خودمان را در حیوانات پیدا کردیم بیاییم بر سر چارپایان
اینها هم صفاتی دارند به بینیم صفات اینها را داریم این چارپایان صفتی دارند که هیچ ...
رسیدند که قادر بر جستن نیستند اقدام بر جستن نمی‌کنند هر چه هم اینها را اذیت بکنند
ملاحظه می‌کنند اگر قادر بر جستن هستند اقدام بر جستن می‌کنند و اگر قادر بر جستن نیستند
هر چه اینها اذیت بکنند اقدام بر جستن نمی‌کنند حالا بر بیه این صفت را در تو هست قادر
هستی بر عذاب و اینکه از جهنم جستن بکنی یا قادر نیستی اگر قادر هستی که از جهنم جستن بکنی
اقدام بر معصیت بکن و اگر قادر نیستی بر جستن از عذاب جهنم چرا اقدام بر عذابهای جهنم
و معصیت خدا می‌کنید ای بیچاره تو قادر نیستی بر متحمل شدن کیکی قادر هستی بر متحمل شدن
عذابهای الهی یا بره حیوانات خرها که اینها ... که ما ... اینهاست اینها ...
خورده‌اند تشنه‌شان می‌شود می‌آیند بسراب ... آب می‌کنند و آب نمی‌خورند چون

میدانند که این خوردن به سر هلاکت ولکن تو از اینها کمتری میفهمی معصیت را میخوری

و این غفلت هم بالاترین معصیت است می خوری بیا باید به بینید صفات کمترین حیوانات را دارید

مثل کسی که بی ما هستی که به هیچ نجاست کردند خاک بر روی نجاست نمی‌گذارند که میدانند

نجاست را باید مستور کرد ولکن ما ما معصیت را می‌کنیم و خاک بر روی او نمی‌گذاریم معصیت را

علانیه و آشکار می‌کنیم اخفاء معصیت را که می کنی اقلا او را پنهان از مردم بکن که بنا داده دم او را

به بیند به بینیم صفات بدترین حیوانات و نجس‌ترین حیوانات را داریم که سگ باشد

سگ را از همه حیوانات بدتر و نجس‌تر میدانید به بینیم صفات بدترین حیوانات و نجس‌ترین

حیوانات را داریم که سگ باشد سگ را از همه حیوانات بدتر و نجس‌تر میدانید صفاتی دارد

صاحبش را می‌شناسد او را اذیت نمی‌کند پاسبانی خانه‌اش را می‌کند

خانه‌اش را می‌کند هر چه صاحبش او را اذیت بکند چوب بزند او را بیرون بکند او را

بزند سنگ بزند هر چه او را اذیت بکند از در خانه صاحبش نمی‌رود با او خیانت

نمی‌کند ولکن هر چه خداوند نعمت بیشتر عطا می‌کند ما را بیشتر جرئت می‌کنیم او را

بیشتر اذیت می‌کنیم با او بیشتر خیانت می‌کنیم به نعمت‌های او که معلوم باشد این تو رست

اگر انصاف در روی باشد اما انصاف به همه انصاف داده خودش هم بد تعرفت بکنم

ادم خودش انصاف داد که معصیت کار است احتمال دارد که بسبب این انصاف داد

خداوند اینها را داخل حیوانات هم نیستیم به بینیم داخل در عنوان ~~کدام فاسقین~~

~~داخل در عنوان ظالمین هستیم داخل در عنوان اظلمین هستیم داخل در عنوان اخسرین هستیم~~

~~داخل در عنوان خطاکاران هستیم داخل در عنوان اشقیا خود را تفحص و جستجو~~

در اینها بکن بلکه در اینجا ما خودمان را بیابیم ~~تفحص بکن~~ به بینیم داخل مذنبین هستیم

مذنب کسی را می‌گویند که گاهی گناه می‌کند گاهی نمی‌کند حالا این تو رسیدیم تفحص بکن به بین

داخل خاطئین هستیم بعضی بعضی اوقات خطا می‌کنیم تفحص بکن به بین داخل

خاطئین کسانی را می‌گویند که بعضی اوقات خطا می‌کند حالا ما

یا هستیم خطا می‌کنیم

~~داخل در عنوان ظالمین هستیم~~

~~مجرمین هستیم مجرم یعنی کسی که کارش گناه است که همیشه اوقات مشغول معصیت ...~~

~~ما همیشه گناه می‌کنیم کارمان گناه است~~ به بینید داخل خاسرین هستیم خاسرین یعنی کسانی

که زیان کارانند یعنی جانشان نقصان کرده‌اند و خسارت کرده‌اند به بینید داخل ...

اخسرین هستیم ~~داخل ظالمین هستیم داخل ظالمین هستیم~~ میدانید اخسرین چه کس هستند خداوند

در قرآن صفات اخسرین را بیان فرموده است قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم

فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا میدانید که خداوند از برای مجرمین چه مهیا

کرده است آماده در دنیا ... از برای مجرمین خداوند شیرینی عبادت را و لذت عبادت را

از ایشان گرفته است که محبت عبادت به درد کار و چاشنی عبادت را از دلهای ایشان رفته

اینست که هر چه بیشتر گناه می‌کنند بیشتر از خداوند دور می‌شوند و عبادت او را نمی‌کنند حالا دیگر

از بس که گناه می‌کنیم دیگر خوب مشخص نمی‌شود که چه قدر لذت و حلاوت عبادت را

نمی‌بینیم مثل دیگی که تازه او را از مس که بیاورند که هنوز تازه او را از مس کی آورده و منور

سرخ است همینکه اندکی سیاهی به او رسید معلوم میشود که سیاه شده است میگویند دیگ

سیاه شد ولکن همینکه یک سال گذشته دیگر هر چه سیاه بشود معلوم نمی‌شود سیاهی او

و دیگر نمی‌گویند که دیگ سیاه شد حالا دیگر دلهای ما هم از کثرت معاصی سیاه شده اند یعنی

که ملتفت سیاه شدن آنها نیستیم این حالت مجرمین در دنیا که خداوند از برای اینها

این حالت را قرار داده است و اما در آخرت چند حالت از برای اینها است یکی آنکه در روز

قیامت سرهای خود را پایین انداخته‌اند و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم الی حالت

دیگر خطاب به ایشان می‌رسد وامتازوا الیوم ایها المجرمون یعنی ای گناه‌کاران امروز جدا

بشوید از حقوق مردم یعنی حقوق مردم را با ایشان پست به سه حالت دیگر وامتازوا

الیوم ایها المجرمون یعنی ای گناه‌کاران خودتان او را نیز از همه جدا بشوید وامتازوا

الیوم ایها المجرمون یعنی امروز از شفعاء هم جدا بشوید که شفعاء ایشان را نخواهند شفاعت کرد

وامتازوا الیوم ایها المجرمون یعنی امروز جدا شوید از رحمت ما اینست که شأن نزول در صورة
ایشان پیدا میشود یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام حالت دیگر از حالات
مجرمین اینست که اهل محرمین چشمشان باتش افتاد خیال میکنند که الان ایشان را در او می اندازند
ورأی المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها حالت دیگر از حالات مجرمین اینست که خداوند
میفرماید وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد سرابیلهم من قطران پس بپسند بناداد
واخلاق ما ظالمین باشیم ظلم معتدد قسمات بنا داد اخلاقات ظالمین باشیم بنا دا داخل
الظلمین باشیم ونه الظالمین ذکر بنا دا داخل منافقین باشیم جای منافقین در جهنم از جای کافرین
کافرین ظالمین مجرمین پایین تر است ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار سر نشانه حضرت
بعضها از برای منافقین بیان فرموده اند یکی اینکه منافقین الکسالی هستند که در وقت عبادت کسل
کسالت دارند و یکی اینکه منافقین کسانی هستند که وقتی که خودشان تنها هستند تو دیگر عبادت میکنند
و در میان مردم تو دیگر عبادت میکنند خداوند را و یکی اینکه منافقین کسانی هستند که معصیت
میکنند که مردم تعریفشان بدهند خداوند هم صفات منافقین را در قرآن بیان فرموده
پس بپسند بنا دا صفات منافقین را داشته باشند نه با داور در وقت عبادت کسل
باشند در خلوت تو دیگر عبادت بکنند و در میان مردم تو دیگر نه با دانه با دا معصیتی
نکنند که مردم تعریفشان بدهند که خودشان بیاید از تعریف دادن مردم تجسس بکنند بنا دا
داخل عاصین باشیم عاصی یعنی کسی که پی معصیت خداوند بکند بنا دا همیشه معصیت خدا را
بکند که انی فارغ از معصیت نباشد که همچه دائما دائما در معصیت باشی و دست معصیت
نکشی باید معصیت بکند مشغول معصیت باشد نکات مشغول معصیت باشد
خیالات مشغول معصیت باشد عورت مشغول معصیت باشد که اگر این تو رسیدی که متصل
در معصیت خداوندی داخل بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک الذین
حضروا انفسهم فی جهنم خالدون که داخل این شده باشیم حالا که این تو رسیدیم هم صفات

محبین را داریم

محبین را داریم هم صفات منافقین را هم صفات خاسرین را هم اخسرین را صفات تمام بد
داریم چه باید بکنیم باید یک فکری کرد آخر چه می کنیت این تو دیگر هاینت یا حالا هنوز زود
جوانیت بعد از این فکری می کنیت یا اینکه گذاشتاید بعد از خودتان کسی دیگر کارتان را
درست بکند چه میکنید اگر اما اگر بگوئید این تو دیگر میایم چه تو دیگر میایید تا به غضب
خداوند را دارید و اگر بگوئید که حالا زود است بدان که همیشه این تو دیگر نیستی همچنانکه طفل
بودی حالا جوان شدی این جوانی از برایت نمی ماند پیر خواهی شد این جوانیت میرود
همیشه این تو دیگر نیستی و اگر بگوئید که بعد از خودم کسی دیگر دارم که کارم را درست
میکند این را بدان که بعد از خودت جان سوزی نداری این ها جانت را می سوزانند جان
سوزت نیستند جان سوز به بعد از خودت نداری اینها تا وقتی که در دنیا هستی تو میخواهند
که جانت را بجهت ایشان بسوزانی با وجود این از تو راضی نیستند دارید شما کسی که آمد چه
میخواهند از برای او عملی اوری یا هیچ کسی نداریت حالا با وجود اینکه الان جانت را
بجهت ایشان میسوزانی قدر تو را نمی دانند و از تو راضی نیستند پس چه تو میخواهی وقتی
که مردی نفعی از تو نمی بینند جانشان بر احوال تو بسوزد پس خودت جان سوز خودت
هستی پس حالا که بنا شد که فکری بکنیم نمی دانم چه فکری بکنیم که این کار ها درست بشود
خیلی کارها مشکلات کار مرکب باید یک فکر بزرگی کرد فکرم بجائی نمی رسد
چون کارهای بتو ریست که زود بزود مستحق رحمت بشود کار بشوم فکری که بخاطرم
رسیده است که حالا باید او را بگویم اینست که چند کار باید بکنیم یکی اینکه مقداری از مسائل
رحمت خداوند باید بگوییم بلکه خداوند پاره مسائلی دارد که این مسائل رحمت
باید بیاییم اول مسائل فی الجملۀ بگوییم بعد از آن بیاییم و مقداری از رحمات خداوند بر مخلوقات
بگوییم بعد از آن مقداری از رحمات مخلوقات بر مخلوقات بگوییم که در دل اینها فوائد بسیار
هست بلکه با عنایت شد که رحمت الهی بر ما نازل بشود یکی از مسائل رحمت خداوند اینست

و اذا حضر القسمة [illegible]

خداوند در قرآن بیان می فرماید و اذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین
فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا یعنی اگر وقتی که می خواهید تقسیم میراث بکنید
کسی در آنجا حاضر است که مستحق میراث نیست باز او را یک چیزی بدهید او را مأیوس نکنید
چونکه در تقسیم حاضر است حالا عرض می کنیم خداوندا خودت این را فرموده ای که کسی که در وقت
تقسیم ارث حاضر است یک چیزی باو بدهید حالا ما هم خودمان مستحق رحمت تو نیستیم ولکن
حاضر شده ایم در مجلسی که رحمت را به مردم تقسیم می کنی اگر چه ما خودمان مستحق رحمت نیستیم
ولکن حاضر شده ایم در مجلسی ~~که رحمت~~ جای که منبع رحمت را به بنده گان نازل می کنی و دیگر هم
از مسائل رحمة الله این است که می فرماید وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة یعنی اگر کسی از شما
چیزی از کسی طلب دارد ~~[illegible]~~ او را مهلت بدهید تا آنکه برای او عمل بیاید حالا خداوندا — وان کس معسر باشد
خودت در کتاب خودت فرموده ای که معسر را باید مهلت داد ما هم معسریم چیزی نداریم
ما را هر چه هم مهلت بدهی باز چیزی نداریم ما را عفو کن از ما راضی بشو ولکن ما را عفو کن اگر
تو ما را عفو نکنی که ارحم الراحمینی پس کی ما را عفو می کند حالا حضرات بیایید هر کس از هر کس
چیزی طلب دارد و او ندارد بدهد او را مهلت بدهید تا خداوند هم ما را عفو بکند ما بکوییم
یعنی بتوانیم کاری بکنیم که خدا از ما راضی بشود مشکلات ولکن اتفاقا نوری بکنیم که ما را عفو
بکند شاید مثلا غلامی معصیت آقایش را بکند بعد زبان کاری می کند که آقا را از خودش راضی
بکند یک مثل این است که از او راضی نیست ولکن چاره ندارد عفوش می کند قاعده دیگر این است
که خداوند می فرماید که هر قوی باید به ضعیف رحم بکند هر غنی باید به فقیر رحم باید بکند
هر بزرگ به کوچک رحم باید بکند هر عزیزی به ذلیلی باید رحم بکند حالا خداوندا خودت این قاعده را
فرموده ای که هر بالادستی باید رحم بکند به زیر دستش عرض می کنیم خداوندا تو قوی و ما ضعیف
تو غنی و ما فقیر تو پادشاهی و ما رعیت تو بزرگ و ما کوچک به ما هم رحم کن در این روز از ماه مبارک
به ما رحم کن اگر تقدیری دلت شکسته شد بیا و بیک تقدیریم از رحمات الله به بنده گان کنا
کار بکنیم

166

ترحمانش را بکنیم

کار بکنیم به ترحمانش به بنده گان مطیعی ~~خود ما داخل مطیعین نیستیم~~ ترحمانش را بکنیم
که به بنده گان گناه کار فرموده است یکی از آنها را بگوییم همان حکایت ترحم کردن خداوند است به قوم
یونس می گوییم این حضرت یونس مدتی سی سال قومش را نصیحت می کرد و هیچ کس با او ایمان
نمی آورد مگر دو سه نفر در این مدت سی و دو سه سال سه نفر با او ایمان آورده بود و این یونس
بی حوصله بود نفرین کرد بعد قومش خطاب باو رسید که نوح هزار و نهصد سال قومش او را اذیت کردند
نفرین نکرد ابراهیم چندین سال قومش با او ایمان نیاوردند نفرین نکرد تو چرا حوصله نمی کنی حالا چه
حوصله اش زیاد کم بود ماه مبارک بود که نفرین کرد وحی باو رسید که ما عذاب در روز چهار
و پانزدهم ماه شوال عذاب را بر ایشان نازل می کنیم یونس بایشان گفت که روز چهارشنبه و
پانزدهم ماه شوال خدا عذاب را بر شما نازل می کند قومش او را زدند و بقول بعضی او را از شهر
بیرون کردند تا اینکه ماه شوال شد کسی در میان آنها بود که ایمان بیونس آورده بود اسمش روبیل
بود روبیل آمد و رفت بالای کوه ایستاد و فریاد کرد که ای مردم پیغمبر شما بر شما نفرین
کرده است و در روز پانزدهم این ماه عذاب بر شما نازل می شود آنها ترس در دلشان
تاثیر کرد باو گفتند که ما میدانیم که تو خیرخواه ما هستی و تو هم گذاشتی که یونس بر ما نفرین بکند
حالا چه چاره کنیم این تو را می گوییم روبیل بایشان گفت که باید همه سرها را برهنه بکنید
و خاک بر سرهاتان بریزید و اطفال را از مادرهاتان جدا بکنید و اطفال حیوانات را از مادرهاشان
جدا بکنید تا بلکه خدا این عذاب را از شما بردارد این بود که همینکه روز پانزدهم شد آثار عذاب
بر ایشان ظاهر شد ایشان هم به صحرا رفتند ریسمان بگردنشان گذاشتند خاک بر سر ریختند
اطفال را از مادرها جدا کردند ولکن ~~[illegible]~~
و صداها با استغاثه بلند کردند عرض کردند ربنا ظلمنا انفسنا خطاب به اسرافیل شد که ای اسرافیل
برو و عذاب را از ایشان بردار اسرافیل آمد و عذاب را از ایشان برداشت حالا ما هم عرض
می کنیم که خداوندا ما هم ظلم بر انفس خودمان کرده ایم و پیغمبر خودمان را اذیت کرده ایم ولکن
نفسهای

حالا اعمز ترحمانی که خداوند به بنده گان گناه کار فرموده است انها [illegible]

[illegible marginal notes]

این همه جان دست از کار و کسب کشیده‌ایم از کسب و کار رمان برداشته‌ایم و بخانه تو حاضر شده‌ایم
که استغاثه بکنیم رحمت را بر ما نازل بکنی البته هر کس از شماها کسی دارد دست از که تنهاشان
برداشته‌اید و در اینجا آمده‌اید که امروز زنده بشوید حالا هم عرض بکنیم ربنا ظلمنا انفسنا
و ان لم تغفر لنا و ترحمنا و دیگر از کارهای که امروز باید بکنیم الآن که قدری از ترحمات مخلوق
بر مخلوق ... قات را بگوییم از آنجمله آصف الدوله هندی بود در نجف اشرف لا سیما بعد
بجهة العلوم اهل آن مقام کسی را ذوقی و ... دیگر این شور را نمی‌توانند بخورند چه که
آن وقت این شهر بی بنوده که این شهر تنجوات از حله ... آورده همیشه مشهور است
ماء الرحمة الشعر زیارة الامیر خلاصه کسی را ذوقی و مرحوم سید شاه آصف الدوله که قدری
این شهر بی جهة مردم بنوشت بیاورند آصف الدوله گفته که میشود این را از حله بنجف آورد
گفتند بلی ولکن این قدر راه است از آنجا تا اینجا میخواهد گفتند که آنها بطول این اینها را باید
باید بگذارند یا بعرض گفتند که بطول تنها آصف الدوله گفت من بخیالم هم بطول هم بعرض
خیلی نمی‌شود ... در بردند کار بکنند این بود که از آن جای که آب بود تا نجف چند فرسخ بود
که یا دوازده فرسخ میشود این بود که نهری درست کردند و آب بنجف آوردند که محض سوال
ترحمی بر مردم آمده است که خداوند همه برکتی باو داد و نهری درست کرد که حالا همه مردم
... او زندگانی می‌کنند و همچنین یک کسی پیش او آمد باو گفته که من از فلان جا که آمده‌ام
بقصد تو آمده‌ام تعریف تو را شنیده‌ام و بقصد تو آمده‌ام آصف الدوله زیاد خوشحال
شد بعد از آن باو گفت که چه میخواهی گفتند مثلا دو هزار تومان باو دادند بعد از آن گفت وقتی
که این دو سه آمد گفت که بقصد تو آمده‌ام زیاد خوشحال شدم بعد از آن که دیدم چیزی کمی
سوال کرد خیلی ... دلم گرفته شد باو گفتند چرا گفت آمد یک سائل با همتی میخواهم که از من سوال
بکند من ببینم چه سائل با همتی است حالا ما عرض میکنیم خداوندا و که مخلوق بود دیدی بیخود است
که مردم یک مطلب مهمی از او سوال کنند حالا خداوندا ما امروز ... جا آمده‌ایم ... مطلب

مهمی دارم

این هم فی الجملة از ترحم
خالق بود ...
حالا بیاییم یک قدری

مهمی داریم میخواهیم که ما را بهیچ حالا بیا و رزی این خیلی مطلب مهمی است و دیگر از ترحمات مخلوق
بر مخلوق ترحم کردن آن ضعیفه است به پسرش که حضرت پیغمبر ص بمادرش فرمود بیا و او را حلال بکن
عرض کرد یا رسول الله چه گونه او را حلال بکنم در حالی که چشم مرا کور کرده است حضرت فرمود پس
یک آتشی بیاورید و او را در آتش بیندازیم همینکه آن ضعیفه اسم آتش را فهمید که میخواهند پسرش را آتش
بزنند عرض کرد یا رسول الله او را حلال کردم او را از آتش بزنید من او را حلال کردم و دیگر از جمله ترحمات
مخلوقی بر مخلوقی این تثلیث که در میان عرب مشهور است تابی علی بنات الالبه که این
تثلیث در میان عرب مشهور شده است این ابتداء او از آن ضعیفه‌ای شده است که در بصره
بود و پسرش او را در وادی السباع انداخته بود مردی بود در بصره مادری داشت زنی زنش
باو گفت که اگر میخواهی من با تو سلوک کنم باید مادرت را ببری و او را در وادی السباع بیندازی
این مرد هم آمد و مادرش را به دوش گرفت و او را برد و در وادی السباع انداخت و برگشت بعد از
که قدری آمد گفت حالا که او را انداخته‌ام بروم ببینم که چه طور کند همچی که دید از راهی دیگر رفتیم
و صدایم را هم که داند ... بغداد رفتم باو گفتم که یا امة الله ما تصنعین هنا یعنی ای ضعیفه اینجا چه میکنی
باو گفته که من پسری دارم او را زنش که بر من که هر ... حالا ... است و پسرم رفته است میترسم که پسرم را
شیر بخورد میگوید باو گفتم همچو پسری را میخواهی چه بکنی بگذار که او را شیر بخورد میگوید دیدم گفت که
تابی علی بنات الالبه یعنی این رگهای پستانم را نمی‌گذارند که برای او نفرین بکنم این است که دیگر این مثل
زده شده است که در میان عرب مشهور است شده است تابی علی بنات الالبه حالا خداوندا
ما هم ترحمت شده‌ایم بپستانهای نعمت تو ما را از نعمت نعمتهای بخودت داده‌ای بلکه ما را خودت
بدست قدرت خودت خلق فرموده‌ای رحمت را از ما دریغ مفرما حالا اگر سبب گفتن
مسائل ترحمات الهی بگفتن ترحمات خالق بر مخلوقات گناه کار و بگفتن ترحمات مخلوقین بر مخلوقین
تذکری شد که امروز زنده شویم بسیار خوب دیگر امروز زنده نشویم بیاییم یک کاری دیگر هم بکنیم بلکه باین
سبب کار مان درست شد اگر کار مان نه بدرگاه این ترحمات درست شده است و نه بجان رحمة

باید بر ... شده از اعراب

واسعه خداوند که در روز افطار هزار هزار بنده تو از آتش جهنم آزاد می کند و ... ماه آزاد

روز جمعه که می شود به ساعتی هزار هزار تو از ... می کند و در ... بقدر رحم ... رحمت ... شده است

افطار ... روز جمعه آزاد کرده است در بیاییم روزهای این ماه ... در ... خانه

خدا ... بعد از نماز جماعت بعد از اقرار بوحدانیت او و اقرار بعظمت او حالا ...

خواسته با ... رحمت خداوند ... بیاییم دعا

بکنیم استغاثه بکنیم عرض بکنیم خداوندا که ما مضطریم تو دریای رحمتی خداوندا این ابدان

ضعیفه ما طاقت عذاب تو را ندارند الهی عاملنا بفضلک و رحمتک و لا تعاملنا بعدلک

بغضبک و سخطک الله دعا کردن یک ابر دعایی می خواهد ما همه ابر دعا بکنیم پس بیایید

حالا که ابر نداریم یک ابرو جاری بکنیم اگر خدای نخواسته کارمان درست نشد

دلهامان البته شکسته می شود و دلها شکسته می شوند به مسئله دلها شکسته شد خداوند

پیش دلهای شکسته است انا عند المنکسرة قلوبهم ... دلهای شکسته ... حالا

اگر دلهامان شکسته شده است فقرمان زیاد ... دیگر خیلی فقیر شده ایم حالا که فقیر شده ایم

خداوند خودش فرموده است که بر فقراء رحم بکنید البته خودش هم به ما رحم می کند و اگر فقرمان

زیاد شده است مضطر شده ایم به حالا مضطر شده ایم امن یجیب المضطر اذا دعاه

و یکشف السوء یعنی کیست که به فریاد مضطر برسد بغیر از خدا حالا ما هم مضطر

شده ایم الحمد امید داریم که خداوند به فریاد ما برسد ... بوی یک سوخته دلی ...

امید هست که بسبب آن سوخته دل کارهامان درست بشود اگر خودمان تنها قابل

نیستیم بجهت نزول رحمت بیا بچه ها را ... مخلوط هم دیگر بکنیم همه یک مرتبه پناه

بخدا بیاوریم و استغاثه بکنیم و یک ابرو داری را و حرمت داری را پیش بگذاریم

و استغاثه بکنیم قرآن نزد خداوند خیلی حرمت دارد آبرو دارد قرآنها را بروی

... دستها بگیریم ... خدا را بقرآن قسم بدهیم.

عرض بلیغ

١٦٨

عرض بکنیم اللهم بحق ... انی اسئلک بکتابک المنزل و ما فیه و فیه اسمک

الاکبر و اسمائک الحسنی و ما یخاف و یرجی ان تجعلنی من عتقائک من النار و تقضی

حوائجی للدنیا و الآخرة ... ابرو داری دیگر بیاییم پیش بفرستیم عرض بکنیم

محمد محمد محمد محمد ابرو داری دیگر را پیش بفرستیم بفاطمه بفاطمه بفاطمه

بفاطمه ابرو دار دیگر هست او را پیش بفرستیم بالحسن بالحسن بالحسن بالحسن یک ابرو

داری دیگر سراغ دارم که او خیلی ابرو پیش زیاده است او حضرت سید الشهداء است

این صاحب ابرو را پیش بفرستیم عرض بکنیم بالحسین بالحسین بالحسین بالحسین

یک قدری هم آب رو جاری بکنیم در مصیبت ابرو داری که آب را بر روی اهل و عیال

و اطفال و خودش بسته بودند که یه بکنیم ... ابرو داری ... که بدنش را هزار ...

بجاه یک زخم زدند و بدنش را سه روز و سه شب بروی خاکها بی غسل و بی کفن گذاشتند

آب رو جاری بکنیم در مصیبت ابرو داری که بجهت آب گاهی استغاثه می کرد و گاهی

آن طفل تشنه را بر روی دست می گرفت و او را نشان می داد که ببینید که بچه ... از بی آبی

رنگش زرد شده است اگر خدای نخواسته با اینها هیچ کدام کارمان درست نشد

نه با این رحمتهای واسعه که الان خداوند اینها را بر بنده کان نازل می کند و نه مخلوط

کردن آوازها و نه به پیش انداختن صاحب ابروها و نه آب جاری کردن به مصیبت

کسی که هم ابرو دارد و هم آب را بروی او بسته بودند یک حرف دیگر هم می زنیم که دیگر

این حرف آخری ما است دیگر حرف نمی ... زنیم عرض می کنیم لو انتهرتنی ما برحت

من بابک و لا کففت عن تملقک خداوندا اگر ما را از در خانه ات بیرون بکنی ما باز هم

خودمان به در خانه تو انداخته ایم ما بیرون نمی رویم دست از تملق تو بر نمی داریم

از این درت چه بهانه ... از در دیگر از این طرف در راه ما را بیرون بکنی از راهی دیگر

می آییم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قد تم ما کتبنا من مواعظ شهر رمضان المبارک سنه ١٣٨٤

کرد رحمه ... ضربت ... مبارکش زدند که سر مبارکش تا ... شکافته شد

عرض بلیغم بعلی بعلی بعلی بعلی بعلی ...

ابرو داری دیگر هست بیاییم او را پیش بیندازیم عرض کنیم بفاطمه ...

... شهر رمضان المعظم